

madsage
IRan Education
Research
NETwork
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است



وضع کنونی جهان اسلام (۱)

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه

گردآورنده: دکتر گلناز سعیدی
عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه پیام نور

تابستان ۸۷

<u>صفحات</u>	<u>عنوان</u>
۲	*مقدمه
۳	*اردن
۱۴	*ازبکستان
۳۰	*افغانستان
۵۸	*اندونزی
۸۰	*بنگلادش
۹۸	*پاکستان
۱۲۲	*تاجیکستان
۱۳۸	*ترکمنستان
۱۶۴	*روسیه سفید
۱۷۶	*سریلانکا
۱۹۱	*عربستان
۲۰۸	*عمان
۲۱۶	*مالزی
۲۳۵	*یمن

مقدمه

آشنایی با کشورهای اسلامی آسیایی و خاور دور از زمان کسب استقلال تا کنون و وضعیت و همچنین تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها یکی از اهداف تهیه این جزوه است.

جزوه حاضر تلخیصی از کتاب های سبز چاپ دفتر مطالعات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر معرفی شاخص های جغرافیای انسانی، جغرافیای سیاسی، ادیان و مذاهب، اوضاع اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و حکومت سازمان های اداری و سیاسی است که توسط گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور تهیه شده و در سال تحصیلی جاری به عنوان منبع درسی در اختیار دانشجویان قرار می گیرد.

لازم به ذکر است، کتابهایی تحت عنوان وضع کنونی جهان اسلام (۱ و ۲) در آینده ای نزدیک توسط گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی جهت ارائه به دانشجویان عزیز تألیف می شود.

لازم به ذکر است، کتابهایی تحت عنوان وضع کنونی جهان اسلام (۱ و ۲) در آینده ای نزدیک با تکیه بر شاخص های فوق الذکر توسط گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی جهت ارائه به دانشجویان عزیز تألیف خواهد شد. با یک نگرش تطبیقی و با توجه به شاخص های فوق الذکر می توان اذعان نمود که مطالعه چگونگی گسترش اسلام در کشورهای آسیایی و خاور دور با توجه به اقوام و نژادهای مختلف موجب دستیابی به هدف اصلی که همانا تأثیر اسلام بر وقوع حوادث تاریخی، فرهنگ و در نهایت تمدن جوامع کشورهای آسیایی و خاور دور در جهان کنونی است، می شود. امروزه این بحث و بررسی مورد توجه محققان، مورخان و جامعه شناسان قرار گرفته است.

گلناز سعیدی

تابستان ۱۳۸۷

اردن

جغرافیای انسانی

در سال ۱۹۲۲ یعنی ابتدای تأسیس امیر نشین ماوراء اردن جمعیت این کشور ۲۲۵/۳۸۰ نفر ذکر گردیده است که ۱۲۳/۴۳۰ نفر در روستاها و شهرهای کوچک کشور زندگی می کردند و ۱۰۲/۹۵۰ نفر را بدویان صحرانشین تشکیل می دادند. در سال ۱۹۳۰ جمعیت این کشور به حدود ۳۰۰/۲۱۴ نفر رسید. همچنین باگسترش مرزهای جنوبی کشور، تعداد ۳۱/۵۰۰ نفر به جمعیت ماوراء اردن افزوده گشت. این آمار با جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل به نحو چشمگیری تغییر پیدا کرد و ترکیب جمعیت به وسیله سیل مهاجران از مناطق اشغالی به شرق اردن دگرگون شد. طبق سرشماری ۱۹۶۱ جمعیت اردن بالغ بر ۱/۷۰۶/۲۲۶ نفر گردیده و رشد جمعیت آن ۳ درصد برآورد شده است. از این میزان، ۸۰۵۴۵۰ نفر در ساحل غربی رود اردن، حدود ۵۳۰۰۰ کوچ نشین و صحرانشین که به حساب نیامده اند و حدود ۶۳۰۰۰ نفر اردنی که در خارج از کشور زندگی می کرده اند، را شامل می گردد. در سال ۱۹۷۸ حدود ۲/۸۹۹/۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۸۲ تخمیناً ۳/۲۸۸/۲۶۶ نفر بوده است. بالغ بر ۱/۰۶۵/۰۰۰ نفر از تعداد اخیر در سرزمین های ساحل غربی رود اردن که از ژوئن ۱۹۶۷ خرداد ۱۳۴۶ تحت اشغال نظامی اسرائیل است، زندگی می کرده اند. در همان سال ۵۵ درصد جمعیت ۲/۱۸۶/۰۹۲ نفری کشور اردن که ۵۵۰۰۰ نفر آنان را اعراب بدوی تشکیل می داده، ساکن ساحل شرقی رود اردن بوده اند. طبق آخرین سرشماری رسمی در سال ۱۹۹۴ جمعیت این کشور به ۴/۲۵۰/۰۰۰ نفر بالغ می گردد. اردن از نظر جمعیت صدو هشتمین کشور جهان است. این کشور از حیث نرخ رشد جمعیت و موالید با ۳/۲٪ دهمین کشور جهان به حساب می آید. تراکم جمعیت در این کشور از ۱/۱ نفر در هر کیلومتر مربع در نواحی بیابانی و غیر مسکونی تا ۱۰۵ نفر در هر کیلومتر مربع در نواحی مسکونی متغیر است. متوسط تراکم جمعیت در سطح کل کشور ۵۱ نفر در هر کیلومتر مربع است. این کشور از بابت نسبت تراکم جمعیت هشتادمین کشور جهان است.

مهاجرت

قریب نیمی از جمعیت این کشور را آوارگان فلسطینی تشکیل می دهند. این مهاجرپذیری قابل ملاحظه از طریق مهاجرت مردم اردن به سایر کشورهای عربی ثروتمند تولید کننده ی نفت جبران و یا تعدیل می شود. در حال حاضر بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰ اردنی در خارج از کشورشان زندگی می کنند. متقابلاً گروههای مختلفی از مردمان اروپا و آمریکا که عمدتاً در امان پایتخت اردن متمرکز شده اند، در این کشور زندگی می کنند. بدویان صحرانشین در نواحی مرزی این کشور نیز آزادانه بین اردن و کشورهای سوریه، عراق و عربستان سعودی رفت و آمد می کنند.

سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

اردن به عنوان یک کشور مستقل، پدیده ای متعلق به قرن بیستم است. پیش از آن، این سرزمین هیچگاه موجودیت مستقلی نداشته و همواره ضمیمه پادشاهی و امپراطوری های نیرومند بوده است. سرزمین اردن تقریباً همان سرزمین های عمون، جلعاد، موآب تورات و مطابق ولایتهای مونترال^۱ و کرک^۲ در مملکت لاتینی اورشلیم که رهبران اولین جنگ

^۱ -Montrel

^۲ -Karak

صلیبی پس از گرفتن اورشلیم به وجود آوردند، بوده و قسمتهای غربی آن زمانی بخشی از پادشاهی اسرائیل را تشکیل می داده است. تاریخ زندگی در این کشور ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد می رسد. در این منطقه در ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد، در دوره ی برنز، تمدن کشاورزی بوجود آمد که این تمدن در سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد از بین رفت. در دوره ی آهن، منطقه اردن تحت سلطه چهار گروه سامی نژاد به نامهای ادومی^۱، موابی^۲، عمونی^۳ و آموریها^۴ درآمد. که از شمال تا جنوب این سرزمین را پوشاندند، آنان مردمی کشاورز بودند. در قرن ده قبل از میلاد خاندان اسرائیل و حضرت داود (ع) و سلیمان نبی بر منطقه حکم راندند و باید گفت قلمرو امروزی دولت اردن بخش کوچکی از سرزمینهایی است که از مناطق باستانی جهان محسوب می شود. کشف تعداد بسیار زیادی از سنگهای آتش زنه (سنگ چخماق) در اقصی نقاط صحرای اردن حاکی از اقامت شکارچیان دوره ی متأخر پالئولیتیک در این دشتهاست. آثار باقیمانده از اماکن مسکونی، سنگها و صخره های تراشیده شده و همچنین انواع ظروف گلی نشان دهنده ی تداوم زندگی گروههای اجتماعی اولیه در اردن از ۷ هزار سال قبل از تاریخ تا دوران برنز است (۲۱۰۰-۳۰۰۰ قبل از میلاد). صلح و آرامش ساکنان سرزمین باستانی اردن در اواسط عصر برنز با حمله قبایل صحرائین اطراف به پایان رسید. پیامد این حملات، ویرانی اماکن مسکونی روستایی و مراکز تجاری در شهرها بود. برقراری امنیت مجدد و آغاز فعالیت های اجتماعی تا زمان تصرف منطقه بدست سربازان مصری بعد از سالهای ۱۵۸۰ قبل از میلاد ممکن نشد. هرچند بعضی از باستان شناسان بر این اعتقادند که بین سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد هیچ یک از قدرت ها فراتر از نیروهای قبیله ای حاکم بر منطقه نبود، لکن تحقیقات جدید و بررسی روند منظم تکامل ابزارهای مورد استفاده قبایل ساکن سرزمین اردن و همچنین وجود دو معبد مصری متعلق به این دوران در شهر امان حاکی از سرکوب قبایل مهاجم به وسیله یک قدرت برتر و برقراری امنیت و شروع مجدد زندگی اجتماعی در منطقه است.

اقوام و نژادها

مردم امیر نشین اولیه ی ماوراء اردن را، اکثراً گروههای قبایل اعراب بدوی تشکیل می دادند. اعراب اردن عمدتاً از دو تیره قیس و یا (قیس بن عیلان) در شمال و یمنی در جنوب هستند. در پی تشکیل دولت اسرائیل و تملک غاصبانه ی سرزمین فلسطین توسط صهیونیست ها در سال ۱۹۴۸، بسیاری از گروههای فلسطینی که از موطن اصلی خود رانده شده بودند و یا حاضر به تبعیت از حاکمیت دولت اسرائیل نبودند، به اردن مهاجرت کردند. براساس برآورد در سال ۱۹۷۳ فلسطینی ها ۴۰ درصد جمعیت اردن را تشکیل می دادند؛ لکن نفوذ اقتصادی و فرهنگی مهاجرین فلسطینی در این ملت همواره بسیار فراتر از عده شان بوده است. اعراب صحرائین و بدوی که قریب به اکثریت در بخش شرقی زندگی می کنند، ۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند و تحت مراقبت و نظارت "دفتر امور قبایل" قرار دارند. نزاع و خصومت فرهنگی دیرینه ای میان بدویان و غیر بدویان عرب در این کشور در گذشته همواره جریان داشته است. البته باید از نظر نژادی میان اردنی های شرق رود اردن که عمدتاً از تیره ی خالص و اصیل مدیترانه ای و از نظر قومی شبیه مردم صحرائین سوریه و عربستان سعودی هستند و اعراب دره ی اردن و سامره یا (ساماریا) و یهودیه نیز تفاوت قائل شد. اقوام اخیر نسبتاً باندرت و تنومندترین و سرهاشان بزرگتر است. بعضی از صاحب نظران معتقدند که اینان اخلاف کنعانیانی هستند که احتمالاً اسلافشان در اقصی نقاط شمال شرقی، در ناحیه زاگرس زندگی می کرده اند. از این رو قرابت قومی و نژادی

¹ -Edomite

² -Moabite

³ -Ammonite

⁴ -Amorite

اینان با ایرانی‌ها بعید به نظر نمی‌آید. ولی این امر به زمانهای بسیار دور باز می‌گردد. زیرا اعراب غرب دره‌ی اردن هزاران سال است که در موطن فعلی شان سکونت دارند. اقوام عمده‌ی اردن را به دو تیره می‌توان تقسیم کرد:

الف) بدویان

سابقاً اردن به عنوان یک کشور بدوی خوانده می‌شده است. در ابتدای تأسیس امیر نشین اردن، ۴۰ درصد جمعیت این کشور را بدویان تشکیل می‌دادند. ولی امروزه فقط حدود ۵ تا ۷ درصد جمعیت این کشور را بدویان تشکیل می‌دهند و علیرغم قلت تعداد، نقش عمده‌ای در این کشور دارند. رژیم هاشمی اردن، از نظر سیاسی بر بدویان مسلط است و توانسته است حمایت آنان را نسبت به حکومت جلب نماید. ارتش این کشور عمدتاً از بدویان تشکیل یافته است و افسران بلند پایه‌ی ارتش، بیشتر بدوی می‌باشند. در شرق اردن، جلوه‌های زندگی بدوی بیشتر به چشم می‌خورد و الگوی زندگی بدوی، الگویی برای دیگر ساکنان اردن است. آنچه باعث حفظ شیوه‌ی زندگی بدوی که در بیش از ۲/۳ درصد شرق اردن زندگی می‌کنند، گردیده است؛ وجود نواحی کم باران است که بادیه نامیده می‌شود. بدویان به قبایل متعددی تقسیم می‌شوند. از مهمترین این قبایل می‌توان به قبایل بنی خالد، بنی صخر، حویطات و رحان اشاره نمود. بدویان اصولاً مردمی سر سخت و بیگانه با دنیای شهر می‌باشند و با روستائیان نیز روابط خوبی ندارند، هرچند امروزه دگرگونی‌هایی در شیوه‌ی زندگی عده‌ای از آنان حاصل گردیده است.

ب) چرکس‌ها و شیشانی‌ها

تنها اقلیت قومی قابل توجه که در اردن وجود دارد، چرکس‌ها و شیشانی‌ها^۱ هستند که به ترتیب ۲۵ هزار و ۲ هزار نفر از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. این دو گروه با دو زبان متفاوت تکلم می‌کنند، ولی هر دو گروه مسلمان هستند. گروه اول سنی مذهب و گروه دوم شیعه می‌باشند. آنها در سال ۱۸۸۰ به دنبال کنگره ۱۸۷۸ برلین که ناحیه قفقاز را به روسیه داد، از آن قسمت به جنوب امپراطوری عثمانی آمدند. دولت اردن آنها را در قسمت شمال شرقی اردن و جنوب سوریه سکونت داد. امروزه چرکس‌ها و شیشانی‌ها از نظر سیاسی، گروهی جدا محسوب نمی‌شوند و نسبت به خاندان هاشمی وفادارند. آنها دو کرسی در پارلمان دارند. یک کرسی مربوط به چرکس‌ها و دیگری اختصاص به شیشانی‌ها دارد. علاوه بر آن تعدادی از آنها به مقام وزارت نایل آمده‌اند و تاکنون یک چرکس نیز به مقام نخست وزیری اردن دست یافته است. در عمل هیچ‌گاه کابینه اردن از وزیر چرکسی خالی نبوده است. بیشتر چرکس‌ها به کشاورزی و تجارت مشغول هستند. آنها در کنار زبان محلی خود به زبان عربی نیز به راحتی زبان مادری صحبت می‌کنند. امروزه با توجه به ازدواج‌هایی که بین آنها و عرب‌ها صورت می‌گیرد، کم‌کم وجه تمایز آنها کمتر می‌شود.

زبان

زبان رسمی اردن، عربی است و همچون اسلام یکی از عوامل وحدت بخش این ملت به حساب می‌آید. مردم این کشور به استثنای معدودی روستائیان چرکس، همگی به عربی تکلم می‌کنند، البته چرکس‌ها به زبان عربی نیز به راحتی زبان مادریشان سخن می‌گویند. لهجه عربی اردنی‌ها، نزدیک به لهجه سوری‌ها و لبنانی‌ها است. به علت تماس‌های نسبتاً طولانی با انگلیسی‌ها، زبان انگلیسی نیز تا حدودی در شهرها رواج دارد و به عنوان زبان دوم در مدارس تدریس می‌شود.

^۱- چیچنی‌ها

جغرافیای سیاسی

سرزمین اردن به خاطر اهمیت استراتژیک آن در منطقه، در طول سه قرن (۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ قبل از میلاد) میدان تاخت و تازهای نیروهای بیگانه و همسایگان خود بوده است. داود پادشاه یهودیان که به علت مخالفت ادومیان^۱ ساکن جنوب اردن، با پناهندگی یهودیان فراری از سرزمین بابل، در گذشته کینه آنها را به دل داشت، به آنها تاخت و بیش از ۲/۳ مردمان جنوب اردن و تمام زنان ادومی را به قتل رساند. شهر عمون (امان) آن چنان توسط لشکریان داود ویران شد که بازسازی آن پس از مرگ پادشاه یهود (۹۶۰ قبل از میلاد) سالها به درازا کشید. دشمنی بین یهودیان و بعضی قبایل ساکن اردن به ویژه در جنوب، مدتها ادامه داشت که از جمله می توان به حمله شاه آمازیا و فتح پترا و کشتار بیش از هزار نفر از اسرای ادونی^۲ اشاره کرد. دولت آشور نیز به منظور توسعه سرزمین های تحت اقتدار خود بخش هایی از اردن شرقی را متصرف شد (۸۱۰-۷۸۲ قبل از میلاد) و پس از تقسیم مناطق اشغالی به چند استان مستقیماً کنترل آنها را در دست گرفت. سلطه آشوری هابر شرق و جنوب اردن تا زمان سقوط دولت آشور در سال ۶۱۲ قبل از میلاد و اشغال دوباره ی اردن به وسیله ی دولت جدید بابل و سپس ایرانیان ادامه یافت. سرزمین اردن یکبار دیگر در طول جنگ های ایران و روم (امپراطوری بیزانس) در قرن ششم و هفتم میلادی دستخوش ناامنی و ویرانی شد. به رغم شکست ساسانیان در جنگ با هیراکلیوس (۶۲۷) و برقراری آرامش نسبی و موقت در اردن، تضعیف قدرت نظامی امپراطوری بیزانس که خود نتیجه نبرد درازمدت با ایرانیان بود، موجب شکست آنها در برابر اعراب شد. علاوه بر این ساکنان سرزمین اردن در طول جنگ های مشهور به صلیبی نیز، متحمل لطمات شدیدی شدند. بخش شرقی اردن در سال ۱۹۰۹ (ضمیمه قلمرو سلطنت لاتین بیت المقدس) به علت پیروزی و شکست مکرر مسلمانان و مسیحیان در تصاحب اماکن مذهبی و اطراف آن بیش از سایر قسمت های اردن بیان شد. پس از خاتمه جنگ های صلیبی سرزمین اردن تا زمانی که به عنوان ولایت تابع دمشق در قرن ۱۶ تحت سلطه امپراطوری عثمانی قرار گرفت، از خود مختاری نسبی برخوردار بود. اثرات و نتایج جنگ بین المللی اول در منطقه خاورمیانه عربی و از جمله اردن بسیار بنیادی و عمیق بود. خلق های عرب تحت سلطه ی امپراطوری عثمانی که در طول چند قرن، سرزمین هایشان به شیوه بس ستمگرانه و خشونت آمیز مورد استثمار قرار گرفته بودند، بر آن شدند تا با استفاده از گسترش تضادهای بین المللی که در واقع به منظور تقسیم مجدد مستعمرات آغاز شده بود، استقلال خویش را بدست آورند. لکن قیام علیه ترک ها (۱۹۱۶) و قطع راه آهن حجاز که نقش مهمی در تدارک نیازمندی های جنگی دولت عثمانی و آلمان داشت و بالاخره تصرف بندر و شهر عقبه که همگی به صلاح دید و رهبری یکی از مأمورین بخش جاسوسی بریتانیا انجام گرفت، در نهایت منجر به سقوط امپراطوری عثمانی و روی کار آمدن ملک عبدال... و نهایتاً سلسله خاندان هاشمی به کمک بریتانیا گردید. از میان عوامل جغرافیایی، مهمترین عاملی که نقش نسبتاً تعیین کننده در سرنوشت اردن داشته، فسفات این کشور است که توسط شرکت معدن فسفات اردن استخراج و بهره برداری می شود. این شرکت که ۶۴ درصد سهام آن تحت تملک دولت است، بزرگترین کارفرما و استخدام کننده ی این کشور به حساب می آید. ذخایر فسفات اردن حدود ۳ میلیارد تن برآورد شده است. استخراج فسفات در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) ۱/۳۵۲/۵۰۰ تن و در سال

^۱ . Edomite

^۲ .Adoni

۱۹۷۸ (۱۳۵۷) ۲/۳۲۰/۱۰۰ تن بوده است. صنعت معدن ۴ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می دهد. ضمناً در بحرالمت نیز معادن غنی پتاس کشف شده است.

ادیان و مذاهب

تاریخچه رشد هر یک از ادیان و مذاهب

اسلام

در سال ششم هجری اولین طلایه داران مسلمان که به دستور پیامبر (ص) برای شناسایی راههای منطقه فرستاده شده بودند، در حوالی طفیله و کرک به شهادت رسیدند. در سال هشتم هجری پیامبر اسلام با ارسال نامه ای، امیرموته را به اسلام دعوت کرد؛ ولی امیرموته سفیر پیامبر (ص) را به شهادت رساند. به دنبال این حادثه پیامبر اکرم (ص) سه هزار نفر را به فرماندهی زید بن حارثه به موته فرستاد و در پی جنگی که بین سپاهیان روم و مسلمانان در گرفت، فرماندهی سپاه اسلام کشته شد سپاه اسلام به مدینه بازگشت. قبور شهدای موته در روستای «المراز» کنونی در ۱۲ کیلومتری جنوب کرک قرار دارد. پس از چند ماه سپاهیان اسلام به منطقه تبوک در شمال حجاز آمدند و در اینجا بود که عقبه و اطراف معان، پرداخت جزیه به پیامبر اکرم (ص) را قبول کردند. سپاه اسلام به فرماندهی اسامه پس از پیامبر (ص) پیروزی هایی در جنوب فلسطین بدست آورد. در همین ایام به خلیفه وقت اطلاع دادند که رومیان با جمع آوری سپاهی متشکل از اعراب غسانی در تدارک حمله به مسلمانان می باشند. ابوبکر با فرستادن سپاهی به فرماندهی چهار نفر از جمله خالد بن ولید ضمن شکست دادن رومیان در سال ۶۳۶ بر بلاد شام و فلسطین مسلط گشت. با واگذاری حکومت شام به معاویه از سوی عمر، منطقه اردن و فلسطین زیر سلطه امویان قرار گرفت و با تعیین دمشق به عنوان مرکز حکومت امویان، اردن که به عنوان محل تفریح و شکارگاه امرای اموی بکار می رفت، رونق یافت. انتقال حکومت از امویان به عباسیان و انتخاب بغداد به جای دمشق به عنوان مرکز حکومت، باعث متروک شدن اردن گردید. در زمان سلجوقیان، اولین جنگ های صلیبی آغاز گردید و مسیحیان تلاش کردند بیت المقدس را از مسلمانان باز پس گیرند و سرانجام در سال ۱۰۹۹ صلیبیون با شکست دادن مسلمانان وارد بیت المقدس گردیدند. در همین زمان صلاح الدین ایوبی که ابتدا وزیر خلیفه فاطمی بود، پس از وفات خلیفه به فرزندان خردسال وی اجازه خلافت نداد و با الحاق مصر به شام که جزئی از حکومت عباسیان به شمار می رفت و به دنبال مرگ حاکم دمشق، خود را فرمانروای مصر و شام خواند. صلاح الدین با فراهم آوردن سپاه در سال ۱۱۸۷ بر صلیبیون پیروز شد و بیت المقدس را از چنگال آنها در آورد و کنترل فلسطین و شرق اردن را بدست گرفت. پس از ایوبیان، اداره ی منطقه به ممالیک و اگذار گردید خاندان ممالیک مساجد و مدارس در شهرهای فلسطین بنا نمودند و توانستند جلو حمله مغول به آن دیار را بگیرند و اروپا را از خطر هجوم مغول نجات دهند. در سال ۱۵۱۶ سپاهیان عثمانی به فرماندهی سلطان سلیم بر سپاهیان ممالیک غلبه کردند و بدین ترتیب ولایات دمشق و فلسطین به دست عثمانیان افتاد. عثمانیان اداره منطقه را به شیوخ و رؤسای قبایل سپردند. فلسطین و شرق اردن از سال ۱۵۱۶ تا ۱۹۱۸ به جز یک دوره کوتاه مدت (۱۸۴۱-۱۸۳۱) ابراهیم پاشا فرزند محمد علی با حمله به سوریه، فلسطین و شرق اردن و مناطقی را که جزئی از حکومت عثمانی به شمار می رفت را به مصر ملحق نمود.

پس از جنگ جهانی اول و به دنبال تشکیل دولت مستقل ماوراء اردن، اداره آن به خاندان هاشمی واگذار گردید. بدین ترتیب می بینیم اردن از زمان ورود اسلام به این منطقه، به جز دوره جنگ های صلیبی که مدتی مسیحیان بر منطقه

حاکمیت یافتند، اداره آن را حاکمان اسلامی و یا به ظاهر اسلامی بر عهده داشته اند و همین امر باعث گردیده است اسلام در سراسر آن سرزمین رسوخ کند. حاکمان اسلامی این سرزمین همگی از اهل سنت بوده اند و بنابراین طبیعی است که مذهب عامه، بیشتر در این کشور رواج یابد. از فرق چهارگانه اهل سنت نیز، اردنیان اکثراً پیرو مذهب شافعی هستند و چرکس ها که در اواخر قرن نوزده در اردن سکونت داده شده اند، داری مذهب حنفی می باشند.

شیعیان

آمار دقیق از جمعیت شیعه ساکن در اردن وجود ندارد. هرچند به علت نزدیکی اردن به لبنان که شمار زیادی از شیعیان در آنجا سکونت دارند و در گذشته جبل عامل یکی از مراکز اصلی شیعیان به شمار می رفته است، انتظار چنین است که شیعیان اردن زیاد باشند و تاریخ نیز مؤید این امر است. ولی در حال حاضر شمار شیعیان در اردن اندک است. ناصر خسرو در قرن چهارم هجری بیشتر ساکنین شهرهای بیت المقدس، نابلس و امان را شیعه دانسته است.^۱ جمعیت شیعیان اردن در حال حاضر از چند ده هزار نفر تجاوز نمی کند. شیشانی ها^۲ که به همراه چرکس ها در اردن سکونت داده شده اند، همگی شیعه می باشند.

دروزیان

مذهب دروزیه از جمله مسلکهای دورنگرای منسوب به اسلام است. دروزیه انشعابی از مذهب اسماعیلیه است که در قرن پنجم هجری در زمان خلیفه فاطمی، ابوعلی منصور بن نزار ملقب به الحاکم بامر... به وسیله یک خیاط ایرانی به نام محمد بن اسماعیل درزی معروف به نشتکین بنیاد نهاده شد و بعدها به همین نام مشهور گشت. دروزیان که دارای آئین، باورها و آداب مخصوص به خود هستند، اکثراً در لبنان سکونت دارند. همچنین عده ای از آنان در سوریه، فلسطین و اردن نیز زندگی می کنند. دروزیان خود را موحدون می خوانند الحاکم بامر... خدای دروزیان در یازده سالگی به جای پدر به خلافت رسید. وی در دوران خلافت خود رفتار عجیبی داشت. رفتار و کردار عجیب الحاکم سبب گردید، عده ای که به درستی او را نمی شناختند به پاره ای تصورات نادرست مبتلا شوند و هنگامی که عده ای الحاکم را خدا خواندند، آنان به راحتی این مسئله را پذیرفتند.

داعیان اولیه دروز بنامهای محمد بن اسماعیل درزی، علی بن احمد زوزنی و حسین بن حیدر فرغانی می باشند. این سه نفر از خصوصیات الحاکم و حالات وی آگاهی داشتند و از این امر به بهترین وجه استفاده کردند. عقاید اسماعیلیان نیز که تأویل را بر تزیل و امام را بر پیامبر برتر می دانند، به آنان کمک می کرد. در واقع می توان گفت که پیدایش مذهب دروزیه تبلور عقاید اسماعیلیه یعنی عقاید خافای فاطمی و نتیجه منطقی آن بود. چنین پیشامدی بایستی در تاریخ این مذهب اتفاق می افتاد. از سال ۴۱۱ تا ۴۲۵ که الحاکم ناپدید گردید و زوزنی نیز مجبور گردید خود رامخفی و در خفا با پیروان خود نامه نگاری نماید، دوران غیبت صغری و در سال ۴۲۵ که جانشین زوزنی یعنی علی بن احمد سموتی معروف به بهاءالدین مقتنی از انظار پنهان گردید، دوران غیبت آغاز گردیده است. نامه های زوزنی که بسیاری از آنها تا کنون باقی است، جزو متون مقدس دروزیه به شمار می رود. بهاءالدین در زمان حضور و غیبت خود تا آنجا که توانست بر تعداد پیروان مذهب دروزیه افزود و پس از او دعوت مردم به این دین ممنوع گردید. بدین ترتیب این جامعه دروز دارای رفتاری

^۱. جهان اسلام، مرتضی اسعدی، ص ۵.

^۲. شیشانی ها یا چچن ها در حال حاضر بیشتر در مناطق صوبله، زرقا و ارزق زندگی می کنند.

اجتماعی معین و تعلیمات پنهانی و اسرارآمیز گردید و ارتباط این جامعه با خارج قطع گردید و جامعه کاملاً بسته شد. ازدواج درونی برقرار شد و دیگر نه کسی به این جامعه راه یافت و نه کسی از آن بیرون آمد. کمال جنبلاط از رهبران معاصر در روز اظهار داشته است که در سال ۲۰۰۰ ورود به این دین مجدداً آزاد خواهد شد و مردم سراسر جهان این امکان را خواهند یافت که به آن ملحق شوند.

دروزیان عقیده دارند که مولانا الحاکم پس از مدتی آزمایش پیروان خود، ظاهر خواهد شد و شمشیر پیروزی را در دست زوزنی قرار خواهد داد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. آنها همچنین میخوارگی و ازدواج با محارم را جایز می شمردند. دروزیان که دین خود را دین توحید و خود را موحد می نامند، زوزنی را امام الموحدین و قائم الزمان لقب داده اند. به هر حال جمعی از دروزیان با چنین عقایدی در اردن پراکنده اند و چندین هزار تن از آنان را می توان در مناطق شمالی این کشور مشاهده کرد. همچنین بخشی از دروزیان اردن که در ساحل غربی رود اردن ساکن بودند، با اشغال ساحل غربی همچنان در این ناحیه باقی مانده اند.

مسیحیت

مسیحیان از گروههای قدیمی ساکن در اردن می باشند و بزرگترین اقلیت دینی غیر مسلمان این کشور می باشند. مسیحیان در حال حاضر بیشتر در شهرهای مادبا، سلط، امان و کرک زندگی می کنند. مسیحیان در کرک به چند قبیله تقسیم می شوند که عبارتند از: نظیر المعاطیه، البقاعین، الهسله، الصناع، الحدادین و العزیزات. دو قبیله اخیر از قبایل اصیل اردنی می باشند و گفته می شود از بازماندگان غسانیان قرن هفتم میلادی هستند. مسیحیان اردن که در گذشته بیشتر در ناحیه کرک زندگی می کردند، در سال ۱۸۸۰ به دنبال اختلاف آنها با بعضی از قبایل مسلمان، بوسیله دولت عثمانی در روستای مادبا که در آن زمان خرابه ای بیش نبود، سکونت داده شدند و همین امر باعث پخش شدن آنان در نقاط مختلف گردید. در حال حاضر حدود ۲۰۰ هزار نفر از جمعیت اردن را مسیحیان تشکیل می دهند که ۲/۳ آنها را ارتدوکس های یونانی الاصل و ۱/۳ را کاتولیک های یونانی الاصل تشکیل می دهند. وجود این مسیحیان یونانی الاصل نتیجه تسلط یونانیان ارتدوکس بر بیت المقدس در گذشته می باشد. تعداد اندکی پروتستان، ارمنی، آشوری و همچنین جمعی از کاتولیک های رومی که از بازماندگان جنگ های صلیبی می باشند، در این کشور زندگی می کنند. اعراب مسیحی اردن، بانکداری و بازرگانی این کشور را تحت نفوذ و تسلط خود دارند. این امر شاید به لحاظ آموزش برتر و تمکن مالی بهتر آنان باشد. در گذشته به لحاظ برتری آموزشی در مدارس مسیحی، بسیاری از اردنیان، فرزندان خود را به این مدارس می فرستادند. این امر در حال حاضر کمتر به چشم می خورد.

بهائیت

پس از تارومار شدن بهائیان در ایران و تبعید و فرار رهبران آن به بغداد و سپس استانبول و عکا و گریختن میرزا حسینعلی بهاء به عکا، مرکز ثقل بهائیت از ایران بریده شد. از آن زمان تا کنون که نام و عناوین رهبران بهائیت با میرزا و سید آغاز می شد، به افندی که عنوانی عثمانی بود تغییر شکل داد و رهبران بعدی بهائیت، دیگر ایرانی نبودند. بدین ترتیب بهائیان در فلسطین اشغالی پخش شدند. از بهائینی که در اردن زندگی می کنند، عده ای از آنان ایرانیانی هستند که به این سرزمین رفته اند و جمعی نیز اعرابی هستند که تحت تأثیر افکار بهائیت قرار گرفته اند. در پی رانده شدن بهائیان از ایران، گروهی از بهائیان پیرو عباس عبدالبهاء جانشین میرزا حسینعلی معروف به عباس افندی به عکا مهاجرت

کردند. عباس افندی زمینی را به نام عدسیه در ساحل شرقی رود اردن، از دولت عثمانی خریداری و این مهاجرین را در آنجا جای داد. بهائیان ایرانی در آنجا به کشاورزی پرداختند و روستایی آباد بوجود آوردند. پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ به علت اینکه پیرامون این روستا مراکز نظامی و چریکی فلسطینی بوجود آمد، مورد حمله توپخانه و هواپیمای اسرائیلی قرار گرفت و به کلی ویران شد و ساکنان آن مجبور به ترک روستا و مهاجرت به دیگر شهرهای اردن گردیدند. ذکر این نکته ضروری است که گرچه گروههای مختلف مذهبی و دینی در این کشور وجود دارند، ولی به علت تساهلی که دولت نسبت به مسلمانان و حتی غیر مسلمانان روا می دارد تا کنون مشکل محسوس با آنان نداشته است. آنان به راحتی در این کشور به کار و زندگی خود ادامه می دهند و حتی مسیحیان این کشور دارای نه کرسی در مجلس نمایندگان می باشند.

نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه

تا قبل از انتخابات سال ۱۹۸۹ نقش مذهب در زندگی سیاسی- اجتماعی مردم و نظام حکومتی کشور چندان محسوس نبوده است. لکن اغتشاشات داخلی سال ۱۹۸۹ که بر اثر فشار اقتصادی مردم و وضع نه چندان خوب دولت بروز نموده بوده رفته رفته رنگ اسلامی به خود گرفت و دولت را مجبور به دادن امتیازاتی از جمله برخورداری از آزادی های نسبی و پذیرش انتخابات آزاد کشور نمود. از آن تاریخ به بعد مذهب در اردن بعنوان یک عامل قدرتمند همواره در عرصه های سیاسی - اجتماعی خودنمایی کرده است. تا جایی که انتخابات سال ۱۹۸۹ گروههای اسلامی به نیمی از کرسی های مجلس دست یافتند و امروز نیز به عنوان وزنه ای که قادر است در سرنوشت حکومت نقش داشته باشد به حساب می آید.

سیاست مذهبی حکومت

شاه حسین که خود را هاشمی و منتسب به خاندان پیامبر می داند، اعتقادی به دخالت دین در سیاست ندارد و طی نطقی در مراسم پنجاهمین سالگرد تولدش، گروههای اسلامی فعال در کشور را نیز از هرگونه دخالت در امور سیاسی برحذر داشت و آنها را به عنوان بزرگترین مانع بر سر راه سیاستهای صلح آمیز در خاورمیانه خواند. شاه حسین معتقد است مشکل بیت المقدس حل نخواهد شد، مگر اینکه مسائل سیاسی از مذهب جدا شوند. بر این مبنا دولت اردن برای جلوگیری از فعالیت گروههای اسلامی در اردن، قانون جدیدی را به تصویب می رساند که بر اساس آن خطبه های نماز جمعه منحصر به امور مبادی گردیده و ائمه جمعه و سخنرانان از پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی منع شده اند.

روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

اردن به خاطر ملیت های مختلف، دارای فرهنگ های متفاوت و در نتیجه آداب و رسوم خاص خود می باشد. از عمده سیاستهای داخلی خاندان هاشمی از ابتدای حاکمیتشان این بوده است که بتوانند به طریقی از این ملت ها یک ملت واحد با فرهنگ نزدیک به هم بسازند؛ ولی از آنجایی که مهاجرت ملت های مختلف چون فلسطینیان و وجود بدویان و صحرائشینان کشور، مستلزم فرهنگ جداگانه با آداب و سنت های مخصوص به خود می باشد این تلاش تا کنون چندان ثمر بخش نبوده است. بدویان که نقش تعیین کننده در سیاست داخلی کشور را دارا می باشند، در ابتدای تأسیس کشور قریب به نیمی از جمعیت اردن را تشکیل می دادند. به همین خاطر اردن به عنوان یک کشور بدوی خوانده می شد. ولی امروزه این تعداد به خاطر پیوستن به زندگی شهری به ۵ تا ۷ درصد کل جمعیت تقلیل یافته و در عوض از نفوذ چشمگیری در دستگاه دولتی برخوردارند و دولت نیز از نظر سیاسی بر بدویان مسلط است تا حدودی آنان را به حکومت نزدیک و آن حس بیگانگی را نسبت به حکومت در آنها از بین ببرد. از طرفی اگر چه امروزه در شیوه ی زندگی بدویان دگرگونی هایی

به وجود آمده است. ولی هنوز همچنان با زندگی شهری بیگانه و با روستائینان و سایر فرهنگ های موجود روابط خوبی ندارند.

تشکیلات مذهبی

در سال ۱۹۸۹ بدنبال یک سلسله حوادث که به آزادی فعالیت های سیاسی و انجام انتخابات، با شرکت گروه های مختلف انجامید؛ تشکل های مذهبی بیشتری اعلام موجودیت نمودند که تعداد آنها تا کنون به رقمی بالای ده گروه بالغ شده است که از جمله به گروه های اخوان المسلمین، جبهه عمل اسلامی، حزب تحریر اسلامی، جمعیت دموکراتیک عدالت اجتماعی، حرکت جهاد اسلامی، جنبش دموکراتیک عربی و اسلامی، جماعت دارالقرآن، جماعت دعوت و تبلیغ و حزب تجدید عربی و اسلامی می توان اشاره نمود. اخوان المسلمین در بین گروه های اسلامی مهمترین و قدیمی ترین تشکیلات مذهبی است که همواره از نقش ویژه ای برخوردار بوده است. این گروه همواره شعار «تنها راه اسلام است» را سر داده و دو هدف عمده: ۱. اجرای احکام شریعت؛ ۲. کوشش برای رهایی سرزمین فلسطین از اشغال اسرائیل را در برنامه تشکیلاتی خود قرار داده است.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

جمعیت اردن که ۴۰ تا ۶۰٪ آن را فلسطینیان تشکیل می دهند، به بیش از چهار میلیون نفر بالغ می گردد. این کشور از نظر جمعیت صد و هشتمین کشور جهان است و نرخ رشد سالانه جمعیت بر پایه نرخ سالانه مولید، ۴۹/۱ در هزار (در مجموع ۳/۲ درصد) است و از این نظر دهمین کشور جهان به حساب می آید. سطح فرهنگ عمومی و تحصیلات دانشگاهی در اردن چشمگیر است، به طوری که از چهار میلیون نفر جمعیت این کشور ۸۰٪ آن با سواد می باشند. گفته می شود این کشور از نظر میزان سواد و دانش، مقام اول را نسبت به درصد جمعیت در خاورمیانه داراست. به عبارت دیگر بیسوادی در این کشور ۲۰٪ می باشد و همین درصد بالای دانش مردمی، موجب تأثیرپذیری فراوان از مطبوعات، روزنامه ها و رسانه های جمعی کشور است. در بعد اجتماعی، باوجودی که ملت اردن در معرض رسانه های جمعی گروهی و تلویزیون کشورهای اسرائیل، سوریه و عراق قرار دارند، لکن مفاسد اجتماعی در مقایسه با سوریه ۲۰٪ است و حجاب اسلامی در بین زنان مخصوصاً دختران دانشگاهی از ویژگی مهم این جامعه محسوب می شود. شاید این مسئله ریشه در دو عامل شاخص و برجسته یعنی موضوع عشیره ای بودن جامعه اردن و دومی حضور سازمان اخوان المسلمین در جامعه این کشور داشته باشد. با تصویب میثاق ملی اردن در چند سال اخیر، روند دموکراسی در چارچوب نظام ملکی در حال شکل گرفتن است، این میثاق متضمن آزادی احزاب، مطبوعات و آزادی انتخابات بوده و تأکید بر اسلامی بودن کلیه قوانین دارد.^۱

کشور اردن به خاطر فقر منابع طبیعی و وضعیت نه چندان خوب اقتصادی و همچنین به دلیل موقعیت ژئوپولیتیکی و همجوار بودن با کشورهای رژیم صهیونیستی، عراق، سوریه و عربستان سعودی علاوه بر شرایط بی ثباتی سیاسی، در بعد اجتماعی و اقتصادی نیز از یک حالت ناپایدار و متزلزلی برخوردار است. از طرفی موضوع رشد بیکاری بین ۲۵ تا ۳۰ درصد در سال های اخیر و کاهش درآمد سرانه ملی و وابستگی شدید آن به غرب، زمینه را برای رشد اصولگرایی و تقویت مخالفین شاه حسین بیش از همیشه هموار ساخته است. دولت در واکنشی در سال های اخیر، به منظور جلوگیری از

^۱ آرشو اداره کل خاورمیانه عربی و شمال آفریقا.

رشد اسلام خواهی و تحدید فعالیت های حرکت های اسلامی، اقدام به تصویب قانون جدیدی نمود که براساس آن ضمن منع شدن تعداد زیادی از وعاظ و سخنرانان از فعالیت های مذهبی و اجتماعی، خطبه های نماز جمعه منحصر به امور عبادی گردیده و ائمه جمعه از پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی منع شده اند. مضافاً اینکه صلح شاه حسین با اسرائیلی ها که مخالفت گروه های اسلامی و دانشجویان مسلمان را برانگیخت، همه و همه حکایت از معضلات پیچیده اجتماعی و سیاسی دارد که شاه حسین را با مشکلات عدیده داخلی و خارجی مواجه ساخته است.

حکومت، سازمان های اداری و سیاسی

اردن را در ابتدا، امیرنشین شرق اردن می گفتند، این امیرنشین پس از جنگ جهانی اول و به دنبال فروپاشی امپراطوری عثمانی و تجزیه ی ایالت های آن به ویژه بلاد شام، به وسیله قرارداد «سایکس پیکو» بر روی نقشه جهان ظاهر شد و رأس این امیرنشین شاهزاده عبد... فرزند شریف مکه قرار داشت. انقلاب ۱۹۱۶ اعراب علیه دولت عثمانی، با همدستی بریتانیا را به وی نسبت می دهند. شاهزاده عبد... این کار را در مقابل وعده ی تأسیس یک مملکت عربی که در مکاتبات حسین کماکان از آن به کرات یاد شده بود انجام داد. اما بریتانیا در همان زمان مشغول تقسیم منطقه عربی به مناطق نفوذ میان خود و فرانسه طبق قرارداد سایکس پیکو بود.

امیرنشین شرق اردن به عنوان پاداشی برای شریف حسین و فرزندانش تلقی شد. اما از زمان برپایی این امیرنشین، یک نوع ابهام بر آن حاکم شده است. این امیرنشین هم مایه ی نگرانی جنبش صهیونیسم بود و هم مایه ی نگرانی اعراب. مایه ی نگرانی صهیونیسم بود، چون آن را بخشی از میهن ملی در وعده ای که بالفور به نام حکومت اعلیحضرت به آنها داد به شمار می آوردند. از نظر اعراب نیز تأسیس امیرنشین شرق اردن بر تجزیه هرچه بیشتر بلاد شام، یعنی سوریه بزرگ می انجامید. زیرا این کار، راه را برای توطئه های جنبش صهیونیستی و در پشت آن کشورهای استعماری، هموار می ساخت. نقش شاهزاده عبد... در سرکوب قیام «رشید عالی گیلانی» که در سال ۱۹۴۱ بر علیه قیمومت بریتانیا شورید، انگیزه ی دیگری بود که بریتانیا را تشویق کرد در پایان جنگ جهانی دوم استقلال امیرنشین شرق اردن را برسمیت بشناسد. بدین ترتیب شاهزاده به شاه تبدیل شد.

پس از جنگ ۱۹۴۸ «اعراب و اسرائیل» ارتش اردن به فرماندهی افسر انگلیسی «سرجان گلوب (گلوب پاشا)» کرانه ی باختری رود اردن را اشغال کرد، سپس به مملکت شرق اردن ملحق ساخت. پارلمان متحد اردن پس از برگزاری کنفرانس «اریحا» در آوریل ۱۹۴۹ با شرکت شخصیت های فلسطینی که از الحاق کرانه ی باختری به اردن حمایت کردند، در سال ۱۹۵۰ این الحاق را به طور رسمی مورد تصویب قرار داد. از آن تاریخ اردن به مملکت لاردن هاشمی که در کرانه ی رود واقع است و دارای طولانی ترین مرز با فلسطین که شهر قدس و مسجد الاقصی اولین قبله و سومین حرم مسلمانان را شامل می شود تغییر نام پیدا کرد.

قتل ملک عبد...

ملک عبد... در ظهر روز جمعه ۲۰ ژوئیه ۲۹/۱۹۵۱ تیرماه ۱۳۲۰ در برابر انبوه مردمی که برای نماز به مسجد الاقصی آمده بودند، به دست یکی از جوانان فلسطینی هدف گلوله قرار گرفت و از پا درآمد. انگیزه ی اصلی این اقدام بنابر مدارک و شواهد ارائه شده در خلال محاکمات عاملین آن، مخالفت ضارب با طرح «سوریه کبیر» امیر بود. مصر از استرداد عده ای از مجرمین دست اندرکاران این جریان که به آن کشور پناهنده شده بودند، سرباز زد. با همه ی این احوال، آرامش

کشور نوپای اردن محفوظ مانده و ملک طلال، پسر ارشد ملک عبد... در ۱۱ سپتامبر / ۲۵ شهریور به جای پدر نشست و اندکی بعد انتخابات آرامی نیز برگزار شد. در ژانویه ۱۹۵۲، قانون اساسی جدیدی به اجرا درآمد. اما ملک طلال تنها یازده ماه و یک روز سلطنت کرد و در یازده اوت ۱۹۵۲ (مرداد ۱۳۳۱) به بهانه ابتلای به بیماری مغزی و اختلال مشاعر، به نفع پسرش ملک حسین شاه فعلی اردن که در آن زمان هنوز به سن قانونی نرسیده و در آکادمی سلطنتی نظامی سند هوست^۱ انگلیس مشغول به تحصیل بود، از سلطنت خلع شد و ملک حسین در ۲ مه ۱۹۵۳ / اردیبهشت ۱۳۳۲ رسماً بر تخت سلطنت نشست.

^۱. Sant Hurst

ازبکستان

جغرافیای سیاسی

ازبکستان در آسیای مرکزی در مشخصات جغرافیایی بین ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه تا ۴۵ درجه و ۳۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۶ دقیقه تا ۷۳ دقیقه و ۱۰ درجه طول شرقی و به طور کلی میان رودخانه های آمودریا و سیردریا قرار دارد. طول این کشور از شرق به غرب حدود ۱۴۲۵ و از شمال به جنوب حدود ۹۳۰ کیلومتر می باشد.^۱

جمهوری ازبکستان (که در زمان اتحاد جماهیر شوروی سابق به عنوان جمهوری سوسیالیستی ازبک شناخته می شد) در قلب آسیای مرکزی قرار گرفته است. این کشور در یک محور در جهت شمال غربی به جنوب شرقی امتداد یافته است. این کشور در شرقی ترین نقطه قلمرو خود به واسطه دره فرغانه که به داخل قرقیزستان فرورفته و از جنوب با تاجیکستان هم مرز است، در جنوب و نزدیکی شهر ترمز^۲ مرز کوتاهی با افغانستان دارد و در جنوب غربی نیز با ترکمنستان هم مرز می باشد. در مرزهای شمال غربی ازبکستان یعنی منطقه ای که جمهوری خودمختار قره قالپاق (قره قالپاقستان) قرار دارد، قزاقستان و نیز بخشی که به دریاچه آرال می رسد، قرار دارند.

مساحت ازبکستان ۴۴۸ هزار و ۹۰۰ کیلومتر است که از این مقدار ۱۶۵ هزار و ۶۰۰ کیلومتر مربع (حدود یک سوم) را جمهوری قره قالپاقستان به خود اختصاص داده است.

بیشتر خاک ازبکستان را صحرا تشکیل می دهد که بخش جنوب غربی صحرای قزل-قوم (به معنای صحرای شن های قرمز) نیز در این قسمت قرار دارد، اما دامنه های غرب رشته کوه های تیان شان به داخل بخش جنوب شرقی کشور کشیده شده است.

اهمیت راهبردی ازبکستان در منطقه

ازبکستان با ۴۴۷ هزار و ۴۰۰ کیلومتر مربع معادل ۱۷۲ هزار و ۷۴۱ مایل مربع و حدود ۲۷ میلیون نفر جمعیت، پرجمعیت ترین جمهوری آسیای مرکزی است، ضمن آنکه دارای بزرگ ترین ارتش در بین این جمهوری ها نیز می باشد.^۳

دو ویژگی جغرافیایی که اهمیت راهبردی این کشور را در آسیای مرکزی تایید می کند، آنکه در درجه نخست همان طور که گفته شد این کشور در قلب آسیای مرکزی بین رودهای سیر دریا (سیحون) و آمودریا (جیحون) واقع شده است و دیگر آنکه با تمام جمهوری های آسیای مرکزی مرز مشترک دارد.

همین موقعیت مرکزی و جمعیتی موجب گردیده است تا امروزه این جمهوری نقطه ارتباط مناسبی برای تمامی آسیای مرکزی به شمار رود به ویژه آنکه بخش بیشتر مرزهای این کشور از جلگه ها می گذرد که به توسعه حمل و نقل و روابط اقتصادی با کشورهای دیگر مساعدت می نماید.

^۱ - چرمی، داود، کتاب سبز ازبکستان، ص ۱

2-Termez

^۳ - www.newsvote.bbc.co.uk/go/pr/fr/-/2/hi/asia-pacific/country-profiles

در این خصوص گفتنی است که ازبکستان به دلیل همین موقعیت ژئو استراتژیک، بر سر چهارراه مهاجرت مردمان و تقابل تمدن ها قرار داشته است، به گونه ای که قومیت های مختلفی همچون ایرانی ها، مغول ها، ترک ها، عرب ها و مردمان منطقه قفقاز به گوناگونی و تنوع جامعه و فرهنگ در منطقه کمک کرده اند.^۱

نقش تعیین کننده هر یک از عوامل جغرافیایی و منابع طبیعی

کشورهای آسیای مرکزی به سبب عوامل جغرافیایی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی، قومی و مذهبی از ویژگی هایی در روابط ژئوپلیتیک و اقتصادی در میان خویش برخوردارند.

نخست آنکه ازبکستان در قلب آسیای مرکزی از لحاظ جغرافیایی در محل تقاطع اروپا در غرب و آسیا در شرق واقع شده و از شمال به روسیه و از جنوب به جهان اسلام محدود می باشد و بدینسان از موقعیت ژئوپلیتیک بسیار عمده ای برخوردار است.

دوم آنکه این کشور به طور مستقیم به آب های آزاد راه ندارد و همچون سایر کشورهای آسیای مرکزی تنها می تواند با عبور از خاک همسایگان جنوبی خود به آب های آزاد جهان راه پیدا کند.

سوم آنکه در ازبکستان منابع طبیعی به ویژه گاز، نفت، ذغال سنگ و طلا به وفور یافت می شود و علاوه بر این ازبکستان دارای شرایط مناسبی به منظور کشت پنبه و سایر محصولات کشاورزی است، به طوری که این کشور سومین صادر کننده پنبه و هفتمین تولید کننده طلا در جهان می باشد.^۲

چهارم آنکه ازبک ها با فرهنگ اسلامی پیوندهای دیرینه دارند و در واقع هویت خود را از اسلام گرفته اند. به خاطر داشته باشیم که آسیای مرکزی و ازبکستان در این منطقه، با ویژگی های جغرافیایی خود، زمانی مسافت مهمی از جاده معروف و باستانی ابریشم را در بر می گرفت و در مبادله فرهنگی و اقتصادی میان شرق و غرب سهم بزرگی را در تاریخ به خود اختصاص می داد. از طریق این منطقه بود که سه اختراع چین در دوران باستانی یعنی قطب نما، باروت و دستگاه چاپ چوبی در جهان غرب اشاعه یافت و بسیاری از فرآورده های تمدن غرب از همین طریق در مشرق زمین رواج یافت.

پنجم بخش مهمی از دره مهم فرغانه چه به لحاظ فرهنگی و یا منابع کشاورزی و معدنی در این کشور واقع شده است. در حال حاضر به جز ویژگی های اقتصادی که اهمیت اقتصادی این دره را برای سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان گوشزد می کند، این دره به یکی از مراکز مهم رشد و ظهور گروه های اسلامگرا در منطقه تبدیل شده است. وجود مراکز متعدد آموزش طلاب اسلامی در بخش های مختلف این دره نشانگر همین وضع می باشد.^۳ گفته شده یکی از دلایلی که در دوران کمونیسم این دره بین سه کشور تقسیم شده، دقیقاً به خاطر امکان کنترل بر حرکت های اسلامی منبعث از این منطقه بوده است.

همین ویژگی ها موجب شد تا پس از تهاجم آمریکا و ناتو به افغانستان به منظور سرنگونی طالبان، آمریکایی ها با درک موقعیت راهبردی ازبکستان و در ابتدا با هدف پشتیبانی نیروهای عمل کننده در افغانستان و پس از آن با هدف

^۱ . خیری، ابودر (اندیشمند هندی عضو آکادمی مطالعات جهان سوم دهلی نو) - پرسش از هویت ملی در ازبکستان (دیدگاه اجتماعی - تاریخی) - مقاله ارائه شده به

سیزدهمین همایش بین المللی آسیای مرکزی و قفقاز - نشریه خلاصه مقالات همایش - ص ۱۹۱

^۲ . www.newsvote.bbc.co.uk/go/pr/ft/-/2/hi/asia-pacific/country-profiles

^۳ . وصالی مزین، یوسف - حزب التحریر ازبکستان - موسسه مطالعات اندیشه سازان نور - چاپ اول ۱۳۸۵ - تهران - ص ۴۳.

حضور در منطقه آسیای مرکزی، قراردادی را با این کشور به منظور استقرار نیروهایش در یک پایگاه آسیای مرکزی، قراردادی را با این کشور به منظور استقرار نیروهایش در یک پایگاه هوایی در منطقه «قارشی - خان آباد» موسوم به k2 امضا نمود که تا نوامبر ۲۰۰۱، ماه ها پس از سرنگونی طالبان پایدار بود؛ لیکن در پی نشست سران سازمان همکاری شانگهای در شهر آستانه (پایتخت قزاقستان) و درخواست سازمان از آمریکا به منظور تعیین تاریخی برای تخلیه پایگاه هایش در قلمرو کشورهای عضو سازمان، دولت ازبکستان بلافاصله پس از این نشست با تعیین یک مهلت شش ماهه از آمریکا خواست تا نیروهای خود را از این پایگاه خارج کند که سرانجام در نوامبر ۲۰۰۱ یعنی حدود ۱۵ ماه پیش از ضرب الاجل ۶ ماهه آمریکا نیروهای خود را از پایگاه مذکور خارج نمود.

ادیان و مذاهب

به طور کلی کشورهای آسیای مرکزی و نیز مردم و نخبگان آنها طی سال های پیش و پس از استقلال به دلایل ژئوپلیتیکی با کشورهای اسلامی و جهان اسلام مرتبط بوده اند. بر این اساس تمدن و فرهنگ این کشورها با اسلام گره خورده است.

بر این اساس واقعیات اسلامی موجود در منطقه آسیای مرکزی را می توان به صورت زیر برشمرد:

(۱) اسلام در این منطقه به شدت با سیاست گره خورده است.

(۲) هویت ملی و اسلامی در این منطقه از یکدیگر گسست ناپذیر می باشد و بر این اساس مردم به شدت سیاسی هستند.

(۳) این کشورها با یک دوران گذار پیچیده روبه رو هستند.

(۴) بین اسلامگرایان و سکولارها اختلاف وجود دارد به نحوی که این امر به ظهور گروه های اسلامگرای مخالف دولت های سکولار انجامیده است.

(۵) از سوی دیگر در ذهنیت دولت های کنونی آسیای مرکزی یک تصور بی اعتبار از سکولاریزم وجود دارد که به ارث رسیده از دوران شوروی است.

(۶) نکته مهم این است که نه تنها نمی توان جنبه اسلامی را در صحنه سیاسی این کشورها نادیده گرفت، بلکه اسلام را باید در تمامی جنبه های سیاسی مدنظر قرار دارد و این رویکردی راهبردی است نه تاکتیکی.

تاریخچه رشد هر یک از ادیان و مذاهب

ازبکستان کشوری است که پیروان حدود ۱۵ دین و مذهب مختلف را در خود جای داده است که اصلی ترین آنها عبارتند از: اسلام، مسیحیت و یهودیت^۱.

دین غالب در ازبکستان اسلام است و بیشتر از بیک ها سنی و حنفی هستند، لیکن گروه های مذهبی کوچکتری همچون شیعه ها و وهابی ها نیز که بنا بر برخی گزارش ها نفوذ رو به رشدی داشته اند، در این کشور حضور دارند. همچنین برخی فرقه های مسلمانان غیرمعمول در شهرهای باستانی سمرقند و بخارا گزارش شده اند.

در همین حال مسیحیان ارتدوکس در بین اسلاوها و نیز حدود ۶۵ هزار یهودی اروپایی و ۲۸ هزار یهودی از آسیای مرکزی نیز در این کشور زندگی می کنند. شاخه کلیسای کاتولیک نیز در این کشور فعالیت دارد.^۲

^۱-The Republic of Uzbekistan,p295

^۲-Regional Surveys of the World, p543.

الف) اسلام

به دنبال فتح خراسان به دست اعراب در سال های ۷۰-۶۰ هجری، لشکرکشی های متفرق اعراب به ماورالنهر با کمک حکام محلی که علیه یکدیگر مبارزه می کردند، منجر به فتوحات اردوی مسلمان گردید که اسکان گروه های عرب را در نقاطی از این سرزمین به دنبال داشت.

اعراب برای نخستین مرتبه در سال ۶۵۱ میلادی در محدوده آسیای مرکزی از جمله هرات، بلخ و مرو حضور پیدا کردند. در سال ۷۰۸ میلادی (۸۵ هجری) «قتیبه بن مسلم» از سوی حجاج به عنوان والی خراسان مامور فتح نهایی ماوراءالنهر شد و در مدت زمانی حدود ۲۰ سال تا نزدیکی مرز چین و کاشغر و از شمال تا حدود تاشکند کنونی لشکر کشید. وی در سال ۷۰۹ میلادی به بخارا حمله کرد و سرانجام در سال ۷۱۲ میلادی آنجا را فتح کرد، به دنبال آن خوارزم در سال ۷۱۳ میلادی، سمرقند در سال ۷۱۴ میلادی و تاشکند و فرغانه در ۷۱۶ میلادی فتح شدند.^۱

با روی کار آمدن عباسیان به تدریج خاندان های ایرانی چون طاهریان و صفاریان در شرق ایران دولت های خود را تثبیت کردند و دامنه فتوحاتشان را تا ماوراءالنهر رساندند. با قدرت گرفتن سامانیان از قرن سوم هجری و استقرار حکومت در ماوراءالنهر، از سمرقند و بخارا تا فرغانه شکوه تمدن اسلامی نمایان شد. این دوره با عظمت سیاسی و علمی حکومت اسلامی همراه بود.^۲ بدین ترتیب دین اسلام به مرور زمان در آسیای مرکزی نفوذ کرد و گسترده شد.

ب) مسیحیت^۳

نفوذ مسیحیت در ازبکستان در پی تبلیغ مهاجرین در قرن های ۴-۲ میلادی صورت پذیرفت تا اینکه در قرن ۴ میلادی پیروان زیادی در ازبکستان پیدا کرد و در حال حاضر ۲۷ کلیسا به این مذهب اختصاص دارد. به طور عمده روس ها پیرو این مذهب هستند.

مذهب کاتولیک نیز در قرن ۱۳ میلادی وارد ازبکستان شد، معتقدین این مذهب بیشتر لهستانی و لیتوانی می باشند. کاتولیک ها نیز در ازبکستان دارای ۳ کلیسا هستند. دیگر مذاهب مسیحیت منجمله ادونتیست ها، باپتیست ها، متدیست ها و ارامنه نیز در ازبکستان پیروانی دارند.

ج) یهودیت^۴

مقارن زمانی که شارلمانی تاج امپراطوری غرب را بر سر داشت، در کرانه های خاوری اروپا در میان قفقاز و ولگا، دولت یهودی «امپراطوری خزر» فرمان می راند.

کشور خزرها موضع راهبردی مهمی را در مدخل حیاتی میان دریای سیاه و دریای مازندران اشغال کرده بود و مردمی از تبار ترکان در آن زندگی می کردند. این کشور به منزله حائلی بود که کشور بیزانس را در برابر هجوم قبایل وحشی صحرای شمال مانند بلغارها، مجارها، روسها و ... نگاه می داشت. دولت خزران نزدیک به چهار قرن دوام آورد. در این مدت امپراطوری خزر مرکز بازرگانی شد. با رفت و آمد آنها مسیحیت، اسلام و یهودیت در آن سرزمین رواج یافت.

^۱ - چرمی، داود- کتاب سبز «ازبکستان» - ص ۱۹

^۲ - وصالی مزین، یوسف - ص ۴۳.

^۳ - چرمی، داود- کتاب سبز «ازبکستان» - ص ۲۰.

^۴ - چرمی، داود- کتاب سبز «ازبکستان» - ص ۲۰.

در ۷۴۰ میلادی پادشاه و درباریان طبقه حاکم خزران به آیین یهود گرویدند و بدین گونه یهودیت مذهب رسمی خزرها گردید. یهودیان به عنوان مهاجر و تاجر در سراسر آسیای مرکزی به تدریج پراکنده شدند، لیکن امروزه بیشتر آنها در بخارا و سمرقند متمرکز می باشند و به زبان فارسی تکلم می کنند. یهودیان ازبکستان دارای ۱۷ کنیسه و یک مرکز آموزشی می باشند.

نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه^۱

مردم آسیای مرکزی وارث تمدن های کهن هستند که برخی از آنها قبل از اسلام بوده اند، لیکن طی هزار سال دین اسلام در گسترده ای عظیم، زندگی روزمره مردم آسیای مرکزی و به ویژه ازبکستان را هدایت کرده است.

از اواسط قرن دهم تا پایان قرن شانزدهم میلادی، اسلام به عنوان مهم ترین دین در این منطقه شناخته شد، به نحوی که آسیای مرکزی به یکی از معتبرترین کانون های فرهنگی جهان اسلام تبدیل گردید. شهرهای بخارا و سمرقند از قرن سوم هجری به بعد به عنوان دو مرکز مهم تدریس علوم اسلامی شناخته شد و علمای مسلمان از نقاط مختلف گیتی جهت کسب تازه ترین برداشت ها از اسلام به آن دیار شتافتند. در طول این ۶ قرن بخارا مهد اسلام نامیده می شد که با توجه به همین ویژگی و علمای اسلامی که ساکن این شهر بوده اند، در حال حاضر این شهر را «بخارای شریف» می نامند.

از همان ابتدای گسترش اسلام در این خطه، تصوف در ازبکستان رو به شکوفایی نهاد. بخارا و خیوه که از مهم ترین مراکز تعلیمات صوفیه در قرون وسطی به شمار می رفتند، در ازبکستان کنونی واقع شده اند، هر دوی این مراکز در اشاعه مکاتب تصوف در کل جهان اسلام از اهمیت شایانی برخوردار بودند.

نجم الدین کبری (۱۲۲۱-۱۱۴۵ میلادی) در خیوه به تعلیم طریقتی پرداخت که به «کبرویه» معروف شد و بهاء الدین نقشبند در بخارا مسلک نقشبندی معروف به طریقت خواجگان را اشاعه داد. از این دو به ویژه مسلک نقشبندی نفوذ ریشه داری یافت و در سراسر آسیای مرکزی، قفقاز، نواحی ولگا، آناتولی، کردستان، و هند منتشر شد و اکنون نیز بزرگ ترین فرقه تصوف است و همچنان پیروانی را در خاور باختر به خود جذب می کند.

همچنین «یسویه» در تمام ناحیه، «قادریه» در فرغانه و «چشتیه» در خوقند پیروان زیادی دارد.

مدفن بهاء الدین نقشبند درست در کنار بخارا قرار دارد که در ۱۵۴۳ میلادی امیر عبدالعزیز خان مرقدی بر مزارش ساخت. حتی امروزه هم بهاء الدین از چنان حرمت و نفوذی برخوردار است که بسیاری تصور می کنند اگر دو یا سه بار به زیارت مرقدش بروند گویی به زیارت کعبه نائل شده اند.^۲

سیاست مذهبی حکومت

الف) قبل از استقلال^۳

پس از استقرار حکومت کمونیستی در ازبکستان و با توجه به ایدئولوژی خاص این حکومت که از اساس با دین و مذهب مخالف و به بی خدایی در نظام عالم و ماده معتقد بود، هزاران مسجد و مدرسه مذهبی بسته و حتی برخی تبدیل به انبار و برخی نیز تخریب شدند.

^۱. چرمی، داود- کتاب سبز ازبکستان- ص ۲۱.

^۲. چنین تصویری در بین مردم کشورهای آسیای مرکزی رایج است، چنانکه قزاق ها نیز ثواب سه بار زیارت خواجه احمد یسوی را برابر یک سفر حج می دانند.

^۳. چرمی، داود- کتاب سبز ازبکستان- ص ۲۲.

اگرچه در بحبوحه انقلاب اکتبر، لنین برای جلب حمایت اقلیت های قومی و مذهبی در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ فرمانی صادر کرد که به موجب آن آزادی مذهبی تضمین شده بود، لیکن به تدریج این تضمین نادیده گرفته شد و مبارزه با دین آغاز گردید.

مناسبات بین دولت و دین در شوروی سابق بر اساس قانونی هماهنگ می شد که در ۸ آوریل ۱۹۲۹ از طریق کمیته مرکزی اجرایی روسیه و شورای کمیساریای خلق روسیه در مورد اتحادیه های دینی صادر شده بود و در سال های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲ تغییرات و متمم هایی بر آن وارد شد.

در نخستین قانون اساسی ازبکستان در سال ۱۹۲۷، بندی مربوط به حقوق و آزادی عقیده از قانون اساسی جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی اقتباس شده بود. لیکن در کل نبود قوانین هماهنگ کننده دولت و دین در سطح شوروی و جمهوری ها باعث گردید تا نقض اصول به صورت فراگیر رخ دهد.

در این دوران در ازبکستان نیز به پیروی از سیاست کلی نظام شوروی برای مبارزه با دین از روش خاصی استفاده می گردید؛ بدین ترتیب که آثار تاریخی و نسخ خطی مربوط به آثار دینی معدوم می شد. این جریان تا زمان جنگ جهانی دوم ادامه یافت تا اینکه در زمان جنگ برای جلب حمایت مسلمانان علیه آلمانی ها، آزادی های مقطعی و جرئی وضع گردید، ولی پس از پایان جنگ دوباره همان سیاست سابق علیه مسلمانان در پیش گرفته شد و تا دوران روی کار آمدن میخائیل گورباچف این وضع ادامه یافت و فقط با شروع اصلاحات گورباچف این وضع اندکی بهبود یافت.

ب) پس از استقلال^۱

وجود پیروانی از ۱۵ مذهب در این کشور، دولت ازبکستان را مجاب ساخته تا سیاست خاصی را درخصوص مسائل و رویکردهای مذهبی اتخاذ کند، این در حالی است که پس از استقلال و فروپاشی امپراطوری اتحاد شوروی، دیگر بار اسلام در آسیای مرکزی نضج گرفت و به عنوان یک عامل مهم و تعیین کننده مطرح گردید.

با این وصف دولت ازبکستان تاکنون در رابطه با مذهب و به ویژه مسلمانان سیاست دوگانه ای را اعمال کرده است: از طرفی به لحاظ فشارهای خارجی و مقدمه کسب مقبولیت جهانی در قانون اساسی جدید خود را لائیک معرفی نمود و با وجودی که بیش از ۸۵ درصد جمعیت ازبکستان را مسلمانان تشکیل می دهند، در قانون اساسی از اسلام و دیگر ادیان ذکری به میان نیاورده است.

از طرف دیگر برای حفظ امنیت و آرامش اجتماعی از سوی مسلمانان علاقه مند به بزرگداشت شعائر و آداب و رسوم مذهبی، اقداماتی در جهت بزرگداشت دانشمندان اسلامی و ... به عمل می آید، ضمن آنکه به علت اعتقادات مردم به سنن اسلامی و علاقه آنان به دانشمندان بزرگ اسلامی برخاسته از این سرزمین در بزرگداشت برخی آداب اسلامی تلاش می کند که از آن جمله می توان به اعلام رسمی دولت ازبکستان مبنی بر تعطیلات رسمی در اعیاد فطر و قربان در همین راستا می باشد.

نمونه دیگر این همراهی دولت را در ممنوعیت برخی آداب و رسوم غربی مخالف با ارزش های اسلامی باید عنوان کرد، به طوری که در آستانه ۱۴ فوریه (روز ولنتاین) سال ۲۰۰۶ وزارت اطلاعات و مطبوعات ازبکستانف از رسانه های خبری درخواست کرد تا از درج مطلب، مقاله و آگهی درخصوص این روز خودداری کنند.^۲

^۱ - چرمی داود- «کتاب سبز ازبکستان» - ص ۲۳.
^۲ - خبرگزاری جمهوری اسلامی - ۲۰ بهمن ۱۳۸۵.

در نمونه ای دیگر از موضع گیری دولت ازبکستان با ارزش های اسلامی، می توان به انتقاد دولت از اظهارات پاپ بندیکت شانزدهم اشاره کرد که در شهریور سال ۸۵ و در پی اظهارات رهبران مسیحیات کاتولیک جهان، دولت ازبکستان با انتشار بیانیه ای سخنان اهانت آمیز پاپ بندیکت شانزدهم رهبر کاتولیک های جهان نسبت به پیامبر اسلام (ص) را خشن و تنفر آمیز و باعث لطمه به تفاهمات بین شرق و غرب عنوان کرد.^۱

در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱ قانونی در مورد آزادی عقیده و سازمان های دینی صادر شد که طبق آن دین از سیاست جدا قلمداد گردید و اتباع ازبکستان صرف نظر از اعتقاداتشان در برابر قانون، مساوی در نظر گرفته شدند و نیز هیچ یک از ادیان نسبت به دیگری امتیاز یا محدودیت ندارد. همچنین قانون مذکور تصریح می کند که دولت فعالیت سازمان های دینی را به مانند فعالیت های الحادی از نظر مالی تامین نمی کند.

در سال ۱۹۹۱ نیز برای نخستین بار قرآن مجید به زبان ازبکی ترجمه شد.^۲

روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر^۳

زامداران شوروی سابق در طول سالیان متمادی ضمن برخورد حذفی با مذهب تلاش داشتند تا روابط ملیت های مختلف را بدون دخالت دین تنظیم نمایند؛ بدین معنی که افراد جامعه روابط خود را با دیگران بدون توجه به اعتقادات دینی هماهنگ کنند.

نظر به وجود بیش از ۱۲۹ ملیت و ۱۵ مذهب مختلف در ازبکستان دولت این کشور نیز توجه خاصی به تنظیم روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر دارد و آن را با حساسیت زیادی دنبال می کند.

در قانون اساسی ازبکستان تصریح شده است که تمام اتباع ازبکستان صرف نظر از اعتقادات در مقابل قانون یکسان می باشند. همچنین طبق قانون، تبلیغ بر ضد ادیان دیگر ممنوع اعلام شده است.

اتخاذ چنین سیاستی باعث شده است که پیروان ادیان مختلف در ازبکستان به دور از مشکل، زندگی آرامی را در کنار یکدیگر بگذرانند.

در ازبکستان دو هزار و ۲۲۷ مرکز دینی از جمله ۱۶۵ مرکز مسیحی، ۸ مرکز بهودی، ۶ مرکز فرقه بهایی، یک جامعه کریشنایی (هندی) و یک معبد بودا و بیش از دو هزار مرکز اسلامی به ثبت رسیده است.^۴

دولت ازبکستان برنامه ها و مراسم گوناگونی با هدف تقویت همزیستی مسالمت آمیز بین ادیان برگزار می شود که از جمله می توان به موارد برجسته زیر اشاره نمود:

- برگزاری همایش مسلمانان و مسیحیان با عنوان: «زندگی با یکدیگر با همسازی» در سال ۱۹۹۵.

- برگزاری ۱۲۵مین سال ایجاد کلیسای ارتدوکس روسی در آسیای مرکزی.

- برگزاری جشن ویژه اوآنجلیس- لوتران ها.

- افتتاح کلیسای کاتولیک در سمرقند در سال ۱۹۹۹.

^۱ . خبرگزاری جمهوری اسلامی - ۸۵/۰۶/۲۸

^۲ . the republic of Uzbekistan,p295.

^۳ . چرمی - داود- «کتاب سبز ازبکستان»- ص ۲۴.

^۴ . اظهارات «آرتق یوسف اف» رئیس کمیته امور دینی دولت ازبکستان، خبرگزاری جمهوری اسلامی ۸۵/۱۲/۲۲

^۵ . the republic of Uzbekistan,p296

آداب و سنن مذهبی و میزان پایبندی مردم به آن^۱

قریب به ۸۵ درصد مردم ازبکستان مسلمان بوده و دارای مذهب حنفی می باشند.

مردم مسلمان ازبکستان با وجود تهاجمات فراوان تا به حال سنت های باقیمانده اسلام را تا حدودی حفظ نموده ، احترام زیادی برای آنها قائل هستند. پس از فروپاشی شوروی، میزان رشد دین اسلام در بین مردم چشمگیر بوده به تدریج عمل به احکام اسلامی جایگاه خود را در میان مردم به ویژه نوجوانان و جوانان پیدا کرده و از این رهگذر در کوچه و بازار به تدریج دختران محجبه و مدارس علمیه جوانان طالب دروس دینی افزایش یافته است.

حفظ سنت های اسلامی در عقد و عروسی، کفن و دفن و مراسم به خاکسپاری میت، به دنیا آوردن ، ختنه پسران، مراسم قربانی و ذبح اسلامی و ممنوعیت استفاده از گوشت خوک، دعا قبل و بعد از غذا، نشستن به هنگام تلاوت و استماع قرآن، احترام به روحانیون و علمای دینی ، ترس از آخرت و عقوبت و همچنین اشتیاق به کمک در امور دینی از جمله ساختن مساجد و دادن صدقات به طور معمول در سطح عمومی ازبک ها و مسلمانان این کشور رعایت می شود.

انجام مراسم و رعایت سنت های مذهبی در سال های اخیر به لحاظ بروز اعتقادات عمیق مردم مسلمان ازبکستان پس از فروپاشی شوروی سابق با تسامح و مامشات دولت وقت و موانع کمتری نسبت به گذشته انجام می شود.

نگاهی به آداب و رسوم مردم ازبکستان در ماه مبارک رمضان^۲

مردم مسلمان ازبکستان هر سال پیش از پیش با برگزاری مراسم ویژه ماه مبارک رمضان در مساجد، در ضیافت الهی حضوری گسترده می یابند.

«رمضان خوانی» نوجوانان ازبک در شب های اول ماه مبارک رمضان یک سنت دیرینه برای ترویج انفاق از آیین های اسلامی در رمضان است . در این شیوه که بعد از افطار شروع می شود، کودکان و نوجوانان ازبکی با مراجعه به خانه همسایگان خود سرودهای ویژه ای از دعاهای سلامتی زمزمه می کنند و در مقابل احسان می گیرند.

کودکان و نوجوانان ازبکی در این دعاهای سرودگونه می گویند: « با آمدن رمضان به خانه شما آمدیم، خدا به گهواره شما یک پسر قهرمان بدهد ، ما شما را از همه ثروتمند تر دیدیم، شما نیز در راه خیر کمک کنید.»

انگیزه اجرای این سرود معمولاً احیای انفاق ، احسان و کمک مومنان و روزه داران به نیازمندان و حمایت از همنوعان است و کودکان و نوجوانان از این کار خود لذت می برند، زیرا پول های جمع آوری شده را برای کمک به ایتام و امور خیریه هزینه می کنند.

دیدار از بزرگترهای خانواده از قبیل والدین، پدر بزرگ، مادر بزرگ و عیادت از بیماران بستری در منزل و بیمارستان با شیرینی و غذا از جمله آداب و سنن مردم مسلمان ازبکستان در ماه رمضان است .

در نخستین روزهای ماه رمضان ، افراد نیازمند با مراجعه به منازل مردم خواستار دریافت زکات فطره می شوند و مردم نیز شادمان از این اقدام ، قیمت سه کیلو گندم برای هر نفر را به عنوان زکات فطره (فطریه) می پردازند؛ ازبک ها معتقدند

^۱ . چرمی داود- کتاب سبز ازبکستان- ص ۲۴.

^۲ . خبرگزاری جمهوری اسلامی ۸۵/۰۷/۱۹

که فطره را باید در اوایل ماه مبارک رمضان پرداخت کرد، البته برخی نیز زکات فطره خود را قبل از مراسم نماز عید سعید فطر پرداخت می کنند.

رستوران ها و مراکز پخت و توزیع غذا در تاشکند، پایتخت ازبکستان در ماه مبارک رمضان تعطیل نمی شود، ولی اکثر رستوران ها و غذاخوری های محلات قدیمی ازبک نشینی ظهر هر روز با مشتری اندکی مواجه می شوند. مسلمانان ازبکستان پس از افطار برای شرکت در جلسات ختم قرآن به مساجد محل سکونت خود مراجعه می کنند و در این جلسات با حفظ و قرائت قرآن آشنا می شوند.

تا سال ۱۹۸۹ تعداد مساجد به ۸۴ باب می رسید در حالی که اکنون بیش از ۵۰۰۰ مسجد در سرتاسر ازبکستان با همت مردم مسلمان این کشور و کمک های مالی بعضی کشورهای اسلامی فعال شده اند.

همچنین تا سال ۱۹۸۹ مدرسه میرعرب در بخارا و مدرسه امام بخاری در تاشکند وجود داشتند، ولی هم اکنون ۱۰ مدرسه علیمه به طور رسمی به ثبت رسیده و ۶-۷ مدرسه دیگر نیز مراحل ثبت را می گذرانند. مناطقی مثل فرغانه و اندیجان دارای ۲ مدرسه می باشند.

در دوران شوروی سابق هر سال ۴-۵ نفر برای انجام فریضه حج از ازبکستان اعزام می شدند، در حالی که در سال ۱۹۸۹ میلادی ۱۰ نفر، در سال ۱۹۹۰ میلادی ۳۵۵ نفر و در سال ۱۹۹۱ میلادی ۱۲۰۰ نفر به حج مشرف شدند. در سال ۱۹۹۴ میلادی بیش از ۳ هزار نفر برای حج تمتع و ۳۵۰۰ نفر برای حج عمره به عربستان سفر کردند؛ این آمار در سال ۲۰۰۲ به ۴ هزار تن برای حج تمتع و ۴ هزار تن دیگر نیز برای حج عمره افزایش یافت.^۱

به لحاظ ریشه دار بودن اسلامی در این سرزمین و علاقه و اعتقاد عمیق مردم به آن، حضور مردم در مساجد برای انجام فرائض روزانه و به ویژه نماز جمعه چشمگیر می باشد. به طور خلاصه می توان گفت که مسلمانان ازبکستان نسبت به اعتقادات دینی به لحاظ ریشه دار بودن آن بسیار پایبند هستند و نسبت به تقیدات اسلامی تا آنجا که اطلاع دارند عامل می باشند و آنچه که عمل نمی شود به علت بی اطلاعی و تزریق عادات بد رژیم ۷۰ ساله کمونیستی در مردم این کشور می باشد.

تشکیلات مذهبی^۲

امور دینی تحت دو سازمان به طور موازی اداره می شود:

(۱) اداره امور دینی مسلمانان ماورالنهار

(۲) اداره شئون دینی

اداره امور دینی مسلمانان ماورالنهر در ۲۰ اکتبر ۱۹۴۳ به عنوان اداره دینی مسلمانان آسیای میانه و قزاقستان تاسیس شد، لیکن در سال ۱۹۹۲ بنا به تصمیم پنجمین کنگره مسلمانان آسیای میانه و قزاقستان نام مرکز مذکور به اداره امور دینی مسلمانان ماورالنهر تغییر یافت. اداره مذکور یک سازمان اجتماعی است که در وزارت دادگستری ثبت شده، در تمامی استان های کشور شعبه دارد و بدون واسطه با پیروان اسلام رابطه دارد.

مرکز مسلمانان ماورالنهر تحت نظر مفتی اداره می شود که از بدو تاسیس افراد ذیل در راس آن بوده اند:

^۱- the republic of Uzbekistan,p295

^۲- چرمی، داود، کتاب سبز ازبکستان، - ص ۲۶.

۱) ایشان باباخان عبدالمجید اوغلی (۵۷-۱۹۴۳).

۲) ضیاءالدین باباخان اف (۸۲-۱۹۵۷). وی در ۲۳ دسامبر سال ۱۹۸۲ در سن ۷۵ سالگی درگذشت. او یکی از فضیله‌های اسلامی به شمار می‌رفت، تحصیلات خود را در مدارس براق خان و کولکلتاش به پایان برده و برای ادامه تحصیلاتش به الازهر در قاهره رفته بود.

۳) شمس الدین باباخان اف (۸۹-۱۹۸۰). وی چندین سال مدیر مدرسه علمیه تاشکند بوده است.

۴) محمد صادق محمد یوسف (۱۹۹۳-۱۹۸۹). نامبرده پس از برکناری از سمت خود کشور را ترک کرده، به عربستان سعودی عزیمت نمود.

۵) مختارجان عبدالله (۹۵-۱۹۹۳). مختار جان عبدالله اف در مدرسه میرعرب در بخارا و انستیتو تاشکند تحصیل کرده است. وی عضو فعال فرقه صوفی نقشبندی است (همانند شمس الدین باباخان اف) و پیشتر به عنوان امام مسجد و سرپرست مقبره یکی از بزرگان سلسله نقشبندیه یعنی شیخ بهاءالدین نقشبندی در بخارا خدمت می‌کرد.

۶) شرف الدین میرمحموداف از ماه مه ۱۹۹۵ به این سمت انتخاب شده است.

مرکز مسلمانان ماورالنهر اموری از قبیل تنظیم فتاوی، چاپ نشریات مذهبی و عزل و نصب ائمه جماعات در ازبکستان را به عهده دارد. گفتنی است که اداره امور دینی مسلمانان آسیای مرکزی و قزاقستان متصدی تمام امور مسلمانان منطقه بود و عزل و نصب مفتی در تمامی جمهوری‌های آسیای مرکزی و قزاقستان از سوی این اداره صورت می‌گرفت، ولی از سال ۱۹۹۳ اعمال قدرت این اداره محدود به ازبکستان شد و تشکیلات اسلامی در دیگر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قزاقستان به طور مستقل ایجاد گردید.

اداره شئون دینی، اداره ای دولتی است که به فرمان رئیس جمهور ازبکستان در مارس ۱۹۹۲ تاسیس شد و برای نخستین بار در تاریخ ازبکستان رئیس چنین اداره ای به عنوان وزیر در کابینه شرکت می‌کند. بر اساس مقررات هماهنگی تمام امور دینی، برقراری روابط با کشورهای خارجی و رسیدگی به امور دینی موسسات دولتی از طریق این اداره انجام می‌شود.

اداره مذکور سیاست دولت را در امور دینی اجرا می‌کند و یکی از وظایفش کفرزدایی از موسسات دولتی است که در واقع به معنی برچیدن آثار کمونیستی از ادارات دولتی می‌باشد. شیخ عبدالغنی عبدالله اف ریاست اداره شئون دینی را تا سال ۱۹۹۵ به عهده داشت. توضیح اینکه مرکز مسلمان ماورالنهر فقط در رابطه مسلمانان فعالیت می‌کند در حالی که اداره شئون دینی در رابطه با کلیه ادیان در ازبکستان فعالیت دارد و نمایندگان از تمامی ادیان موجود ازبکستان در این اداره مستقر هستند.

حوزه های دینی و رهبران مذهبی^۱

تا سال ۱۹۸۹ فقط دو مدرسه علمیه اسلامی در آسیای مرکزی وجود داشت: انستیتو عالی امام بخاری در تاشکند و مدرسه میرعرب در بخارا که هر دو از قرن شانزدهم میلادی مشغول فعالیت بوده اند.

الف) انستیتوی عالی امام اسماعیل بخاری

^۱ - چرمی، داود، کتاب سبز ازبکستان، ص ۲۷

این مرکز تا سال ۱۹۵۸-۱۹۵۷ در مدرسه براق خان قرار داشت که تاسیس آن به اواسط قرن شانزدهم میلادی بازمی‌گردد. محل امروز معهد عالی پیش از این مسجد بود که پس از تعمیر برای انستیتو مذکور اختصاص یافت. پس از انقلاب اکتبر مدرسه مذکور بسته شد و در سال ۱۹۵۸ گشایش یافت. مدرسه بار دیگر بسته شد و در سال ۱۹۷۱ بازگشایی شد و در سال ۱۹۷۴ به یاد بود هزار و دوستمین سالگرد تولد امام بخاری به نام او نامگذاری شد.

ب) مدرسه میرعرب در بخارا

مدرسه مذکور در سال ۱۵۳۶ میلادی تاسیس و پس از انقلاب اکتبر بسته شد و پس از جنگ جهانی دوم بازگشایی گردید. این مدرسه به عنوان یکی از مراکز مهم تعلیم و تربیت اسلامی در تاریخ اسلام ثبت شده و حتی در زمان شوروی سابق از موقعیت خاصی برخوردار بوده است و علمایی که از این مرکز فارغ التحصیل شده‌اند، در میان مردم از احترام ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. پس از کسب استقلال با توجه به اشتیاق مردم به تحصیل و اشاعه علوم دینی مدارس دیگری تاسیس شده، به فعالیت پرداخته‌اند، در حال حاضر ۱۰ مدرسه علمیه به طور رسمی ثبت شده و ۶-۷ مدرسه دیگر نیز مراحل ثبت را می‌گذرانند. مدارس مذکور در فرغانه و اندیجان (هر کدام دو مدرسه)، قشقه دریا، نوایی و سمرقند احداث شده‌اند. در مدارس مذکور علوم دینی و علوم اجتماعی تدریس می‌شود. زبان‌های عربی، فارسی، روسی و انگلیسی تدریس می‌گردد. همچنین ۲-۳ حرفه مختلف نیز به طلاب آموزش داده می‌شود. حرفه‌هایی مثل نجاری، سفالگری، تعمیر رادیو و تلویزیون برای پسران و حرفه‌هایی مثل بافندگی و خیاطی برای دختران.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

اطلاعات کلی فرهنگی^۱

در واقع نام جمهوری ازبکستان پس از حاکمیت بلشویک‌ها و تجزیه ترکستان و ماورالنهر در سال ۱۹۲۴ به سرزمینی داده شد که اغلب شهرهای موجود در محدوده آن مرکز تمدن ماورالنهر به شمار می‌رفت که خود بخش مهمی از تمدن ایران بود.

شهرهایی چون سمرقند، بخارا، خیوه، چاچ، اورگنج، فرغانه و ترمذ محل پرورش شخصیت‌های بزرگ علمی و اسلامی و همچنین وقوع حوادث تاریخی با اهمیتی می‌باشند.

ازبک‌ها که قبل از شکل‌گیری جمهوری ازبکستان ایلاتی کوچ‌رو و نیمه کوچ‌روی ترک بودند به عنوان بخشی از جامعه ماورالنهر تاریخی شناخته می‌شدند و فقط در بخشی از این سرزمین می‌زیسته، با زبان ازبکی که لهجه‌ای از ترکی چغتایی بود سخن می‌گفتند. هر چند که قبل از انقلاب بلشویکی زبان عمده مردم ماورالنهر که امروز قسمت عمده‌ای از آنان در محدوده ازبکستان می‌باشد، زبان فارسی و فارسی دری بود و تنها در تاشکند و فرغانه زبان ازبکی رواج داشت ولی پس از آن زبان ازبکی توسعه یافته، امروز غالب مردم با این زبان سخن می‌گویند.

هر چند که مردم این جمهوری تحت تاثیر مراکز بزرگ اسلامی همواره احساس تعلق به فرهنگ اسلامی، ایرانی و گاه ترکی داشتند و در رشد و شکل‌گیری آنها رحمت‌زادی کشیدند؛ اما متأسفانه سیاست استالینی در ایجاد تفرقه میان مسلمانان ماورالنهر از راه ایجاد یک رشته موانع مصنوعی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آثار خود را برجای گذاشت و موجب رویارویی بعدی اقوام ساکن در این جمهوری‌ها گردید.

^۱ - چرمی، داود - کتاب سبز ازبکستان، - ص ۲۹.

در دوران تسلط کمونیسم، حکومت مرکزی با توجه به اعتقادات عمیق مردم این جمهوری به اسلام به صورتی حساب شده و با تمهیدات فراوان اعم از تهدید، تشویق و تبعید مسلمانان سعی در دین زدایی از شئون زندگی مردم و حتی روابط اجتماعی و خانوادگی آنان را داشت و در این مسیر با تبلیغات فراوان در رابطه با تز دین افیون ملت ها و برگزاری مراسم ضد دینی و مسدود نمودن مساجد و ... توانست تقید سلامی را در نسل بعدی ضعیف و رعایت محرمات و تقید به واجبات اسلام را در میان مسلمانان این جمهوری کمرنگ نماید و حتی در طول دوران اولیه کمونیسم، اسلام تا حد یک هویت فرهنگی تقلیل جایگاه داده شد اما از آنجا که از یک ها هویت خود را از اسلام می دانستند، حتی روشنفکران آنان نیز مسلمان بودن خود را بخش جدایی ناپذیر هویت ازبکی خود می شمارند و به عبارت دیگر یک غیرمسلمان نمی تواند از نظر ایشان ازبک باشد؛ از این رو صرف نظر از تقید عملی به اسلام اعتقاد اسلامی در ازبک ها حفظ شده، پس از استقلال به تدریج متجلی گردیده است؛ به گونه ای که به گفته برخی اندیشمندان ازبک علاقه مند به برقراری پیوند هایی از طریق هویت سرکوب شده خود هستند و آنها پس از استقلال به طور جدی مشغول بازسازی موقعیت پیش از میراث فرهنگ اسلامی، هویت زبانی و توسعه ای سازمانی برای ساختن دولت - ملت ازبک به عنوان آخرین منبع هویت ملی و حاکمیت سیاسی خود هستند.^۱

تاثیر و تاثیر فرهنگ ها^۲

با وجود رعایت پاره ای سنت های اسلامی در بین مسلمانان، حضور اقلیت روس در ازبکستان و به خصوص در شهرهای بزرگ به تدریج باعث شده است تا قبح بسیاری از محرمات برای مسلمانان از بین برود و هر چند سنت هایی همانند رعایت قوانین شرعی در ازدواج و طلاق و مراسم کفن و دفن تحریم غذایی اسلام در مورد گوشت خوک، سنت عمومی ختنه پسران و ... در بین مسلمانان رعایت می شود، لیکن به دلیل حضور فرهنگ روس ها، برخی رفتارهای غیر اسلامی همچون شرابخوری و مسائلی از این قبیل کم و بیش در جامعه به صورت عادی درآمده است؛ البته ناگفته نماند که در مقابل برخی سنت های مسلمانی و روحیه مردم شرقی نیز در روسهای ساکن ازبکستان تاثیر متقابل داشته است.

اعیاد و رسوم^۳

اعیاد در ازبکستان بر اساس فصول سال قابل تقسیم بندی می باشند، به طور مثال در زمستان ها «گپ گشتک» (شب نشینی) و «یسه یوسون» (مسابقه پرخوری) در بهار «شاه مای» (به مناسبت اولین شخم)، «لای توتوش» (لایروبی نهرها)، «سوست خاتون» (دعا و نیایش برای بارندگی) در تابستان «چای ماما» (برای جلوگیری از وزش باد شمال در فصل درو حیوانات) و در پاییز «آلابرکه» (الله برکت - برای پربار بودن محصول در سال آتی)، «شمال چقیریش» (برای وزش باد شمال در فصل پاییز)، «اوزوم سایله» (جشن دسته جمعی به مناسبت رسیدن انگور)

سطح علمی و فرهنگی جامعه

مردم ازبکستان را می توان با مردم ترکیه، چین و ایران قدیم مقایسه کرد. از آنجا که تنوع قومی در این کشور بسیار گسترده بوده و حدود یکصد و بیست و نه قوم سال های متمادی در این سرزمین زندگی کرده اند، تفکیک فرهنگ های

^۱. خیری، ابوذر (اندیشمند هندی عضو آکادمی مطالعات جهان سوم دهلی نو) - پرسش از هویت ملی در ازبکستان (دیدگاه اجتماعی - تاریخی) - مقاله ارائه شده به سیزدهمین همایش بین المللی آسیای مرکزی و قفقاز - نشریه خلاصه مقالات همایش - ص ۱۹۱.

^۲. چرمی، داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۳۱.

^۳. چرمی، داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۳۳.

مختلف برای مطالعه کاری بس دشوار می باشد. علی ایحال مردمی دارای سابقه تاریخی و فرهنگی درخشان هستند که به علت ۸۰ سال زندگی در پشت پرده آهنین ممکن است برای مردم سایر کشورها چندان شناخته شده نباشند. آمار حدود ۹۹ درصد باسواد در این کشور یکی از شاخص های مهم فرهنگی مردم این کشور می باشد، ضمن آنکه بیش از ۶۴ درصد مردم در شهرها زندگی می کنند.

آثار مهم فرهنگی و تاریخی^۱

توسعه شهرها طبق وظایف جدید آنها در ماوراءالنهر سبب توجه و تشویق معماری گردید. کاخ ها، دارالحکومه ها، بناهای تجاری، کاروانسراها و حمام ها از جمله ساختمان هایی بود که بنا می شد. لیکن بناهای عظیم و باشکوه اصلی در این منطقه مساجد و سایر ساختمان هایی بود که با اسلام ارتباط داشت. جهانگردان و جغرافیدانان آن زمان هنگام توصیف هر شهری همیشه از مساجد و مناره ها، مانند بناهای عمده اساسی نام برده به شرح و وصف آنها می پردازند.

گسترش اسلام در میان ملل آسیای مرکزی زمینه ساخت اینگونه بناها را فراهم ساخت که این ساختمان ها به عمارات مجلل و باشکوه اساسی شهر تبدیل گردیدند. مدت مدیدی معماری مجلل و باشکوه آسیای مرکزی به طور عمده بر اساس ساختمان بناهای مذهبی ترقی و رشد می یابد. این بناها در نقاط مرکزی شهر واقع شده نمای آن را تشکیل می دهند.

برخی از شهرهای ازبکستان گنجینه بناهای تاریخی یا آثار باستانی و هنری ایران است که قسمتی از میراث مشترک فرهنگی ایران و آسیای مرکزی به شمار می رود. در زمان تیمور گورکانی شهر سمرقند به صورت کانون هنر ایرانی در آمد. الغ بیک معروفترین دانشمندان ریاضی را در سمرقند بنیاد نهاد. به کمک آنها "زیج"^۲ معروفی ترتیب داد که به زیج الغ بیگی مشهور است و آخرین زیج معتبر ایران به شمار می آید.

الف) آثار تاریخی سمرقند

از آثار تاریخی سمرقند می توان از گور امیر (۸۰۷ هجری) که به دست عبدالله بن محمد بن محمود بناء الاصفهانی معمار ایرانی ساخته شده و قبر تیمور گورکانی در آن قرار دارد، مدرسه شیردار (۴۶ - ۱۰۲۹ هجری)، مدرسه طلاکاری (۷۱-۱۰۵۶ هجری)، مدرسه الغ بیک (۸۲۴ هجری) هر سه واقع در میدان ریگستان، مسجد بی بی خانم (سال های ۷-۸۰۲ هجری)، مسجد نمازگاه، مسجد خانقاه و مزار خواجه عبید الله احرار (قرن ۱۵ الی ۲۰ میلادی)، مجموعه بناهای شاه زنده شامل مزار قاسم بن عباس (قرن ۹-۷ هجری) و مزار قاضی زاده رومی (قرن ۹ هجری) و مقبره تعدادی از اعضای خانواده تیمور، بقایای رصدخانه الغ بیک (۸۳۲ هجری)، آرامگاه رودکی در قریه رودک، مسجد حضرت خضر(ع) (قرن ۱۹ میلادی)، آرامگاه خواجه عیدی درون و آرامگاه برهان الدین ساغرچی (قرن ۸ هجری) نام برد.

مجموعه « ریگستان »

مجموعه «ریگستان» اثری معماری واقع در مرکز شهر سمرقند و عبارت از سه مدرسه: مدرسه « الغ بیک»، مدرسه « شیردار» و مدرسه ی « طلاکاری» می باشد.

^۱ . چرمی، داود- ص ۴۴

^۲ . "مرب" "زیج" جدولی که در قدیم برای محاسبه ی نجومی و تعیین احوال و حرکات ستارگان و استخراج احکام بکار می رفته، حساب نجوم، طریقه ی ستاره شناسی، عبری نیز زیج می گویند و جمع آن زجات است (فرهنگ فارسی عمید)

مدرسه الغ بیک ظرف سال های ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۰ میلادی توسط الغ بیک ساخته شده و بخش مهم مجموعه ی ریگستان است. طرح ساختمان این مدرسه چهار گوش و دو طبقه ای می باشد. این مدرسه دارای ۵۰ حجره بوده و بیش از ۱۰۰ نفر طلبه همزمان در آن تحصیل می کرده ند.

مدرسه شیردار ظرف سال های ۱۶۱۹ لغایت ۱۶۳۶ میلادی توسط « یلنگ توش بهادر» حاکم شهر سمرقند به جای خانقاه میرزا الغ بیک احداث شده است. طرح ساختمان مدرسه چهار گوش و دو طبقه ای می باشد در پیشاتاق مدرسه شعری نوشته شده و در آن از یلنگ توش بهادر تعریف و مدح شده است.

مدرسه ی طلاکاری توسط یلنگ توش بهادر حاکم شهر سمرقند ظرف سالهای ۱۶۴۷-۱۶۶۰ ساخته شده است. این مدرسه به فرمان یلنگ توش بهادر به جای کاروان سرای « میرزایی» به منظور ایجاد مدرسه و مسجد جامع احداث شده است. مدرسه ی مذکور را به خاطر این که با آب طلائی تذهیب شده است « مدرسه ی طلاکاری» نامگذاری کرده اند.

مجموعه «شاه زنده»

مجموعه ی « شاه زنده» عبارت است از مقبره ها (آرامگاه ها) در گورستان واقع در جنوب تپه « افراسیاب» سمرقند است. مقبره ی قصام ابن عباس قدیمی ترین مقبره های مجموعه مذکور می باشد. قصام ابن عباس پسر « عباس» پسر عمومی رسول اکرم محمد علیه السلام بود و در سال ۶۷۶ میلادی همراه با سپاه اعراب به سمرقند که به وی خیلی احترام و اعتقاد داشتند، ایشان را هنوز زنده می دانند و به این خاطر وی را « شاه زنده» می خواندند. مجموعه ی « شاه زنده» نمونه ی آثار معماری قرون ۱۴-۱۵ م. می باشد.

آرامگاه امیر تیمور یا «گورامیر»

آرامگاه امیر تیمور اثر معماری منحصر به فرد ساخته شده در اواخر قرن ۱۴ و اوایل قرن ۱۵ میلادی می باشد. سال ۱۴۰۳ میلادی امیر تیمور بعد از هلاک شدن نوه خود محمد سلطان فرمان داد تا برای او یک مقبره بسازند. آرامگاه چهارگوشه و نمای خارجی آن هشت گوشه بوده و بالای آن مشابه سیلندر بوده و روی آن گنبد ساخته شده است. دیوارهای آرامگاه با کاشی های سبزرنگ، آبی رنگ و سفید رنگ و با نقش و نگارهای هندسی تزیین شده اند. وسط آرامگاه گور امیر و دو نوه او محمد سلطان و الغ بیک و دو پسرش شاهرخ و میران شاه و برخی دیگر قرار دارند.

ب) آثار تاریخی شهر بخارا

در شهر بخارا و حوالی آن نیز مجموعه آثار تاریخی به شرح زیر وجود دارد: ارک و ریگستان که فقط حوض آن باقیمانده است ف دروازه ارک (قرن ۱۸ میلادی)، مقبره امیر اسماعیل سامانی (قرون ۴-۳ هجری) مقبره چشمه ایوب (قرون ۱۰-۸ هجری)، قوش مدرسه شامل مدرسه مادرخان (۶۷-۱۵۶۶ میلادی) و مدرسه عبدالله خان (۹۰-۱۵۸۸ میلادی)، مدرسه گاوکشان (۱۵۷۰ میلادی)، مسجد جامع خواجه کلان (۱۵۹۸ میلادی)، مجموعه آثار تاریخی خواجه بهاءالدین نقشبند در نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی شامل مزار شیخ بهاءالدین نقشبند (۱۳۸۹ میلادی)، مجموعه یادگاری های پای کلان شامل مدرسه میرعرب (۹۴۳ هجری)، مناره کلان (۱۱۲۷ میلادی)، مسجد کلان (۵-۱۵۱۴ میلادی) و مدرسه امیرعالم خان، مجموعه تیمچه های تجاری، قوش مدرسه شامل مدرسه الغ بک (۱۴۱۷ میلادی) و مدرسه عبدالعزیز خان (۲-۱۵۶۱ میلادی)، مجموعه یادگاری های لب حوض شامل مدرسه کوکلتاش (۹-۱۵۶۸ میلادی)، مدرسه نادر دیوان بیگی (۳-۱۶۲۲ میلادی) و خانقاه نادر دیوان بیگی (۲۰-۱۶۱۹ میلادی)، چهار منار، خانقاه فیض آباد (۹-۱۵۹۸ میلادی)، مناره

کالیان (۵۲۱ هجری) ، مناره کلان (۵۳۹ هجری) ، مسجد مفاک عطاری (قرن ۶ هجری) ، مسجد خواجه زین الدین و مسجد نمازگاہ (قرن ۱۰ هجری)

همچنین در ناحیه غجدوان خرابه های مدرسه الغ بیک (۱۴۳۳ میلادی) و مزار عبدالخالق غجدوانی صوفی مشهور ماورالنهر (۸۰-۱۱۷۹ میلادی) قرار دارد و در نزدیکی آن مقبره بیان قلی خان (اواخر قرن ۱۴ میلادی) واقع شده است. مناره و ابکنند در حوالی بخارا (۹-۱۱۹۶ میلادی) و مجموعه یادگارهای تاریخی سیف الدین باخزری (۱۲۶۲-۱۱۹۰ میلادی) در حومه شرقی بخارا (فتح آباد) قرار دارد . همچنین آرامگاه می رسید بهرام (قرن ۴ هجری در کریمه قرار دارد.^۱
سایر آثار تاریخی ازبکستان در شهرهای مختلف عبارتند از:

ج) خیوه

مجموعه معماری پالوان دروازه (۱۸۰۶ میلادی) ، ایچان قلعه ، قوش دروازه ، ارک کهنه (۸۸-۱۶۸۶ میلادی) ، تاش حولی (۴۱-۱۸۳۱ میلادی) ، سرای نورالله بای (۱۹۰۶ میلادی) سرای قبله تازه باغ ، کاروانسرای الله قلی خان ، حمام انوشه خان (۱۶۵۷ میلادی) ، حمام مذکور تا سال ۱۹۵۰ مورد استفاده قرار می گرفت و هم اکنون به موزه تبدیل شده است) ، مناره ی آشیخ بابا ، کلته منار (۱۸۵۵ میلادی) ، مدرسه مدنیاز دیوان بیگی ، مدرسه شر قاضی خان (۲۶-۱۷۱۹ میلادی) مدرسه قاضی کلان ، مدرسه قوتلوق مراد ایناق ، مدرسه الله قلی خان (۱۸۳۴ میلادی) مدرسه خجیم بردی بای (۱۶۸۸ میلادی) ، مدرسه محمد امین خان (۵۵-۱۸۵۱ میلادی) مدرسه محمد رحیم خان (۱۸۷۱ میلادی) ، مدرسه امیر نور ، مدرسه و مناره ی اسلام خواجه (۱۰-۱۹۰۸ میلادی) مسجد جامع (قرن ۱۲ هجری) ، آق مسجد (۴۲-۱۸۳۸ میلادی) ، مقبره علاء الدین (نیمه دوم قرن ۱۴ میلادی) ، مقبره ی سید محمد خان (۶۳-۱۸۱۹ میلادی) ، مجموعه ی معماری اوستا پهلوان محمود (۱۳۲۶-۱۲۴۷ میلادی) ، وی در ایران به نام پوریای ولی مشهور می باشد .^۲ و مقبره سید اولیاء .^۲

د) تاشکند

مقبره قفال چاچی (۱۵۴۱ میلادی) ، مدرسه ی براق خان (قرن ۱۶ میلادی) ، مسجد جامع طلاشیخ ، مقبره ی شیخ زین الدین بابا (قرن ۹ هجری ، تجدید بنا در قرن ۱۳ هجری - صوفی معروف) ، مدرسه کوکلتاش (قرن ۱۶ میلادی) ، مجموعه آثار تاریخی شیخ خواند طهور شامل مقبره شیخ خواند طهور (قرن ۱۴ میلادی) ، مقبره قلیدیر قاج بی (قرن ۱۵ میلادی) و مقبره یونس خان جد مادری ظهیرالدین بابر ، انستیتو عالی امام بخاری (روبرو مقبره قفال چاچی) ، مجموعه آثار تاریخی زنگی آتا در ۱۶ کیلومتری جنوب تاشکند شامل : مدرسه (قرن ۱۹-۱۸ میلادی) ، مسجد (۱۸۷۰ میلادی) و مناره (۱۹۱۴ میلادی)^۳

ه) کهنه اورگنج

آرامگاه فخرالدین رازی (قرن ۶ هجری) ، آرامگاه شیخ نجم الدین کبری (قرن ۸ هجری) مقبره تکش (سال ۵۹۷ هجری) و آرامگاه نظربک خانم.^۴

۱. چرمی ، داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۵.

۲. چرمی ، داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۶.

۳. چرمی ، داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۷.

۴. چرمی - داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۷.

و) ترمذ

خرابه های دوران باکتريا و کوشان ها ف معابد بودایی (قرون ۷-۶ میلادی) ، مجموعه آثار تاریخی چهل دختر ، مجموعه آثار تاریخی حکم ترمذی (قرن ۹ میلادی) ، مجموعه معماری سلطان سعادت (قرن ۱۴ میلادی) ، شامل مسجد و خانقاه، خانقاه کاکل دار (قرن ۱۶ میلادی) و مناره جرقورغان (سال های ۳-۵۰۲ هجری) در ساتان سرخاندریا.

ز) نمنگان

آرامگاه خواجه امین قبری (قرن ۱۲ هجری) و مولوی بخارایی (قرن ۱۳ هجری).^۱

ح) خوقند

سرای خدایارخان (۱۸۱۷ میلادی).^۲

ی) شهر سبز

آق سرای (قرن ۱۴ میلادی) ، مقبره جهانگیر پسر تیمور (قرن ۱۴ میلادی) ، مقبره شمس الدین کلال (مرشد پدر تیمور) یا گنبد سیدان (قرن ۱۴ میلادی) و مسجد گنبد کبود (قرن ۱۵ میلادی).^۳

گردشگری

ازبکستان از زمان استقلال در تلاش بوده تا صنعت گردشگری را به عنوان یک منبع مهم درآمد تقویت کند. اگر توجه داشته باشیم که در این کشور بیش از ۴ هزار اثر تاریخی به ثبت رسیده است که بسیاری از آنها در بستر جاده باستانی ابریشم قرار دارند، به ویژه شهرهایی همچون سمرقند، خیوه و بخارا و نیز سایر آثار تاریخی مهم ، آنگاه درمی یابیم که ازبکستان به طور بالقوه از ظرفیت های خوبی برای جذب گردشگر برخوردار است .

با این حال محدودیت های ساختاری در این کشور باعث جلوگیری از رشد گردشگری شده است. در سال ۱۹۹۸ ازبکستان پذیرای حدود ۲۷۲ هزار گردشگر خارجی بود که از این محل حدود ۲۱ میلیون دلار درآمد نصیب این کشور شد.^۴

بر اساس آمار سازمان جهانی گردشگری، تعداد گردشگران در سه سال ۹۶ تا ۹۸ به صورت زیر بوده است:

۱۹۹۶-۱۷۴ هزار نفر

۱۹۹۷-۲۵۳ هزار نفر

۱۹۹۸-۲۷۲ هزار نفر

همچنین بر اساس آمار این سازمان میزان درآمد ازبکستان طی سال های فوق به هر گردشگر به ترتیب ۱۵ دلار برای سال ۱۹۹۶، ۱۹ دلار برای سال ۱۹۹۷ و ۲۱ دلار برای سال ۱۹۹۸ بود.^۵

نهاد دولتی این کشور تحت عنوان «ازبک توریسم» Uzbektourism مسئول رسیدگی به امور گردشگری است.

^۱ . چرمی - داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۷.

^۲ . چرمی - داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۸.

^۳ . چرمی، داود - کتاب سبز ازبکستان - ص ۴۸.

^۴ . Regional surveys of the world-P570

^۵ . Regional surveys of the world-P563

افغانستان

دین و مذهب

دین ۹۹ درصد مردم افغانستان اسلام است. از این میان حدود ۷۰ تا ۷۴ درصد اهل تسنن هستند که اکثر بر مذهب حنفی می باشند و حدود ۲۵ درصد نیز شیعه هستند. اکثریت شیعه ها را قوم هزاره تشکیل می دهند که در مناطق مرکزی افغانستان سکونت دارند و مرکز آنان شهر تاریخی بامیان است. تشیع همچنین در بین قزلباش ها، ازبک ها، ترکمن ها، تاجیک ها، پشتونها و سایر اقوام پیروانی دارد. اقلیت کوچکی نیز بر مذهب اسماعیلی هستند؛ تعداد آنها تا ۲ درصد جمعیت ذکر شده است. رهبر فعلی اسماعیلیه افغانستان حاج سید منصور (نادری) است. بیش از ۲۰ هزار نفر هندو و سیک در قندهار و مزار شریف و زابل و هرات و خوست سکونت دارند. تعدادی خانوارهای کلیمی در کابل و هرات و قندهار وجود داشته که اغلب افغانستان را ترک کرده اند. تعداد سیک ها و هندوها قبلا بیشتر بوده ولی عده زیادی از آنها به دلیل سختگیری ها و تعصبات قومی و مذهبی تدریجا افغانستان را ترک کرده اند. مثلا طالبان در ژانویه ۲۰۰۱ آنها را موظف به دوختن پارچه ای زرد رنگ روی لباسهایشان کردند تا به راحتی قابل شناسایی باشند.

قبل از ظهور اسلام، دین بودایی در افغانستان رشد و پیشروی زیادی نموده و پیروانی هم داشته است. مجسمه های بزرگ بودا که در دل کوه های شهر بامیان تراشیده شده بود، یادگار آن دوران است.^۱ لیکن با پیشروی اسلام از قرن اول هجری به بعد در افغانستان، و سپس تشکیل حکومت های اسلامی در منطقه و افغانستان، دین بودایی تدریجا منسوخ شد و پیروان خود را از دست داد.

اقلیت های دیگری نیز وجود دارند که تعدادشان چندان نیست. طبق قانون اساسی سال ۱۳۴۳ (در زمان ظاهرشاه)، پادشاه باید حنفی مذهب باشد.

در اواسط دهه هفتاد، در افغانستان پانزده هزار باب مسجد وجود داشت و انتظار می رود که سال های بعد به ویژه پس از سقوط رژیم کمونیستی بر تعداد تکایا و مساجد افزوده شده باشد، مساجد افغانستان معماری ساده دارند. در داخل مساجد هیچ گونه تصاویر یا شمایل و علائم دیگری که حضور قلب و تمرکز حواس نمازگزاران را از بین ببرد، وجود ندارد. روحانیون در میان مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی، نفوذ زیادی دارند. روحانیون از روزگار گذشته نقش مهمی در آموزش افغانستان داشته اند. مردم عموما در پای منبر و وعظ آنها حاضر شده و با دقت به حرفهای آنها گوش می دهند. روحانیون نفوذ کلام زیادی دارند.

روحانیون ضمن تبلیغات مختلف اسلامی، امور آموزشی را نیز عهده دار بوده اند. در قرن بیستم هم، در اکثر مناطقی که مدارس دولتی وجود داشته، مکتب خانه ها همچنان دایر بوده، و جوانان افغانی از ۵ تا ۹ سالگی مشغول تعلیم و خواندن قرآن و نوشتن می شده اند. گاهی وزارت آموزش و پرورش دولت نیز (در زمان ظاهر شاه) امکاناتی را در اختیار این مکتب ها قرار می داد. هزینه مکتب ها عموما به عهده اولیای دانش آموزان است.

در راس جامعه روحانیت افغانستان «جمعیت علما» و یا شورای علما بوده و رهبران برجسته دینی در آن مجامع حضور داشته اند. «جمعیت علما» از سال ۱۹۳۱ شکل گرفته و در مورد انتخاب روحانیون مساجد و ... فعالیت می کرده است. در

^۱ - متأسفانه گروه طالبان در مارس ۲۰۰۱ این مجسمه های تاریخی و ارزشمند را با مواد منفجره تخریب نمود.

همه شهرهای بزرگ شورای علما وجود دارد. در شهرها و مناطقی که شیعیان زندگی می کنند (مانند هرات، مزار شریف، کابل، قندهار و ...) علمای شیعه نیز در شورای علما حضور دارند.

جامعه افغانی، به خصوص جامعه روستایی و قومی و کوچی آن تعهد و تقید شدیدی نسبت به دین و مذهب دارند. به همین جهت فرامین و دستورات روحانیون محلی برایشان نافذتر و لازم الاطاعت تر بوده تا فرامین و قوانین و دستورات حکومتی. مردم رهبران حکومتی را معمولاً خارج از دین تلقی می کرده اند. همچنین روستائیان و کوچ نشینان اعتقادات زیادی به دانش های غریبه نظیر سحر، جفر، جادو، جمبل، کف بینی و ... دارند. جلوه های ضعیف تر این نوع باورها و اعتقادات در بین طبقات دیگر اجتماعی نیز کم و بیش مشاهده می گردد.

در شهرها و به خصوص روستاهای افغانستان قبور فراوانی وجود دارد که منسوب به ائمه بزرگوار شیعه علیهم السلام و فرزندان ایشان و یا سایر بزرگان دین است، از جمله این مقابر نسبتاً فراوان، مقبره منسوب به حضرت علی علیه السلام در مزار شریف است. نام مزار شریف نیز منتسب به مزار مبارک آن حضرت است. حتی برای بزرگان و پیرهای محلی نیز مقبره هایی ساخته شده و مورد احترام عموم است. مردم معتقدند روح متوفی در آن محل حضور داشته و بر افکار و اعمال آنها وقوف دارد. به مقابر صدقات و نذورات زیادی داده می شود و از آن شفاعت و کمک طلبیده می شود.

در سال ۱۳۴۳ در زمان ظاهر شاه قانون اساسی جدیدی تدوین گردید. قبل از تدوین قوانین اساسی به سبک اروپایی قوانین حاکم بر جامعه افغانی همان قوانین و دستورات اسلامی بود که در میان قبایل و اقوام توسط رهبران اقوام و قبایل، و در دستگاه حکومتی توسط وزارت دادگستری اعمال و اجرا می شد. لیکن از سال مذکور، در دستگاههای حکومتی، قوانین مدنی جدید که اقتباس شده از منابع اروپایی بود حاکم گردید. پس از پیروزی مجاهدین، قوانین شریعت مجدداً حاکم گردید به ویژه پس از تشکیل دولت جدید در افغانستان، قانون اساسی جدیدی از سال ۱۳۸۱ به بعد تدوین و به اجرا گذاشته شد.

اختلافات مذهبی: از دیرباز اختلافات مذهبی نسبتاً شدیدی بین شیعه و سنی در افغانستان وجود داشته است. با اقداماتی که از زمان ظاهر شاه صورت گرفت، درگیری ها و مشاجرات تا حدی کاهش یافت. به خصوص از دوران روی کار آمدن رژیم های کمونیستی و در کنار آن اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی (سابق)، اختلافات و مشاجرات مذهبی باز هم فروکش کرد و همه اقوام و گروه ها به جای مبارزه با یکدیگر بر سر اختلافات مذهبی، به فکر مبارزه با دشمن مشترک خارجی و عوامل داخلی آن افتادند.

لیکن پس از سقوط رژیم نجیب الله (۱۳۷۱) و تشکیل دولت توسط گروه های مجاهدین، آثار این مشاجرات دیرین دو مرتبه قوت گرفت به ویژه با روی کار آمدن گروه طالبان تعصبات دینی، قومی و گروهی بار دیگر تشدید گردید ولی با سقوط این رژیم، تعصبات مذکور فروکش کرد و با توجه به اینکه دولت جدید فراگیر است گمان می رود تعصبات دینی، قومی و گروهی کاهش زیادی پیدا کند. البته به دنبال سقوط طالبان آزادی مذهبی به صورتی نانوشته و غیررسمی در افغانستان به وجود آمد.

تلاش برای تضعیف مذهب: جامعه افغانستان یک جامعه کاملاً مذهبی است، مردم حساسیت و پایبندی زیادی نسبت به دین و مذهب دارند و علیرغم تبلیغات و اقدامات شدید رژیم های کمونیستی، خلل کمی در باورداشتهای دینی مردم وارد شده است. علیرغم روش های افراطی طالبان که آسیب زیادی به وجهه روحانیون وارد ساخت ولی هنوز هم در جامعه

افغانی، روحانیون از نفوذ فراوانی برخوردار هستند. روحانیون به عنوان یک نیروی قوی و با نفوذ، همواره رقیب بالقوه و بالفعل بسیار مهمی در مقابل دولت های مرکزی بوده اند. در دهه های اخیر، دولت ها درصدد کاهش قدرت روحانیون و افزایش قدرت و نفوذ خود برآمده تا کنترل خود را بر کشور افزایش دهند. برای این مقصود اقدامات زیادی انجام شده، از جمله آنکه مدارس جدیدی ساخته شد و با سکولاریزه نمودن آموزش ها، تا حدی از حضور روحانیون کاستند لیکن این اقدامات تنها در شهرهای بزرگ عملی شد و روستاها و شهرهای دور افتاده که اکثر جمعیت افغانستان را در خود جای میدهند تحت تاثیر روحانیون باقی ماند. علاوه بر این کاهش نقش روحانیون در امور آموزشی شهرهای بزرگ و اعمال تبلیغات مختلف، تاثیر زیادی در کاهش ایمان و اعتقاد افغان ها نداشته است زیرا مساجد و مراکز دینی در میان مردم افغانستان حتی کابل، پایگاه مهم و سرنوشت سازی دارد؛ مردم از کوچک و بزرگ و زن و مرد در مساجد و تکایا حاضر شده، پای وعظ روحانیون می نشینند. اسلام در زندگی و سیستم اجتماعی افغانستان ریشه عمیقی دارد و زمینه ای برای موفقیت اقدامات غیرمذهبی باقی نمی گذارد. لذا حکومت هایی که مبنا و صبغه اسلامی نداشته (مانند رژیم های کمونیستی)، با مشکلات سیاسی، اجتماعی و قومی بزرگی رو به رو بوده اند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

آداب و رسوم و فرهنگ مردم افغانستان، منبعث از فرهنگ اسلامی دانست. افغانستان از کشورهایی است که پایبندی شدیدی به اصول و اعتقادات اسلامی دارد. اسلام در همه جریات زندگی مردم نقش دارد و هرگونه تحول و دگرگونی اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در قالب اسلامی آن امکان پذیر است و هر طرح مغایر با آن ناکامی و مشکل مواجه است حتی نسل جوان هم پایبند اصول و سنن گذشته است. از آنجا که افغانستان در گذشته در حوزه مدنی و فرهنگی مشترکی با ایران قرار داشته، فرهنگ و رفتارهای اجتماعی آن شباهت کلی به آداب و رسوم مردم ایران دارد. حجاب رعایت می گردد و در هیچ جای کشور مشروبات الکلی فروخته نمی شود. البته در دوران رژیمهای کمونیستی حاکم بر کابل برای مبارزه با اسلام، این قبیل اعمال تشویق می شد با این حال توفیق محدودی فقط در کابل یافت که آن هم پس از تشکیل دولتهای اسلامی توسط مجاهدین در کابل، روشهای غیر اسلامی منسوخ شد.

در شهرهای بزرگ افغانستان، بخصوص کابل، مظاهر محدودی از زندگی و روشهای غربی، دیده شده است، لیکن روستاها و شهرهای کوچک و یا دور افتاده، همچنان طبق رسوم و روشهای سنتی زندگی می کنند و تغییرات محدودی داشته اند. در کابل و بعضی شهرهای بزرگ، در مواردی، لباسهای جدید (کت و شلوار و) جای لباسهای سنتی را گرفته است. مقامات دولتی، بعضی از تجار و سرمایه داران، دانشجویان، شاگردان، و برخی از اقشار دیگر به طرز جدید هم لباس می پوشند. ولی در مجموع بویژه در شهرهای دوردست و روستاها سنتها کاملاً حفظ شده است.

مردان افغانستان و حتی جوانان و کودکان، کلاه یا دستار بزرگی بر سر می گذارند و بندرت بدون کلاه با دستار مشاهده می شوند. انتهای دستار مزبور بر روی شانه یا سینه آویزان است. ریشهای مردان بلند و موهای سر آنها معمولاً کوتاه است ولی موهای سر جوانان بعضاً بلند و ریشهایشان کوتاه می باشد.

در دوران رژیمهای گذشته، در بعضی از شهرهای بزرگ نظیر کابل، حجاب سنتی زنها در مواردی بالاجبار کنار رفت و زن از حجاب بیرون آمده الگوی غربی اختیار کرد. لیکن پس از تشکیل دولت اسلامی مجاهدین، حجاب زنها دوباره برقرار شده است.

مخارج عروسی، بخصوص شیربها در افغانستان بسیار بالا است به طوری که برای یک خارجی نا آشنا به سنن افغانی، حالت خرید و فروش زن را دارد. در بعضی از شهرهای بزرگ مخارج عروسی و البته عزا، تا حدی کاهش یافته، لیکن در روستاها و شهرهای کوچک هنوز بالا می باشد.

ازدواج دختران و پسران معمولاً به صورت دورن قومی یا درون گروهی صورت می گیرد و عروس و داماد معمولاً عمه زاده، عموزاده، خاله زاده و امثال آن هستند که بعضاً از دولان کودکی توسط پدران و مادران برای یکدیگر انتخاب می شوند. سن ازدواج در میان افغان ها پایین است در میان پسران در سن زیر بیست سالگی و در بین دختران در سن زیر هیجده سالگی ازدواج دختران از ۹ سالگی به بعد و پسران از ۱۵ سالگی به بعد تدریجاً آغاز می شود. بعضی از رهبران تندروی مذهبی تأکید بر ازدواج دختر در نه سالگی و پسر در ۱۵ سالگی داشته اند با این حال سن ازدواج در میان دختران و پسران رو به افزایش بوده است.

روابط خانوادگی در افغانستان بسیار نزدیک است. افراد خانواده، روابط عاطفی و عمیقی دارند. برخلاف کشورهای توسعه یافته و حتی در حال توسعه، افراد خانوار افغانی به ندرت از یکدیگر جدا می شوند. جوانان پس از ازدواج در همان محدوده زندگی خانوادگی و حداکثر قبیله ای باقی می مانند.

ریش سفیدان، پیران قوم و بزرگان خانواده، تأثیر زیادی روی افراد دارند. اعضای قوم حرف شنوی زیادی از آنها داشته و دعوای و مشاجرات و اختلافات خانوادگی و اجتماعی توسط آنها حل و فصل می گردد.

گندم و سپس برنج غذای اصلی مردم افغانستان است. افغانستان در گذشته از لحاظ تولید گندم خودکفا بوده ولی اینک قادر به تولید گندم مورد نیاز خود نیست و بخش قابل توجهی از آن را وارد می کند. قیمت گندم و آرد نسبتاً بالا می باشد و خانواده های فقیر از عهده تأمین نان مورد نیاز خود به سختی بر می آیند. چنانچه امکان تهیه نان برای اعضای خانواده های افغانی فراهم گردد، بقیه نیازمندی ها را کم یا زیاد برطرف می سازند. مردم افغانستان بسیار صرفه جو، پرتلاش، قانع و دارای زندگی ساده هستند. نان را معمولاً با چای و کشمش (به عنوان یک وعده غذایی متوسط) و پختنی های دیگر مصرف می نمایند. در افغانستان و حتی در کابل، جز هیزم سوخت ارزان قیمت تر دیگری برای پخت نان وجود ندارد. نان در خانه با هیزم طبخ می گردد و در صورت لزوم به فروش می رسد. در کابل و شهرهای بزرگ هنوز هم نانواپی های زیادی وجود دارد که با هیزم نان می پزند.

مردم افغانستان اغلب گوشت گوسفند را بر گوشت گاو ترجیح می دهند و گوسفند را نیز بعضاً خود ذبح می کنند. مواد غذایی فصلی مثل میوه جات و سبزیجات و نیز گوشت را برای نگهداری طولانی خشک می کنند و در انبارهای خنک نگهداری می کنند. چای نوشیدنی عمده مردم است و چایخانه های آن بسیار فعال و پررونق است. در افغانستان دو نوع چای مصرف می شود یکی چای سیاه که در ایران هم مصرف می شود و دیگر چای سبز که بسیار خوش طعم نیز می باشد. در مجالس رسمی، و در جاهایی که بخواهند به میهمان احترام بگذارند چای سبز تعارف می کنند. در میهمانی های رسمی در یک سینی معمولاً هر دو نوع چای وجود دارد. قند و شکر در افغانستان گران است لذا بسیاری از خانواده ها چای را با کشمش، توت و یا خشکبار های مشابه می نوشند. در دفاتر دولتی و میهمانی های رسمی انواع آب نبات، نقل یا شکلات نیز دیده می شود و چای با آن صرف می گردد. اگر امکان تهیه مواد غذایی وجود داشته باشد غذای افغان ها

متنوع است. از موادی که در غذاها مصرف فراوان دارد، سیر، فلفل و انواع ادویه است. تقریباً در هر غذایی که پخت می شود سیر، ادویه و فلفل را به عنوان چاشنی به کار می برند.

بهداشت در افغانستان چندان مراعات نمی شود. از آبهای سطحی و جاری موجود، به خصوص آب جوی ها و رودها همه گونه مصرف به عمل می آید لذا این آب ها اغلب آلوده و غیربهداشتی بوده و از آن طریق بیماری های مسری مختلفی شیوع می یابد با این حال افغان ها افرادی سخت و مقاوم هستند.

امکانات سرگرمی و تفریحی در افغانستان بسیار محدود است. شهرهای کوچک هیچ وسیله ای برای سرگرمی و تفریح مردم ندارند و امکانات شهرهای بزرگ مثل کابل، قندهار، جلال آباد، هرات و مزار شریف نیز نسبت به میزان جمعیت بسیار کم است. مثلاً در شهر کابل چند پارک وجود دارد اما امکانات آن محدود است.

در اثر حملات مغول، سرزمین افغانستان همانند سایر مناطق آسیای مرکزی و آسیای غربی، آسیب ها و خسارات فراوانی دید و از آن هنگام تاکنون اثر هنری قابل ستایشی پدید نیامده است.

وضعیت آموزش

اگرچه سطح آموزش ها و تعالیم مذهبی نسبتاً بالاتر است و لیکن آموزش های کلاسیک و فنی پایین است و توانایی خواندن و نوشتن هنوز محدود است. یکی از ریشه های اصلی بحران های جاری افغانستان به دلیل پایین بودن سطح آموزش ها بوده است.

علیرغم پیشرفت های زمان ظاهر شاه، قریب به ۹۰ درصد جمعیت در سال ۱۹۷۹ بیسواد بودند، در دو دهه آخر قرن بیستم درصد با سوادها بین ده تا ۱۵ درصد ذکر شده از هر ۵ مرد یک نفر، و از هر بیست نفر زن یک نفر قادر به خواندن و نوشتن بود. در سال های بعد این میزان رو به افزایش گذاشت. در سال های قبل از ظهور طالبان قریب به نصف بچه های (پسر) زیر ده سال به مدرسه راه می یافتند این رقم برای دختران در همین سن، بین پنج تا ده درصد بود. در زمان طالبان آموزش تقریباً از فعالیت باز ایستاد و ورود دختران به مدارس و مراکز آموزش عالی ممنوع شد.

طالبان بخش عمده فرصتها برای تحصیل دختران را از بین برد با این حال برخی مدارس دخترانه در مناطق روستایی فعال بود. بعضی دختران نیز در مدارس خانگی تحصیل می کردند. در سال ۲۰۰۰ تعداد دانش آموزان مدارس خانگی رو به ازدیاد بود در سال ۲۰۰۱ گزارشهای متعددی وجود داشت مبنی بر اینکه طالبان فعالیت مدارس خانگی را نیز محدود می سازند. میزان ثبت نام دانش آموزان در سطوح ابتدایی در سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ حدود ۳۸ درصد برای پسران و ۳ درصد برای دختران ذکر شده که در سطح بالاتر خیلی محدودتر بود. پس از سقوط طالبان، دولت افغانستان کمکهای بین المللی قابل ملاحظه ای برای بازسازی سیستم آموزشی خود دریافت کرد و فعالیت مدارس و مراکز آموزشی اعم از دختران و پسرانه مجدداً آغاز گردید و برخلاف گذشته بخش اعظمی از کودکان، نوجوانان و جوانان وارد مدارس و مراکز آموزشی شدند و اشتیاق زیادی برای ورود به مدارس و کسب علم و دانش نشان می دادند. به نظر می رسد تعداد افرادی که در مسالهای آینده به مراکز آموزشی راه می یابند بیشتر شود. آقای حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان در ژانویه ۲۰۰۲ خواستار آموزش گسترده پسران و بویژه دختران شد. در فوریه ۲۰۰۲ دختران برای اولین بار پس از حاکمیت طالبان وارد دانشگاه شدند. طبق یک برآورد در مارس ۲۰۰۲ حدود ۲ میلیون دانش آموز دختر و پسر در ۳۰۰۰ مدرسه مشغول تحصیل شدند و معلمین زن دوباره به مدارس بازگشتند. طبق همان برآوردها افراد نیازمند تحصیل در سال ۲۰۰۲ حدود ۴/۵ میلیون نفر ذکر

گردید. در سال ۲۰۰۳ حدود ۷۰۰۰ مدرسه در ۲۰ استان فعال شد و ۲۷۰۰۰ معلم ۴/۲ میلیون دانش آموز را تدریس می کردند و ۳/۹ میلیون نفر آنها ابتدایی و در مجموع ۱/۲ میلیون نفر آنها دختر بودند.

هر قدر از سطوح پایین به سطوح بالاتر آموزشی برویم از شمار شاگردان به نسبت جمعیت کاشته می شود مثلاً در ۱۹۸۹ تعداد نام نویسی در مدارس ابتدایی ۱۸ درصد، در مدارس دوره دوم متوسطه (دبیرستان) حدود ۱/۴ درصد بوده است. در همین سال کل جمعیت آموزش دیده، از مردان ۳۰ درصد، از زنان ۵ درصد و جمعا ۱۸ درصد بوده است. تخمین های سال ۱۹۹۹ حدود ۳۱/۵ درصد جمعیت بالای ۱۵ سال قادر به خواندن و نوشتن بوده که بیشتر آن را مردان تشکیل می داده اند. در سال ۲۰۰۳ حدود ۵۷ درصد مردان و ۸۶ درصد زنان همچنان بیسواد بودند.

در دهه های اخیر تعداد مدارس ابتدایی (دولتی) روبه افزایش بوده، لیکن مدارس متوسطه رشد کمتری داشته اند. طبق قوانین قبلی، آموزش ابتدایی و متوسطه مجانی بوده، همچنین طبق دستور سال ۱۹۷۹ آموزش ابتدایی برای همه کودکان اجباری شد. هر چند به دلیل بروز جنگها این قانون عملی نگردید.

آموزش در افغانستان سه سطح داشته باشد: ۱- شش سال ابتدایی ۲- شش سال متوسطه ۳- پنج سال دانشگاه. اما مدت این تحصیلات بخصوص در دوران ابتدایی و متوسطه نوسان داشته است. قبلاً دوره ابتدایی و متوسطه جمعا دوازده سال به طول می انجامید لیکن طبق برنامه عمرانی پنج ساله ۸۴-۱۹۷۹، به منظور مبارزه با بیسوادی و بازسازی سریع سیستم آموزشی و اهداف دیگر، به ده سال کاهش یافت ولی دوباره این مدت یازده سال شد و در ۱۳۷۰ بار دیگر به دوازده سال افزایش یافت.

در شهرهای بزرگ اکثر مدارس دولتی است ولی در روستاها و مناطق دور افتاده، به دلیل فقدان مدارس دولتی مکتب خانه ها امور آموزشی را عهده دار بوده بویژه در زمان طالبان مدارس دولتی کمتر وجود داشته، و آموزش کودکان و جوانان افغانی بیشتر با همان شیوه های سنتی انجام می پذیرفت ولی پس از سقوط این گروه فعالیت مدارس دولتی روبه افزایش نهاد. پس از طالبان، مدارس غیر انتفاعی نیز شروع به فعالیت نموده و استقبال عمومی از آنها خوب بوده است. برخی از خانواده خاصه در مناطق روستایی و دور افتاده هنوز هم ترجیح می دهند فرزندانشان به مکتب بروند. در مکتب خانه ها قرآن و علوم دینی آموزش داده می شده است.

افغانستان از لحاظ دانشگاه در مضیه قرار دارد. ورود به دانشگاه ها به دلیل محدودیت دانشگاه ها و متقاضیان زیاد تحصیل از طریق کنکور صورت می گیرد و معمولاً کمتر از نیمی از آنها موفق به ورود به دانشگاهها می شوند. عمده ترین دانشگاه، دانشگاه کابل است که فعالیت خود را در سال ۱۳۱۰ شمسی آغاز کرد. این دانشگاه در ۶۰ رشته دانشجو تربیت می نماید و تا سال ۱۳۷۰ حدود ۲۵۰۰ نفر دانشجو را فارغ التحصیل نموده است. در سالهای اخیر دانشگاه های طب، پلی تکنیک و الهیات مستقل شده اند سایر دانشکده های دانشگاه کابل عبارتند از: دانشکده حقوق، دانشکده خبرنگاری، دانشکده علوم، دانشکده تعلیم و تربیت، دانشکده هنر، دانشکده داروسازی، دانشکده علوم، دانشکده دامپزشکی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشکده زمین شناسی، دانشکده مهندسی، دانشکده کشاورزی و غیره.

در شهرهای بزرگ افغانستان به ویژه هرات، مزار شریف، قندهار، جلال آباد و ... دانشگاه وجود دارد. فعالیت این دانشگاه ها پس از سقوط رژیم طالبان رشد قابل توجهی یافته و دانشجویان زیادی را جذب نموده اند. در سایر شهرها نیز

دانشگاه‌ها در حال تاسیس بوده‌اند. پس از سقوط طالبان، دانشگاه‌های خصوصی و غیردولتی نیز شروع به فعالیت نموده‌اند.

عده‌ای از دانشجویان افغانی عمدتاً به صورت بورسیه در دانشگاه‌های آمریکا و عده‌ای هم در اروپا و سایر کشورها درس خوانده‌اند. تا زمان حضور اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی، اکثر دانشجویان بورسیه افغانستان در شوروی تحصیل می‌کردند. علاوه بر این، در زمان اشغال افغانستان، عده‌ای از جوانان افغانی در دانشگاه‌های ایران و پاکستان مشغول به تحصیل شده‌اند. با این حال شمار کل دانشجویان افغانی با توجه به نیازهای این کشور خیلی کم بوده است.

به دلیل درآمد پایین و اشتغال جوانان در کارهای کشاورزی و دامداری و سایر فعالیت‌های اقتصادی، عده‌ای از شاگردان به ویژه در سطوح بالاتر تحصیلی فرصت کمتری برای رفتن به مدرسه دارند. این وضعیت در شهرهای بزرگ بهتر شده ولی در شهرهای کوچک و روستاها هنوز پیچیده است و عده کمتری به مدرسه یا مکتب راه می‌یابند. در گذشته جوانان تا زمانی که قدرت کار کردن نداشته در مکتب و مدرسه مشغول به تحصیل بوده اما به تدریج که توانشان برای کار و فعالیت افزایش می‌یافت از مدرسه و تحصیل دور می‌شده‌اند. حتی در جمهوری اسلامی ایران و پاکستان نیز فرزندان مهاجران افغانی در سنین خردی فرصت زیادتری برای راهیابی به دبستان را داشته ولی هر قدر به سالهای دوره دبیرستان نزدیک شده از شمار شاگردان کاسته می‌شده است.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات آموزشی افغانستان کتاب است. در بسیاری از مدارس کتاب وجود ندارد یا آنکه تعدادش کم است و معلم دروس را به صورت جزوه به شاگردان می‌گوید. کتب غیردرسی نیز به همین ترتیب محدود است. تعداد کتابخانه‌ها انگشت شمار و مقدار کتاب‌های آن نیز محدود است. شهر کابل نسبت به سایر شهرهای افغانستان از لحاظ کتابخانه بهترین وضع را دارد. کابل دارای یک کتابخانه مرکزی با ۱۲۰ هزار جلد کتاب و ۵ کتابخانه عمومی دیگر است که هر یک بین هشت تا ده هزار جلد کتاب دارند. اخیراً در بعضی شهرهای بزرگ نظیر هرات، قندهار، جلال‌آباد، مزار شریف و ... کتابخانه‌های عمومی راه‌اندازی گردیده‌اند.

فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

نخستین زن در کابینه‌های افغانستان کبری نورزایی بود که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸ در پست وزارت بهداشت افغانستان خدمت کرد. از آن پس همواره یک یا دو زن در کابینه‌های افغانستان شرکت داشته‌اند. در دوران رژیم‌های کمونیستی، به خصوص در زمان نجیب، تبلیغات زیادی در زمینه شرکت زنان در دولت صورت می‌گرفت. در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۵ نیز چهار زن به مجلس راه یافتند و از آن پس نیز در پارلمانهای افغانستان، همواره شماری از زنان حضور داشته‌اند. در دولت‌های مجاهدین زنان نقشی در دولت نیافتند و اکثر گروه‌ها مخالف حضور زنان در دولت و امور سیاسی بودند. به رغم تبلیغاتی که در رژیم‌های گذشته نسبت به حقوق و نقش زنان در امور سیاسی و اجتماعی صورت گرفته، زنان نقش مهمی در امور اجتماعی و سایر مواردی که به سرنوشت آنان و کشور مربوط می‌شده، نداشته‌اند. دولت‌های گذشته اگرچه در مورد شرکت زنان در کارهای مختلف اجتماعی تبلیغ می‌کرده، ولی عملاً نقش مهمی به آنها نمی‌داده‌اند. برخورد گروه‌های مجاهدین با زنان شدیدتر بود برخی از آنها حتی مخالف شرکت زنان در انتخابات بودند و رای زن را قبول نداشتند. در زمان طالبان تعصب نسبت به زنان از هر زمان دیگر شدیدتر شد.

به دلیل منع شرکت زنان در امور اجتماعی از جمله آموزش، شمار پزشکان زن بسیار کم است و برای معاینه و معالجه زنان همواره مشکلاتی وجود داشته است. در بعضی موارد که دکتر مرد است و بیمار زن، مشکلات زیادی برای معاینه و مداوای زنان وجود دارد. در بعضی مواقع یکی از اعضای مریض مشخصات بیماری را به دکتر می گوید و دستورات لازم را می گیرد. آزادی زنان در کابل از جاهای دیگر بیشتر است و زنان تحصیلکرده، کابل را به هر نقطه دیگر افغانستان ترجیح می دهند.

شمار زنان در سایر رشته های علمی نظیر مهندسی و ... بسیار کم است.

لویه جرگه^۱ (انجمن بزرگ قبیله ای)

لویه جرگه از نهادهای سنتی جامعه افغانستان است. اعضای لویه جرگه از سران اقوام، ریش سفیدان، بزرگان و رهبران برجسته مردمی تشکیل می گردد. این مجلس به پارلمان های فعلی شباهت داشته است. امروزه مجلس سنا یا مشرانو جرگه تا حدی شبیه به لویه جرگه است. تا زمانی که ساختار و فرهنگ قومی بر جامعه حاکم باشد وجود لویه جرگه اجتناب ناپذیر است. در نظام های قومی، مردم معمولاً پیرو روسای اقوام هستند و از آنها اطاعت پذیری بیشتری دارند. بنابراین برای جلب حمایت توده های مردم، مناسب ترین راه، جلب همکاری بزرگان و روسای اقوام است. اطاعت یا عدم اطاعت رهبران اقوام از دولت در اطاعت یا سرپیچی مردم موثر است.

از گذشته، تصمیم گیری در مورد مسائل مهم و استراتژیک جامعه نظیر انتخاب شاه یا رئیس جمهور، اعلان جنگ و صلح، تصویب قوانین و ... توسط لویه جرگه اتخاذ می شده است.

از زمان تشکیل دولت در افغانستان، لویه جرگه نیز پیوسته تشکیل می شده و دولت مرکزی دستورات و برنامه های خود را با رهبران اقوام و بزرگان و ریش سفیدان در میان می گذاشته و با هماهنگی آنها اقدام می کرده است. بعضی از جرگه های مهم افغانستان به شرح زیر است:

در سال ۱۷۴۷ به دستور نورمحمد غلجه زایی، جرگه ای در مزار شیر سرخ در داخل قلعه نظامی نادرآباد تشکیل شد و پس از ۹ روز بحث و مذاکره احمد خان ابدالی (درانی) را به عنوان شاه افغانستان برگزید.

در سال ۱۸۶۵ به دعوت امیر شیرعلی خان پادشاه وقت افغانستان جرگه ای تشکیل شد تا ضمن جلب حمایت مردم، ولیعهدی پسرش را نیز روشن کند.

در سال های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۳ شمسی جرگه هایی برای تصویب قانون اساسی جدید افغانستان تشکیل گردید. در جرگه ۱۳۰۳ بسیاری از مواد قانون اساسی پیشنهادی و حتی موادی که خود امان الله خان پیشنهاد کرده بود رد شد.

پس از سفر نسبتاً طولانی امان الله خان به اروپا، جرگه ای در ۱۳۰۷ تشکیل گردید تا ضمن اینکه امان الله خان گزارش سفرش به اروپا را ارائه می نماید برای قانون اساسی کشور نیز تصمیم گیری شود. در این جرگه رفع حجاب تشویق گردید و همسر شاه نقاب از چهره خود برداشت.

بر اساس رای جرگه ای در سال ۱۳۲۰ بی طرفی افغانستان در جنگ جهانی دوم اعلام گردید.

در سال ۱۳۰۹ جرگه دیگری تشکیل شد و قانون اساسی کشور را تصویب نمود این قانون تا سال ۱۳۴۳ باقی ماند. در این سال قانون اساسی جدیدی تنظیم شد.

^۱-(Tribal Assembly), Loya Jirga

جرگه ای در سل ۱۳۴۳ تشکیل گردید تا قانون اساسی جدید را که بر مبنای اصلاحات تازه بود تصویب نماید. این جرگه در شهر کابل با بیانیه محدود ظاهر شاه افتتاح گردید و قانون اساسی جدید را تصویب کرد. این قانون پس از کودتای داودخان در سال ۱۳۵۲ از بین رفت.

در سال ۱۳۵۵ جرگه دیگری تشکیل شد تا قانون اساسی پیشنهادی داودخان پس از کودتا را تصویب نماید. در سال ۱۳۵۳ جرگه ای برای تصویب قانون اساسی جدیدتر تشکیل گردید. این جرگه در زمان حکومت کمونیستی افغانستان بود. طی دوران حکومت کمونیست ها بر افغانستان جرگه هایی در سال های ۱۳۶۰، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷ و ... تشکیل گردید. معمولاً سالی یک جرگه تشکیل می شد تا اهداف و برنامه های پیشنهادی را تصویب نماید. مثلاً جرگه ۱۳۶۴ برای مشروعیت بخشیدن به رژیم بود. جرگه ۱۳۶۷ قانون اساسی جدید افغانستان را که در سال ۱۳۶۶ تهیه و تدوین شده بود، تصویب کرد.

در سال ۱۳۷۱ مجلس اهل حل و عقدی که شباهت به لویه جرگه داشت توسط دولت برهان الدین ربانی تشکیل گردید. این مجلس دوره ریاست جمهوری آقای ربانی را به مدت دو سال تمدید کرد.

شاید بتوان گفت بزرگ ترین لویه جرگه افغانستان در سال ۱۳۸۱ تشکیل گردید. لویه جرگه ۱۳۸۱ بر اساس توافقات بن و تحت نظارت سازمان ملل و به منظور تعیین دولت جدید افغانستان تشکیل شد. این لویه جرگه ۱۵۰۱ نفر عضو داشت و بخش اعظم آن از طریق آراء عمومی و از کلیه مناطق افغانستان انتخاب شده بودند. بر اساس توافقات بن اداره موقت افغانستان به رهبری آقای حامد کرزی به مدت شش ماه مسئولیت زمامداری افغانستان را بعهده گرفت. دوره اداره موقت در خردادماه ۱۳۸۱ به پایان رسید لا در ۲۰ خردادماه همین سال لویه جرگه اضطراری به مدت سه روز تشکیل شد و تصمیمات مهمی اتخاذ کرد از جمله انتخاب رئیس دولت جدید (آقای حامد کرزی)، اعضای مهم کابینه و عنوان جدید دولت. طبق تصمیم لویه جرگه اضطراری عنوان «دولت انتقالی اسلامی افغانستان» برای دولت افغانستان در نظر گرفته شد.

مسائل و مشکلات اجتماعی - فرهنگی

افغانستان هنوز هم سرزمینی قوم گرا است و تعصبات و گرایشات قومی بر سرنوشت آن تاثیرگذار است. شرایط قومی حاکم بر افغانستان مزایا و مضرات متفاوتی داشته است.

الف) مزایا: آنچه را که به عنوان مزیت بتوان ذکر کرد این است که در طول تاریخ گذشته، حکام و دولت های خارجی کمتر موفق می شده اند حاکمیت و استیلای خود را بر سراسر افغانستان تثبیت نموده، آن را تحت کنترل خود درآورند. جان گریفیتس در کتابش اشاره می کند که تمام مهاجمانی که به افغانستان یورش آورده، همگی با شکست مواجه گشته اند. اگرچه موفق به فتح آن گردیده، لیکن موفق به کنترل و اداره آن نشده اند. مثلاً اسکندر کبیر اگرچه در ۳۳۱ قبل از میلاد موفق شد این سرزمین را بگشاید ولی هرگز نتوانست مردم آن را مطیع خود سازد. پس از او جانشینانش خیلی سریع راه زوال پیمودند و تنها برای چند دهه توانستند بر قسمت کوچکی از افغانستان فرمان برانند.

ظهیرالدین محمد بابر، مؤسس امپراتوری گورکانی هند (تیموریان هند یا بابریه)، ابتدا در افغانستان به حکومت رسید ولی پس از مدتی به هند حمله کرد و امپراتوری خود را در شمال هند تشکیل داد. یکی از علل خروج بابر از افغانستان و تشکیل امپراتوری خود در هند، این بود که او به ناتوانی خویش برای مطیع نمودن اقوام ساکن در افغانستان پی برد و به این

نتیجه رسید که افغانستان را ممکن است بتوان تسخیر کرد ولی هرگز نمی توان کنترل کرد.^۱ جانشینان بابر نیز که هفده تن بودند هرگز نتوانستند بر سراسر افغانستان حاکمیت یابند. حتی پیروزی مغول بر افغانستان هر چند موثر بود لیکن موقت بود. انگلستان نیز با تمام توانی که برای خود قائل بود نتوانست اقوام افغانستان را کاملا مطیع خود نماید و این کشور را همان طور که می خواهد کنترل کند. در دهه ۱۹۸۰ نیز آشکار شد که اتحاد شوروی علی رغم قدرت عظیم ارتش سرخ، نتوانست افغانستان را آرام و مطیع خود سازد.

ب) مضرات: سیستم قومی مضرات زیادی هم دارد یکی از علل جنگ های داخلی در دهه ۹۰ قرن بیستم کمی بعد از آن، حاکمیت تعصبات و گرایشات قومی در افغانستان بود. ساختارهای قومی معمولا با فنودالیسم عجین است که هر دو از مظاهر عقب ماندگی به شمار می روند. در افغانستان تعداد کمی از مالکین، قسمت اعظم زمین ها را در تصرف داشته و دهقانان از هر جهت چشمشان به بخشش ارباب بوده است. تره کی و امین اگرچه قسمتی از زمین ها را تقسیم کردند ولی باز هم منابع آب آن در تصرف صاحبان قبلی باقی ماند.

یک جامعه متحول یا رو به رشد، جامعه ای متحد و نسبتا یکدست است در حالی که افغانستان متفرق و پراکنده بوده زیرا تعصبات و گرایشات قومی مردم را از یکدیگر جدا کرده و گاه و بیگاه رو در روی هم قرار می داده است. در این وضعیت حکومت مرکزی هیچ گاه از اقتدار کافی برخوردار نبوده و بر سراسر کشور کنترل کامل نداشته است. نفوذ دولت ها عمدتا محدود به کابل می شده و شهرها و ولایات در کنترل و اداره زمینداران محلی و روسای اقوام بوده است. دولت های موفق دولت هایی بوده که توان متحد ساختن اقوام را داشته اند. از جمله این دولت ها احمد خان درانی است که یک امپراتوری قومی کوچک تشکیل داد. توفیق احمد خان هم به این دلیل بود که اقوام را برای حمله به هند مرتب تشویق می کرد. اقوام و گروه ها نیز به هدف کسب ثروت و غنیمت متحد شدند. تنها در دوران سلطان محمود غزنوی، بابر، احمد خان ابدالی تا حدی محمد ظاهر شاه، اقوام افغانی با یکدیگر متحد شدند. انگیزه این اتحاد موقت نیز بیشتر حمله به هند و کسب ثروت و غنیمت بود.

در زمان حمله نظامی اتحاد شوروی (سابق) به افغانستان، همه اقوام و گروه های افغانستان به مبارزه علیه ارتش سرخ شوروی برخاستند با آنکه تهاجم خارجی عامل وحدت است اما بسیاری از گروه های مجاهدین در امر مبارزه با تجاوز خارجی نیز متفرق و دسته دسته می جنگیدند و بعد از آن هم که دشمن خارجی بیرون رفت درگیری های داخلی آنها که بیشتر ریشه های قومی داشت تشدید گردید.

توسعه قانون اساسی و تقویت دولت مرکزی و اقتدار آن، معمولا با استقلال داخلی اقوام و گروه ها در تعارض بوده است. از یک سو اقوام و گروه ها دصدد حفظ استقلال و آزادی عمل خود بوده و از سوی دیگر دولت های مرکزی هم در اندیشه تثبیت اقتدار و حاکمیت خود بر جامعه، اقوام و گروه ها همواره با دولت در ستیز بوده اند.

پس از سقوط طالبان و تشکیل دولت جدید، همگرایی و همکاری اقوام و گروه ها بیشتر شده و از آنجا که دولت جدید وسیع البنیاد و فراگیر بوده و همه اقوام و گروه ها در آن حضور دارند، تعصبات و گرایشات قومی تا حد زیادی کاهش یافته است.

^۱-Afghanistan Key to a Continent

برخی از ریشه های خصومت

ریشه بسیاری از این ستیزه گری هایی که در جامعه افغانستان مشاهده شده، ناشی از اقدامات و مشی انحصارگرانه دولت ها بوده است. دولت در افغانستان از ۱۷۴۷ تا ۱۹۹۲، یک دولت نژادی و قومی بود، این دولت ها تحت تاثیر احساسات و خواسته های قومی خود بوده و اقوام دیگر را نادیده می گرفته و صرفاً درصدد تحکیم برتری قوم خود و در اختیار گرفتن کلیه مناصب و امکانات به نفع خود بوده است.

از سال ۱۷۴۷ تا پایان ۱۳۷۰/۱۹۹۱ پشتونها نقشی کاملاً برتر در اداره افغانستان داشته اند. کابینه های افغانستان معمولاً بیش از دو نفر غیرپشتون نداشته، که آن هم در مناصب غیرمهم بوده است. در بعضی دوره ها، مثلاً در ۱۹۶۳ در کابینه دکتر یوسف، اصلاً وزیر غیرپشتون وجود نداشت. کابینه تبلیغاتی ببرک کارمل تنها چهار نفر غیرپشتون داشت. امکانات دیگر نیز بیشتر در اختیار پشتون ها بوده، مثلاً بزرگ ترین طرح های توسعه کشاورزی درخوست و دره هلمند، علوم مربوط به احداث جنگ در علی خل^۱، امکانات بهره برداری از نیروی هیدرولیک و سیستم آبیاری در ننگرهار، همگی در مناطق پشتون نشین صورت گرفته است. حتی پیشرفت هایی که در طرح های کشاورزی در بعضی مناطق شمالی در قندوز و در طول آمودریا انجام گرفته، عموماً در محل هایی بوده که پشتون ها در آن اسکان یافته اند.

ریشه های دیگر مشکلات قومی و اجتماعی افغانستان را می توان در موارد ذیل جستجو کرد:

۱- جغرافیای طبیعی؛ بیش از نصف خاک افغانستان را کوه ها و ارتفاعات پوشانده است

۲- از سوی دیگر جاده های مناسب و امکانات رفت و آمد محدود است. این وضعیت باعث شده که مردم دور از یکدیگر زندگی کند.

۳- شرایط بد اقتصادی و کمی درآمد

۴- پایین بودن سطح آموزش و آگاهی های عمومی

۵- حساسیت ها و تعصبات قومی.

حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

تاریخچه افغانستان

تاریخ افغانستان حوادث متعددی را پشت سر گذاشته است. تاریخ نوین این کشور از حرکت غلجائیان (یکی از شاخه های قوم پشتون) در آغاز قرن هیجدهم و بویژه از زمان روی کار آمدن دانیان در اواسط قرن هیجدهم آغاز می گردد. افغانها در قرن هیجدهم موفق به ایجاد یک حکومت نسبتاً وسیعی شدند که علاوه بر افغانستان امروز بخشهایی از پاکستان و هند را نیز در بر می گرفت ولی به دلیل اختلافات و تضادهای شدید درونی و قومی موفق به حفظ آن نشدند.

امیر خان هوتکی معروف به میرویس پسر شالم خان (شاه عالم خان) هوتک که از شاخه غلجه زایی قوم پشتون در سال ۱۷۰۹ حاکم قندهار گردید. پس از وی برادرش میر عبدالعزیز حاکم قندهار شد. میرویس دو پسر داشت که ارشد آن دو محمود بود و هنگام مرگ پدر ۱۸ ساله او را به سنت افغانها، میر عبدالعزیز که فردی راحت طلب هم بود حاکم شد. در هنگام محمود (پسر میرویس) بر عمویش میر عبدالعزیز شورش کرد و با کشتن او حاکم قندهار شد و خود را شاه محمود نامید.

^۱-Ali Khel

محمود در سال ۱۷۲۲ در سن ۲۷ سالگی درگذشت، علت مرگش متفاوت ذکر شده، یک روایت این است که به اشاره پسر عمویش اشرف (اشرف پسر میر عبدالعزیز بود که توسط محمود کشته شد) به قتل رسید. پس از مرگ محمود، اشرف تاج شاهی بر سر نهاد.

محمود در سال ۱۷۲۲ به اصفهان حمله کرد و پس از ۸ ماه محاصره آن را تصرف نمود پس از مرگش، اصفهان و سایر متصرف محمود در اختیار اشرف قرار گرفت. در همین ایام نادر شاه ظهور کرد و در سال ۱۷۲۹ طی سه نبرد سنگین در مهماندوست دامغان، سپس موجه خورت اصفهان و بعد در زرقان شیراز اشرف را شکست داد و قوای او را منهدم نمود اشرف فرار کرد و در سال ۱۷۳۰ به ضرب گلوله یکی از ملازمین شاه سلطان حسین از پای درآمد.

نادر شاه در سال ۱۷۳۶ به قندهار حمله کرد و پس از دو ماه محاصره آن را تصرف نمود. حامم قندهار در این هنگام شاه حسین هوتکی بود که پس از شکست، از نادر شاه امان خواست و نادر نیز پذیرفت و او را به همراه عائله اش به مازندران تبعید کرد. به این ترتیب دولت هوتکی که در سال ۱۷۰۹ توسط میرویس پایه گذاری شده بود پس از ۲۸ سال در ۱۸۳۶ منقرض شد.

نادر شاه پس از فتح قندهار، حکومت آن را به ابدالیان (شاخه دیگر قوم پشتون) سپرد. این اقدام سبب تقویت ابدالیها شد.

احمدخان ابدالی پسر محمد زمان خان و برادر کوچکتر ذوالفقارخان سدوزایی بود و پس از فتح قندهار توسط نادرشاه به حکومت آنجا انتخاب گردید. وی در آغاز جوانی به اردوی نادر شاه داخل شد و بعنوان یساول خدمت نمود و تا درجه نایبی قوای افغان که تعداد آن به ۴۰۰۰ نفر می رسید ارتقاء یافت.

در سال ۱۷۴۷ میلادی ۱۱۶۰ هجری قمری، نادر شاه توسط یکی از روسای قزلباش در فتح آباد قوچان به قتل رسید. در این هنگام، احمد خان سپاهیان خود را گرد آورده همگی را مسلح کرد و پس از مطلع نمودن آنان از واقعه قتل، اردوی نادری را به سوی قندهار ترک کرد. احمد خان ابدالی پس از ورود به قندهار خود را احمد شاه نامید. پادشاهی وی که در سنین نسبتاً جوانی بود، به سادگی هم مسلم نشد. او برای کسب این مقام تا حدی از روش نادر شاه در دشت مغان استفاده کرد پس از ورود احمد خان به قندهار، ریش سفیدان و سران اقوام به صلاح دید وی تصمیم گرفتند برای خود یک رئیس (پادشاه) معین کنند. یک لویه جرگه تشکیل شد و روسای اقوام و بزرگان دور هم جمع شدند. بحثها و مذاکرات قریب به نه روز طول کشید. در طول جلسات این نه روز، احمد خان حتی یک کلمه هم حرف نزد و همانند نادرشاه گویی میلی به سلطنت ندارد. سلطنت مدعیان دیگری هم داشت و مذاکرات به نتیجه نمی رسید. در جلسه نهم که مذاکرات روبه خستگی و رکود می رفت یکی از سران اقوام به نام «صابر شاه» به پا خاست و گفت: این همه پر حرفی برای چیست؟ خداوند یکی از برجسته ترین شخصیتها، یعنی احمد خان را برای ما خلق کرده است. او از هر جهت بر دیگران برتری دارد و به علت شخصیت برتر خود، دارای نفوذ کافی در میان پیروان خود می باشد و این نفوذ هم به علت خدمات فراوان و اقدامات بزرگ اوست و به همین جهت نفوذ او روبه افزایش است.

در جلسه نهم پادشاهی احمدخان مسلم گردید او دارای هوش و درایت زیادی بود و قبل از آن با اقدامات خاص خود توجه ریش سفیدان و روسای اقوام را با تطمیع یا تهدید جلب کرده بود.

نادر شاه پس از آخرین حمله اش به هند، آنچه از جواهرات و نفایس به دست آورده بود، توسط یک کاروان به سوی ایران روان کرد. این کاروان هنوز به ایران نرسیده بود که نادر شاه به قتل رسید. احمد خان پس از عزیمت به قندهار، این کاروان ارزشمند را که هنوز از ماجرای قتل نادرشاه بی اطلاع بود، تصرف نمود و بین ریش سفیدان و سران اصلی اقوام (عمدتاً پشتون) تقسیم کرد. بدین ترتیب نفوذ خود را در بین آنان مسلم ساخت و همگی را با خود هماهنگ و همسو نمود. احمدخان پس از آن لقب ابدالی را از قوم خود برداشت و «درانی» به جای آن گذاشت و بر موقعیت و اعتبار خود افزود. هدف عمده احمد خان این بود که اقوام مختلف را تحت اداره خود متحد نماید او تشخیص داد متحد نمودن اقوام مختلف افغانستان از طریق نوعی فدرالیسم قومی امکان پذیر است. براین اساس سران اقوام و قبایل در امور مربوط به خود آزادند ولی متمایل به دولت مرکزی و تحت نظارت آن می باشند و از دولت حمایت می کنند. دولت مرکزی نیز متقابلاً باید کوشش خود را بر حمایت و پشتیبانی از سران اقوام متمرکز نماید. بنابراین روش، هر گروهی بخواهد بر افغانستان فرمان براند، ناچار است سران اقوام را با خود همدست و همراه نماید.

احمد خان ضمن اینکه با مخالفین خود به سختی برخورد می کرد، در بذل و بخشش دست و دل باز بود و دسته ای را با زور و عده ای را با پول ساکت می کرد.

از حوادث مهم پادشاهی احمد خان، حملات مکرر او به هندوستان است. وی در این حملات دو هدف اصلی دنبال می کرد: هدف اول هان است که «مونت استوارت الفین استون» در کتابش «شرح پادشاهی کابل» می نویسد:

«احمد خان برای استحکام بخشیدن به حاکمیت خود، تا حد زیادی متکی به اثرات سیاسی جنگهای خارجی در داخل بود. پیروزی در جنگهای برون مرزی سبب افزایش شهرت سیاسی و نظامی او و افزایش حمایت سران اقوام و قبایل از وی می گردید. همچنین پیروزی احمد خان در جنگ های خارجی سبب می شد که در بین سران اقوام امید و اغوای غارت و غنیمت پدید آید و همین موجب می شد که جمع بیشتری در کنار او گرد آیند. افزایش نیروها به این صورت در کنار احمدخان سبب وحشت قبایل از نیروی نظامی احمد خان و در نتیجه اطاعت بیشتری از وی می گردید.»^۱

دوم اینکه پایه های حکومت احمد خان را جنگ و تهدید تشکیل می داد. علاوه بر این، غنایمی را که از راه جنگ کسب می کرد بین سران اقوام و سپاهیان تقسیم می کرد و آنان را با خود همراه و هماهنگ می ساخت. او هشت حمله به هند و حملاتی هم به طرف خراسان کرد و حاصل آن را صرف اهداف مذکور نمود. در مجموع، حمایت اقوام از احمد خان و اطاعت از وی، نه بر پایه منطق و قانون بلکه بر اساس ترس از نیروی نظامی وی و دریافت غنایم و بخشش های مختلف وی بود و اگر بعد از مرگ احمد خان، شیرازه امور از هم گسیخت، یکی به همین دلیل است.

از بخت خوش احمدخان یکی هم این بود که به علت قتل ناگهانی نادرشاه، حکومت مرکزی در ایران ضعیف و هرج و مرج حاکم بود. دیگر آنکه به علت حملات نادرشاه و سپس انگلیسها به هند، حکومت های هندی، به ویژه جانشینان بابر خیلی ضعیف گردیده بودند.

احمد خان (شاه) در ژوئن ۱۷۷۳ میلادی ۱۱۸۷ هجری قمری، در سن ۵۰ سالگی در کابل به مرض جذام درگذشت و جسدش در قندهار به خاک سپرده شد.

^۱-Elphinstone Mountstuart, an Account of the Kingdom of caubul

ژنرال (سردار) محمد داودخان، طی دو دوره در افغانستان به قدرت رسید؛ نوبت اول دوران نخست وزیری وی بود که از سپتامبر ۱۹۵۳ تا مارس ۱۹۶۳ به طول انجامید. او در سال ۱۹۵۳ به جای پسرعمویش شاه محمد نخست وزیر گردید و در ۱۹۶۳ جای خود را به دکتر محمد یوسف داد که فردی لیبرال بود و از خانواده سلطنتی هم نبود. نخست وزیری داودخان در ۱۹۵۳ اگرچه نتیجه اختلافات خانواده سلطنتی بود، ولی حمایت های خروشچف را نیز نمی توان نادیده گرفت.

داودخان را فردی توانا و میهن دوست می دانند. او برای اعتلای کشورش علاقه مندی زیادی نشان می داد. داودخان یکی از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد هم بود ولی با این حال یک پشتون متعصب بود و از پشتونیزم دفاع می کرد. او طی دوران زمامداری خود تدریجا مناصب را در اختیار پشتونها قرار داد. اصلاحات مورد نظر داودخان با افکار متعصبانه و قومی پشتون آمیخته بود و توسعه کشورش را در قالب برتری پشتون ها دنبال می کرد. او معتقد بود هسته اصلی ملت افغانستان در قوم پشتون است و نسبت به آن حساسیت زیادی داشت.

توجه داودخان به پشتونیزم، نه تنها در داخل، بلکه در پاکستان هم عکس العمل های زیادی را به دنبال آورد و روابط افغانستان و پاکستان را تیره ساخت.

ظاهرشاه در ۲۵ ژوئن ۱۹۷۳ به منظور استراحت و مداوای چشم، کشورش را به قصد ایتالیا ترک کرد و ژنرال عبدالولی را نایب السلطنه خود نمود. در این هنگام داودخان از موقعیت استفاده کرد و با کمک افسران چپ نیروی هوایی افغانستان مقدمات کودتا را فراهم نمود.

در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ تعدادی از افسران ارتش که چند صد سرباز را راهنمایی می کردند، فرودگاه و مناطق حساس و کلیدی کابل را تصرف نمودند. مقاومت بسیار محدود بود، عبدالولی اندکی مقاومت کرد که به هیچ نتیجه ای نرسید و کودتای نظامی تقریبا بدون خونریزی به نتیجه رسید تنها چهار پلیس کشته شدند. در ساعت ۷/۲۰ دقیقه صبح رادیو کابل اعلام کرد حکومت افغانستان به نظام جمهوری تبدیل گردیده است. بعد از چند مارش، داودخان به زبان پشتو آغاز سخن کرد.

کودتا ظرف بیست و چهار ساعت به پیروزی رسید و روز بعد اعلام شد داودخان رئیس جمهور و نخست وزیر افغانستان است و پست های وزارت دفاع و وزارت امور خارجه را نیز خود او کنترل می نماید. ظاهر شاه هم که دورا استراحت خود را در ایتالیا می گذراند در همانجا به حالت تبعید باقی ماند و پس از چندی، سایر اعضای خانواده اش هم به او پیوستند. کودتای داودخان اگرچه بدون خونریزی انجام گرفت ولی دروازه خونینی را به روی آینده افغانستان گشود.

داودخان پیروزی خود در کودتا را نتیجه همکاری افسرانی که دارای تمایلات کمونیستی یا روابط نزدیکی با شوروی داشتند نیز می دانست. بحث در مورد انجام کودتا از چندی پیش مطرح شده بود و کسانی که با داودخان طرف مذاکره قرار می گرفتند، افسران چپ طرفداران احزاب کمونیستی خلق و پرچم هم بودند. عمده افسرانی که در کودتا شرکت داشتند از همین عده بودند. بعد از کودتا هم این نظامیان در دستگاه های مختلف نفوذ زیادی یافتند و از چهارده نفر وزیر، هفت نفر نظامی بودند که به شوروی و کمونیسم گرایش داشتند و در شوروی آموزش دیده بودند. تصویر داودخان این بود که تدریجا می تواند بر این نظامیان فائق گردد یا با آنها کنار بیاید و سیاست و مشی خود را بر آنان تحمیل نماید.

کودتای داودخان یک کودتای کمونیستی نبود و داودخان هم قصد نزدیکی به شوروی و برقراری حکومت سوسیالیستی را نداشت. مقصود او استفاده از امکاناتی بود که افسران چپ قادر بودند در اختیارش بگذارند. علاوه بر این گمان می‌کرد می‌تواند با شوروی کنار بیاید. پس از کودتا، شوروی نخستین کشوری بود که دولت داودخان را به رسمیت شناخت همان‌طور که در شناسایی رژیم‌های امان‌الله خان، محمد نادرشاه و بعداً نورمحمد تره‌کی هم پیشگام بود. با شناسایی رژیم داودخان، شوروی رضات خود را از حرکت داودخان نشان داد ولی ایالات متحده جانب احتیاط را مراعات کرد.

در مورد علل پیروزی این کودتا علاوه بر کمک احزاب خلق و پرچم و افسران چپ، عوامل و زمینه‌های زیر نیز موثر بود:

- ۱- داودخان در سرویس‌های نظامی نفوذ زیادی داشت و این نفوذ زمینه هر اقدامی را فراهم می‌کرد.
- ۲- قبل از کودتا، حکومت ظاهر شاه بی‌ثبات بود.
- ۳- ظاهرشاه در اداره امور توجه کافی نمی‌کرد و اگرچه همه چیز در اختیار و اراده شاه بود ولی عملاً از آن به نحو مقتضی استفاده نمی‌کرد.

- ۴- داودخان از یکسوی یک شاهزاده پشتون و از سوی دیگر یک ژنرال با سابقه سیاسی و نظامی بود.
- ۵- از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ داودخان طی جلساتی به بررسی و بازگویی مشکلات و نارسایی‌ها می‌پرداخت و بدین وسیله برای خود محبوبیت و اعتبار فراهم می‌کرد.

- ۶- شوروی نیز استدلال می‌کرد چون کودتای داودخان به کمک احزاب و افسران چپ پیروز گردید، برای شوروی یک موفقیت است و گام دیگری برای نزدیکی بیشتر افغانستان به شوروی و توسعه نفوذ شوروی در افغانستان می‌باشد از این رو احزاب و افسران طرفدار خود در افغانستان را تشویق به حمایت از کودتای داودخان نمود.

کودتای داودخان را نمی‌توان به مداخله و اقدام شوروی در افغانستان نسبت داد بلکه ناشی از رقابت‌های خانوادگی داودخان و رژیم سلطنتی بود. داودخان صرفاً برای رسیدن به قدرت، درصدد بهره‌برداری از کمک‌های احزاب و افسران چپ برآمد منتهی روسها نیز از مشاجرات و اختلافات خانوادگی رژیم سلطنتی استفاده کردند و بر سر سفره آماده نشستند و اگر بعد از کودتا نفوذ کافی در دولت و اداره افغانستان کسب نکردند به این دلیل بود که تحولات سیاسی افغانستان در سال‌های مورد اشاره، نتیجه برنامه ریزی‌های شوروی نبود. داودخان هم پس از کودتا سیاست غیرمتعهد و بیطرفانه‌ای را در پیش گرفت.

به رغم همه این مسائل، روابط افغانستان و شوروی، پس از کودتای ۱۹۷۳ افزایش بیشتری یافت و دو کشور به یکدیگر نزدیکتر گردیدند. یکی از علل نزدیکی این بود که داودخان اهداف اصلاح‌گرانه داشت و درصدد بود تا کشورش را حتی المقدور توسعه دهد تا بتواند آن را از حالت قومی و فئودالیت خارج سازد. برای نیل به این مقصود، به کمک‌های مالی و فنی و صنعتی خارجی نیاز داشت و چون از سوی ممالک غربی کمک‌های لازم در اختیارش قرار نمی‌گرفت، به ناچار درصدد استفاده از کمک‌های شوروی برآمد.

قصد داودخان سوسیالیستی نمودن افغانستان نبود هدف او بهره‌برداری از کمک‌های شوروی بود. او خیال می‌کرد می‌تواند شوروی را فریب دهد و از کمک‌های آن استفاده نماید.

« پس از نخست وزیر داود خان و نزدیک گزیدن به شوروی ، بعضی از نزدیکانش به او می گفتند با آتش (شوروی) باز نکند لیکن او ادعا می کرد می تواند روسها را دستاویز خود قرار دهد.»^۱

« داود خان پس از رسیدن به قدرت اهداف زیر را تعقیب می کرد: اقتصاد برنامه ریزی شده ، توسعه سریع ، و پیشرفت در مسئله پشتونستان. گرایش نزدیک به شوروی هم وسیله ای بود برای رسیدن به این اهداف.»^۲

ارائه پیشنهاد های کمک از سوی ایران و سایر کشورها و تحت تاثیر قرارداد سیاست افغانستان نیز موید همین مسئله است. از سال ۱۹۷۴ به بعد، از سوی مجامع غربی تصمیم بر این گرفته شد که حضور و نفوذ غرب در افغانستان تقویت گردد. افزایش قیمت نفت در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ به بعد این امکان را برای کشورهای عربستان ، کویت و بویژه ایران فراهم کرد تا پیشنهاد یک رشته کمکه های بلاعوض و گشایش اعتبارهای طویل المدت را به دولت افغانستان بنمایند. مهمترین این کمکه ها ، پیشنهاد اعتبارهای مالی عظیم از سوی ایران در سال ۱۹۷۴ بود .

« شاه ایران یک کمک دو میلیارد دلاری را برای توسعه برنامه هفت ساله افغانستان در نظر گرفت. این مبلغ بیش از کمکه هایی بود که کشورهای شوروی، ایالات متحده ، آلمان ، هند و سایر کشورها از سال ۱۹۵۳ در اختیار افغانستان گذاشته بودند.»^۳

ایران در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۴، ده میلیون دلار اعتبار جهت مطالعه درباره طرحهای مورد نظر کمک دو میلیارد دلاری خود در نظر گرفت . این کمک بنا بود در صنایع مادر، حمل و نقل ، پروژه دره هلمند ، طرحهای عمرانی، و یک شبکه راه آهن که هرات و قندهار و کابل را به خطوط راه آهن ایران متصل می کرد مصرف گردد. بدین ترتیب برای افغانستان این امکان را ایجاد می کرد که به بنادر دریایی ایران نزدیک شده، و از آن راه کالاهای خود را صادر نماید. در سال ۱۹۷۴ نیز توافقی بین دو کشور صورت گرفت که بر اساس آن کالاهای افغانی از طریق ایران ترانزیت می شد و در مقابل داودخان نیز توافق کرد مشکل آب هیرمند را حل نماید.

این برنامه ها سیاست خارجی افغانستان را تحت تاثیر قرار داد و تا حدی به سمت غرب گرایش داد. و مقصود از این کمکه ها پر نمودن جای نسبتا خالی غرب در سیستم سیاسی - اقتصادی افغانستان بود. در این هنگام یک کمپانی فرانسوی اجازه اکتشاف نفت در بیست هزار کیلومتر از صفحات جنوبی افغانستان را تحصیل کرد. تا این هنگام چنین امتیازاتی فقط به شوروی واگذار می شد.

از سال ۱۹۷۵ به بعد ، داودخان درصدد کاهش نفوذ و حضور شوروی در افغانستان بود. او افسران ارتش خود را جهت آموزش و تربیت به مصر، هند و ایالات متحده اعزام کرد و در سال ۱۹۷۸ از کشورهای یوگسلاوی ، هند، مصر، ترکیه و لیبی دیدار کرد و در ماه مارس ۱۹۷۸ به پاکستان رفت و در ماه آوریل از عربستان و کویت دیدار به عمل آورد. پس از روی کار آمدن جیمی کارتر در ۱۹۷۷، داودخان علاقه مندی خود را برای دیدار از آمریکا ابراز داشت اما به دلیل مسائل سیاسی اش با شوروی، دیدار از ایالات متحده میسر نشد تا آنکه در بهار ۱۹۷۸ قرار شد دیدار او از ایالات متحده در سپتامبر همان سال (۱۹۷۸) انجام گیرد ولی کودتای هفت ثور/۲۷ آوریل ۱۹۷۸ مانع دیدار داودخان از آمریکا شد.

^۱ - David Chaffez, a Journey Through Afghanistan a Memorial, p.7.

^۲ - Joseph.J. Collins; The Soviet Invasion of Afghanistan, p.20

^۳ - G.S.Bhargava, Soviet Asia Security After Afghanistan, p.34.

داودخان سعی کرد به نفوذ خود در میان ممالک غیرمتعهد بیفزاید و از نقش کوبا در این سازمان انتقاد کرد. در افغانستان نیز سعی کرد حضور غیرمستقیم شوروی را تضعیف نماید، بر این مبنا در سال ۱۹۷۴-۷۵ شماری از وزرا از جمله وزیر امور سرحدی، وزیر ارتباطات، وزیر آموزش و وزیر کشاورزی را که همگی چپی یا از نزدیکان مسکو به حساب می آمدند برکنار کرد و «در سپتامبر ۱۹۷۵ چهل افسر آموزش دیده در شوروی را برکنار نمود»^۱.

از سال ۱۹۷۵ به بعد تدریجا اعضای حزب خلق و پرچم از حکومت تصفیه شده و بسیاری از آنها به بهانه حکمرانی در ولایات، به شهرستان ها و نقاط دیگر فرستاده شدند و یا به عنوان سفیر افغانستان تبعید گردیدند تا در کابل نمانند. البته داودان برای تصفیه اعضای احزاب خلق و پرچم اقدام قاطعی نکرد زیرا کمک های مختلف شوروی و نفوذ ناشی از این کمک ها مانع از تصفیه کامل اعضای کمونیست می شد.

داودخان برای مبارزه با اقتدار و نفوذ احزاب خلق و پرچم، یک «حزب انقلابی ملی» تشکیل داد تا طرفداران بیشتری جلب کند و یا به طرفداران خود نظم و سازمان بیشتری بدهد. طبیعی است که در چنین شرایطی، احزاب خلق و پرچم نیز برای رهایی از سرنوشت منتهی به شکست خود، با یکدیگر متحد می گردند تا دشمن مشترک (داودخان) را از سر راه بردارند. این اتحاد در سال ۱۹۷۸ تحقق یافت و کودتای مشترک احزاب متحد خلق و پرچم به نتیجه رسید.

نزدیکی داودخان به غرب و به ویژه ایران و بدرفتاری او با احزاب خلق و پرچم و سایر افراد و کمونیست های متعایل به شوروی، دولت اتحاد شوروی را خشمگین و نگران ساخت. در اوایل کودتای ۱۹۷۳، روسها از پیروزی داودخان خشنود بودند ولی چندی بعد متوجه شدند معامله با داودخان مشکل است. داودخان توجه زیادی به شوروی نمی کرد البته علی رغم همه این شرایط اولویت های سیاسی و اقتصادی به شوروی واگذار می شد ولی کشور اخیر چیزی بیش از اینها می خواست و داود حاضر نبود زیر بار آن برود.

داودخان از ۱۲ تا ۱۵ آوریل ۱۹۷۷ برای دومین بار به شوروی مسافرت کرد (بار نخست از ۴ تا ۷ ژوئن ۱۹۷۴). طی این دیدار، مذکرات تند و تلخی بین او و برژنف صورت گرفت. برژنف از ترکیب کابینه داودخان اظهار نارضایتی کرد و با صراحت به او اخطار کرد از روی آوردن به کشورهای دیگر (غرب)، به جز اعمار شوروی و کنار گذاشتن سیاستمداران افغانی طرفدار شوروی خودداری کند و کشورش را از وجود مستشاران غربی پاک کند ولی داودخان با سردی به او جواب داد. افغانستان کشوری مستقل است و هر وقت به مستشاران خارجی نیازی نداشته باشد از آنها خواهد خواست کشور را ترک گویند.^۲ این سخن داود شامل حال مستشاران روسی هم می شد که باعث خشم بیشتر اتحاد شوروی گردید زیرا با توجه به سرمایه گذاری هایی که شوروی در افغانستان کرده بود، انتظار چنین پاسخی را نداشت.

^۱-The Soviet Invasion of Afghanistan,p,38.

^۲- نگاه کنید به :

Arnold,Afghanistan,The Soviet Invasion in prespective,p.65
And
The Soviet Invasion of Afghanistan ,p39

حکومت کمونیستی

دوران تره کی و امین

حزب دمکراتیک خلق افغانستان (PDPA)^۱ در ژانویه ۱۹۶۵ به طور غیررسمی با اهداف به وجود آوردن یک جامعه سوسیالیستی بر پایه افکار مارکسیسم لنینیسم بنیانگذاری شد. موسسین اصلی این حزب نورمحمدی تره کی، بیرک کارمل، حفیظ الله امین، سلطان علی کشتمند و ... بودند. پس از تشکیل حزب، تره کی به عنوان دبیر کل آن انتخاب گردید و کارمل به سمت نایب دبیر کل. حزب دمکراتیک خلق افغانستان در ارتباط با حزب کمونیست شوروی بود و گفته می شد با حزب کمونیست هند هم همکاری و ارتباط نزدیک داشت.

ارگان حزب دمکراتیک خلق افغانستان نیز با نام «خلق» در ۱۹۶۶ به چاپ رسید. حزب دمکراتیک خلق افغانستان همانند سایر احزاب کمونیست جهان، برای جلب طرفدار، متوجه طبقه جوان و نوجوان گردید. در سال ۱۹۶۵ دانشگاه کابل ۳۲۰۰ دانشجو داشت و دبیرستانهایش نیز ۱۷۰ هزار نفر دانش آموز. تعدادی از این افراد شبانه روزی و اغلب فقیر بودند، دولت نیز برنامه ای برای اوقات فراغت این جوانان نداشت، حزب دمکراتیک خلق افغانستان به سراغ این جوانان رفت و آنها را آماج کمک های مالی و برنامه های تبلیغاتی خود قرار داد و آنان را برای گرایش به کمونیسم تشویق و ترغیب کرد. فقر اقتصادی، فقر آموزشی و نبودن زمینه های موثر آموزشی و تبلیغاتی، نابسامانی های اجتماعی و ضعف های سیاسی و اقتصادی، شرایط مناسب و مساعدی برای گرایش افراد به کمونیسم بود.

حزب دمکراتیک خلق افغانستان همانند سایر احزاب کمونیست جهان، بخشی از برنامه های تبلیغاتی خود را متوجه نظامیان کرد تا از میان آنها طرفدارانی بیابد. داودخان هم اگر چه با حمایت افسران چپ ارتش در کودتای ۱۹۷۳ پیروز گردید اما پنج سال بعد در ۱۹۷۸ توسط شماری از همان افسران چپ که روی را محاصره کرده بودند، سرنگون گردید و به قتل رسید.

وحدت میان رهبران حزب دمکراتیک خلق دوامی نیافت و حزب نتوانست به اهداف خود جامه عمل بپوشاند. این حزب در سال ۱۹۶۷ دچار انشعاب گردید و به دو شاخه حزب خلق و حزب پرچم تقسیم گردید. رهبر حزب خلق تره کی ماند و بیرک کارمل رهبر حزب پرچم گردید. این دو حزب ضمن فعالیت های جداگانه، علیه یکدیگر نیز فعالیت یا تبلیغ می کردند. هر چند حزب کمونیست اتحاد شوروی کوشید اختلاف خلق و پرچم را پوشیده نگه دارد.

پس از انشعاب در حزب، فعالیت و تبلیغات حزب پرچم روی شاگردان و تحصیل کردگان کابل بود و طرفدارانش از میان این طبقات بودند ولی حزب خلق به نظامیان دل بست و سعی کرد در میان آنها نفوذ نماید.

حمله شوروی به افغانستان

اتحاد شوروی در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ در افغانستان مداخله نظامی کرد. در این هنگام در شوروی گروه متحدی که مخالف حمله نظامی به افغانستان باشند وجود نداشت. افرادی مخالف مداخله بودند ولی انسجامی نداشتند. زمان حمله نظامی نسبتاً مناسب بود و آن هنگامی بود که غرب در تعطیلات و مشغول گذراندن جشن های کریسمس و آماده شدن برای عید ژانویه بود.

^۱ . Peoples Democratic Party of Afghanistan

مداخله نظامی بی مقدمه نبود و از چند ماه پیش زمینه های آن فراهم گردیده بود. اینکه حمله چه زمانی قطعی شد مفسران اعتقاد دارند پس از مرگ تره کی تصمیم اتحاد شوروی برای مداخله نظامی مسلم شد. پس از آن پادگان های روسی نزدیک به مرز افغانستان از جمله در فرغانه، به حال آماده باش درآمدند و نیروها و تجهیزات نظامی مورد نیاز در مناطق نزدیک به مرز افغانستان پیدا شدند. اتحاد شوروی سعی کرد آمادگی های نظامی به گونه ای فراهم شود که موجب سوءظن و نگرانی امین نگردد به همین جهت روابط نسبتا دوستانه و دیدارهای معمول و کمک های همیشگی ادامه یافت. در سوم دسامبر ۱۹۷۹ سفیر جدید شوروی (Fikryat Tabeyev) به جای پوزانف وارد افغانستان گردید و پیام دوستانه و موذیانه ای را تسلیم شاه ولی وزیر خارجه افغانستان نمود.

در دوازدهم دسامبر، تیم تجارت خارجی اتحاد شوروی وارد افغانستان شد و در ۲۶ دسامبر وزیر ارتباطات شوروی تالیزین (Talizin) به افغانستان آمد و اگرچه ماموریت ویژه ای داشت ولی با امین ملاقات کرد و پیام دوستانه ای را تسلیم وی کرد.

امین هم آنقدر ساده نبود که متوجه تمهیدات نظامی شوروی نگردد، اما چیزی را که نمی توانست باور کند مداخله نظامی شوروی بود. امین معتقد بود حمله شوروی به افغانستان برای آن کشور زیانبار است و تصور می کرد اتحاد شوروی هم همین اعتقاد را دارد و دلیلی نمی دید که از تحرکات نظامی شوروی نگران باشد به ویژه آنکه گمان می کرد این تمهیدات و تحرکات نظامی برای ترساندن او می باشد. ممالک غربی مرتب گزارشاتی مبنی بر اقدامات نظامی روسها و احتمال مداخله نظامی این کشور در افغانستان منتشر می نمودند و شوروی را متوجه عواقب خطرناک آن می کردند. در ۱۹ دسامبر دولت آمریکا اعلام کرد به نظر می رسد شوروی خود را مهیای حمله به افغانستان می کند؛ به شوروی اخطار کرد عواقب وخیم آن را در نظر بگیرد، لیکن اتحاد شوروی وقوع هرگونه حمله ای را تکذیب کرد. در همین زمینه در ۲۱ دسامبر، آندره گرومیکو، وزیر خارجه شوروی، به سفیر آمریکا در مسکو اظهار داشت:

گزارش ها اشتباه هستند، ما نمی دانیم شما راجع به چه صحبت می کنید.^۱

قبل از مداخله نظامی، هیئت های نظامی زیادی از شوروی به افغانستان رفتند تا زمینه های حمله را آماده سازند. یکی از اینها، میسیون نظامی ژنرال آلکسی یایشف^۲ بود. یایشف در نبرد چک اسلواکی شرکت داشت و قبل از حمله شوروی به آن کشور، راه نظامی حمله به چک اسلواکی را ارائه داده بود. یایشف در آوریل ۱۹۷۹ همراه شش ژنرال دیگر و تعدادی از کارمندان دیپلمات شوروی وارد افغانستان گردید و مدت یک هفته در آن کشور توقف کرد و طی بازدید خود به این نتیجه رسید که نیروهای مسلح افغانستان به علت ارتداد از عقاید سیاسی و نظامی حکومت کابل و تقسیم آن به گروه های خلقی و پرچمی توان اداره کشور و برقراری نظم را ندارند و تنها راه برقراری آرامش، مداخله نظامی استو چگونگی حمله را مشخص نمود. پس از او، ژنرال ایوان جی. پاولوسکی^۳ که از فرماندهان نیروی زمینی ارتش شوروی بود و فرمانده قوایی بود که به چک اسلواکی حمله کرده بود و در عملیات نظامی اتیوپی و شاخ آفریقا هم شرکت داشت، همراه دوازده ژنرال و پنجاه افسردیگر وارد افغانستان گردید. هیئت پاولوسکی از اواسط ماه اوت تا اواسط ماه اکتبر در افغانستان ماند تا کلیه جوانب را بررسی نماید. هیئت دیگر، هیئت سپهد ویکتور پاپوتین^۴ است که در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۹ وارد افغانستان

^۱-Whitney, The View From Kremlin,p.91.the soviet Invasion of Afghanistan,p.73

^۲-(Alexi A.Yepishev)

^۳-(Ivan G.Pavlovsky)

^۴-(Viktor S.paputin)

گردید. او در آن هنگام سمت معاون اول وزارت کشور شوروی بود. در ۱۳ دسامبر افغانستان را ترک کرد. پاپوتین اخبار و اطلاعات لازم را جمع آوری کرد و زمینه را برای حرکت های نظامی شوروی فراهم نمود. شوروی مقدمات لازم برای حمله را فراهم نمود و سرانجام صبر و انتظار به پایان رسید و هواپیماهای ترابری اتحاد شوروی که از ۲۴ دسامبر بر فراز هندوکش ظاهر شده و سرباز و دیگر امکانات در فرودگاه کابل پیاده می کردند، در شب ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ حمله گسترده خود به افغانستان را آغاز کردند و ابتدا مراکز حساس مثل رادیو، تلویزیون، مخابرات، جاده های مهم، فرودگاه ها، مناطق دولتی و سایر مراکز مهم را اشغال یا تحت کنترل خود درآوردند و سپس جاده منتهی به کابل را زیر نظر گرفتند.

علل حمله شوروی

مهمترین عللی که برای حمله شوروی می توان در نظر گرفت موارد ذیل است:

۱- شورش سراسری افغانستان و تضعیف رژیم کمونیستی کودتای آوریل ۱۹۷۸ در آغاز با مقاومت مردمی زیادی روبه رو نگردید و میزان کشته های آن نیز نسبتا کم بود (حدود سه هزار کشته) همین امر اتحاد شوروی را متقاعد ساخت امنیت برقرار است و مردم با شرایط جدید مخالفتی ندارند و نیازی برای اقدامات فوق العاده نیست. اگر چه در همان ۱۹۷۸ هم مخالفتی وجود داشت ولی اتحاد شوروی اهمیت چندانی برای آن قائل نبود ولی از اوایل سال ۱۹۷۹ مخالفت و مبارزه علیه دولت کمونیستی بالا رفت و دولت در موقعیت بدی قرار گرفت. در ماه مارس شورش توسعه یافت، نورستانی ها شوریدند و هرات به پاخاست و نیمی از افغانستان در شورش و جنگ با دولت فرو رفت و عده ای از مستشاران و سربازان روسی قطعه قطعه شدند. در ماه آوریل پکتیا را شورش فراگرفت و شورشیان به پاسگاههای حکومت حمله کردند. رژیم نیز عکس العمل نشان می داد و به کشتار مردم می پرداخت در ماه ژوئن کابل شورید و مشاورین و مقامات روسی به قتل رسیدند. هواپیما دولتی سعی کردند با بمباران شورش را ساکت نمایند ولی حملات نظامی نتایج عکس به دنبال آورد و شورش کابل در شورش سایر ولایات تاثیر بسزایی داشت. در سوم سپتامبر جاده کابل به مزار شریف مسدود شد و گروههای مردمی کنترل مناطق اطراف تونل سالنگ را به دست گرفتند. سایر ولایات را هم شورش فراگرفته بود و ارتش که وفاداری آن به روس که در افغانستان حضور داشتند هیچ امنیتی نداشتند مردم هر جا آنها را می یافتند قطعه قطعه می کردند. «در شب حمله شوروی سه چهارم کشور در کنترل شورشیان بود»^۱.

این وضعیت باعث تضعیف حکومت امین بود. در اواخر سال ۱۹۷۹ اتحاد شوروی فهمیده بود در ماه دسامبر ۱۹۷۹ نظر شوروی نسبت به اوضاع افغانستان چنین بود: به موجب اظهارات ژنرال پائوسکی سرفرمانده نیروهای زمینی، رژیم امین در شرف سقوط می باشد و ارتش افغانستان که هیچ پایگاه سیاسی ندارد، دیگر قادر به جنگ علیه شورشیان نیست و اقتصاد از هم پاشیده است.^۲

بنابراین وضعیت، از دیدگاه شوروی، مداخله نظامی امری ضروری بود زیرا رژیم دیر یا زود سقوط می کرد و معلوم نبود بعد از آن چه پیش می آمد.

^۱ . Islam and Resistance in Afghanistan ,p.102

^۲ . جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت) ، ص ۸۷

ریشه های شورش را هم می توان در اختلافات شرق و غرب ، اختلافات درونی دولت و رقابتها برای کسب بیشتر قدرت، و مهمتر از همه اینها تغییرات مارکسیستی در جامعه افغانی دانست. دولت شروع به اقدامات کمونیستی و ضد اسلامی نمود و جامعه افغانستان که عمیقاً مسلمان بود بشدت در مقابل تغییرات کمونیستی مقاومت کرد.

۲- پیروزی انقلاب اسلامی ایران

وقوع انقلاب اسلامی در ایران، از دو دیدگاه برای اتحاد شوروی حائز اهمیت بود:

الف) تاثیر انقلاب اسلامی در افغانستان و تاثیرات احتمالی آن در جمهوری های مسلمان نشین اتحاد شوروی.

ب) انقلاب ایران سبب به هم ریختن اوضاع خاورمیانه و درگیری آمریکا و غرب در مسائل آن گردید و اتحاد شوروی استدلال کرد چون توجه غرب معطوف به ایران و مسائل آن است توجهی به افغانستان ندارد و فرصت گرانبهایی برای مداخله در افغانستان پدید آمده است .

۳- گرایش نسبی امین به غرب

بعد از ماجرای توطئه تره کی برای سرنگونی امین و نهایتاً کشته شدن خود تره کی، امین که متوجه نیت سوءاتحاد شوروی نسبت به خود گردیده بود ، درصدد یافتن دوستانی در غرب برآمد.

۴- رسیدن به آبهای گرم جنوب

بر اساس وصیت نامه ای که به پتر کبیر منسوب است^۱ یکی از مقاصد اصلی سیاست خارجی روسها دستیابی به آبهای گرم جنوب بود و حمله به افغانستان را گامی در جهت نزدیک شدن به این هدف می دانست.

۶- دفاع از ایدئولوژی مارکسیسم

بر مبنای اصول مارکسیسم، هر کشوری که سوسیالیست شد از لحاظ مسیرهای تاریخی که می پیماید، بازگشت ناپذیر تلقی می شود. یعنی جامعه ای که انقلاب کارگری به راه انداخت و وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی گردید نمی تواند دوباره به عقب برگردد. سقوط حکومت امین در واقع بازگشت به دوران گذشته تلقی می شد. در صورتی که افغانستان از سوسیالیسم عقب نشینی می کرد برای سایر کشورهای کمونیستی نیز این امکان، محل سوال واقع می گشت و آنها هم خواستار بازگشت به شرایط گذشته خود می شدند. بنابراین اتحاد شوروی ناچار بود جلو شکست حکومت کابل را بگیرد.

۷- حفظ امنیت مرزهای شوروی

اتحاد شوروی گمان می کرد با سقوط رژیم امین، حکومتی متمایل به آمریکا و غرب در افغانستان سرکار می آید و تبدیل به پایگاهی علیه شوروی می شود و مرزهای شوروی در معرض خطر و تهدید قرار می گیرد.

مقاومت مردم در برابر تجاوز

ارتش شوروی ، مشهور به ارتش سرخ، وحشت های زیادی در دل ها افکنده بود . این ارتش مشهور به خشونت و سنگدلی بود و هر جا پای می گذاشت نیروهای مقابل، برخورد می لرزیدند و گاهی اسلحه بر زمین گذاشته تسلیم می شدند. هنگامی که آلمان شرقی ، چک اسلواکی و مجارستان را شورش و مقاومت علیه سلطه روسیه فراگرفت ظرف دو سه روز پس از مداخله ارتش شوروی، اوضاع به نفع شوروی آرام شد. اتحاد شوروی گمان می کرد حداقل به خاطر هراسی هم که ارتش سرخ در دل ها دارد ، افغانستان ظرف چند روز آرام خواهد شد. اما ورود بیش از ۱۱۰ تا ۱۱۵ هزار نفر نیروی ارتش

^۱ . جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت)، ص ۸۷.

شوروی، آن هم با مدرن ترین تسلیحات، نه تنها وضع را آرام نکرد بلکه شورش و مقاومت دامنه وسیعی یافت. مساحت اتحاد شوروی بیش از سی برابر افغانستان و جمعیت آن هم پانزده برابر بیش از افغانستان بود به علاوه امکانات وسیع صنعتی و نظامی هم داشت. اما به رغم امکانات فراوان، پس از ورود ارتش شوروی به افغانستان، مردم با ساده ترین سلاح ها به جنگ و مبارزه با ارتش رژیم کابل و ارتش شوروی پرداختند. احزاب سیاسی و مقاومت که قبلا در جامعه افغانی جایی نداشتند یکی پس از دیگری در صحنه حاضر شدند و به مبارزات مردمی شکل و انسجام بخشیدند و اتحاد شوروی با آنکه امکانات فراوانی را در افغانستان صرف می کرد از عده سرکوب مردم و آرام کردن وضع برنیامد.

بعضی از مقامات شوروی اعتقاد داشتند مداخله نظامی در افغانستان ریسک بزرگی است این نتیجه خیلی زود به دست آمد، از همان ژوئن ۱۹۸۰ که اتحاد شوروی به دنبال راه حلهای صلح آمیز می گشت معلوم گردید سران شوروی به این نتیجه رسیده اند که ارتش اتحاد شوروی درگیر جنگ خونینی شده است و پایان مشخص و موفقیت آمیزی برای آن متصور نیست. خود برژنف رئیس جمهور وقت شوروی نیز به ضعف دکترین نظامی سیاسی خود در مورد افغانستان پی برده بود ولی مجالی برای رها نمودن ارتش از افغانستان نیافت؛ او در نوامبر ۱۹۸۰ فوت کرد و آندروپف که قبلا رئیس کا. گ. ب بود جای وی را گرفت. بر اساس اطلاعاتی که آندروپف از طریق کا. گ. ب بدست آورده بود به این نتیجه رسیده بود که حمله شوروی به افغانستان یک اشتباه بود. او در نظر داشت در صورت همکاری غرب، نیروهایش را از افغانستان خارج نماید. اما عمرش کوتاه و در فوریه ۱۹۸۴ در گذشت. جانشین وی چرنینکو نیز موافق با حضور نظامی شوروی در افغانستان نبود ولی در مارس ۱۹۸۵ فوت کرد و برای خروج قوای شوروی اقدامی نکرد. اما آندروپف و چرنینکو راه را برای گورباچف که خواستار خروج نظامی شوروی از افغانستان بود، باز کردند. گورباچف در ژوئیه ۱۹۸۶ علنا اقرار کرد که افغانستان به مثابه جراحی خونریز برای سیاست شوری شده است.

دلایل خروج نظامی شوروی

خروج نظامی شوروی دلایل متعددی داشت از جمله:

- مقاومت سرسختانه مردم و مجاهدین افغانستان و ناتوانی شوروی در سرکوبی مقاومت و عدم موفقیت در ایجاد حضور آرام و بی سروصدا در افغانستان
- حضور شوروی، مشروعیت سیاسی - اجتماعی رژیم کابل را به طور طبیعی مورد سوال قرار می داد.
- حضور شوروی با مخالفت شدید ممالک اسلامی و کشورهای مختلف از جمله ایران واقع شد و آن را محکوم کردند.
- سازمانهای بین المللی از جمله جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان ملل و ... حضور شوروی را محکوم کرده، خواستار خروج آن شدند.
- ممالک و احزاب کمونیست جهان اگر چه در ظاهر مراعات شوروی را کرده و ساکت بودند ولی در خفا نارضایتی و مخالفت خود را با عمل شوروی ابراز می کردند.
- حضور نظامی شوروی مغایر با ادعاهای سیاسی - اجتماعی - ضد امپریالیستی اتحاد شوروی بود.
- مانع بزرگی بر سر راه توسعه روابط شوروی با ممالک جهان سوم بخصوص ممالک اسلامی بود.
- به حضور و اقدامات غرب در منطقه مشروعیت و بهانه سیاسی می داد تا آنها نیز حضور خود را حفظ کنند.
- سربازان شوروی انگیزه ای برای جنگ در افغانستان نداشتند.

- احساسات ضد کمونیست در اثر دخالت شوروی در افغانستان تقویت می شد.

- اتحاد شوروی در حال فرو پاشی بود. اگر چه بسیاری از کشورهای جهان نمی توانستند فرو پاشی شوروی را در سال ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ باور کنند ولیکن رهبران شوروی پی برده بودند کشورشان بزودی از هم پاشیده می شود. افغانستان هم هزینه ای سنگین برای اتحاد شوروی داشت (سالانه حدود سه تا چهار میلیارد دلار) و هم وجهه سیاسی آن را زیر سوال می برد و هم نارضایتی های داخلی زیادی را به وجود آورده بود. اتحاد شوروی ناچار بود از افغانستان خارج شود تا فشارهای وارده بر اقتصاد، سیاست، افکار عمومی داخلی و فشارهای مختلف خارجی بر کشورش را کم نماید.

- در افغانستان چیزی نصیب شوروی نشد. افغانستان از یکسو کشوری فقیر بود و مردم آن نیز به شدت مخالف حضور خارجی بودند. شوروی علی رغم سرمایه گذاری زیادی که در افغانستان کرد نه تنها چیزی برداشت نکرد بلکه زیان های سنگینی هم متحمل شد و می کوشید خود را از این باطلاق نجات دهد.

- مقاومت شدید مردم در برابر قوای شوروی در هیچ یک از کشورها و مناطقی که اتحاد شوروی مداخله کرده بود سابقه نداشت. اتحاد شوروی گمان می کرد وضعیت افغانستان شبیه به جمهوری های آسیای مرکزی است که از اوایل قرن نوزدهم زیر نفوذ شوروی درآمدند. این جمهوری ها در دهه ۲۰ قرن بیستم علیه سلطه شوروی و کمونیسم قیام کردند لیکن این شورش که به قیام باسمچی ها مشهور گردید توسط نیروهای اتحاد شوروی سرکوب و ساکت شد اما در افغانستان گروه های مختلف قومی و مردمی به مبارزه شدید علیه شوروی دست زدند و شوروی نتوانست نظم دلخواه خود را در افغانستان پیاده نماید. هر قدر زمان گذشت نه تنها افغانستان آرامتر نشد بلکه مبارزه دامنه دار تر شد و این در حالی بود که انگیزه های سربازان روسی روز به روز کاهش می یافت.

- به سربازان شوروی گفته شده بود آنها در افغانستان با پاکستانی ها، عربستانی ها، آمریکایی ها و امپریالیست ها خواهند جنگید لیکن پس از ورود به افغانستان مشاهده کردند با مثنی مردم فقیر و محروم می جنگند که در حال دفاع از کشورشان هستند. از یک طرف انگیزه سربازان شوروی روز به روز کاهش می یافت و از سوی دیگر انگیزه های مردم، مجاهدین و نیروهای مقاومت بیشتر می شد.

تشکیل دولت اسلامی مجاهدین

در اوایل سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ رژیم محمد نجیب الله کاملاً سقوط کرد و در زمانی هم که سقوط می کرد مقاومت جدی صورت نگرفت و مجاهدین با سختی نه چندان زیاد کابل را تصرف نمودند. پس از تصرف کابل، رهبران مجاهدین از پشاور و مناطق دیگر در داخل و خارجی راهی کابل شدند و دولت اسلامی به رهبری سبقت الله مجددی رهبر «حزب جبهه ملی نجات افغانستان» تشکیل دادند.

چندی قبل از این تاریخ در پشاور توافقنامه ای بین رهبران مجاهدین تنظیم شده بود که به موجب آن ریاست دولت موقت را برای مدت دو ماه سبقت الله مجددی در اختیار می گرفت و پس از آن دولت دیگری برای مدت چهارماه به رهبری برهان الدین ربانی رهبر «حزب جمعیت اسلامی افغانستان» روی کار می آمد و طی این دوره مقدمات انتخاب دولت بعدی فراهم می گردید. این قاعده مراعات شد مجددی برای مدت دو ماه از اردیبهشت تا تیرماه ۱۳۷۱/۱۹۹۲ حکومت کرد و پس از آن برهان الدین ربانی به مدت چهارماه رئیس دولت موقت افغانستان گردید. نخست وزیر دولت ربانی ابتدا با

عبدالصبور فرید از حزب اسلامی حکمتیار بود. سایر پست ها و مسئولیت ها نیز بین احزاب و گروه های مجاهدین تقسیم گردید. پس از مدت کوتاهی فرید برکنار گردید و درگیری ها شروع شد.

حمله اول آمریکا به طالبان و القاعده

اسامه بن لادن رهبر حزب القاعده، در کنار طالبان شروع به فعالیت های نظامی و تروریستی نمود و مراکز آموزش تروریستی متعددی را در اطراف کابل (از جمله در غرقه و ریشخور) و برخی مناطق افغانستان (از جمله در گلرینز، جنوب خوست، جلال آباد، شکرده، باغ داود، مزار شریف، کندوز، قندهار و ...) راه اندازی نمود. در این مراکز آموزش تروریستی، افرادی از اتباع کشورهای مختلف در آن آموزش های نظامی و تروریستی فرا می گرفتند.

در ۱۷ اگوست ۱۹۹۸ سفارتخانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا بمب گذاری شد و در اثر آن ۲۴۴ نفر از مردم عادی و ۱۲ آمریکایی کشته شدند متعاقب آن در ناو آمریکایی کول نیز خرابکاری صورت گرفت. اسامه بن لادن و گروه القاعده متهم به این بمب گذاری ها و خرابکاری ها شدند. آمریکا به تلافی این حملات تروریستی، مراکز آموزشی و تروریستی القاعده در اطراف خوست را که تصور می رفت اسامه بن لادن نیز در آن استقرار داشته باشد در ۲۰ اگوست ۱۹۹۸ هدف حملات موشکی قرار داد و حدود ۷۵ فروند موشک کروز تام هاوک به طرف آن شلیک کرد، علاوه بر این کارخانه داروسازی بن لادن در خارطوم را که گفته می شد مواد غیرمتعارف در آن تولید می گردد با موشک ویران کرد. اسامه بن لادن نیز در همین سال حکم جهاد علیه آمریکا و اسرائیل صادر کرد. به دنبال این وقایع بود که آمریکا و عربستان از ملامحمد عمر و گروه طالبان خواستار استرداد اسامه بن لادن جهت محاکمه شدند ولی طالبان امتناع کرد.

تحریم طالبان

به دنبال امتناع طالبان از تحویل اسامه بن لادن به آمریکا جهت محاکمه، سازمان ملل متحد در ۱۴ نوامبر ۱۹۹۹ تحریم هایی را علیه طالبان وضع کرد که از آن جمله مسدود شدن دارایی های طالبان در خارج از افغانستان و ممنوع شدن پروازهای بین المللی هواپیمایی افغانستان «آریانا» بود. هدف این تحریم ها اعمال فشار به طالبان جهت تحویل اسامه بن لادن بود. علی رغم این تحریم ها، طالبان از تحویل اسامه بن لادن خودداری کرد.

ساختار سیاسی

افغانستان طی چند دهه گذشته دارای ساختارهای سیاسی متفاوتی بوده سات. حکومت این کشور تا سال ۱۹۷۳ بر پایه نظام سلطنتی بود، با کودتای داودخان در این سال، نظام حکومتی جمهوری شد. از کودتای آوریل ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰ نظام های حاکم بر افغانستان جمهوری دموکراتیک با مبنای کمونیستی بودند. از ۱۹۹۰ به بعد با پیروزی مجاهدین، نظام ها جمهوری با مبنای اسلامی شدند. طالبان از ۱۹۹۶ روشی افراطی در پیش گرفت و هر چند ساختار کاملاً مشخصی را ارائه نکرد ولی اعلام نمود کشور را طبق قوانین شریعت اداره می کند. طالبان ملاعمر را به عنوان رهبر انتخاب کرد. ملا محمد ربانی هم تا سال ۲۰۰۱ رئیس کابینه بود. در ۱۷ نوامبر سال ۲۰۰۱ رژیم طالبان برکنار شد و به دنبال اجلاس بن در دسامبر ۲۰۰۱ دولت جدید افغانستان سر کار آمد.

عنوان دولت طی دو سه دهه اخیر متفاوت بوده است، پس از کودتای داودخان عنوان دولت «جمهوری افغانستان» و پس از کودتای تره کی «جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان» گردید. در زمان نجیب الله به «جمهوری افغانستان» تغییر یافت. پس از سقوط نجیب و تشکیل دولت مجاهدین در ۱۹۹۰ عنوان دولت به «دولت اسلامی افغانستان» تغییر کرد.

طالبان از ۱۹۹۶ به بعد عنوان «امارت اسلامی افغانستان» را برگزید. پس از برکناری طالبان در نوامبر ۲۰۰۱، عنوان «اداره موقت افغانستان» به مدت ۶ ماه در نظر گرفته شد. پس از خاتمه دوره «اداره موقت افغانستان» در ژوئن ۲۰۰۲ عنوان «دولت انتقالی اسلامی افغانستان» از سوی لویه جرگه اضطراری برای افغانستان انتخاب گردید. آقای حامد کرزی در زمان «اداره موقت افغانستان» بر اساس مصوبات اجلاس بن به عنوان رئیس دولت انتخاب شد. در اوایل سال ۲۰۰۴ عنوان «جمهوری اسلامی افغانستان» انتخاب گردید. عنوان انگلیسی آن عبارت است از:

Islamic Republic of Afghanistan

و علامت اختصاری آن AF می باشد. نام کوتاه کشور، «افغانستان» است و عنوان مردم «افغان» می باشد. (در گذشته به پشتون ها افغان گفته می شد.)

سیستم حکومتی برای اداره کشور در گذشته بر مبنای نوعی فدرالیسم قومی و نژادی بوده به این صورت که دولت ها معمولاً با روسا و رهبران نژادها و اقوام ارتباط نزدیک تری برقرار می کرده و روسای اقوام نیز در مقابل اخذ امتیاز، از دولت و حکومت مرکزی حمایت می نموده اند و هنگام ضعف حکومت مرکزی نیز معمولاً شورش می کرده اند. حکومت دولت بر اقوام و نژادها به دو یا سه صورت عملی می شده است:

۱- بر پایه زور و تهدید

۲- بر پایه تطمیع

۳- آمیزه ای از دو روش بالا

روی کارآمدن دولت ها نیز به دو صورت عملی می شده است:

۱- از طریق شایستگی ها و ویژگی های فردی مانند احمد خان درانی

۲- از طریق کودتا

۳- از طریق لویه جرگه

دولت هایی مانند داودخان، تره کی، امین، کارمل و ... از طریق کودتا به حاکمیت رسیدند، دولت هایی مانند احمدخان درانی، برهان الدین ربانی (دوره دوم که از طریق شورای اهل حل و عقد بود) و آقای حامد کرزی (در دوره دولت انتقالی اسلامی افغانستان) توسط لویه جرگه انتخاب شدند.

دولت های افغانستان در گذشته، اغلب ساختار قومی داشتند. مثلاً تا زمان سقوط نجیب الله، حکومت های افغانستان، به جز حکومت حبیب الله بچه سقا، پشتون بودند. با تشکیل دولت مجاهدین در سال ۱۹۹۰ برای نخستین بار اقوام و طوایف مختلف افغانی در حکومت نقش پیدا کردند. با روی کار آمدن طالبان، تعصبات نژادی و قومی شدت یافت و حاکمیت حالت انحصاری پیدا کرد ولی پس از برکناری طالبان (۱۷ نوامبر ۲۰۰۱) حکومت فراگیر متشکل از همه نژادها، اقوام و گروه ها تشکیل گردید.

رئیس جمهوری فعلی افغانستان (بهار ۱۳۸۶) آقای کرزی است که در ۷ دسامبر ۲۰۰۴ از طریق آراء عمومی به این سمت برگزیده شد. آقای کرزی هم رئیس جمهور است و هم رئیس دولت. رئیس جمهوری دارای دو معاون اول (احمد ضیاء مسعود) و معاون دوم (عبدالکریم خلیلی) می باشد که در ۷ دسامبر ۲۰۰۴ برگزیده شده اند.

وزرا توسط رئیس جمهور معرفی و صلاحیت آنها باید به تصویب ولسی جرگه (مجلس) برسد.

روز ملی:

روز ملی افغانستان ۱۹ اگوست (برابر با ۲۸ مرداد) ۱۹۱۹ می باشد. در این روز افغانستان از کنترل انگلستان خارج و مستقل گردید.

روز ۲۸ آوریل (۱۹۹۰) که روز پیروزی مجاهدین بر دولت محمد نجیب الله بود نیز از سوی گروه های مجاهدین و دولت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی جشن گرفته می شد از این روز هم تجلیل می گردد.

پرچم:

بعد از سقوط طالبان پرچم سابق افغانستان (قبل از ۱۹۷۳) با رنگ های سیاه، قرمز و سبز پرچم رسمی افغانستان گردید. پرچم مرکب است از: سه قطعه با رنگ های سیاه، سرخ و سبز که به صورت عمودی به اندازه های مساوی، از چپ به راست در کنار هم واقع شده اند. عرض هر رنگ برابر نصف طول آن است و وسط آن نشان ملی افغانستان قرار دارد. نشان ملی عبارت از محراب و منبر به رنگ سفید می باشد که در گوشه آن دو بیرق و در وسط آن در قسمت فوقانی، کلمه مبارک لا اله الا الله محمد رسول الله و الله اکبر و اشعه خورشید در حال طلوع و در قسمت تحتانی آن تاریخ ۱۲۹۸ هجری شمسی و کلمه افغانستان، جا داشته و از دو طرف با خوشه های گندم احاطه شده است.

اعیاد:

۱- عید فطر

۲- عید قربان

در هر یک از این دو عید سه روز تعطیل رسمی و عمومی است ولی مردم حدود یک هفته عملاً تعطیل کرده به دید و بازدید می پردازند.

۳- عید نوروز، که یک روز تعطیل رسمی و عمومی است.

روز تعطیل:

جمعه روز تعطیل رسمی و عمومی است.

سایر تعطیلات رسمی عبارتند از: عاشورا، میلاد پیامبر اکرم (ص)، روز پیروزی جهاد (۸ اردیبهشت)، روز استقلال (۱۹ اگوست/۲۸ مرداد)، روز شهادت احمدشاه مسعود (۸ شهریور)، اول ماه مبارک رمضان.

مبدا تاریخ:

مبدا تاریخ افغانستان همانند جمهوری اسلامی ایران هجری شمسی است.

ساعت:

اختلاف ساعت افغانستان با مبدا گرینویچ ۴/۵ ساعت زودتر است و با ساعت جمهوری اسلامی ایران یک ساعت (زودتر) اختلاف دارد.

احزاب:

پیدایش احزاب در افغانستان به سال های دهه شصت باز می گردد. در سال ۱۹۶۳ پس از آنکه ظاهر شاه موفق گردید داودخان را از نخست وزیری برکنار نماید و خود زمام امور را به دست گیرد، زمینه برای فعالیت محدود احزاب نیز فراهم گردید. با تهیه و تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳/۱۹۶۴ سعی شد کشور به صورت مشروطه سلطنتی در آید. در ۱۳ مارس ۱۹۶۴

دکتر یوسف مامور تشکیل کابینه شد و کمیته ای هم مامور تدوین قانون اساسی گردید. پس از تدوین قانون اساسی، اولین انتخابات پارلمانی در ۱۹۶۵ برگزار شد.

جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان

احزاب شیعه در زمستان ۱۳۵۸ متحد شدند و «جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان» را تشکیل دادند. احزاب تشکیل دهنده «جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان» عبارت از احزاب زیر بودند:

۱- سازمان نصر افغانستان

۲- حرکت اسلامی افغانستان

۳- سازمان مجاهدین خلق افغانستان

۴- دعوت اسلامی افغانستان

۵- جنبش مستضعفین افغانستان

۶- سازمان رعد اسلامی افغانستان

۷- نهضت اسلامی افغانستان

۸- روحانیت و جوان افغانستان

۹- شورای اتفاق اسلامی افغانستان

۱۰- نیروی اسلامی افغانستان

۱۱- اندیشه های این جبهه در نشریه ای به نام عاشورا چاپ می شد ولی تشکیلات آن دوامی نیاورد و پس از چندی از

هم پاشید.

ائتلاف چهارگانه

در سال ۱۳۶۴ احزاب زیر ائتلاف چهارگانه را تشکیل می دادند:

۱- سازمان نصر افغانستان

۲- پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

۳- جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

۴- نهضت اسلامی افغانستان

این چهار حزب پس از اتحاد، «سازمان های موئلفه» را به وجود آوردند و عبدالعلی مزاری سخنگوی آن بود. سازمان موئلفه نیز پس از مدتی از هم پاشید.

حزب وحدت اسلامی افغانستان

حرکت سیاسی - نظامی شیعیان سیر تکاملی داشت. شورای ائتلاف علی رغم کاستی هایش، توفیقات خوبی هم داشت و یکی از توفیقات آن این بود که شورای ائتلاف منجر به تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گردید. در سال ۱۳۶۸ که شورای ائتلاف تضعیف شده بود، رهبران سیاسی و جهادی شیعه افغانستان دور هم جمع شدند و برای تعمیق پیوند، «میثاق وحدت» را در تیرماه ۱۳۶۸ امضا کردند. «میثاق وحدت» زمینه ساز «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گردید. به دلیل نقش و اهمیتی که میثاق وحدت داشت، متن میثاق در اینجا نقل می گردد تا اساس حزب وحدت اسلامی روشنتر باشد:

متن میثاق وحدت

بسم الله الرحمن الرحيم

واعتصمو بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمه الله عليكم...

بدیهی است که ملت رشید افغانستان در طول تاریخ، حماسه‌ها آفریده‌اند و برای دفاع از اسلام و استقلال کشور، درفش خونرنگ جهاد را بردوش کشیده و با خون سرخشان پاسداری نموده‌اند و با در نظر داشتن اینکه ملت مسلمان افغانستان به ویژه سلحشورانی که در قلب افغانستان به سر می‌برند، با دست خالی و قلب‌های مملو از ایمان، بدون هیچ‌گونه کمک خارجی، تمام مناطق مرکزی را از لوٹ وجود مزدوران روس پاک نموده و همچنان تا به اکنون آزادانه نگه داشته‌اند که در راستای نبرد بی‌امان و پیگیرشان شاهد اخراج روسهای تجاوزگر می‌باشند و توانسته‌اند فراز نوینی را برای اولین بار در تاریخ مبارزات رهایی بخش جهان بگشاند و از طرفی کفر جهانی در مقابله با انقلاب اسلامی افغانستان تبانی نمود و در امتداد سیاست‌های استعماری‌شان، نبرد سیاسی، نظامی، اطلاعاتی و... را علیه مجاهدین و به انحراف کشاندن انقلاب اسلامی از نو آغاز کرده‌اند؛ با توجه به مسائل فوق و ملاک‌های اعتقادی (واعتصمو بحبل الله... و بنی الاسلام علی دعا متین: کلمه التوحید و توحید الکلمه) انسجام هر چه بیشتر نیروهای جهادی و مبارزه آگاهانه در یک صف فشرده، از هر زمان دیگر ضروری‌تر می‌نماید لذا برای حراست از ارزش‌های انقلاب و پاسداری از آرمان‌های شهدای انقلاب اسلامی افغانستان تا پیروزی نهایی و تحقق احکام الهی، بر اساس اصول و مبانی ذیل، احزاب و جریان‌های اسلامی طی اجلاس تاریخ در مرکز باستانی و تاریخی بامیان از تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ الی ۱۳۶۸/۴/۲۷ میثاق وحدت را تدوین و امضا نمودند.

اندونزی

جغرافیای انسانی

جمعیت، ترکیب و پراکندگی آن

اندونزی چهارمین کشور پر جمعیت جهان (پس از چین، هند و آمریکا)، سومین کشور پر جمعیت در حال توسعه و پر جمعیت ترین کشور اسلامی است. طبق سرشماری سال ۱۹۹۰، جمعیت اندونزی ۱۷۹ میلیون نفر بود که اکنون تا حدود ۱۹۵ میلیون نفر تخمین زده شده است. میزان تراکم جمعیت در نقاط مختلف مجمع الجزایر اندونزی، بسیار متفاوت می باشد. برای مثال در جزیره جاوه، به همراه دو جزیره مجاور مادورا و بالی، که ۷ درصد از کل مساحت اندونزی را تشکیل می دهند؛ نزدیک به ۶۰ درصد جمعیت کشور (حدود ۱۱۵ میلیون نفر) سکونت دارند، در حالیکه در ایریان جایا، که ۲۲ درصد خاک کشور را در بر دارد، تنها حدود یک درصد از جمعیت کشور (۱/۹ میلیون نفر) ساکن می باشند. میزان تراکم نسبی کنونی (۱۹۹۵)، ۱۰۱ نفر تخمین زده می شود. اندونزی دارای جمعیتی جوان می باشد که حدود ۴۵ درصد آن را افراد زیر بیست سال تشکیل می دهد و نسبت مردان به زنان، براساس سرشماری سال ۱۹۹۰، یک مرد در برابر یک زن می باشد. نزدیک به ۶۹ درصد جمعیت ساکن مناطق روستایی و حدود ۳۱ درصد آن شهرنشین می باشد.

رشد جمعیت

دولت اندونزی با اتخاذ سیاستهای همه جانبه کنترل جمعیت در طول دو دهه گذشته، موفق شد نرخ رشد جمعیت را از ۲/۳ درصد در سال ۱۹۷۱، به کمتر از ۲ درصد در سال ۱۹۹۰ تقلیل دهد که نرخ کنونی آن (۱۹۹۵) حدود ۱/۶۶ درصد است تا ۲۵ سال آینده به نصف این مقدار کاهش یابد. همچنین، در اثر توسعه امکانات بهداشتی و درمانی و افزایش آگاهیهای عمومی، نرخ مرگ و میر نوزادان به ۶۶ نفر در هزار تقلیل یافته و امید زندگی به ۶۳ سال افزایش پیدا کرده است. «شورای ملی تنظیم خانواده» از زمان تأسیس در سال ۱۹۷۰، عهده دار تنظیم و اجرای سیاستهای کنترل جمعیت بوده است. در حال حاضر (۱۹۹۵) آقای هاریونو سویونو وزیر مشاور در امور جمعیت می باشد. توفیق اندونزی در اجرای سیاستهای کنترل جمعیت سبب شد که در سال ۱۹۸۹، پرزیدنت سوهارتو جایزه ویژه سازمان ملل در این زمینه را دریافت کند. «شورای ملی تنظیم خانواده» با استفاده از همکاری وزارت بهداشت و نیز از طریق مراکز مشاوره و خدمات خود (۳۸۴۰۰۰ مرکز در سال ۱۹۹۳) توانسته است که با ارائه اطلاعات و خدمات مورد نظر، بخش عمده ای از زوجهای جوان را تحت پوشش قرار دهد. طبق سرشماری سال ۱۹۹۰، حدود ۳۱ میلیون زوج ازدواج کرده در اندونزی وجود داشته است، که طبق آمارهای سال ۹۳، نزدیک به ۲۴ میلیون نفر از آنها، از روشهای مختلف جلوگیری از باروری استفاده کرده اند. برنامه های تنظیم خانواده در اندونزی با مساعدت و همکاری ارگانهای مختلفی انجام می گیرد، مثل وزارت بهداشت (۱۲۰۸۶ درمانگاه با ۴۶ هزار نفر پرسنل در سال ۹۳، عهده دار ارائه چنین خدماتی بوده اند)، «شورای مشاوره ازدواج و طلاق» (وابسته به وزارت امور مذهبی)، آموزگاران مدارس و گروههای مختلف جوانان.

مهاجرت

در سال ۱۹۹۱، شمار اتباع اندونزیایی مقیم خارج از کشور ۲۵۱۳۰۷ نفر بوده است؛ شامل: ۱۸۴۶۸۳ نفر مقیم کشورهای آسیایی، ۱۷۱۶ نفر در کشورهای افریقایی، ۲۳۲۴۳ نفر در کشورهای اروپایی، ۱۹۳۰۵ نفر در کشورهای قاره

امریکا و بالاخره ۲۲۳۶۰ نفر در استرالیا و دیگر کشورهای پاسیفیک. در همین زمان شمار اتباع خارجی مقیم اندونزی ۲۳۴۷۲۶ نفر بوده است؛ شامل: ۲۳۲۹۳۴ نفر آسیایی، ۲۹۰ نفر آفریقایی، ۱۰۳ نفر استرالیایی، ۱۱۴۹ نفر اورپایی و ۲۶۰ نفر امریکایی. محل اقامت این افراد نیز به شرح زیر بوده است: ۸۶۵۵۸ نفر در سوماترا، ۱۰۳۷۵۳ نفر در جاوه ۹۷۸۹ نفر نوسانتگارا، ۹۳۳۱ نفر در کالیمانتان، ۱۹۳۳۱ نفر در سولاوسی و بالاخره ۵۹۶۴ نفر در جزیره ملوک و ایریان جایا. همچنین تعداد ۶۰۶۳۹ نفر مهاجر موقت نیز در همین زمان در سراسر اندونزی حضور داشته اند.

سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

شواهد باستان شناسی گویای آن است که از ۵۰۰۰۰ سال قبل این مجمع الجزایر محل سکونت انسانهای اولیه (آستروملانزیایی ها)^۱ بوده است. در دوره نوسنگی (هزاره سوم و دوم پیش از میلاد مسیح) گروههای بزرگی از ساکنان جنوب چین (آسترونیایی ها)^۲ از طریق دریا روبه سوی این مجمع الجزایر آورده و در آن سکنی می گزینند. این افراد با بومیان مجمع الجزایر (واجاک ها)^۳ اختلاط یافته و باعث شدند که سطح زندگی آنها در زمینه هایی مثل کشت برنج و استفاده از ابزارهای فلزی، ارتقاء یابد. در مراحل بعدی گروههای بزرگی از مهاجران هندو-آریایی^۴ از سرزمین هند و از طریق دریا وارد مجمع الجزایر اندونزی می شوند. بدین ترتیب اندونزی از نقطه نظر دسته بندیهای قومی و نژادی، دارای گونه هایی مختلط می باشد که در مناطق مختلف کشور ساکن هستند. در قرون بعدی گروههای دیگری نیز از مسلمانان (عمدتاً اعراب حضرموت) که به کار تجارت با این نواحی اشتغال داشته اند، وارد این جزایر شده و در نقاط مختلف آن ساکن می شوند. در فاصله سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۰ میلادی نیز، در زمان حاکمیت استعماری هلند، تعداد زیادی از مردم چین به انگیزه های اقتصادی وارد اندونزی می گردند که اکنون اقلیت بزرگی را تشکیل می دهند.

اقوام و نژادها و روابط آنها

اندونزی به لحاظ قومی و نژادی جامعه ای بسیار متنوع و متکثر (پلورال) بوده و فاقد یک گروه نژادی همگون است، با این حال بیشتر مردم از نژاد ملایو^۵ هستند که غالباً با دیگر نژادها اختلاط یافته اند. آستروملانزیایی ها نیز اکثراً در جزایر شرق اندونزی، مثل ایریان جایا، سکونت دارند. در خصوص نحوه تقسیم بندی و تعداد گروههای قومی - نژادی در اندونزی، اختلاف نظرهایی وجود دارد و معمولاً از بیش از ۳۰۰ گروه قومی - نژادی یاد می شود. با این حال، گروههای قومی موجود در اندونزی را می توان، بر اساس مبنای قدرت و سازمان سیاسی شان، به سه دسته کلی تقسیم نمود:

اول اجتماعاتی که در آنها «زمین» مبنای قدرت سیاسی است: نمونه این اجتماعات را می توان در دولتها و سلطنت های محلی سابق در تاریخ اندونزی، در جاوه، بالی، دولتهای ملایو تبار سوماترا و نیز سلطنت های بوگیس - ماکاسار^۶ در سولاوسی جنوبی جستجو کرد. این اجتماعات پذیرای یکی از ادیان جهانی، اکثراً اسلام، بوده اند به غیر از بالی که در آن گونه ای التقاطی از آیینهای بودا و هندو رایج است. در میان اقوام اقتدار سیاسی از آن خاندانهایی معین بوده که به کمک درباریان و رؤسای مناطق امور را اداره می کرده اند.

^۱ -Autromelanesians

^۲ -Austronesians

^۳ -Wajaks

^۴ - Indo - Arians

^۵ - Malay

^۶ -Bugis - Makassar

دوم، اجتماعاتی که در آنها «زمین» و «دودمان» مبنای اقتدار سیاسی بوده است، مثل اقوام بتک^۱ میانگ کابائو^۲ در سوماترا. در این اجتماعات رؤسای قبائل و دودمانها از اقتدار فوق العاده ای برخوردارند. بتک ها مردمی کافر و آدمخوار بوده اند که بعضاً به مسیحیت گرویده اند. قوم میانگ کابائو نیز علیرغم پابندی شدید به اسلام هنوز رسوم و سنن مادر تباری خود را حفظ کرده است.

سوم - اجتماعاتی که در آنها «دودمان» مبنای قدرت سیاسی است. این گروهها غالباً در مناطق داخلی جزایر سکونت دارند، مثل قوم دایاک^۳ در کالیمانتان یا قوم توراجا^۴ در سولاوسی. این اجتماعات غالباً دارای اعتقاداتی کهن و اسطوره ای هستند، هر چند در سالهای اخیر بعضی از آنها به اسلام و مسیحیت گرویده اند. در مجموع وجود گروههای قومی فراوان در اندونزی، موجب تنوع حیات فرهنگی و اجتماعی در نقاط مختلف این کشور شده است و دولت تلاش دارد ضمن حفظ رسوم و سنن محلی، زمینه های بروز تنش میان اقوام را از بین برده و عوامل تأمین کننده وحدت ملی را تقویت نماید.

نام بعضی از مهمترین گروههای قومی اندونزی عبارت است از: آچه ای ها^۵، بتک ها، میانگ کابائویی ها (در سوماترا)؛ جاوه ای ها^۶ و سوندایی ها^۷ (در جاوه)؛ مادورایی ها^۸ (در مادورا)؛ بالیایی ها^۹ (در بالی)؛ ساساک ها^{۱۰} (در لومبوک)؛ منادویی ها^{۱۱}، میناهاسایی ها^{۱۲}، توراجاها، بوگینی ها^{۱۳} (در سولاوسی)؛ دایاک ها (در کالیمانتان)، ایریانی ها^{۱۴} (در ایریان جایا)؛ آمبونی ها^{۱۵} (در جزایر ملوک)؛ و تیموری ها^{۱۶} (در تیمور شرقی). بزرگترین اقلیت نژادی غیر بومی در اندونزی را چینی تبارها تشکیل می دهند که علیرغم جمعیت اندکشان (نزدیک به ۵ درصد از کل جمعیت کشور)، حدود ۷۰ درصد از اقتصاد کشور را در دست دارند، که این امر هر چند یکبار اعتراضاتی را در جامعه پدید آورده است.

زبان و خط

اندونزی بواسطه حضور اقوام مختلف دارای بیش از ۲۰۰ زبان محلی است که با احتساب لهجه های گوناگون، رقم آن به ۵۳۸ می رسد. شمار افراد متکلم به هر یک از این زبانها از حدود ۴۰ هزار نفر (زبانهای محلی) شروع شده و تا ارقامی بیش از ۵۰ میلیون نفر (زبان جاوه ای) می رسد. بیشتر این زبان ها، در خانواده زبانهای «آسترونزیایی» قرار دارند، که خود شامل حدود ۵۰۰ زبان مختلف، در سه گروه اندونزیایی، پولینزیایی و ملانزیایی (و به اعتقاد برخی میکرونزیایی به عنوان گروه چهارم این خانواده زبانی) می باشد.

^۱ -Batak
^۲ -Minangkabau
^۳ -Dayak
^۴ -Toradja
^۵ -Acehenese
^۶ -Javanese
^۷ -Sundanese
^۸ -Madurese
^۹ -Balinese
^{۱۰} - Sasaks
^{۱۱} -Menadonese
^{۱۲} -Minahasan
^{۱۳} -Buginese
^{۱۴} -Irianese
^{۱۵} -Ambonese
^{۱۶} -Timorese

معروفترین زبانهای رایج در اندونزی عبارت است از: آچه ای، بتکی، سوندایی، جاوه ای، ساساکی، توم^۱ (در تیمور شرقی)، دایاکی، میناهاسایی، توراجایی، بوگینی، هالمهرایی^۲، آمبونی، چرامی^۳ و ایریانی.

در قرون گذشته زبان ملایو در سراسر مجمع الجزایر اندونزی و شبه جزیره مالزی رواج داشته و به عنوان زبان رایج در تجارت، سیاست و مذهب، بیش از هر زبان دیگری مورد استفاده بوده است. آثار قدیمی زیادی از قرون ۱۷ تا ۱۹ میلادی وجود دارد که به این زبان تألیف شده اند. این زبان همچنین سرچشمه دو زبان کنونی رایج در مالزی (به نام «زبان ملایو»^۴ و اندونزی، موسوم به «زبان اندونزیایی»^۵ است، که به لحاظ زبان شناختی تفاوت زیادی باهم ندارند و تفکیک آنها بیشتر معلول ملاحظات سیاسی، یعنی قرارداد سال ۱۸۲۴ میان هلند و انگلستان و تهدید حوزه فرهنگی اندونزی، بوده است. با این حال زبان اندونزیایی در طول زمان، تأثیراتی را از زبانهای دیگر پذیرفته و برخی از واژه ها و حتی قواعد دستوری آنها را جذب کرده است. برای مثال می توان از زبان سانسکریت (تا قرن ۱۳ میلادی) و سپس زبان عربی (از قرن ۱۴ میلادی به بعد و در دوره گسترش اسلام) نام برد. تماس با چینی ها نیز تأثیرات اندکی بر زبان محاوره اندونزیایی بر جای نهاده و علاوه بر آن، بسیاری از کلمات زبانهای هندی، فارسی، اردو، تامیلی، در اثر تماس و ارتباط با شبه قاره هند وارد زبان اندونزیایی شده است. تعداد واژه های فارسی رایج در زبان اندونزیایی به حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ واژه تخمین زده می شود که بعضاً مطابق با تلفظ و معنای اصلیشان هنوز بکار می روند (مثل پهلوان، ناخدا، گندم، انگور، ...) و بسیاری از آنها دچار تغییراتی در نحوه تلفظ و یا معنایشان شده اند. حضور استعمارگران پرتغالی و هلندی نیز موجب رواج واژه هایی از این دو زبان اروپایی در زبان اندونزیایی شده ولی بیشترین تأثیر در سالهای اخیر، ناشی از زبان انگلیسی است که اکنون به عنوان زبان دوم آموخته شده و بکار می رود. در اوایل قرن بیستم میلادی و همراه با اوج گرفتن مبارزات استقلال طلبانه، ملی گرایان اندونزیایی متوجه نقش زبان واحد در ایجاد وحدت ملی شدند. در سال ۱۹۲۸ جنبش جوانان ملی گرا، در پیمانی معروف به «میثاق جوانان»، سه موضوع را مورد تصویب قرار داد: وطن واحد (کشور اندونزی)، ملت واحد (ملت اندونزی) و زبان واحد (زبان اندونزیایی)، در جنگ جهانی دوم، با اشغال اندونزی توسط ژاپن (۱۹۴۲)، نقش مسلط زبان هلندی در جامعه از میان رفت و زمینه برای اعلام «زبان اندونزیایی» به عنوان زبان رسمی کشور فراهم شد. که در اصل ۳۶ قانون اساسی اندونزی (۱۹۴۵) بر آن تصریح شده است. اکنون زبان اندونزیایی، به عنوان زبان رسمی کشور، رواج وسیعی یافته و در تمامی سطوح آموزشی، اداری، حقوقی و رسانه ای بکار می رود و تقریباً تمام مردم قادر به تکلم بدان هستند، غیر از حدود ۴۰ میلیون نفر (۱۵ درصد کل جمعیت) افراد مسن و ساکن مناطق دوردست. با این حال سایر زبانهای محلی نیز در مناطق مختلف کشور رواج دارد. با توجه به آنکه نخستین تأثیرات فرهنگی بر اندونزی از سوی شبه قاره هند بوده، قدیمی ترین آثار مکتوب در این مجمع الجزایر (مربوط به حدود ۴۰۰ میلادی) به خط سانسکریت بوده است. از دوره های بعدی نیز آثاری به زبانهای ملایوی قدیم، جاوه ای قدیم و بالیایی قدیم به دست آمده که به خطهای هندی (الفبای پالاوا)^۶ نوشته شده اند. در دوره گسترش اسلام، خط و الفبای عربی جایگزین خط قدیم شده و به «حروف عربی»^۷ یا «حروف جاوه ای»^۸

^۱ -Teyum

^۲ -Halmahera

^۳ -Ceramese

^۴ -Bahasa Malay

^۵ - Bahasa Indonesia

^۶ -Pallava Script

^۷ -Huruf Arab

^۸ -Huruf Jawi

شهرت یافت. بعدها در اثر تلاشهای میسیونرهای مسیحی (از قرن ۱۷ میلادی به بعد) و حمایت مقامات استعماری وقت، بتدریج خط و الفبای لاتین در جامعه رواج یافت. امروزه زبانهای ملایو و اندونزیایی به الفبای لاتین نوشته می شود و خط قدیم عربی برای نسل جوان آشنا نمی باشد و کاربرد آن محدود به بعضی از محافل مذهبی شده است.

جغرافیای سیاسی

اهمیت استراتژیک کشور در منطقه

اندونزی بزرگترین مجمع الجزیر جهان و واقع در مُلتقای دو اقیانوس هند و آرام می باشد که بمنزله پلی دو قاره آسیا و اقیانوسیه را به هم متصل می سازد. موقعیت ژئوپلیتیک اندونزی و احاطه این کشور بر آبراههای مهم دریایی - تجاری، مثل تنگه های مالاکا و سوندا، از دیر باز جزء مهمترین عوامل اهمیت بخش آن بوده است. علاوه بر این، وجود ذخائر فراوان معدنی (مثل نفت و گاز) و منابع غنی سطح الارضی (از جمله جنگلهای استوایی)؛ در کنار وجود زمینه های داخلی برای رشد و توسعه اقتصادی اندونزی در طول دو دهه اخیر و تحرک قابل توجه دولت این کشور در عرصه های منطقه ای و بین المللی، خصوصاً در دوران پس از جنگ سرد، حکایت از توجه و بهره جویی دولتمردان اندونزی از موقعیت ویژه این مجمع الجزایر دارد.

نقش تعیین کننده هریک از عوامل جغرافیایی و منابع طبیعی

موقعیت مجمع الجزایری اندونزی (با بیش از ۱۷ هزار جزیره) و وسعت قابل توجه این کشور، در کنار تنوع قومی - نژادی و مذهبی آن، سبب شده که دولت اندونزی ضمن تقویت بنیانهای وحدت ملی (مثل ترویج «زبان اندونزیایی» و «ایدئولوژی پانچاسیلا»)، با عوامل تنش زای درونی مقابله کرده و برای مثال جنبشهای جدایی طلب را (در تیمور شرقی، آچه و ایریان جایا) شدیداً سرکوب نماید. دولت اندونزی ضمن ترویج همزیستی مسالمت آمیز میان اقوام گوناگون و پیروان مذاهب مختلف، همچنین سعی دارد تا با اتخاذ سیاستهای صلح آمیز با همسایگان خود (مالزی، سنگاپور، گینه جدید پاپوا، برونئی، دارالسلام، استرالیا و فلیپین) و دفاع از امنیت و ثبات منطقه جنوب شرقی آسیا، وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور را حفظ نموده و اختلافات خود با همسایگان را به گونه ای آرام و مسالمت جویانه حل کند.

ادیان و مذاهب

تاریخچه رشد هریک از ادیان و مذاهب

مجمع الجزایر اندونزی در طول تاریخ تحت تأثیر سه موج فرهنگی متوالی، بوده است. جریان اول از شبه قاره هند نشأت گرفته که تجلی آن را می توان در فلسفه ها و مذاهب طبیعت گرا مثل آئین های هندی و بودا، مشاهده کرد. جریان دوم مربوط به فرآیند گسترش اسلام می باشد که در ابعاد مختلف حیات ساکنان این دیار تأثیر نهاده است. و بالاخره موج سوم فرهنگی، با ورود استعمارگران اروپایی به ویژه هلندی های آغاز می شود که وجه مشخصه آن دین مسیحیت است. با ورود اسلام، گسترش آئین های بودا و هندو تقریباً متوقف می شود، ولی پس از ورود مسیحیت، جریان گسترش اسلام از تکاپو نمی افتد و با وجود دشواری های فراوان به حیات خود ادامه می دهد. حضور طولانی مدت چینی ها در این مجمع الجزایر نیز خالی از پیامدهای فرهنگی و مذهبی نبوده، ولی قادر به تأثیر گذاری عمیق و گسترده بر جامعه، به اندازه سه جریان یاد شده، نبوده است.

آئین بودا و هندو

رواج آئین های هندو و بودا در مجمع الجزایر اندونزی، محصول ارتباط مردم این دیار با شبه قاره هند و مهاجران هندو-آریایی بوده است. تأثیرات این جریان، که از قرون اولیه میلادی تا حدود قرن پانزدهم ادامه داشته، در موارد ذیل قابل مشاهده است: رسوم و دربارها، ساخت معابد مختلف (مثل معبد عظیم بوربودور^۱ در جاوه مرکزی)، رواج علوم و فنون هندی مثل طب، اخترشناسی، دریانوردی، سنگ تراشی، معماری و فلسفه ها و آئین های مختلف. حکومت های این دوره، عموماً متأثر از شیوه ها و عقاید هندو-بودایی بودند که مهمترین آن ها سری ویجایا^۲ در سوماترا و ماجاپاهیت^۳ در جاوه بوده است. نفوذ عقاید و رسوم هندو-بودایی، به ویژه در جاوه، تا به امروز باقی مانده است و حتی در دوره اسلامی نیز بسیاری از عناصر فرهنگی این آئین ها، به گونه ای با آداب و رسوم اسلامی ترکیب شده و حفظ گردیده است. طبق آمارهای سال ۱۹۹۰ میلادی، هندوها ۱/۸۳ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می دهند که اکثراً در جزیره بالی^۴ سکونت دارند. تعداد بودائیان از هندوها نیز کمتر است (حدود ۱ درصد).

اسلام

ورود و نشر اسلام در مجمع الجزایر اندونزی، یکی از مهمترین و در عین حال مبهم ترین مراحل تاریخ این دیار است. شواهد تاریخی گویای آن است که تجار مسلمان، از قرون اولیه هجری با این منطقه آمد و رفت داشته و بعضاً در این نواحی سکنی گزیده و از طریق ازدواج و برقراری پیوندهای خویشاوندی با مردم بومی؛ به سهم خود عامل گسترش اسلام، البته به صورت محدود، بوده اند. در فاصله قرون سیزده تا هفده میلادی حکومت های اسلامی در این نواحی پدید آمده و به تبع آن اسلام در جامعه رواج وسیعی یافت. مارکوپلو سیاح ونیزی که در سال ۱۹۲۹ میلادی، هنگام مراجعت از چین به سوی وطنش، به سوماترا رسید، گزارش می دهد که پرلاک (منطقه ای در شمال سوماترا) شهری اسلامی است. ابن بطوطه سیاح مسلمان مراکشی نیز که در سال ۷۴۶ قمری (۱۳۴۵ یا ۱۳۴۶ میلادی) در سر راه خود به چین و هنگام مراجعت از آن جا، در شمال سوماترا (آچه) توقف می کند سلطان آن دیار را پیر و مذهب شافعی می یابد.

بدون تردید تجارت دریایی عامل مهمی در گسترش اسلام در اندونزی بوده است، ولی محققان معتقدند که عوامل دیگری نیز در این روند تأثیر نهاده که مهمترین آن ها جریان تصوف بوده است. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که پس از سقوط بغداد توسط مغولان در سال ۱۲۵۸ میلادی، گروه های زیادی از صوفیان راهی دیگر مناطق، از جمله جنوب شرقی آسیا شدند. این افراد در مجمع الجزایر اندونزی با آئین های عرفانی هندو-بودایی مواجه شده و ضمن برگرفتن بسیاری از عناصر آن، از این زمینه فرهنگی استفاده کرده و به ترویج اسلام با صبغه عرفانی پرداختند. بدین ترتیب طریقت های مهم صوفیانه مثل قادریه، نقش بندیه، شطاریه، خلوتیه و سهروردیه، در اندونزی پدیدار شد که تا به امروز به حیات خود ادامه داده است. با این حال در مورد موضوعاتی مثل زمان دقیق ورود اسلام یا تشکیل دولت های اسلامی (خصوصاً در شهرهای بندری این مجمع الجزایر)، هیت اولین آورندگان اسلام، دلایل واقعی پذیرش اسلام از سوی بومیان و علل کندی فرایند گسترش اسلام در این مجمع الجزایر، ابهامات زیادی وجود دارد که مباحثات و اختلاف نظرهای فراوانی را میان پژوهشگران تاریخ اندونزی برانگیخته است. ولی با این روشن است که تجار مسلمان (از شبه قاره هند و یا عرب ها و ایرانیان

^۱ - Borobudure

^۲ - Sriwijaya

^۳ - Majapahit

^۴ - Bali

از خلیج فارس) و نیز مبلغان متصوفه تأثیر مهمی در این جریان داشته اند. نکته دیگر آن اسلام به گونه ای مسالمت آمیز وارد اندونزی شد ولی نشر آن در مواردی همراه با جنگ های متعدد (بین دولت های اسلامی و دیگر دولت ها) بوده است. اسلام اندونزیایی دارای ماهیتی یکسان نبوده و ویژگی آن بر حسب مناطق مختلف کشور تفاوت پیدا می کند. مثلاً مسلمانان سوماترا، عموماً پایبندی بیشتری نسبت به اسلان نشان می دهند در حالی که مسلمانان جاوه بعضاً در کنار اعتقادات اسلامی خود، به عقاید ما قبل اسلامی (هندو- بودایی) نیز باور دارند. مسلمانان اندونزی همواره چشم به خاورمیانه (خصوصاً مصر و عربستان سعودی) داشته اند. سفر طلاب اندونزیایی به خاورمیانه برای تحصیل علوم اسلامی و نیز حضور سالانه مسلمانان در مراسم حج، دو عامل مهمی بوده که ارتباط و تأثیر پذیری اندونزی از کانون اصلی اسلام را استمرار بخشیده است. طبق آمار های سال ۱۹۹۰ میلادی، مسلمانان ۸۷ درصد جمعیت را تشکیل داده و اغلب شافعی مذهب هستند.

مسیحیت

پس از ورود استعمارگران پرتغالی به جنوب شرقی آسیا و سقوط مالاکا (بندری در مالزی که در گذشته مقر یکی از حکومت های اسلامی بوده) در سال ۱۵۱۱ میلادی، به تدریج دست اندازی های پرتغالی ها به سوی مجمع الجزایر اندونزی آغاز شد و بخش هایی که از مناطق شرقی اندونزی به تصرف آن ها درآمد. کمی بعد در سال های ۱۵۴۶ و ۱۵۴۷ میلادی، سنت فرانسیس خاویر^۱ مبلغ معروف اسپانیولی و از بنیان گذاران فرقه یسوعی^۲، فعالیت های تبشیری خود را در این نواحی (مثل ترناته و آمبون) آغاز کرد و مؤسسه ای دائمی برای تبلیغ مسیحیت بنیان نهاد. تا پایان قرن شانزدهم حدود ۶۰ هزار نفر از بومیان به مذهب کاتولیک در آمدند.

پس از پرتغالی ها، هلندی ها در اواخر قرن شانزدهم شروع به دست اندازی به این مجمع الجزایر نمودند و همزمان با استقرار تدریجی خود، اقدام به نشر مسیحیت (آئین پروتستان) نمودند. به طور کلی اروپائیان معتقد بودند که با تشکیل اجتماعات مسیحی در این مجمع الجزایر، قادر به ایجاد منافعی مشترک میان خود و بومیان، و در نتیجه تثبیت سلطه خود خواهند بود. تاریخ اندونزی شاهد فعالیت های مختلف تبشیری، خصوصاً در مناطق شرقی و بین اقوام بدوی بوده است. به تعبیر دیگر، با آن که با ورود استعمار و ترویج مسیحیت، ادامه فرایند گسترش و تعمیق اسلام با دشواری هایی مواجه شد، ولی مبلغان مسیحی کمتر موفق به تغییر دین مسلمانان شده و لذا فعالیت های خود را در مراکز دور افتاده متمرکز نمودند. بومیان این مناطق نیز به دلیل احساس حقارت نسبت به اروپائیان مسیحی مذهب و نیز به خاطر فعالیت های عام المنفعه مبلغان مسیحی (در زمینه هایی مثل خدمات بهداشتی و آموزشی)، به دین مسیحیت گرویدند، هر چند که در مواردی نیز مقاومت کرده و به نبرد با آنان پرداختند.

طبق آمارهای سال ۱۹۹۰ میلادی، نزدیک به ۶ درصد جمعیت اندونزی را مسیحیان پروتستان و حدود ۳/۵ درصد آن ها را مسیحیان کاتولیک تشکیل می دهد.

ادیان ابتدایی

در اندونزی اقوام و قبایل بدوی متعددی وجود دارند که به ویژه در جزایر کالیمانتان (قوم دایاک) و ایریان جایا (قوم آسمت)^۳، سکونت داشته و هنوز به شیوه های کاملاً ابتدایی زندگی می کنند. در میان این اقوام گونه هایی از ادیان ابتدایی

^۱ - Saunt Francis Xavier

^۲ - Jesuit

^۳ - Asmat

مثل جان گرایی^۱ وجود دارد. تعداد پیروان این آئین ها، مجموعاً کمتر از ۱ درصد جمعیت کشور می باشد، که در اثر روند توسعه مناطق عقب مانده کشور و نیز مهاجرت های داخلی، این میزان رو به کاهش دارد. مبلغان مسیحی همواره در پی تغییر دین این اقوام به مسیحیت بوده اند و در سال های اخیر گروه های اسلامی نیز تلاش هایی را برای هدایت آنها آغاز نموده اند.

علاوه بر این، آئین های محلی اعتقاد به اصالت روح و عالم مجردات و نیز عقاید خرافی شبه عرفانی در جامعه اندونزی رواج فراوان دارد و مردم، به ویژه در مناطق روستایی، تحت تأثیر این عقاید زندگی خود را می گذرانند. به همین دلیل سحر، کهنات و پیشگویی از جمله امور آشنا برای جامعه اندونزی است.

نفوذ اسلام در اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه

اسلام در اندونزی به گونه ای خاص با عقاید ما قبل اسلامی (هندو-بودایی) و نیز رسوم اجتماعی، موسوم به «عادت»^۲ ترکیب و همساز شده است. در دوره استعماری، اسلام عامل مهمی در مقاومت های مردمی علیه نفوذ بیگانگان بود و نیز تأثیر زیادی در گسترش آگاهی های عمومی مردم (از طریق نشر اسلامی) و ایجاد ارتباط میان مسلمانان این دیار با جهان اسلام (به ویژه از طریق مراسم حج) داشته است. در دوره مبارزات استقلال در قرن بیستم میلادی، مسلمانان در کنار نیروهای چپ گرا و ناسیونالیست به مبارزه علیه هلندی ها پرداختند و پس از اعلام استقلال کشور (۱۷ اوت ۱۹۴۵) مسلمانان تلاش زیادی نمودند که اندونزی به عنوان یک کشور اسلامی مطرح شود، این امر مورد موافقت رهبران انقلاب قرار نگرفت و در مقابل ایدئولوژی پانچاسیلا^۳ (به معنای پنج اصل) به عنوان مرام اصلی کشور تعیین شد، که دارای پنج رکن می باشد: اعتقاد به خدای واحد، بشر دوستی، وحدت ملی اندونزی، دموکراسی (مبتنی بر اجماع حاصل از مشاوره) و عدالت اجتماعی.

با این حال در دوره استقلال کشور، مسلمانان از طریق فعالیت های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حضور مؤثرتری در جامعه پیدا کردند و موفق شدند تا دولت را نسبت به اجرای هر چه بیشتر احکام و مقررات اسلامی در جامعه، ترغیب و یا ملزم نمایند. اموری هم چون، تشکیل دادگاه های مذهبی، جواز استفاده از پوشش اسلامی در مدارس، تشکیل بانک و بیمه اسلامی، لغو بلیت های بخت آزمایی دولتی؛ که همه در دهه ۱۹۹۰ میلادی به وقوع پیوسته، حکایت از افزایش حضور و تأثیر خواسته های عمومی مسلمانان دارد.

با این حال اسلام رد اندونزی، در صحنه سیاسی هنوز به عنوان یک عامل غیرقابل اعتماد (خصوصاً از چشم نظامیان) تلقی می شود و در صحنه فرهنگی نیز با معاوضه جوئی های فرهنگ غربی روبروست. در دو دهه اخیر فرهنگ غربی گسترش فراوانی یافته و بسیاری از سیاست های دولت نیز (مثل توسعه اقتصادی بر اساس سرمایه گذاری های خارجی و جذب جهانگردان) به طور مستقیم و غیرمستقیم در افزایش نفوذ آن مؤثر بوده است.

^۱ - Animist

^۲ - Adat

^۳ - Pancasila

سیاست مذهبی حکومت

با وجود این که اندونزی پر جمعیت ترین کشور اسلامی است. دولت این کشور، خود را دولت اسلامی نمی داند و ایدئولوژی پانچاسیلا را مبنای کار خود قرار داده است. دولت در عمل از مشی عرفی (سکولار) پیروی کرده و خواستار عدم دخالت امور مذهبی در نحوه اداره کشور می باشد، ولی خود را دولتی ضد دین (لایک) نمی داند.

در دوره پس از استقلال اندونزی، بعضی از حرکت های اسلامی نندرو (رادیکال) نیز ظهور کرده است. مثلاً جنبش «دارالاسلام» از سال ۱۹۴۸ میلادی مبارزات مسلحانه ای را با هدف تشکیل یک دولت اسلامی، در جاوه غربی، سولاوسی جنوبی، آچه و کالیمانتان جنوبی آغاز کرد که با سرکوب شدید دولت مواجه شد و سرانجام در سال ۱۹۶۲ میلادی از میان رفت. بدین ترتیب حاکمان وقت اسلام را خطری بالقوه تلقی گردید.

در دوره سرکوب کودتای نافرجام حزب کمونیست اندونزی (PKI)، در سال ۱۹۶۵ و پس از آن، با آن که مسلمانان در کنار نظامیان، در قلع و قمع عناصر کمونیست نقش فعالی داشتند ولی این امر موجب تغییر نگرش دولت نسبت به آنها نشد. در دوره سوهارتو (موسومبه «نظم جدید») که از سال های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ آغاز شده و تا به امروز (۱۹۹۵) ادامه یافته است، دولت کماکان با مفهوم «اسلام سیاسی» مخالفت ورزیده و تلاش نموده است تا با «سیاست زدایی از اسلام»، حرکت های اسلامی را به عرصه های فرهنگی و اجتماعی سوق دهد. و در همان حال با حرکت های تندروی اسلامی شدیداً مقابله کرده است. برای مثال، در سال ۱۹۸۴ میلادی و در پی فعالیت های مبلغان مسلمان در انتقاد از بعضی سیاست های دولت، نیروهای نظامی به مسجدی در منطقه بندری جاکارتا حمله کرده و ضمن درگیری با تجمع کنندگان بیش از ۶۰ نفر آنها را به قتل رسانده و تعداد زیادی را دستگیر کرده و محاکمه و زندانی نمودند. در سال ۱۹۸۹ نیز ارتش با حمله به روستایی در لامپونگ، تعداد زیادی از روستائیان مسلمان را به قتل رساند. تحرکات مجدد جدایی طلبان مسلمان آچه در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی نیز با عکس العمل شدید ارتش مواجه شده، که تا کنون صدها کشته و مفقود برجا نهاده است.

با وجود بدبینی شدید نظامیان نسبت به فعالیت های مسلمانان، این نکته به روشنی قابل مشاهده است که رشد آگاهی های عمومی مسلمانان و افزایش انتظارات آن ها از دولت، مقامات اندونزی را وادار به انعطاف سیاست های خود نموده است. پیدایی حرکت های بازخیزش اسلامی در جهان اسلام در دهه های اخیر و به ویژه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، عامل مهمی در افزایش آگاهی ها و انتظارات مسلمانان اندونزی بوده است. از جمله واکنش های دولت اندونزی در اقبال این انتظارات، می توان به موارد زیر اشاره کرد: تشکیل «مجمع روشنفکران مسلمان» به دستور سوهارتو، تشکیل نخستین بانک اسلامی در سال ۱۹۹۱ با عنوان «بانک معاملات» با تأیید و کمک های مالی سوهارتو، تشکیل دادگاه های اسلامی، آزادی به کار بردن پوشش اسلامی در مدارس و دانشگاه ها، سفر سوهارتو به حج، لغو بلیت های دولتی بخت آزمایی (۱۹۹۳) و بالاخره افزایش تعداد وزرای مسلمان در هیئت دولت جدید (۱۹۹۳)، که در آن علاوه بر رئیس جمهور و معاون وی که مسلمان هستند، از میان ۴۱ نفر عضو هیئت دولت، ۳۷ نفر مسلمان، ۲ نفر پروتستان، ۱ نفر کاتولیک و ۱ نفر هندوست.

طبق اصل ۲۹ قانون اسلامی، دولت آزادی انجام فرایض مذهبی برای پیروان ادیان گوناگون را تضمین کرده است. دولت اندونزی با اتخاذ سیاست «هماهنگی میان مذاهب» به دنبال ایجاد نوعی تعادل در حیات مذهبی جامعه است. وزارت امور مذهبی، عهده دار تنظیم و اجرای سیاست های مربوط به مسائل مذهبی جامعه بوده و پیروان همه مذاهب کشور را

اسلام، مسیحیت کاتولیک و پروتستان، آئین های هندو و بودا) تحت پوشش خدمات خود دارد. برای مثال در سال ۹۳، دولت ۶۲۲۵۵۷ جلد قرآن، ۱۱۳۵۰۰ جلد انجیل، ۴۵۰۰۰ جلد ودا^۱ (کتاب مقدس هندوها) و ۸۶۱۷۵ جلد تری پتاکاس^۲ (کتاب مقدس بودائیان) بین پیروان این ادیان توزیع نموده و بسیاری از مساجد، کلیساها و معابد آن ها را بازسازی کرده است. دولت هم چنین در سال ۱۹۹۳، اسناد ۲۰۹۲۶ قطعه زمین وقفی برای مصارف مذهبی را صادر کرده و به پیروان ادیان گوناگون خدمات مشاوره ای ارائه داده است. «شورای مذاهب» نیز، با حضور نمایندگان مسلمانان، مسیحیان پروتستان، مسیحیان کاتولیک، هندوها و بودائیان، در اجرای سیاست هماهنگی میان مذاهب، دولت را یاری می کند.

روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

سیاست دولت در ترویج ایدئولوژی پانچاسیلا و ایجاد هماهنگی میان مذاهب مختلف کشور (و عدم رجحان یکی از مذاهب- حتی اسلام- بر دیگر آن ها) سبب شده است که حیات مذهبی در جامعه اندونزی به شیوه ای آرام ادامه یابد و پیروان مذاهب گوناگون به راحتی در کنار یکدیگر زندگی کنند. روحیه آرام و همراه با تسامح مردم اندونزی، عامل مهمی است که احتمال بروز تنش و درگیری میان پیروان مذاهب مختلف را کاهش می دهد. با این حال در مواردی چند، درگیریهای میان مسلمانان و مسیحیان رخ داده که بعضاً نیز بنابر دلایل غیر مذهبی بوده است. مقامات اندونزی معمولاً در مراسم سالانه و اعیاد پیروان مذاهب مختلف (نماز عید فطر و عید قربان، مراسم سال نو مسیحی، جشن های سالانه هندوها و بودائیان) شرکت می کنند.

آداب و سنن مذهبی و میزان پایبندی مردم به آن

مذهب نقش قابل ملاحظه ای در زندگی مردم اندونزی ایفا می کند. میزان پایبندی به اسلام در میان ساکنان مناطق مختلف یکسان نیست، با این حال ویژگی عام اسلام اندونزیایی، توجه ویژه به آداب و رسوم مذهبی است. هم چنان که پیشتر ذکر شد، عناصری از فرهنگ هندو- بودایی، به ویژه در جاوه، تا به امروز حفظ شده و بعضاً با رسوم اسلامی تلفیق شده است. مسلمانان نمازهای پنج گانه را در پنج نوبت به جا می آورند و اهمیت زیادی برای نماز جمعه قائل هستند. برنامه تلاوت قرآن و نماز تراویح در شب های ماه رمضان در همه مساجد برقرار است و نماز عید فطر با شکوه زیاد برگزار می شود و پس از آن تعطیلات رسمی سالانه آغاز می شود و مسلمانان به دیدار اقوام و دوستان رفته و از یکدیگر (به خاطر اشتباهات خود در سال قبل) حلالیت می طلبند. عید قربان و سالروز معراج پیامبر(ص) نیز جزء اعیاد اسلامی دیگر است. حجاب بانوان از نظر بسیاری از مسلمانان، واجب تلقی نشده و فقط به هنگام ادای نماز، حجاب کامل رعایت می شود، با این حال در سال های اخیر تمایل به استفاده از حجاب اسلامی در میان بانوان مسلمان، به ویژه نسل جوان، افزایش یافته و منجر به رسمیت یافتن این نوع پوشش در مدارس و دانشگاه ها (در کنار یونیفورم عادی) شده است. سفر حج برای مسلمانان اهمیت زیادی دارد و در سال های اخیر تعداد مسلمانانی که از اندونزی به حج می روند، به نحوه چشمگیری اضافه شده که برای مثال در سال ۱۹۹۵ به حدود ۲۰۰ هزار نفر رسیده است. هم چنین رشد آگاهی ها و احساسات اسلامی مردم سبب شده که نسبت به حرکت های غیر اسلامی جامعه خود و نیز تحركات ضد اسلامی دیگر کشورها، حساسیت نشان داده و اعتراض نمایند. برای مثال، نشریه اندونزیایی زبان «مونیتور»^۳، در سال ۱۹۹۰ به خاطر انتشار یک نظر سنجی از

^۱ - Weda

^۲ - Tri Pitakas

^۳ - Monitor

مردم در مورد شخصیت های محبوب جامعه (و قرار دادن پیامبر اسلام (ص) در رده یازدهم) هدف اعتراضات مسلمانان قرار گرفت. مقامات دولت ناچار شدند که نشریه مذبور را تعطیل کرده و سردبیر آن را محاکمه و به ۵ سال زندان محکوم نمایند. در سال ۱۹۹۰، هم چنین مجله دیگری به نام «سانگ»^۱ اقدام به درج نامه یکی از خوانندگان نمود که حاوی مطالب اهانت آمیز راجع به اسلام و قرآن بود که پس از اعتراض مسلمانان، ناشر مجله خود اقدام به تعطیلی آن نمود.

هم چنین محاکمه یکی از پیشگویان اندونزیایی به نام پرمادی^۲، به خاطر اظهارات اهانت آمیز علیه اسلام، در سال ۱۹۹۵ آغاز شد که احتمالاً محکوم به زندان خواهد شد. مسلمانان اندونزی هم چنین در خصوص تبلیغات ضد اسلامی غرب نیز (مثل قضیه سلمان رشدی یا فیلم فهرست شیندلر) عکس العمل نشان داده اند.

مسیحیان، هندوها و بودائیان نیز در اجتماعات خود، بر اساس رسوم و عادات خویش زندگی کرده و در میان آنها نیز، میزان پایبندی به این سنن مذهبی، بر حسب مناطق مختلف، متفاوت است.

تشکیلات مذهبی

پیروان مذاهب گوناگون در اندونزی دارای تشکیلات مذهبی مهمی می باشند که مهمترین آنها، در حال حاضر، به شرح زیر است:

انجمن محمدیه

این انجمن در سال ۱۹۱۲ میلادی در جوگجا کارتا توسط کیایی حاجی احمد دهلان تأسیس شد. این حرکت تحت تأثیر جریانات نوگرایی اسلامی خاورمیانه و با هدف ارتقای موقعیت مسلمانان از طریق اصلاح وضعیت آموزشی و اجتماعی آنها، شروع به کار کرد، که بعدها تحت تأثیر وهابیت قرار گرفت. محمدیه اکنون دارای شبکه وسیعی از مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها و مؤسسات خیریه (مثل دارالایتام) می باشد. تعداد اعضای کنونی محمدیه نزدیک به ۳۰ میلیون نفر تخمین زده می شود و نفوذ آن بیشتر در مناطق شهری است. رهبر فعلی محمدیه، دکتر محمد امین رئیس می باشد.

نهضت العلماء (NU)

این حرکت در سال ۱۹۲۶ توسط کیایی حاجی هاشم اشعری و در واکنش به محمدیه، با هدف بازگشت به تعالیم راستین اسلامی بنیان نهاده شد. نهضت العلماء در طول حیات خود، دارای تحرکات سیاسی نیز بوده ولی اکنون بیشتر بر فعالیت های مذهبی - آموزشی تکیه دارد. این جریان در مناطق روستایی و نیز مدارس سنتی دینی، نفوذ فراوانی دارد و تعداد پیروان آن، حدود ۳۰ میلیون نفر تخمین زده می شود. رهبر کنونی نهضت العلماء، عبدالرحمان وحید، نوه هاشم اشعری مؤسس نهضت، می باشد.

حزب متحده توسعه (PPP)

این حزب در سال ۱۹۷۳ و در پی سیاست دولت مبنی بر کاهش و ادغام احزاب، از بهم پیوستن چهار جریان اسلامی تشکیل شده. نهضت العلماء یکی از این چهار جریان بود که در سال ۱۹۸۴ از این حزب خارج شد، در حال حاضر حزب، ۱۷ درصد از کرسی های پارلمان را در اختیار دارد و رهبر فعلی آن حاجی اسماعیل حسن متارنوم می باشد.

^۱ - Senang

^۲ - Permadi

* مجلس علمای اندونزی (MUI)

این مجلس مرکب از نمایندگان جریان های مختلف اسلامی در کشور بوده و وظیفه دارد در خصوص مسائل مورد اختلاف میان مسلمانان، اظهار نظر نماید. ترکیب اعضا و رئیس این مجلس در انتخابات هر پنج سال یک بار آن معین می شود. رئیس مجلس علما در حال حاضر حسن بصری است.

* مجمع روشنفکران مسلمانان اندونزی (ICMI)

این مجمع در سال ۱۹۹۰ به دستور سوهارتو و با هدف ارتقاء وضعیت مسلمانان به گونه ای متناسب با تحولات جهان و نیازهای کشور، تشکیل شد. تعداد زیادی از روشنفکران مسلمان اندونزی و نیز مقامات این کشور، تا کنون به این مجمع پیوسته، و در فعالیت های مختلف آن مشارکت کرده اند. رئیس کنونی این مجمع، پرفسور حبیبی وزیر تحقیقات و تکنولوژی اندونزی است. علاوه بر این موارد، گروه های اسلامی دیگری نیز در اندونزی فعالیت دارند مثل: «دیوان دعوه»، «کمیته همبستگی اسلامی» و «کمیته همبستگی با مسلمانان جهان».

دیگر تشکیلات مذهبی

مسیحیان اندونزی، اعم از پروتستان ها و کاتولیک ها، دارای اتحادیه ها و انجمن های فراوانی می باشند، که قلمرو اسقفی مختلفی را در بر می گیرد. مثل: «اتحادیه کلیساهای اندونزی» و «کنفرانس اسقف های اندونزی». هندوها و بوداییان نیز دارای اتحادیه های ویژه خود می باشند که امور مذهبی این دو فرقه را تحت نظر دارد.

حوزه های دینی و رهبران مذهبی

همزمان با شروع روند گسترش اسلام در اندونزی، حوزه های دینی و مدارس آموزشی متعددی نیز تشکیل شد که بعدها به نام «پسانترن»^۱ شهرت یافت. در این مدارس بیشتر فقه شافعی، اصول و عقاید بر مبنای مکتب اشاعره و نیز آثار اخلاقی و عرفانی امام محمد غزالی تدریس می شود.

پسانترن ها هم از نظر موضوعات درسی و هم شیوه تدریس، تحت تأثیر مدارس اسلامی خاورمیانه (مصر و عربستان سعودی) می باشند. پس از ایجاد نظام نوین آموزشی و تشکیل مدارس به سبک جدید و عمومی، این حوزه ها دست از فعالیت برداشته و تلاش نمودند تا از دو طریق با این جریان سازگاری کنند: تشکیل مدارس سبک جدید تحت نظر خود (گنجاندن دروس اسلامی در کنار سایر مواد درسی) و نیز اضافه نمودن بعضی از دروس جدید، در برنامه های سنتی حوزه های دینی.

در دوره پس از استقلال، دولت هم چنین اقدام به تأسیس دانشگاه های دولتی اسلامی (معروف IAIN) در شهرهای گوناگون کرد که اکنون تحت نظر وزارت امور مذهبی مشغول فعالیت بوده و تعدادشان ۱۴ دانشگاه می باشد.

از جمله حوزه های دینی و مدارس اسلامی معروف اندونزی می توان به پسانترن های الصدیقیه، الطاهریه، دارالنجاح و الخیرات اشاره کرد. تعداد کل اماکن مذهبی بر اساس آمارهای سال ۱۹۹۱، عبارت بوده است از: ۵۵۰۶۷۶ مسجد و نمازخانه، ۲۰۱۰۵ کلیسای پروتستان، ۱۲۸۹۶ کلیسای کاتولیک، ۶۸۹۷۴ معبد متعلق به هندوها و ۳۱۶۰ معبد متعلق به بوداییان.

^۱ - Pesantren

مسیحیان اندونزی نیز دارای مدارس متعدد و تعدادی دانشگاه می باشند و علاوه بر آن، مؤسسات آموزشی و پژوهشی چندی را نیز تشکیل داده اند.

شیعیان اندونزی در مناطق مختلف کشور پراکنده اند و آمار دقیقی در مورد تعدادشان در دست نیست ولی رقم ۱۰ هزار نفر به واقعیت نزدیک می نماید. در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بسیاری از کتب و منابع شیعی- ایرانی در اندونزی ترجمه و منتشر شده و باعث افزایش آگاهی های عمومی نسبت به شیعه شده است.

روند تبلیغ و ترویج مذاهب

بر اساس آمارهای موجود در فاصله سال های ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۰ میلادی، میزان رشد جمعیت مسیحیان کاتولیک و پروتستان، بیش از مسلمانان بوده است که این امر حکایت از ضعف دعوت اسلامی و نیز تلاش مسیحیان برای گسترش آئین خود، به ویژه در میان بومیان بدوی دارد. طبق آمارهای سال ۱۹۹۰ میلادی، ۸۷/۲۵ درصد از جمعیت کشور را مسلمانان تشکیل می دهند در حالی که سهم پیروان دیگر ادیان به شرح زیر است:

مسیحیان پروتستان ۶/۰۳ درصد، مسیحیان کاتولیک ۳/۵۷ درصد، هندوها ۱/۸۳ درصد، دیگر ادیان ۱/۳۱ درصد. در سال های اخیر مسلمانان اندونزی نسبت به بهبود و ارتقای شیوه های سنتی تبلیغ اسلامی توجه بیشتری نموده و در مورد مسائل مربوط به جهان اسلام، همدلی بیشتری ابراز کرده اند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

اطلاعات کلی فرهنگی

مجمع الجزایر اندونزی به لحاظ فرهنگی جامعه ای بسیار متنوع و متکثر (پلورال) می باشد. وجود بیش از ۳۰۰ گروه قومی، و زندگی جدا از هم آن ها در جزایر مختلف، و پابندی آن ها به مذاهب گوناگون، موجب چنین وضعیتی کم نظیری شده است. دولت بر مبنای اصل ۳۲ قانون اساسی موظف به رشد و توسعه فرهنگ ملی است. در واقع دولت از طریق تکیه بر اشتراکات فرهنگی (مثل زبان واحد اندونزیایی و ایدئولوژی پانچاسیلا) در پی تحکیم وحدت ملی بوده و شعار ملی کشور «وحدت در عین کثرت» می باشد. تنوع فرهنگی و تفاوت اجتماعی گروه های ساکن در اندونزی بسیار زیاد است. قبایل بدوی ساکن در مناطق دور افتاده ایریان جایا هنوز به شیوه های بسیار قدیمی گردآوری خوراک و شکار با ابزارهای ابتدایی زندگی می کنند، در حالی که در مراکز شهری مثل جاکارتا، طبقات بالا و تجار و بوروکرات ها، هم پای تحولات تجاری بین المللی درگیر در فعالیت می باشند. با این حال فرهنگ جاوه، به گونه ای غیر مستقیم به عنوان فرهنگ غالب در اندونزی ترویج می گردد.

آداب و رسوم فرهنگی

تنوع و پراکندگی اقوام و گروه های مختلف، باعث پیدایی آداب و رسوم گوناگون در نقاط مختلف اندونزی شده است. مراسم ازدواج، فوت، تولد نوزاد، عبادات مذهبی، جشن برداشت محصول و دیگر رسوم اجتماعی در هر منطقه به سبک خاصی اجرا می شود، و از این نظر، اندونزی دارای جاذبه زیادی برای جهانگردان خارجی است.

با این حال بعضی اشتراکات فرهنگی، در میان تقریباً همه گروه های مردم وجود دارد. مثل: اهتمام به نظافت و آراستگی ظاهر، اهمیت فوق العاده رقص و موسیقی (از جمله ارکستر گاملان)^۱ و نمایش های عروسکی موسوم به وایانگ^۲،

^۱ - Gamelan

^۲ - Wayang

مهمان نوازی، ناپسند شمردن ضربه به «سر» به دلیل مقدس تلقی شدن آن و زشت تلقی شدن اشاره به افراد با انگشت سبابه و یارد و بدل کردن اشیاء با دست چپ.

سیر تحولات فرهنگی

مجمع الجزایر اندونزی در طول تاریخ شاهد سه موج فرهنگی خارجی بوده که بر حیات فرهنگی و اجتماعی ساکنان بومی آن تأثیراتی عمیق بر جای نهاده است. این سه موج فرهنگی به ترتیب از شبه قاره هند، خاورمیانه و مسلمانان، و بالاخره جهان غرب نشأت گرفته و آثار آن در ابعاد مختلف حیات مذهبی و اجتماعی این دیار قابل مشاهده است. تأثیر جریان هند هنوز در بعضی از رسوم و سنن جاوه ای، و آئین های هندو-بودایی باقی مانده است. فرایند گسترش اسلام نیز به گونه ای عمیق حیات فرهنگی مردم را متحول ساخته که آثار آن را می توان در عقاید مذهبی، رسوم و سنن اجتماعی، و آثار ادبی و فرهنگی جامعه مشاهده کرد، با این توضیح که این امر در مناطق مختلف اندونزی به گونه ای یکسان تحقق پیدا نکرده است. فرهنگ غرب نیز که با ورود استعمارگران اروپائی، وارد اندونزی شد، در سال های اخیر و در پی اجرای سیاست های رشد و توسعه اقتصادی بر مبنای سرمایه گذاری های غربی، با سرعت زیادی در حال گسترش بوده و فرهنگ ملی این کشور را تحت تأثیر خود قرار داده است.

تأثیر و تأثر فرهنگ ها

مجمع الجزایر اندونزی همواره صحنه تأثیر و تأثر میان فرهنگ های مختلف داخلی و نیز فرهنگ بومی با فرهنگ های میهمان بوده است. پدیده تعامل یا تفاعل فرهنگی^۱، یکی از ویژگی های دائمی حیات جامعه اندونزی بوده و به همین دلیل در فرهنگ کنونی اندونزی آثار و شواهد حضور فرهنگ های مختلف قابل مشاهده است. با این حال گسترش اسلام در جامعه، موجب شده که چهره غالب یا بعد ظاهری بسیاری از فرهنگ های محلی اندونزی، رنگ اسلامی به خود بگیرد، هر چند که میزان عمق و غنای اسلامی در این فرهنگ ها، یکسان نمی باشد. مثلاً به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران فرهنگ جاوه هنوز مبتنی بر ایده های هندو-بودایی است که رنگ و لعاب اسلامی گرفته، ولی در سوماترا، فرهنگ اسلامی به گونه ای ریشه دار تر و غنی تر وجود دارد. نکته دیگر آن که به دلیل رواج آئین های شبه عرفانی و فلسفه های هندو و بودا در مناطق مختلف اندونزی، معمولاً چهره ای عرفانی از اسلام گسترش یافته است. فرهنگ مینانگ کابونو در سوماترای غربی نیز نمونه جالبی از ترکیب میان فرهنگ مادر تباری و سنت های اسلامی است.

آثار تاریخی و موزه ها

آب و هوای حاره ای اندونزی بزرگترین عامل تخریب آثار باستانی این دیار، به ویژه اسناد مکتوب بر روی کاغذ و ساختمان های چوبی، بوده است. با این حال بعضی از آثار تمدن های هندو-بودایی در جاوه و جود دارد مثل معابد مختلف و مجسمه های شخصیت های مقدسی مثل برهما، شیوا، ویشنو، آگاستیا و دورگا. معبد بوروبودور در حومه شهر جوگجاکارتا یکی از بزرگترین این بناها و از مراکز دیدنی کشور است. از دوره اسلامی نیز سنگ قبرهای متعددی و نیز سکه ها و کتاب های متعددی باقی مانده است. آثار حضور اروپاییان نیز در جاکارتا و دیگر شهرها، به صورت دژهای قدیمی و ساختمان های سبک اروپایی وجود دارد. معروف ترین موزه های اندونزی عبارتند از: «موزه مرکزی» معروف به «موزه فیل» در جاکارتا (تأسیس ۱۷۷۸ میلادی)، موزه های تاریخ طبیعی در باندوگ و بورگو و نیز موزه فسیل شناسی و

^۱ - Cultural Intraction

انسان‌شناسی سانگیران در جاوه مرکزی که محل نگه‌داری فسیل‌های ماقبل‌تاریخ و بقایای انسان‌های اولیه یافت شده در جاوه است. از دیگر مناطق دیدنی اندونزی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مسجد استقلال، که در سال‌های پس از استقلال اندونزی ساخته شده و یکی از بزرگترین مساجد جنوب شرقی آسیاست؛ برج «موناس» در مرکز شهر جاکارتا که سمبل استقلال اندونزی است؛ پارک بزرگ و معروف «تامان مینی ایندونزیا آینده» (به معنای پارک مینیاتور اندونزی زیبا) در حومه جاکارتا، که در آن شکل جغرافیایی و معماری و سنت‌های ۲۷ استان اندونزی به نحو زیبایی ساخته شده است و جهانگردان خارجی با بازدید از این پارک، تصویری جامع از مناطق مختلف کشور بدست خواهند آورد. در این پارک موزه‌ها و مجموعه‌های مختلف تمبر، حیوانات دریایی، حشرات و پروانه‌ها، علوم فنون و گل و گیاه وجود دارد. باغ گیاه‌شناسی در شهر بوگور نیز از مراکز دیدنی این کشور است که مجموعه‌ای از گیاهان مختلف را در بردارد.

مراکز فرهنگی

وزارت فرهنگی و آموزش اندونزی عهده‌دار اصلی امور فرهنگی است، که از طریق ارگان‌های وابسته، فعالیت‌های فرهنگی در زمینه‌های مختلف را هدایت و اجرا می‌کند. علاوه بر آن مراکز فرهنگی متعددی نیز توسط بخش خصوصی تشکیل شده و در حیطه‌های گوناگون، مثل کتاب، فیلم، تئاتر، موسیقی و رقص فعال هستند. بعضی از کشورهای خارجی نیز دارای مراکز فرهنگی در اندونزی نیز هستند از جمله آمریکا، انگلستان، هلند، آلمان، فرانسه، استرالیا، روسیه، کانادا، ژاپن و هند. تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی نیز مثل یونسکو در اندونزی فعال می‌باشند. علاوه بر این، شمار زیادی از محققان خارجی برای انجام پروژه‌های مختلف علمی، به اندونزی سفر می‌کنند، که بسیاری از این موارد در چارچوب همکاری‌های مشترک میان مراکز فرهنگی دانشگاهی انجام می‌پذیرد.

ویژگی‌ها و مسائل فرهنگی اجتماعی

اندونزی جامعه‌ای عمدتاً روستایی و مبتنی بر کشاورزی است. به غیر از اشراف و طبقات بالای جامعه که از دیرباز، در کنار سلاطین و درباریان بوده و در جامعه نفوذ و احترام زیادی داشته‌اند، اکثریت قابل توجهی از جمعیت را مردم خرده‌پا تشکیل می‌دهند. در دهه‌های اخیر و با گسترش شهرنشینی و شروع تحولات اقتصادی، طبقه متوسط جدیدی در حال پیدایی است که تجار و بوروکرات‌های نمایندگان آن می‌باشند.

حضور نظامیان در ارکان قدرت و رویکرد امنیت‌آن‌ها در مواجهه با مسائل جامعه، باعث شده که آزادی‌های عمومی بسیار محدود و تحت کنترل دولت باشد. مقامات اندونزی معتقدند که جامعه هنوز به بلوغ کافی برای تحمل بسیاری از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، مثل تشکیل احزاب (غیر از سه حزب موجود) یا آزادی بیان و تشکیل اجتماعات نرسیده است، و اعطای پیش از موقع چنین فرصت‌هایی به جامعه، باعث ایجاد ناآرامی و بی‌ثباتی شده و روند توسعه کشور را مختل خواهد نمود. از سوی دیگر روشنفکران و طرفداران دموکراسی بر این باورند که با چنین استدلالی هیچ موقع نمی‌توان امیدوار بود که جامعه رو به سوی آزادتر شدن برود. سطح زندگی اکثریت مردم اندونزی، بسیار پائین و میزان دسترسی به استانداردهای یک زندگی مرفه محدود است. آمارهای رسمی حدود ۲۶ میلیون نفر را (۱۳ درصد جمعیت) زیر خط فقر معرفی می‌کند، در حالی که بانک جهانی تخمین می‌زند که حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد جمعیت فقیر یا نزدیک به فقر باشند. بعضی از چهره‌های مخالف اندونزی، این میزان را تا ۶۰ درصد نیز اعلام کرده‌اند. با این حال باید دانست که به دلیل وضعیت ویژه آب و هوایی و فراوانی میوه و سهولت گذران زندگی، فقر در اندونزی (برخلاف مناطق خشک) کشنده

نیست. به تعبیر دیگر تأمین قوت لایموت و دیگر ملزومات زندگی، برای جمعیت زیر خط فقر، چندان دشوار نیست، هر چند که این افراد دارای معیشتی دشوار و همراه با مشکلاتی مثل بیکاری و سوء تغذیه هستند. در سال های اخیر، به دلیل اجرای برنامه های توسعه اقتصادی، روستائیان زیادی رو به شهرهای مهم آورده اند که این امر پدیده «فقر شهری» را سبب شده که هر چند یکبار مشکلاتی را به بار می آورد. بر اساس آخرین آمارها، میزان متوسط کالری مصرفی برای اندونزیایی ها، ۲۷۵۰ کالری در روز می باشد. فساد اداری و مالی یکی از معضلات مهم اندونزی است. از میان حدود ۴ میلیون کارمند دولت در اندونزی، اکثر افراد جزء طبقات کم درآمد بوده و دستمزد آن ها، به نسبت بخش خصوصی، بسیار پائین است و این خود یکی از عوامل گسترش فساد اداری و مالی و اخذ رشوه به عنوانی گوناگون می باشد. این امر در خصوص مقامات بالای کشور نیز صدق می کند که تا کنون بعضی از موارد اختلاس یا دیگر رسوایی های مالی آنها در سطح جامعه منتشر شده و افراد ذریبط محاکمه شده اند. به اعتقاد برخی از تحلیل گران مسائل اقتصادی اندونزی، نزدیک به ۳۰ درصد از بودجه توسعه کشور، حیف و میل می شود. یکی دیگر از مشکلات جامعه اندونزی فقدان فرصت های شغلی برای همه جویندگان کار است. هر ساله حدود ۲/۵ میلیون نفر به بازار کار اضافه می شوند که فرصت های شغلی برای همه آن ها فراهم نمی باشد. آمار بیکاران حدود ۹ میلیون نفر ذکر شده است، با این حال بعضی از پژوهشگران معتقدند چنان چه رقم شاغلین نامکفی یا اشتغالات کاذب را نیز در نظر آوریم این رقم به ۲۷ میلیون نفر خواهد رسید. هر ساله تعداد زیادی نیز از این افراد در جستجوی کار راهی کشورهای دیگر (مثل مالزی، عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس) می شوند، که در بسیاری موارد، این مهاجرت ها به صورت غیر قانونی بوده و معضلاتی را پدید می آورد. اعزام زنان خدمتکار خانگی به کشورهای عربی، نیز از جمله موارد اعزام نیروی کار به خارج می باشد، که در مواردی، به دلیل سوء رفتار کارفرمایان عرب باعث بروز مشکلاتی شده است.

دولت اندونزی برای رفع این مشکل فقر تلاش های زیادی نموده و به دنبال کاهش تدریجی میزان فقر و رفع کامل آن تا سال های اولیه قرن بعدی است. دولت هم چنین از طریق بعضی از سازمان های غیر دولتی، مثل «جامعه مددکاران اجتماعی» (PSM) و «کمیته ملی صلیب سرخ» (PMI)، کمک هایی را در اختیار نیازمندان، سالخوردگان، معلولین، کودکان بی سرپرست و آسیب دیدگان از بلاهای طبیعی قرار می دهد. صلیب سرخ اندونزی در سال ۱۹۴۶ تأسیس شده و با حدود ۶۲۰۰۰ نفر عضو، و نیز با یاری گرفتن از گروه های مختلف داوطلب، در تمامی ۲۷ استان کشور فعالیت دارد. یکی از معضلات جدید جامعه اندونزی، گرایش نسل جوان به فرهنگ غرب می باشد، رواج فیلم های غربی در سینما و تلویزیون، افزایش میزان حضور خارجیان در کشور (به دلیل تشویق جهانگردی و سیاست های اقتصادی متکی بر سرمایه گذاری های خارجی) و ترویج شیوه های غربی زندگی (رستوران های غربی، کلوب های شبانه رقص و آواز و قمار، نمایش های مد،...) مجموعاً سبب تغییر تدریجی الگوهای رفتاری، بویژه در میان جوانان، شده است. این پدیده علاوه آن که فرهنگ ملی اندونزی را متأثر ساخته، باعث افزایش میزان کجروی در جامعه و بروز مصادیق جدید ه آن (مثل نزاع های دسته جمعی دانش آموزی) شده است. ترویج ورزش یکی از برنامه های دولت برای جوانان است. اکنون آقای هایونو ایسمان وزیر مشاور در امور جوانان و ورزش می باشد. «کمیته ملی ورزش اندونزی» (KONI) عالی ترین سازمان دولتی در امور ورزش است. هر چهار سال یک بار در «فستیوال ملی ورزش» (PON)، مسابقاتی در رشته های مختلف در سراسر کشور برگزار می شود. بدمینتون یکی از ورزش های محبوب در جامعه است و بازیکنان اندونزیایی در المپیک ۹۲ بارسلون

موفق به اخذ ۲ مدال طلا، ۲ مدال نقره و ۱ مدال برنز شدند. از بین دیگر ورزش‌های رایج در جامعه می‌توان به فوتبال، بوکس، والیبال، و تنیس روی میز اشاره کرد.

بر اساس آخرین آمارها، حدود ۲۰۰ هزار نفر معتاد در اندونزی وجود دارد و میزان مصرف روزانه مشروبات الکلی ۱۹۰۰۰ لیتر می‌باشد. هم چنین تخمین زده می‌شود که نزدیک به ۹۰۰۰۰ مورد ابتلای به ایدز در کشور وجود داشته باشد.

حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

مختصری از تاریخ کشور

شواهد تاریخی گویای آن است که «انسان جاوه» (Java man)، نخستین انسان ساکن در جاوه (اندونزی)، از دوره چهارم زمین شناسی (Pleistocene) در این منطقه می‌زیسته است. در دوره‌های بعدی مهاجرت اقوام آسیایی باعث رونق این مجمع‌الجزایر شد و از قرن اول میلادی نیز مهاجران هند از گجرات (جنوب شرقی هند) وارد اندونزی شدند. ادامه این مهاجرت‌ها تا قرن هفتم میلادی موجب رواج مذاهب هندو و بودا در جامعه شد.

دوره حکومت‌های هندو - بودایی

از اولین قرون میلادی تا قرن شانزدهم، حکومت‌های متعدد هندو - بودایی در مجمع‌الجزایر اندونزی برقرار بود. در این دوره شتون مختلف جامعه و حکومت تحت تأثیر تعالیم هندو - بودایی قرار داشت که مظاهر آن را می‌توان در نظام پادشاهی، ارتش، ادبیات، رقص و موسیقی، معماری، اهمیت نیاکان، آداب و رسوم مذهبی و حتی نظام تقسیم کار مبتنی بر کاست مشاهده کرد. حکومت‌های مهم این دوره که با چین و هندو دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا ارتباط داشتند، عبارت بوده اند از: پادشاهی سری ویجایا در پالمبانگ (سوماترای جنوبی) حکومت‌های چایلندار و ماتارام در جاوه مرکزی، و پادشاهی ماجاپاهیت در جاوه شرقی. از این دوره آثار ادبی و مذهبی و نیز معابد مهمی بر جای مانده که معروفترین آنها معبد بوروبودور و معبد مندوت در جاوه مرکزی است.

دوره حکومت‌های اسلامی

تجار مسلمان از قرون اولیه هجری به این مجمع‌الجزایر آمد و رفت داشته اند و بعضاً در این نواحی سکونت گزیده و از طریق ازدواج و برقراری پیوندهای خویشاوندی و نیز ارتباط با دربارهای محلی، به موقعیت‌های مهمی در شهرهای بندری این مجمع‌الجزایر نائل شده بودند. با این حال از حدود قرن سیزدهم میلادی روند گسترش اسلام در اندونزی آغاز شد و حکومت‌های اسلامی متعددی در جزایر مختلف این دیار تشکیل گردید. به اعتقاد پژوهشگران دو عامل مهم گسترش اسلام در اندونزی عبارت بوده است از تجارت بین‌المللی دریایی (ارتباط تجار مسلمان عرب، ایرانی و هندی با مردم اندونزی) و تصوف اسلامی (انتشار آراء متصوفه توسط صوفیان مهاجر به این نواحی). اسلام ابتدا در مناطق ساحلی این مجمع‌الجزایر پا گرفت و سپس به سوی نقاط داخلی آن گسترش یافت و بتدریج موجب تغییر مذهب مردم و دربارهای هندو - بودایی شد. ورود اسلام به مجمع‌الجزایر اندونزی اساساً فرآیندی مسالمت آمیز داشت ولی نحوه گسترش آن در خود این مجمع‌الجزایر بعضاً همراه با جنگها و برخوردهایی بود که در آنها انگیزه‌های قومی - تباری، اقتصادی و سوق الجیشی، در کنار عنصر اسلامیت، وجود داشته است پادشاهی دماک در شمال جاوه نخستین حکومت اسلامی این مجمع‌الجزایر بود که پس از قدرت گرفتن در هر دو سوی شرق و غرب پیشروی کرد و امپراطوری قدرتمند ماجاپاهیت را شکست داد (۱۴۷۸ میلادی). سپس اسلام در شرق اندونزی تا سولاوسی و ملوک پیشروی کرد و نیز بخش‌های مهمی از

بروننو و سوماترا را در بر گرفت. دربار اسلامی آنچه در قرون شانزده و هفده میلادی یکی از مقتدرترین حکومت‌های منطقه و مهد ترویج علوم اسلامی و تصوف بوده است. حمزه فنصوری، شمس الدین و عبدالرئوف نام سه تن از صوفیان معروف دربار آنچه است که آثار مهمی را در زمینه فقه شافعی و تصوف از خود به یادگار گذاشته اند.

با گسترش اسلام در جاوه اشراف و دانشمندان هندو به جزایر بالی و لومبوک مهاجرت کردند به گونه ای که امروز بیش از ۹۰ درصد سکنه جزیره بالی پیرو آئین هندو هستند.

باید یاد آور شد که روند گسترش اسلام در مجمع الجزایر اندونزی، با ورود استعمارگران خارجی با دشواریهای مهمی روبرو شد و دسته بندیهای مختلفی بین حکومت‌های محلی، پدید آمد.

دوره استعماری

در سال ۱۵۱۱ میلادی پرتغالی ها در جستجوی مراکز تولید ادویه، و پس از شکست دادن پادشاهی اسلامی مالاکا در شبه جزیره مالایا (مالزی کنونی) وارد اندونزی شدند و به تبع آنها، اسپانیایی ها نیز پا بر خاک این مجمع الجزایر نهادند. آنها ضمن کنترل تجارت ادویه و تلاش برای تثبیت موقعیت خود در نقاط مهم این نواحی، به تبلیغ مسیحیت پرداختند که جزایر ملوک توفیقاتی نیز کسب نمودند.

حدود یک قرن بعد هلندی ها برای دستیابی به محصول ادویه مجمع الجزایر اندونزی و فروش پرسود آن در بازارهای اروپا، وارد این نواحی شدند. آنها برای سامان دادن به امر تجارت «کمپانی هند شرقی هلند» (VOC)^۱ را در سال ۱۶۰۲ میلادی تأسیس کردند و کشتی های جنگی خود را برای حفاظت از ناوگان تجاری (در برابر حملات دزدان دریایی) روانه آبهای این سرزمین نمودند. هلندیها زارعین را وادار می کردند تا محصولات کشاورزی خود را تسلیم آنان کنند و برای تثبیت موقعیت خود، اقدام به نبرد با حکومت‌های محلی و تصرف بنادر مهم (مثل جاکارتای کنونی) نمودند. از جمله مقاومت‌های مهمی که در برابر استعمارگران هلندی صورت پذیرفت، می توان به تلاشهای سلطان آگونگ، پادشاه مسلمان حکومت قدرتمند و سابقاً هندوی ماتارام، اشاره کرد. وی از دشمنان سرسخت هلندیها بود و در سال ۱۶۲۹ میلادی نیروهای خود را به سوی «باتاویا» (جاکارتای امروز) گسیل داشت ولی موفق به تسخیر مقرر هلندی ها نشد.

هلندی ها با تصرف آمبون (در جزایر ملوک) در سال ۱۶۰۵ و جزیره باندا در سال ۱۶۲۳، انحصار کامل تجارت ادویه این مجمع الجزایر را بدست آوردند. در پی استثمار منابع این مجمع الجزایر توسط هلندی ها، اندونزی تا حد کشوری کشاورزی، که صرفاً تأمین کننده نیازهای بازارهای اروپایی بود، تنزل یافت. هلندی ها همچنین از مهاجران چینی به عنوان واسطه های تجارت با اندونزی سود می جستند.

سلطان حسن الدین حاکم گوا (سولاوسی) و شاهزاده ترونوجویو حاکم مادورا نیز، به ترتیب در سالهای ۱۶۶۶ و ۱۶۸۰، علیه سلطه هلندی ها قیام کردند. ولی هر دو شکست خوردند.

هلندی ها برای جلوگیری از کاهش قیمت محصولات کشاورزی، در مواردی اقدام به آتش زدن این محصولات می کردند که غالباً همراه با سرکوب زارعین ناراضی از این اقدام بود. در سال ۱۷۴۰ میلادی نیز شورش مهمی در باتاویا توسط چینی های ناراضی آغاز شد که هلندی ها آن را سرکوب نموده و حدود ده هزار نفر چینی را به قتل رساندند.

^۱-Vereenigde oost – Indische C ompagnie

همچنین سیاستهای تفرقه افکنانه هلندیها، موجب تضعیف قدرت حکومتهای محلی مثل ماتارام شد. با این حال در سال ۱۷۹۹ میلادی «کمپانی هند شرقی هلند» بدلیل سوء مدیریت و فساد و رشکست شد.

بعدها در دوره جنگهای ناپلئون در اروپا و در پی اشغال هلند توسط فرانسه، انگلیسی ها وارد اندونزی شده و «کمپانی هند شرقی انگلستان»، اداره امور این مجمع الجزایر را عهده دار شد (۱۸۱۶-۱۸۱۱). سر توماس استامفورد رافلز از سوی فرماندار انگلیس بنگال (هندوستان) به عنوان فرماندار کا جاوه و نواحی وابسته بدان تعیین شد. انگلیسی ها در بنگ کولو (سوماترای غربی) قلعه ای بنا کردند و رافلز با الغای تجارت برده، نوعی حکومت نسبتاً خود مختار بنا کرد. وی همچنین بجای نظام اجباری زراعت (هلندی)، نوعی نظام اجاره داری زمین را برقرار کرد. در اثر اکتشافات باستان شناسی رافلز معبد معروف بوروبودور، و بعضی از دیگر معابد باستانی اندونزی، کشف و بازسازی شد. وی همچنین کتاب معروف خود را، موسوم به «تاریخ جاوه» در معرفی فرهنگ و تمدن جاوه نوشت. در طول اقامت انگلیسی ها در سوماترا (۱۸۲۵-۱۸۱۴) یک محقق دیگر انگلیسی به نام ویلیام مارسدن کتاب مشابهی در مورد تاریخ سوماترا نوشت.

پس از شکست ناپلئون و پایان اشغال هلند توسط فرانسه، به موجب معاهده ای که در سال ۱۸۱۴ میان انگلستان و هلند به امضاء رسید، مجدداً تمامی متصرفات استعماری هلند، در اختیار مقامات هلندی مستقر در باتاویا قرار گرفت و بدین ترتیب سلطه استعماری هلند در سال ۱۸۱۵ میلادی اعاده شد.

پس از بازگشت هلندی ها به اندونزی، یک سلسله شورشهای ضد استعماری در این مجمع الجزایر پا گرفت که همگی سرکوب شدند. از جمله: شورش در ملوک (۱۸۱۸-۱۸۱۶)؛ جنگ جاوه به رهبری شاهزاده دیپونگورو (۱۸۳۰-۱۸۲۵)؛ جنگ پادری به رهبری امام بنجل در سوماترای غربی (۳۹-۱۸۲۱)؛ جنگ آچه به رهبری تکوعمر (۱۹۰۳-۱۸۷۳)؛ شورش قوم بتک در سوماترای شمالی (۱۹۰۷)؛ مقاومت مردم بالی در برابر مهاجمان هلندی (۱۹۰۸) و نیز شورشهایی پراکنده در سولاوسی جنوبی و کالیمانتان جنوبی.

جنبشهای ناسیونالیستی و مبارزات استقلال طلبانه

در پی شکست قیام های ضد استعماری، از اوایل قرن بیستم بتدریج اندیشه سازمان دادن به حرکت های ناسیونالیستی مطرح شد. در سال ۱۹۰۸، یک تشکیلات آموزشی به نام «بودی او تومو» (Boedi Oetomo به معنای «تلاش زیبا») پا گرفت که بعدها به سیاست گرائید. سپس در سال ۱۹۱۲، «اتحادیه بازرگانی اسلامی» توسط حاجی سمن هودی با هدف تأمین منافع تجار مسلمان تشکیل شد که بعداً به «اتحاد اسلامی» تغییر نام داد و به عنوان تشکیلاتی سیاسی وارد صحنه شد افرادی مثل حاجی عمر سعید چوکروانیو تو و حاجی آگوس سلیم رهبری آن را برعهده گرفتند. همچنین در همین سال (۱۹۱۲) بود که یکی از حرکت های اسلامی تجددگرا، به نام «محمدیه» توسط کیایی حاجی احمد دهلان در شهر جوکجا کار تا تأسیس شد. اهداف اولیه این سازمان نوگرای اسلامی، اصلاح امور اجتماعی، آموزشی و اقتصادی مسلمانان بود.

در سال ۱۹۱۲ حزب دیگری نیز به نام «حزب هند» با هدف استقلال کشور تأسیس شد که دولت استعماری هلند از شناسایی آن سرباز زد و در سال ۱۹۱۳ رهبران این حزب را به هلند تبعید کرد. سپس در سال ۱۹۱۴، نخستین تشکیلات چپ گرای اندونزی، به نام «سازمان سوسیال-دموکراتیک هند» توسط سه نفر از هلندی ها تأسیس شد که بعدها به عنوان اولین حزب کمونیست آسیا در خارج از حیطه روس درآمد. در سال ۱۹۲۰ «اتحادیه اسلامی» به دو جناح چپ و راست انشعاب یافت که جناح چپ آن بعدها به «حزب کمونیست اندونزی» (تأسیس ۱۹۲۴) ملحق شد.

در طول جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴) فعالیتهای سیاسی در اندونزی شدت گرفت. «اتحادیه اسلامی» در نخستین گردهمایی خود در باندونگ در سال ۱۹۱۶، خواستار تشکیل حکومت خود مختار اندونزی، با همکاری هلندی ها شد. مقامات هلندی در پاسخ به این گرایش، در سال ۱۹۱۸ «شورای مردمی» را تشکیل دادند، که بیشتر نقش مشورتی داشت و فاقد قدرت اجرایی بود. در پایان جنگ جهانی اول، دولت هلند بدلیل بعضی از ناآرامی های داخلی، وعده اعطای حکومتی خود مختار به اندونزیایی ها داد ولی هرگز بدان عمل نکرد.

در سال ۱۹۲۳ به علت وخامت اوضاع اقتصادی و افزایش اعتصابات کارگری، دولت هلند با تجدید نظر در قوانین جزایی، آزادیهای عمومی را محدود کرد، ولی حرکت های اعتراضی همچنان ادامه یافت. در سال ۱۹۲۲ «تامان سیسوا» بنیان نهاده شد که هدف اصلی آن ارتقاء وضعیت آموزشی بود. سپس در سال ۱۹۲۴ «اتحادیه دانشجویان اندونزی» توسط محمد حتی و دیگران تشکیل شد که بعداً به یکی از نیروهای مهم ناسیونالیست در راه کسب استقلال تبدیل شد. «حزب کمونیست اندونزی» نیز در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ شورش هایی را علیه حکومت استعمار برپا نمود که سرکوب شد و رهبران آن تبعید شدند.

محمد حتی و بعضی از دیگر رهبران ناسیونالیست اندونزی در سال ۱۹۲۷ در نخستین گردهمایی بین المللی «اتحاد علیه امپریالیسم و سرکوب استعماری» در بوکسل، همراه با جواهر لعل نهرو و بسیاری از رهبران ناسیونالیست آفریقایی و آسیایی شرکت کردند.

سوکارنو و تعدادی دیگر از چهره های ملی گرای اندونزی در سال ۱۹۲۷، «حزب ناسیونالیست اندونزی» را تشکیل دادند که زبان اندونزیایی را به عنوان زبان رسمی برگزید و سیاست عدم همکاری با هلند را در پیش گرفت. در همین سال (۱۹۲۷) اتحادیه سراسری جوانان ناسیونالیست اندونزی بنیان نهاده شد. در گردهمایی سال ۱۹۲۸ جوانان اندونزیایی، پیمان معروف به «میثاق جوانان پذیرفته شد که شامل سه رکن: وطن واحد (کشور اندونزی)، ملت واحد (ملت اندونزی) و زبان واحد (زبان اندونزیایی).

سوکارنو در سال ۱۹۲۹ توسط مقامات هلندی دستگیر شد که این امر اعتراضات گسترده ای را به دنبال آورد. وی در سال ۱۹۳۱ آزاد شد ولی مجدداً در سال ۱۹۳۳ تبعید گردید و تا سال ۱۹۴۲ (زمان حمله ژاپنی ها) در بازداشت بسر می برد. تحولات مهمی که در سالهای بعد رخ داد عبارت بود از: تشکیل «حزب وحدت اندونزی» در سال ۱۹۳۱؛ انحلال حزب ناسیونالیست و تشکیل «حزب اندونزی» (مبتنی بر ناسیونالیسم و طرفدار استقلال) و نیز تشکیل سازمان «تعلیم و تربیت ملی اندونزی» در همان سال (۱۹۳۱)؛ دستگیری رهبران ناسیونالیست مثل محمد حتی و سوتان شهریر (۱۹۳۴)؛ تشکیل «حزب اندونزی بزرگ» با هدف استقلال اندونزی (۱۹۳۵)؛ مخالفت مقامات هلندی با درخواست استقلال اندونزی (۱۹۳۶)؛ تشکیل «جنبش مردم اندونزی» (۱۹۳۷) و بالاخره تشکیل «فدراسیون سیاسی اندونزی» (۱۹۳۹).

مجموع این حرکت های ملی و اسلامی، با پاسخ مناسبی از سوی هلندی ها روبرو نشده و دامنه اعتراضات روزبروز بیشتر می شد تا اینکه جنگ جهانی دوم آغاز شد اندونزی به تصرف ژاپن درآمد.

اشغال اندونزی توسط ژاپن

با شروع جنگ جهانی دوم و پس از حمله نیروهای ژاپنی به پرل هاربور (هاوایی) در سال ۱۹۴۱، ژاپنی ها حرکت به سوی جنوب را آغاز کرده و پس از سقوط سنگاپور، وارد «هند شرقی هلند» (اندونزی) شده و در ماه مارس ۱۹۴۲ آنرا

اشغال کردند. دوره سه سال و نیم اشغال اندونزی توسط ژاپن فرصتی مهم برای استقلال این کشور بود. سوکارنو و حتی از زندان آزاد شدند و در ظاهر به همکاری با مقامات ژاپنی پرداختند ولی در خفا به انجام فعالیتهای زیر زمینی مبادرت ورزیدند. ژاپنی ها چندی بعد در اثر فشارهای ناشی از جنگ و قطع خطوط مواصلاتی شان و همچنین گسترش شورشیهای داخلی در اندونزی، اجازه دادند که پرچم دو رنگ (سرخ و سفید) اندونزی به اهتزاز در آمد. سپس سرود ملی « اندونزی بزرگ» و نیز زبان اندونزیایی را به عنوان نمادهای ملی به رسمیت شناختند و بالاخره با انتقال اداره امور داخلی به اندونزیایی ها موافقت کردند و بدین ترتیب مقدمات استقلال اندونزی فراهم شد.

تشکیل حکومت و تحولات آن

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن، نیروهای ژاپنی در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ تسلیم شدند. رهبران اندونزیایی با اغتنام از فرصت و قبل از ورود متفقین، با تهیه بیانیه ای کوتاه استقلال اندونزی را در صبح روز ۱۷ اوت ۱۹۴۵ اعلام کردند. متن بیانیه توسط سوکارنو بدین شرح قرائت شد.

بیانیه

«ما مردم اندونزی به این وسیله بیانیه استقلال اندونزی را اعلام می داریم. امور مربوط به انتقال قدرت و سایر امور، با احساس مسئولیت، هرچه سریعتر انجام خواهد شد.

جاکارتا، ۱۷ اوت ۱۹۴۵

به نام مردم اندونزی

(امضاء) سوکارنو، حتی.»

پس از قرائت بیانیه، پرچم دورنگ سرخ و سفید به اهتزاز در آمد و سرود «اندونزی بزرگ» خوانده شد و این ترتیب جمهوری اندونزی تولد یافت. ایدئولوژی پانچاسیلا (Pancasila) به عنوان بنیان فلسفی و ایدئولوژیک حکومت پذیرفته شد که خود شامل پنج اصل زیر می باشد:

اعتقاد به خدا، وحدت ملی، بشر دوستی، عدالت اجتماعی و دموکراسی. سپس در ۱۸ اوت ۱۹۴۵ قانون اساسی کشور تدوین گردید. سوکارنو رئیس جمهور و محمد حتی معاون رئیس جمهور شد و در ۵ سپتامبر همان سال (۱۹۴۵) نخستین کابینه اندونزی تشکیل گردید.

انقلاب

پس از اعلام استقلال اندونزی، نیروهای انگلیسی به نمایندگی از متفقین و برای خلع سلاح ژاپنی ها وارد اندونزی شدند و کمی بعد هلندی ها نیز با هدف اعاده حاکمیت استعماری خود به این مجمع الجزایر بازگشتند. در این دوره چهار ساله (۴۹-۱۹۴۵) که منتهی به استقلال رسمی اندونزی شد، این کشور صحنه آشوبها و مبارزات گسترده ای بود. در ماه نوامبر ۱۹۴۵ نیروهای انگلیسی که به یاری هلندی ها برخاسته بودند نبرد سختی را علیه ارتش نوپای ملی اندونزی آغاز کردند که تلفات زیادی برجای نهاد.

نیروهای مبارز اندونزیایی در کنار ادامه مبارزات ضد هلندی، فعالیتهای دیپلماتیک خود را نیز آغاز کردند. محمد حتی نخست وزیر این جمهوری در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۵ با انتشار بیانیه ای، سیاستهای اصلی کشور را اعلام کرد و سپس در ۱۴ نوامبر (۱۹۴۵)، سوتان شهریر نخست وزیر جدید کشور، نظام پارلمانی مبتنی بر احزاب را معرفی کرد و کمی بعد (دسامبر ۱۹۴۵)

وی با طرح انگلیسی‌ها مبنی بر خلع سلاح و تسلیم حدود ۲۵۰۰۰ نفر نیروی ژاپنی موافقت کرد ارتش ملی اندونزی انجام برنامه را برعهده گرفت و از آوریل ۱۹۴۶ بازگرداندن ژاپنی‌ها آغاز شد. ادامه نبرد اندونزیایی‌ها با نیروهای هلندی، سبب شد که پایتخت جمهوری از جاکارتا به جوگجاکارتا منتقل شود (۱۹۴۶). در همین دوره مذاکرات نمایندگان اندونزی و هلند نیز از سال ۱۹۴۶ آغاز شد که در سال ۱۹۴۷ منجر به توافقنامه‌ای مبنی بر به رسمیت شناختن حاکمیت اندونزی (به صورت دوفاکتو) بر جاوه، سوماترا و مادورا شد. این توافق گرچه گامی مهم در تأیید استقلال اندونزی بود ولی رهبران این کشور به دنبال تثبیت حاکمیت خود بر سراسر این مجمع‌الجزایر بودند، بنابراین مبارزات ضد هلندی ادامه یافت و نیروهای هلندی نیز مجدداً اقدام به سرکوب این مقاومت‌ها نمودند که سرانجام منجر به امضای توافقنامه دیگری در سال ۱۹۴۸ شد. هرچند که هلند‌ها به این توافق نیز وفادار نمانده و در دسامبر همان سال (۱۹۴۸) به جوگجاکارتا حمله کرده و رهبران جمهوری مثل سوکارنا و حتی را دستگیر کردند. در همین دوره حزب کمونیست اندونزی نیز در شهر مادبون (جاوه شرقی) برقراری «جمهوری خلق اندونزی» را اعلام کرد، که تلاشی ناموفق بود و سرکوب شد.

به ابتکار جواهر لعل نهرو، نشستی در دهلی نو با حضور نمایندگان ۱۹ کشور تشکیل شد که نتیجه آن ارائه قطعنامه‌ای پیشنهادی به سازمان ملل برای خلع ید از هلند در اندونزی و آزادی رهبران دستگیر شده این کشور بود. در ۲۸ ژانویه ۱۹۴۹ شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌ای خواستار آتش بس، آزادی رهبران دستگیر شده اندونزیایی و آزادی جوگجاکارتا شد. هلندی‌ها بی‌اعتنا به این قطعنامه به اشغال جوگجاکارتا ادامه داده و مدعی شدند که حکومت و ارتشی به نام اندونزی وجود خارجی ندارد. نیروهای اندونزی نیز در پاسخ به این ادعا، در اول مارس (۱۹۴۹) به جوگجاکارتا حمله کرده و چند ساعتی شهر را در اختیار گرفتند. سرانجام در ۷ مه ۱۹۴۹ توافقنامه‌ای میان نمایندگان اندونزی و هلند (محمد روئم و ون روین) به امضاء رسید برای پایان دادن به خصومت میان دو کشور، اعاده حاکمیت جمهوری در جوگجاکارتا و ادامه مذاکرات تحت نظر سازمان ملل.

سپس در ۲۳ اوت ۱۹۴۹ «کنفرانس میزگرد» در لاهه با حضور نمایندگان هلند و اندونزی و تحت نظر سازمان ملل آغاز به کار کرد که در ۲ نوامبر موافقتنامه‌ای صادر کرد مبنی بر لزوم شناسایی حاکمیت اندونزی از سوی هلند. بالاخره در ۲۷ دسامبر ۱۹۴۹ هلند به صورت رسمی حاکمیت اندونزی را (به جز ایریان جایا) به جمهوری ایالات متحده اندونزی، که دولت فدرال و کم‌دوامی بود، تحویل داد و اندونزی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۰ به عضویت سازمان ملل درآمد.

بنگلادش

جغرافیای انسانی

جمعیت و ترکیب و پراکندگی آن

بنگلادش هفتمین کشور پر جمعیت جهان می باشد. براساس سرشماری سال ۱۹۶۱ جمعیت بنگلادش به ۵۰/۸۴۰/۰۰۰ نفر بالغ می شد. اما بر طبق آمار مارس ۱۹۷۴ این رقم به ۷۶/۳۹۸/۰۰۰ نفر رسید. یعنی طی ۱۳ سال ۲۶ میلیون نفر بر جمعیت کشور افزوده شد. بر طبق سرشماری انجام شده در ۱۹۸۱ جمعیت این کشور ۸۹/۹۱۲/۰۰۰ نفر و براساس تخمین‌های رسمی در ۱۹۸۷ جمعیت ۱۰۲/۵۶۳/۰۰۰ نفر بود.

از میان ۸۹ میلیون نفر جمعیت بنگلادش در سال ۱۹۸۱ - ۴۶/۲۹۵/۰۰۰ نفر مرد و ۴۳/۶۱۷/۰۰۰ نفر زن بوده‌اند. میانگین سنی مردان ۴۷ سال و زنان ۴۸ سال است. نرخ بالای زاد و ولد سبب شده است که جمعیت بنگلادش جمعیتی جوان باشد ۴۸ درصد مردم این کشور زیر ۱۵ سال قرار دارند. همچنین بیش از ۱۶ درصد از کل جمعیت زیر ۵ سال قرار دارند. چنین ساخت سنی بر اقتصاد بنگلادش اثرهای نامطلوب بر جای می گذارد. زیرا این جمعیت وابسته به دیگران که سهمی در نیروی کار تولیدی ندارد مقادیر زیادی از منابع ملی را مصرف می کند.

در ساختار سن - جنس تسلط جمعیت جوان مذکر مشاهده می شود ساختار سن و جنس کم و بیش در تمام بخشهای بنگلادش مشابه است. اما بعضی اختلافات میان مناطق شهری و روستایی وجود دارد. در این کشور جمعیت مردان بیشتر است و نسبت جنسیت ۱۰۸ است. این نسبت در بعضی مراکز شهری بزرگ به ۱۲۰ می رسد. در گروههای جمعیتی جوان، اکثریت را مردان مهاجر حایز هستند.

تراکم نسبی جمعیت در ۱۹۸۷، ۷۱۲ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است. توزیع جمعیت در نواحی مختلف این کشور متفاوت است و تحت تاثیر کیفیت خاک و شرایط جغرافیای طبیعی این کشور قرار دارد. در حالی که تراکم جمعیت در بعضی نواحی بسیار زیاد است در نواحی دیگر جمعیت کمی زندگی می کنند. تراکم جمعیت در تپه‌های جنوب شرقی کمتر از ۱۰۰ نفر است، حال آنکه این رقم در نقطه تلاقی رودخانه‌های پادما و مگنا به ۲۰۰۰ نفر می رسد. به طور کلی تمرکز جمعیت بیشتر در طول رودخانه‌های اصلی می باشد و علاوه بر این تمرکز جمعیت در اطراف مراکز عمده دولتی، شهری و مراکز صنعتی مشاهده می شود. جزایر ساحلی، تپه‌ها، دشتهای آبخیز و مردابها تراکم کمتری دارند. اغلب این مناطق با محصولات کم کشاورزی مشخص شده‌اند. کم جمعیت‌ترین مناطق تپه‌های چیتاگنگ و دشتهای آبخیز و جنگلهای بخش خولنا می باشد و پرجمعیت‌ترین مناطق داکا و کومیلا می باشد.

اکثر جمعیت بنگلادش در روستاها ساکن می باشند. ولی مهاجرت روستاییان به شهرها شدت یافته است. تحلیل رفتن نیروی زمین‌های کشاورزی و وجود فرصتهای خوب اقتصادی در شهرها سبب شده است که روستاییان به شهرها روی آورند. سرشماری ۱۹۶۱ نشانگر این مطلب است که طی دهه ۱۹۵۰ جمعیت

روستائین با نرخی برابر ۱۹/۸ درصد افزایش یافته است. حال آنکه این رقم در شهرها به ۴۳/۲ درصد بالغ می شد. در واقع در ۱۹۶۱ فقط ۵/۶ درصد مردم در شهرها زندگی می کردند در سال ۱۹۷۴، ۹۱/۲۲ درصد جمعیت در بیش از ۶۵ هزار روستا زندگی کرده و ۸/۷۸ درصد در شهرها سکونت داشتند.

در بخش خولنا بین سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۴ بیش از ۵۰۰ درصد شهرنشینی افزایش یافته است. این افزایش برای شهر داکا بیش از ۴۰۰ درصد بوده است. برطبق سرشماری ۱۹۸۱ جمعیت شهری طی سالهای ۸۱-۱۹۶۱، بیش از سه برابر شده است. یک نمونه گیری در مناطق شهری در بخش کومیلان نشان می دهد که حداقل $\frac{2}{3}$ مهاجرت ها از روستاها به شهرها بوده است. در ۱۹۸۱ از ۸۷/۱۱۹/۹۶۵ نفر، ۱۳/۲۲۷/۶۲۵ نفر شهرنشین می باشند (یعنی ۱۵/۲ درصد)، به رغم تمام این مسائل، اکنون جمعیت شهری بنگلادش بیش از ۱۸ درصد را شامل نمی شود.

مهاجرت

مهاجرت در بنگلادش را از چند دید می توان مورد بررسی قرار داد: یکی مهاجرت روستاییان از مناطق کشاورزی به شهرها و مراکز مهم تجاری و صنعتی و دیگری، مهاجرت از بنگلادش به دیگر کشورهای شبه قاره هند و بالعکس می باشد از اوایل دهه ۵۰ که بنگلادش (به عنوان جزئی از پاکستان) از هند جدا شد هندوهایی که ساکن بنگلادش بودند به هند مهاجرت کردند و شماری از آنها نیز در سال ۱۹۷۱ که بنگلادش از پاکستان جدا شد به هند فرار کردند. دولت هند ترجیح داد ورود غیرقانونی اتباع بنگلادش را نادیده بگیرد تا موجب مسئله اساسی نگردد. بعبارت دیگر شمار هندوها در بنگلادش از زمان جدایی پاکستان از هند در ۱۹۴۷ کاهش قابل ملاحظه یافته است. آنها در ۱۹۶۱ حدود ۱۸ درصد از جمعیت را تشکیل می دادند ولی در سال ۱۹۷۸ به کمتر از ۱۴ درصد کاهش یافتند.

از دیگر مهاجرت ها مهاجرت مسلمانان از هند به بنگلادش می باشد. این مسلمانان از ایالت شمالی هند به نام بیهار پس از جدایی پاکستان از هند به بنگلادش مهاجرت کردند. در ۱۹۷۱ شمار آنها ۶۰۰ هزار نفر بود. بیهاریها در ۱۹۷۱ از اقدامات ارتش پاکستان بر علیه پاکستان شرقی (بنگلادش فعلی) حمایت کردند. این امر سبب شد که بنگلادش ها با آنان دشمن شوند. پس از استقلال بنگلادش نیز شماری از آنها به پاکستان رفتند و عده کمی در جامعه بنگالی مخلوط شدند و بعضی از آنها در اردوگاهها در بنگلادش منتظر انتقال به پاکستان می باشند.

این مهاجرت ها بیشتر در داخل شبه قاره بود. ولی به واسطه آنکه بنگلادش از نظر اقتصادی فقیر و کشوری پر جمعیت می باشد و موفقیت چندان در زمینه علوم و فنون نداشته است و در معرض مصایب و بلایای طبیعی فراوان بوده است، استعداد مهاجرت پذیری ندارد و برعکس گروههایی از مردم این کشور سرزمین خود را برای پیدا کردن شرایط زندگی بهتر ترک می کنند.

در حال حاضر بیش از یک میلیون نفر بنگلادشی در انگلیس به سر می برند این افراد گرچه قطع رابطه با سرزمین مادری خود نکرده اند، ولی برای همیشه در انگلیس زندگی می کنند. علاوه بر آنها عده زیادی از اتباع بنگلادش در آمریکا، کانادا و کشورهای اروپایی بسر می برند. از اوایل دهه ۷۰ و ۸۰ فرصتهای

جدیدی برای این افراد در خاورمیانه و بخصوص کشورهای غربی منطقه خلیج فارس ایجاد شد که شمار زیادی از بنگلادشی‌ها را به این مناطق جذب کرد. این افراد سالانه وجوه ارزی قابل توجهی به کشور خود می‌فرستند. در سال ۸۱-۱۹۸۰ این مهاجران ۳۲۹ میلیون دلار به بنگلادش فرستادند.

اقوام و نژادها و روابط آنها

اولین گروه نژادی که قبل از تاریخ در سرزمین بنگلادش امروزی سکنی گزیدند، گروه آسترو آسیا بودند و بعد از آنها آریایی‌ها، مغول‌ها و نژادهایی از تبت و برمه به این سرزمین روی آوردند. حکام مسلمان که در قرن سیزدهم بر شبه قاره هند مسلط بودند حدود ۶۰۰ سال بر بنگال نیز حکومت کردند. بیشتر مردم بنگلادش سیه چرده و کوتاه قد هستند و خصوصیات شکلی مغول‌ها را دارند. اما در ناحیه چیتاگنگ گروه‌های قبیله‌ای متفاوتی با این ویژگی‌ها وجود دارد. در واقع مردم بنگلادش از نژاد «نگریتو»^۱ و «دراویدین»^۲ هستند. که طی زمان بر اثر اختلاط با اقوامی که به این سرزمین آمده‌اند تغییر یافته و سکنه کنونی این سرزمین ترکیبی از این نژادها می‌باشد.

در بنگلادش قبایل متعددی زندگی می‌کنند که از میان آنها دو قبیله «بده»^۳ و «مورانگ»^۴ به سبب شیوه خاص زندگی‌شان جلب نظر می‌کنند. «بده‌ها» در واقع کولی‌های دریایی هستند که در برابر کولی‌های صحرائی قرار دارند. آنها عمر خود را از طریق ماهیگیری در قایق‌هایی می‌گذرانند که به منزله خانه آنهاست. «بده‌ها» در مجموعه‌ای از بیست تا سی قایق از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند. هر مجموعه برای خود رئیسی دارد که مالک بزرگترین قایق است. آنها اغلب سحر کننده مار هستند و به همین جهت «بده» که در زبان بنگالی به معنای مارگیر است نام گرفته‌اند آنها در کنار رودخانه زهر مار را به عنوان پادزهر می‌گیرند. زنان «بده» نیز در کار فروش داروهای گیاهان جنگلی فعال می‌باشند. آنان خود را مسلمان می‌خوانند اما مسلمانان این گفته را رد می‌کنند. «مورانگ‌ها» ریشه‌ی مغولی دارند. و تمدن آنها به صدها سال قبل باز می‌گردد نزدیک به بیست هزار نفر از آنها در اطراف چیتاگنگ کوهستانی که پر از جنگل‌های تنگ است، زندگی می‌کنند. آنها به کشاورزی، قالی بافی و دامداری اشتغال دارند در میان آنها هنوز عده‌ای یافت می‌شوند که پیرو هیچ مذهبی نیستند. آنها برای حل اختلافات خود شورایی خاص دارند و فقی به هنگام بلایا، همچون قحطی یا سیل به حکومت متوسل می‌شوند. برنج غذای اصلی آنان می‌باشد. پس از مرگ جسد مورانگ‌ها در ساحل یک رودخانه سوزانده می‌شود.

حدود ۱۲ گروه قومی نیز در تپه‌های چیتاگنگ زندگی می‌کنند، که بزرگترین و مهمترین آنها جاکماها^۵، مارماها^۶، تپیراها^۷، و مروها^۸ هستند. این قبایل با بنگالیها هم نژاد نیستند و خصوصیات آنها

1- Negritos
2- Dravidians
3- Bedeh
4- Morang
5- Chakma
6- Marma
7- Tippera
8- Moro

بیشتر شبیه برمه‌ای هاست. مردم کاکس بازار شامل اقوام قبیله نشین رنگ پوست مغ^۱ و نیز بودایی‌های آراکانی^۲ الاصل و برمه‌ای هستند.

زبان و خط

بنگالی، زبان اصلی مردم بنگلادش را تشکیل می‌دهد. این زبان یکی از تقسیمات زبانهای هند و آریایی در شبه قاره هند است. بنگالی که از کهن‌ترین زبانهای شبه قاره هند به شمار می‌رود. زبان مادری ۱۳۳ میلیون بنگالی است که در بنگال غربی و بنگلادش زندگی می‌کنند زبان بنگالی دارای لهجه‌های متفاوتی است.

یکی از عواملی که به استقلال بنگلادش از پاکستان کمک کرد داشتن زبانی جدا بود بعضی مسئله زبان را نخستین عاملی می‌دانند که سبب بروز قیام در پاکستان شرقی شد. در حالی که ۵۵/۴۸ درصد کل جمعیت پاکستان به زبان بنگالی صحبت می‌کردند. تنها ۳/۶۵ درصد مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گفتند و زبان اردو به وسیله محمدعلی جناح به عنوان زبان رسمی مردم پاکستان انتخاب شده بود. حال آنکه به عقیده بنگالی‌ها بایستی زبان بنگالی به عنوان زبان رسمی کشور انتخاب می‌شد. دانشجویان مسلمان داکا با به وجود آوردن کمیته‌ای خواهان شناسایی زبان بنگالی به عنوان زبان رسمی پاکستان شدند. در حالی که این امر از طرف محمدعلی جناح رد شده بود.

در ۱۹۵۲ حکومت مرکزی برآن شد که زبان بنگالی را به خط فارسی متداول کند. اما روستایان، دانشجویان و کارگران گردهم آمدند و به دفاع از زبان مادری خود پرداختند. سرانجام در نتیجه فشارهای روزافزون بنگالی‌ها حکومت مسلم لیگ به ناچار بنگالی را به عنوان یکی از زبانهای رسمی پاکستان پذیرفت.

زبان بنگالی از سانسکریت گرفته شده و به وسیله پراکریت^۳ تکمیل شده است. زبان بنگالی از یک ادبیات قدیمی برخوردار است که با ادبیات هندی ترکیب شده است. ادبیات صوفیانه مربوط به قرون وسطی هندی در بنگلادش مورد توجه می‌باشد. سابقه اولین نوشته‌های بنگالی که اکنون در دسترس است به قرن هفتم میلادی باز می‌گردد در نیمه اول قرن نوزدهم ادبیات نوین این زبان به سرحد شکوفایی خود رسید. آثار «رابیندرانات تاگور»^۴ در سال ۱۹۱۳ جایزه نوبل را به وی اختصاص داد. کوششهای دولت پاکستان به پوشاندن آثار تاگور پس از استقلال در ۱۹۷۴ از دیگر عوامل روی آوری بنگلادش به زبان و ادبیات بنگالی گردید. «ویدیا ساگار»^۵ «بنکیم چاندرا»^۶ و میر مشرف حسین از جمله چهره‌های معروف ادبیات بنگالی این عنصر هستند.

1- Mogh

2- Arakan

3- Prakrit

4- Rabindranath Tagore

5- Viddiya Sagar

6- Bankim Chandra

خط بنگالی نیز اصلاح شده خط سانسکریت یا دواناگاری^۱ می باشد و شباهتی به اردو که از دستخط عربی استفاده کرده است ندارد. لغت های عربی و فارسی و انگلیسی نیز به آن اضافه شده است.

جغرافیای سیاسی

۱. اهمیت استراتژیک کشور در منطقه

بنگلادش به رغم کمی وسعت، به علت قرار داشتن در جنوب شرقی آسیا و شمال اقیانوس هند از نظر استراتژیکی از موقعیت خاصی برخوردار است. این کشور از یکسو مد نظر ابرقدرتها و از سوی دیگر مورد توجه کشورهای همسایه و همجوار مانند هند، پاکستان و چین می باشد.

بنگلادش، زمانی به عنوان بخشی از ایالت بنگال هند محسوب می گردید. پس از استقلال پاکستان، بنگال شرقی از هند مجزا و به عنوان پاکستان شرقی به کشور پاکستان ملحق گردید. جدایی دو بخش پاکستان از یکدیگر مسائل و مشکلات فراوانی را به دنبال داشت. تا آنکه در ۱۹۷۱ بنگلادش از پاکستان جدا و به صورت کشور مستقلی درآمد بنگلادش به علت همسایگی با ایالات بنگال غربی، آسام و تریپورا هند برای این کشور اهمیت ویژه ای دارد.

جمهوری خلق چین به علت مشکلات و مسائلی که با کشورهای منطقه هندو چین دارد و به سبب عدم دسترسی به اقیانوس هند سعی دارد با کسب امتیازاتی از بنگلادش امکان دسترسی به آبهای اقیانوس هند را برای خود فراهم نماید.

از طرف دیگر بنگلادش با دارا بودن ارتشی بزرگ می تواند متحد نظامی مهمی برای هریک از کشورهای همسایه محسوب شود.

ادیان و مذاهب

تاریخچه رشد هریک از ادیان و مذاهب

در تاریخ اکسفورد آمده است:

«وقایع (تاریخ) مشخص در بنگال از ۳۰۰ سال قبل از میلاد شکل گرفته است».

اغلب اطلاعات تاریخی موجود به ایندوس^۲ (سند) و بالای دره های گنگ^۳ و پس از آن انتهای رودبهار^۴ مربوط است. ابتدا مهاجرت گروه های هند - آریایی^۵ و دراویدین^۶ به شمال هند صورت گرفته است در بین این مهاجران یک قبیله بنام بنگ^۷ بود که اسم آن از نام منطقه گرفته شده بود. بنگال از زمان امپراطوری شاهان گوپتا^۸ که هندو بودند شکل گرفت. شاهان گوپتا ابتدا در شمال بنگال و سپس بیهار حکومت را به عهده داشتند. در میان پادشاهان سلسله گوپتا «چاندرا گوپتا»، «سامودرا گوپتا» «بیکرامادیتا» و «الیاس چاندرا گوپتا» از دیگران مشهورتر می باشند. نماینده یکی از

^۱ - Devanagari

^۲ - Indus

^۳ - Ganges Valleys

^۴ - Bihar

^۵ - Indo - Aryan

^۶ - Dravidian

^۷ - Bang

^۸ - Gupta

پادشاهان این سلسله بنام آشوکا^۱ اول بار بودیسم را به این منطقه ارائه کرد و حدود هزار سال بعد یک پادشاه بودائی در بنگال به قدرت رسید.

بسیاری از مورخان متفق القولند که «شاشانکا» (۵۹۸-۶۴۰ میلادی) که وی هم هندو بود نخستین پادشاهی بود که توانست در بنگال قلمرو مشخص و مهمی را تحت پوشش قوای خود داشته باشد.

در سال ۷۵۰ میلادی مردم «گوپال»^۲ را که یک بودایی بود برای حکومت انتخاب کردند وی سلسله «پالا»^۳ را تاسیس کرد. پادشاهان این سلسله بودائینی بودند که مذهبی را که اول بار بوسیله نماینده آشوکا ارائه شد، توسعه دادند. آنها صومعه‌ها و مدارس بودایی را تاسیس کردند. زایران چینی که در آن زمان به این منطقه مسافرت کرده‌اند در مورد پارسی و طرفداری بنگالی‌ها از مذهب بودا مطالبی نوشته‌اند. بودیسم بخصوص از طرف طبقات پایین مورد استقبال قرار گرفت. ظاهر آرام بودیسم سلطه طلبی «پالاها» به مناطق دیگر را تا حدودی تضعیف می‌کرد. «دارماپال» یکی از پادشاهان این سلسله به تعمیر و بنای معابد بوداها پرداخت و کشور را تا رودخانه ایندوس (سند) در غرب و کوههای بیندهایا^۴ در مرکز هند امتداد بخشید. در نیمه قرن یازدهم میلادی «سن‌ها»^۵، «پالاها» را سرنگون کردند. سن‌ها هندوهای ارتدوکس بودند و سیستم طبقاتی^۶ را با همه ضعف‌هایش برای طبقات پایین جامعه دوباره برقرار کردند. «بیجوی سن» اولین پادشاه این سلسله ۶۴ سال حکومت کرد پس از وی فرزندش «بالال سن» نیز ۲۰ سال در کمال آرامش حکمرانی نمود. در همین زمان بالال، کنفرانس عظیم مذهبی هندوها را تشکیل داد (۷۸-۱۱۵۸ میلادی) و در آنجا سیستم طبقاتی هندو را به وجود آورد. براین اساس هر هندو به تناسب شغل و حرفه ارزش و اهمیت پیدا می‌کرد. هندوهای بنگلادش و بنگال غربی هم اینک براساس همین سیستم طبقه بندی شده‌اند. وی در پایان عمر خود مذهبی‌تر شد و بر اثر گرایشهای شدید مذهبی هندوئیسم و به خاطر ترک دنیا و به منظور پاک شدن از گناهان به اتفاق همسرش، خود را به رودخانه مقدس گنگ انداخت.

وی قبل از ترک دنیا حکومت را به فرزندش «لاکشمین سن» واگذار نمود (۱۲۰۱-۱۱۷۸ میلادی) لاکشمین فردی مقید به مذهب هندوئیسم بود و پایتختش در بنگال غربی قرار داشت. وی به هنگام حمله «اختیار الدین بختیار» پیر و فرسوده بود و پس از حمله به بیکرام پور در داکا گریخت و در همانجا وفات یافت.

سن‌ها همچنین یک سیستم ویژه را به بنگال بنام کولینیسیم^۷ ارائه کردند، بر مبنای این سیستم یک مرد از طبقه بالا ممکن بود با یک زن از طبقه پایین ازدواج کند.

1- Ashoka
2- Gopala
3- Pala
4- Bindhya
5- Senas
6- Caste
7- Kulinism

حکومت مسلمانان در بنگال از سال ۱۲۰۱ تا ۱۷۵۷ میلادی به طول انجامید پس از شکست «لاکشمین سن» آخرین فرمانروای هندو مذهب توسط اختیارالدین بختیار حکومت مسلمانان در بنگال شروع می شود و با شکست «نواب سراج الدوله» در یک توطئه حساب شده توسط نیروهای بریتانیا خاتمه می یابد. اختیارالدین که فرمانده ارتش «قطب الدین» از نخستین فاتحان مسلمان هند بود مامور گردید تا به طرف شرق حرکت نموده و ضمن ترویج اسلام بخش دیگری از شبه قاره را به متصرفات امپراتور دهلی بیفزاید. وی ابتدا بیهار را فتح کرد و سپس به طرف بنگال رفت و بدون هیچ مفاومتی بنگال را تسخیر نمود. بختیار پایتخت خود را در دوکوت (نزدیک شهر دناچپور) بنا نهاد. بدین ترتیب پایه های حکومت مسلمانان ترک در بنگال نهاده شد.

مسلمانان طی دهه های متوالی موفق به فتح بخشها و فرمانداریهای مختلف بنگال گردیدند به طوری که ظرف مدت کوتاهی تمام بنگال تحت سیطره و نفوذ مسلمانان درآمد. طی ۱۳۵ سال پس از فتح بنگال این سرزمین توسط حکام ترک که از دهلی منصوب می گردیدند اداره می شد در طول حکومت مسلمانان ترک، بنگال در ناآرامی سیاسی و جنگ قدرت قرار داشت. اکثر حکام مدت کوتاهی زمام امور را در دست داشتند و از ۲۴ حاکمی که در طول ۱۳۵ سال فرمانروایی می کردند تنها می-توان از «بغراخان» و «باقرخان» به عنوان حاکمان قدرتمند یاد کرد.

نفوذ مسیحیان در بنگلادش بوسیله اروپاییان صورت گرفت. پرتغالی ها اولین اروپاییانی بودند که به بنگال آمدند آنها در سال ۱۵۱۷ اولین موسسه را در چیتاگانگ تاسیس کردند و همراه با آنها مبلغان و هیئت های مذهبی وارد این منطقه شدند و کلیسایی را در منطقه Tejgaon در داکا که هنوز باقی مانده، ساختند. پس از آنها هلندی ها، بریتانیایی ها، دانمارکی ها و فرانسوی ها به این منطقه نفوذ کردند. تا اینکه بریتانیایی ها حکومت ملمانان را در ۱۷۵۷ میلادی شکست دادند و کل منطقه را در اختیار خود گرفتند.

ولی اسلام به عنوان دین اکثریت مردم بنگلادش در دوران حکومت بریتانیا باقی ماند و پس از استقلال هند و پاکستان، این منطقه به دلیل دارا بودن اکثریت مسلمان از دیگر مناطق هند جدا شد.

۲. نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی جامعه

با گسترش اسلام در بنگلادش حاکمان مسلمان در تمام قسمتهای این کشور قدرت را به دست گرفتند. اسلام توسط ترکها در بنگال توسعه یافت. گرچه قبل از ورود ترکها مسلمانان سایر مناطق بنگال به لحاظ ارتباط تجاری و اقتصادی با اسلام آشنا بودند. اما با ورود ترکها موجبات تقویت و پیدایش حکومت مسلمانان در بنگال پدیدار گردید.

پس از ترکها، مغولها در بنگال به حکومت رسیدند که آنان نیز تا حدودی به توسعه فرهنگ اسلام پرداختند. مبدا تاریخ بنگلادش در زمان سلطنت اکبر به هجری شمسی تغییر نمود. اورنگ زاد یکی دیگر از پادشاهان مغول که اعتقاد زیادی به اسلام داشت شخصاً از قرآن نسخه برداری کرد.

پس از استیلای بریتانیا بر شبه قاره مسلمانان بیشترین ضربه را از جانب آنان متحمل شده و خسارات فراوانی دیدند. برای مثال در سال ۱۷۹۳ استعمارگران انگلیسی قانونی را به تصویب رساندند که معروف به اقامت دائمی^۱ می‌باشد. براساس این قانون مالکیت بنگال برای همیشه به عهده هندوها واگذار شد و این در حالی بود که مسلمانان سالهای طولانی حاکمیت مطلق سراسر قاره را در اختیار داشتند.

گرچه مسلمانان استیلای سیاسی خود را از دست دادند لیکن باتوجه به غنای فرهنگ و شرایط بهتر اقتصادی در درجه بالاتری از ارزش اجتماعی نسبت به هندوها قرار داشتند تقریباً در تمام مناطق شبه قاره مسلمانان همگام با هندوها و سایر اقشار تحت ستم علیه استعمارگران به مبارزه برخاستند. «فکیر منجو شاه» نخستین مسلمانی بود که در سال ۱۷۶۳ علیه نیروهای بریتانیا قیام کرد وی جنگهای مختلفی را بر علیه انگلیسی‌ها هدایت کرد ولی سرانجام شکست خورد.

«شاه ولی الله» برقراری خلافت اسلامی را به عنوان هدف تعیین کرده بود نیز در طول سالهای ۱۸۳۱ - ۱۷۷۹ به جنگ با انگلیس پرداخت. ولی وی نیز سرانجام از آنها شکست خورد. «حاجی شریعت الله» و «مولانا کرامت علی» و «محسن الدین الیاس» نیز جنگهایی را بر علیه انگلیسی‌ها رهبری کردند. آنان با الهام از تعالیم اسلامی روحیه مبارزه طلبی و جهاد را علیه انگلیسی‌ها در بین مسلمانان تبلیغ و تشویق می‌کردند.

این دوره از حرکت تجدید بنای اسلام بین سالهای ۱۸۷۳-۱۸۰۰ میلادی ادامه یافت. پس از این سالها نیز مسلمانان و هندوان متحداً علیه استعمارگران انگلیسی به مبارزه پرداختند.

در سال ۱۹۰۵۴ «لرد کرزن» فرمانروای معروف هندوستان ایالت بنگال را به دو بخش تقسیم نمود. «نواب سلیم الله» رهبر مسلمانان بنگال مشوق «لرد کرزن» در امر تقسیم بنگال بود. وی به رغم مخالفتهای زیاد، با او در این زمینه همکاری نمود بعد از تقسیم بنگال بخشهای عقب افتاده آن سرزمین مورد توجه قرار گرفت و از توسعه و عمران برخوردار شد.

«نواب سلیم الله» در سال ۱۹۰۶ با گردآوری رهبران مسلمانان سراسر هند نخستین کنفرانس سراسری رهبران اسلامی را تشکیل داد. که در این کنفرانس تصمیم به تشکیل حزب مسلم لیگ اتخاذ گردید و رهبران این حزب در مراحل بعدی، طرح تشکیل پاکستان را ارائه نمودند. رهبران حزب مسلم لیگ براین عقیده بودند که مسلمانان شبه قاره باید دارای موطن جداگانه‌ای بوده و قوانین شرع مقدس اسلام ناظر بر روابط سیاسی و اجتماعی مملکت باشد. در راس رهبران این حزب «محمدعلی جناح» قرار داشت علاوه بر جناح «لیاقت علی خان»، «عبدالرب پیشتاز»، «خواججه ناظم الدین» و «شهید سهروردی» می‌توان در این زمینه نام برد.

در طول سالهای ۱۹۳۰-۳۲ سه کنفرانس با حضور ۵۸ تن از رهبران برجسته مسلمانان و هندوها در یک طرف و دولت بریتانیا در طرف دیگر انجام پذیرفت. در نخستین کنفرانس که موضوع چگونگی

^۱ - Permanent Settlement Act

اداره امور و آینده شبه قاره در آن به بحث گذاشته شد، رهبران مسلمانان خواهان بررسی جداگانه مسئله مسلمانان گردیدند.

در حالی که رهبران سیاسی مشغول مذاکره درباره وضعیت آینده شبه قاره بودند، استقلال طلبان شبه قاره در جبهه‌های مختلف به مبارزه با قوای انگلیس برخاستند. از جمله این افراد «نواب میرقاسم خان» و «فقیر منظور شاه» بودند که جنگهای مختلفی را بر علیه استعمارگران هدایت می کردند. در ۱۹۳۵ که دولت انگلیس موافقت خود را با برگزاری انتخابات اعلام نمود. ابوالقاسم فضل الحق از رهبران مسلمانان پس از پیروزی در انتخابات در بنگال کابینه خود را تشکیل داد. وی در توسعه فرهنگ و دانش تلاش نمود که بدین ترتیب مسلمانان تشویق و ترغیب به فراگیری علم و دانش شدند و در مراحل بعدی بخش عظیمی از طبقه متوسط جامعه را تشکیل دادند.

با شروع جنگ جهانی دوم آزادیخواهان برخواسته‌های خود پافشاری کردند و انگلیسی‌ها به طور ضمنی پذیرفتند که در صورت پیروزی انگلیس در جنگ استقلال به هندوستان داده خواهد شد. در طول سالیان جنگ نزاع و کشمکش‌های مذهبی و فرقه‌ای سراسر هند و بنگال را فراگرفت که بر اثر آن هزاران نفر کشته و دارایی‌ها و اموال مسلمانان به غارت رفت. در چنین شرایطی در ۲۳ مارس ۱۹۴۰ در مجمع شورای سالانه، حزب مسلم لیگ از سوی جناح طرح تاریخی لاهور مطرح شد که سرانجام منجر به تقسیم شبه قاره گردید. وی در طرح خود خواهان ایجاد سرزمین مستقلی برای مسلمانان براساس اکثریت نفوس مسلم در مناطق موردنظر گردید که این طرح در مجمع عمومی به تصویب شرکت کنندگان رسید. سرانجام پس از یک دوره مذاکرات و درگیری‌ها در ۱۹۴۶ انتخابات سراسری در شبه قاره برگزار گردید در تاریخ ۹ ژوئیه ۱۹۴۷ رسماً پایان سلطه نیروهای انگلیسی در شبه قاره و تاسیس دو کشور مستقل هند و پاکستان اعلام گردید.

پس از استقلال پاکستان اختلافات میان دو بخش شرقی و غربی کشور شروع شد که به جدایی بخش شرقی پاکستان و تاسیس کشور بنگلادش در ۱۹۷۱ منجر گردید مسلمانان پس از تاسیس بنگلادش نیز قدرت را در این کشور در دست داشتند.

روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

از آنجا که در استقلال شبه قاره مسلمانان و هندوها مشترکاً در عملیات از بین بردن قوای متجاوز انگلیسی نقش داشتند استعمارگران انگلیسی همواره سعی می کردند همزمان با فعالیت‌های سیاسی از طریق تحریک عوامل خود فروخته به اختلافات مذهبی مسلمانان و هندوها دامن زده و بدین وسیله تاوان شکست سیاسی خود را در مذاکرات دریافت نمایند.

از طرفی اتحاد مسلمانان و هندوها در مبارزات علیه استعمارگران بریتانیایی قابل تحسین است ولی از طرف دیگر درگیری‌هایی که به تحریک عوامل استعمارگر صورت می گرفت تاسف را بر می انگیزد. یکی از تاسف بارترین و دهشتناک‌ترین این درگیری‌ها در ۱۹۴۶ در بیهار بود که طی آن هزاران مسلمان توسط افراطیون هندو مذهب به قتل رسیدند. به تلافی کشتار مسلمانان در بیهار مردم مسلمان نوا خالی (یکی از

شهرهای مذهبی بنگلادش) به قتل عام هدهوها دست زدند تا بدین وسیله آتش خشم خود را فرو ریزند. اوضاع آنچنان بحرانی و وخیم بود که «مهاتما گاندی» که بخوبی از نقشه‌ها و توطئه‌های استعمارگران آگاهی داشت به بیهار و نواخالی مسافرات نمود تا طرفین درگیر را از ادامه نبرد و کشتار بازدارد و آنان را متوجه دشمن اصلی نماید.

هند و پاکستان به ترتیب براساس دارا بودن اکثریت هندو و مسلمان مستقل تشکیل شدند. درگیریهای فرقه‌ای در هند و پاکستان کماکان ادامه دارد ولی این درگیریها در بنگلادش کمتر از دو کشور دیگر می باشد و تقریباً پیروان ادیان و مذاهب مختلف در کنار یکدیگر با مسالمت به سر می برند.

تشکیلات مذهبی

در دوران شکوفایی اسلام در بنگلادش ترویج و تبلیغ اسلام در بین مردم بیشتر از طریق صوفیان صورت می گرفت. در این دوران عموماً در جوار کاخ پادشاهان و یا سلاطین محلی موسوم به «مریدخانه» قرار داشت که پیروان مذاهب مختلف به هنگام پذیرش اسلام به این محل آورده می شدند.

در این دوران و پس از آن مساجد بزرگی از سوی سلاطین و مردم مسلمان شناخته می شد. در سال ۱۳۷۵ میلادی اسکندر شاه مسجد معروف آدینه را در پاندوآ در ایالت مالدا واقع در بنگال غربی بنا نمود. این مسجد بزرگترین مسجد در شبه قاره می باشد. در کنار این مساجد مدارس و حوزه‌های علمیه‌ای نیز بنا می شد که به تعلیم و تربیت طلاب می پرداخت. در ۱۸۶۷ نخستین مرکز علمی و فقهی معروف شبه قاره در محلی بنام دیوبند تاسیس گردید. این حوزه علمیه که به منظور ارتقای دانش و خرد مسلمانان شبه قاره و انتشار اسلام تاسیس گردیده بود نقش مهمی در آگاهی سیاسی و ترویج و ترغیب مسلمانان در فراگیری آیات جهاد ایفا نمود و تاثیر به سزایی نیز در مردم بنگال برجای گذارد.

به طور کلی موسسات و سازمانهای اسلامی در بنگلادش را می توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. موسساتی مانند مدرسه، مساجد و گروههای داوطلبی که احکام اسلامی را تدریس می کنند.
۲. مراکزی که اطراف آرماگاههای صوفیان و روحانیون تشکیل می شود.
۳. سازمانهای متعدد اجتماعی، مذهبی و فرهنگی که وظیفه آنها رسیدگی به وضعیت رفاهی مسلمانان است.

مدارس و حوزه‌های دینی که از قدیم به کار تعلیم و تربیت مربیان و رهبران دینی اشتغال داشته اند. هزاران مسجد موجود در بنگلادش مراکز فعالی برای فعالیت‌های اجتماعی مذهبی هستند. سازمانهایی نظیر «هیئت مسجد بنگلادش» مسجد سماج^۱ و بیت الشرف فعالیت‌های برخی از این مساجد را هماهنگ کرده و برنامه‌هایی برای فعالیت‌های فرهنگی مذهبی تهیه می کنند. مانند: تبلیغ اسلام، توسعه آموزشهای اسلامی و اصلاحات اجتماعی و خدماتی. این مساجد به عنوان مراکز نمازهای جماعت و یومیه همواره نقش مهمی ایفا کرده‌اند. ساخت مساجد جدید و توسعه و تعمیر و تزیین مساجد قدیمی تبدیل به مشخصه پیشرفت ناگهانی اسلام در بنگلادش شده است.

^۱ Samaj

آرامگاههای صوفیان و روحانیون نیز از قدیم بزرگترین مراکز دعا و نیایش و تعلیم اصول قرآن و سنت در بنگلادش بوده است. صدها آرامگاه در بنگلادش وجود دارد. این صوفیان که از کشورهای عربی و آسیای مرکزی به بنگلادش آمده‌اند نقش مهمی در توسعه اسلام در بنگلادش به عهده داشته‌اند و پس از مرگشان مزار آنها به صورت مرکزی برای دعا و عبادت مردم درآمده است. درگاه شاه جلال در سیلپت شاه نعمت و بایزید بسطامی در چیتاگنگ درگاه شاه مخدوم در پابنا، مزار میر پور در داکا، درگاه خان جهان علی در خولنا مهمترین این مراکز هستند که بازسازی شده‌اند. پیشوا ذکر منجیل (مرکز عبادی بین المللی اترشی، فریدپور که به وسیله حضرت شاه صوفی مولانا حشمت الله (معروف به پیر صاحب اترشی) تاسیس شده اخیراً تبدیل به مشهورترین این مراکز شده است صدها نفر از مردم روزانه از نقاط مختلف کشور به این آرامگاهها می آیند. در اعیاد مذهبی نیز صدها هزار نفر از مردم عادی و مقامات دولتی در این مکانها گردهم می آیند. درگاه اتریشی مجتمع بزرگی در یک منطقه روستایی است اما با امکانات فراوان یک مسجد، یک مدرسه و یک استراحتگاه که چندین هزار تن را در خود می پذیرد یک مرکز تحقیقات بین المللی نیز در آنجا تاسیس شده است. بسیاری براین باورند که پیشوا ذاکرمنجیل احتمالاً جامعه بنگلادش را مجدداً بر طبق اصول و سنت اسلامی شکل داده است.

سازمانها و موسسات اجتماعی و مذهبی نیز در بنگلادش وجود دارند. مهمترین آنها بنیاد اسلامی^۱، هیئت مسجد بنگلادش^۲، انجام مدرسه قرآنی مرکز اسلامی بنگلادش، جمعیت المدرسین بنگلادش، هیئت جهانی اسلام (قرآن و سنت)، اتحاد الامه و شورای سازمانهای اجتماعی - فرهنگی اسلامی می باشند.

«بنیاد اسلامی» مسئولیت آموزش امامان مساجد را به عنوان رهبران اجتماع در کشور دارد. این بنیاد با برگزاری اجلاسها و انجام کارهای تحقیقاتی اسلامی تاکنون به شهرت دست یافته است. انتشار دایره المعارف اسلامی یکی از آثار ارزشمند آن می باشد. «هیئت مسجد بنگلادش» تصمیم دارد تا مساجد را به مراکز فعالیت‌های اجتماعی مذهبی تبدیل کند. انجمن دیگری از طریق ارائه خدمات رفاهی به تازه مسلمانان و موعظه کردن آنها مشغول است. تلاش این گروه در جهت تقویت ایمان مسلمانان به قرآن و سنت بوده است. انجمن مدرسه قرآن هدفش تربیت فرزندان مسلمانان با گرایش اسلامی می باشد. مرکز اسلامی بنگلادش» وظیفه اش تحقیق روی تعلیمات قرآن است و ترجمه کتابهایی به زبانهای عربی، اردو و فارسی به بنگالی را برعهده دارد. این سازمان همچنین با سازمانهای دیگری که در پروژه‌های مشابهی هستند همکاری می کند. «جمعیت المدرسین بنگلادش» یکی از بزرگترین سازمانهاست که بیش از صد هزار عضو، شامل معلمان و محصلان دارد. سخنرانیهایی در مورد عقاید اسلامی و روش زندگی برگزار می کند. و سعی دارد آگاهی اسلامی در جامعه را افزایش دهد. «هیئت‌های جهانی اسلام» سازمانی بشر دوست است که خدماتی به یتیمان و معلولان ارائه می دهد. «اتحاد الامه» که توسط گروهی از رهبران مذهبی سرپرستی می شود هدفش ایجاد اتحاد بین نیروهای اسلامی در بنگلادش به منظور اسلامگرایی

¹ - Islamiv Foundation

² - Islam Parchar Samity

جامعه است. شورای سازمانهای فرهنگی - اجتماعی» در جهت هماهنگی فعالیت‌های گروه‌های اجتماعی - مذهبی و تبلیغی در بنگلادش کار می‌کند.

در کنار تشکیلات مذهبی مسلمانان اقلیت‌های مذهبی (هندوها و بوداییان و مسیحیان) نیز در معابد و کلیساهای خود به امور مذهبی خویش می‌پردازند.

۷. حوزه‌های دینی و رهبران مذهبی

به موازات گسترش اسلام در شبه قاره هند و نفوذ آن در بنگلادش مدارس و حوزه‌های دینی نیز در این کشور تاسیس شد. اسناد رسمی نشان می‌دهد که تا قبل از تسلط بریتانیا بر امور بنگال متجاوز از ۸۰ هزار مدرسه دینی در نقاط مختلف این منطقه وجود داشت. مدرسه معروف اسلامی «ایمان ابوتواما» نمونه‌ای از این مدارس است که طلاب زیادی جهت کسب علم و دانش از نقاط دور دست شرق آسیا به آنجا می‌آمدند این مدرسه در سونارگان که مدتی پایتخت بنگلادش بود قرار داشت.

مجموع مدارس دینی در ۱۹۴۷ تنها ۳۷۸ واحد بود و شمار طلاب به ۳۹۵۱۲ نفر می‌رسید. قبل‌ای سال ۱۹۷۱ مجموع مدارس دینی بنگلادش به ۵۰۷۵ واحد می‌رسید که مجموعاً ۶۴۸۰۶۱ نفر طلبه پسر و دختر مشغول تحصیل در آنها بود.

در بنگلادش چهار سیستم تحصیل در مدارس علمیه به شرح زیر وجود دارد:

۱. مدارس فرقانیه و حافظیه - در این مدارس مدرسین به تدریس روش قرائت و تلاوت قرآن برای طلاب جوان که بیشتر آنها را پسران و دختران ۵ تا ۱۰ ساله تشکیل می‌دهند می‌پردازند. در این مدارس همچنین عاشقان قرآن به حفظ و فراگیری سوره‌ها و آیات کلام الله مجید می‌پردازند. اینگونه مدارس در مساجد وجود دارند و بعضاً در جوار مدارس قومی یافت می‌شوند. در بنگلادش بیش از ۶۱۵۶۹ مدرسه فرقانیه وجود دارد.

۲. مدارس کاملیه (دولتی) هم اکنون دو مدرسه کاملیه یکی در داکا و دیگری در سیلپت وجود دارد. تمامی مخارج این مدارس توسط دولت تامین می‌شود هیئت عالی مدارس اخیراً یک سیستم واحد درسی را برای این مدارس تنظیم نموده است. در مدارس علمیه کاملیه علاوه بر تدریس تفسیر، فقه، اصول و... درسهای علوم جدید چون جبر، تاریخ و... نیز تدریس می‌شود طلبه‌ای که به درجه کامل می‌رسد باید حداقل ۱۶ سال تحصیل کرده باشد.

۳. مدارس رسمی و غیررسمی این مدارس بعضاً طلایی در سطح کامل نیز تربیت می‌نمایند و برخی از این مدارس توسط دولت حمایت می‌شود روش و مواد درسی این مدارس توسط سازمان مدارس دینی بنگلادش تعیین می‌گردد.

۴. مدارس خارجی یا قومی - از واحدهای درسی تعیین شده توسط «دارالعلوم دیوبند» در هند پیروی می‌کنند. مدرسه دیوبند در ۱۸۶۷ توسط مولانا محمد قاسم مذوی بنیانگذاری شد. این نوع مدارس از طریق کمکهای مردمی و افراد خیر اداره می‌شود. در ۱۹۷۸ این مدارس سازمانی را به

منظور تدوین اصول ومبانی درسی خود به نام (بفاق المدارس القومیه العربیه بنگلادش تشکیل دادند.

مدرسه تاریخی علمیه «لعل باغ» در داکا به سرپرستی مولانا حافظی حضور، با بیش از سه هزار طلبه و ۱۰۰ استاد و همچنین مدرسه علمیه «قومیه نوریه» که موسس آن مولانا حافظی حضور است از جمله مدارس معروف در بنگلادش می باشند.

رهبران مذهبی بنگلادش دراویش و صوفیان می باشند قبل از حکومت ترکها نخستین درویشی که به منظور اشاعه و تبلیغ اسلام وارد بنگال گردید «مقدم شیخ جلال الدین تبریزی» نام داشت. وی مسجد و باغ و خانقاهی در پاندوآ (در بنگال غربی) بنا کرد که هزاران مسکین و گرسنه و مسافر از خانقاه وی متنعم می شدند و هزاران نفر توسط وی آیین اسلام را پذیرفتند.

درویش «شاه جلال مجروی یمنی» (تبریزی هم می گویند) از دیگر دراویش معروف و متنفذ بنگال است که با کمک سرداران فیروز شاه سیلهت را فتح کرد. ابن بطوطه در سال ۱۳۰۳ با وی در سیلهت ملاقات نمود. هزاران نفر از مردم بنگال توسط وی به اسلام روی آوردند.

از میان دراویش و مصلحان زاهد معروف بنگلادش می توان از این افراد نام برد. «نور قطب العالم» «بابا آدم شهید» در بخش منشی گنج نزدیک داکا «خان جهان علی» که مزارش در بندر کولنا قرار دارد. «بدربیر» یا «بدرالدین شاه» در چیتاگنگ (ظاهرا این فرد مریدان فراوانی در بین قایقرانان و ملوانان داشته به طوری که قایقرانان معتقد به قدرت معنوی وی بوده و به هنگام دریانوردی نام او را ذکر می نمودند.) صوفی «شاه مقدم» بزرگ شهر راج شاهی که مریدان فراوانی دارد. وی نوه «عبدالقادر گیلانی» از مصلحان معروف شبه قاره می باشد. «شاه مقدم» از شاهزاده پور واقع در شهر پابنا و «علی مکی» نیز از دراویش معروف بودند. در دوران حکومت ترکها دراویش و صوفیان و علما از نفوذ فوق العاده در بین مردم برخوردار بودند.

ابن بطوطه می نویسد: «در طول حکومت فخرالدین مبارک شاه، دراویش علاوه بر احترامی که حکمرانان برایشان قائل بودند، از امکانات زیادی از جمله مسافرت رایگان توسط قاطق غذا و غیره برخوردار بودند. به دستور سلاطین وقت، هنگامی که درویشی وارد شهر می شد حاکم شهر از وی استقبال می کرد و نیمی از خزانه دولت در اختیارش قرار می گرفت.»

در دوران مغول نیز صوفیان و دراویش به توسعه نفوذ اسلام می پرداختند «خواجه معین الدین چشتی» معروف به سلطان اولیا هندوستان در همین ایام می زیست.

در دوران استیلای انگلیس بر شبه قاره نیز بعضی از رهبران مذهبی عهده دار هدایت قیامها علیه بریتانیا بودند. از جمله این افراد «فکیر منجو شاه» (۸۷-۱۷۶۳) شاه ولی الله (۱۸۳۱ - ۱۷۷۹) سید احمد برلوی، اسماعیل شاهد، میر نصار علی، حاجی شریعت الله، محسن الدین الیاس و مولانا کرامت علی بودند.

که با الهام از تعالیم اسلامی روحیه جهاد و مبارزه طلبی را در مسلمانان بنگلادش تبلیغ و تشویق می کردند. ابوالقاسم فضل الحق از بریسال بنگلادش و «مولانا عبدالحمید خان باشانی» از دیگر رهبران

سرشناس و مذهبی بنگال می باشند که در مبارزات استقلال طلبانه شبه قاره و پس از آن در استقلال بنگلادش نقش مهمی داشتند.

روند تاثیر تبليغ و ترويج مذاهب

پيروان مذهب بودا که مورد نفرت و آزار هندو مذهببان قرار داشتند با ورود اسلام به بنگال تحت نفوذ اين آيين عدالت جو و بشر دوست قرار گرفتند و بسياری از آنان مسلمان شدند. با تاسيس حکومت ترکان مسلمان در بنگال برهنمنها (طبقه مرفه و درجه اول هندوئيسم) نفوذ و استيلاي خود را از دست دادند و ارکان اقتدارشان از بين رفت.

ترويج و تبليغ اسلام در بنگلادش را به چند دوره می توان تقسيم کرد:

دوران نخست با دوران تبليغ افکار اسلامي در بنگال (از سال ۸۰۰ تا ۱۲۰۰) با ورود تجار ايراني و عرب به منطقه آغاز شد. در اين دوران تلاش مسلمانان تازه واره بيشر معطوف به ارائه اسلام و معرفي احکام حيات بخش آن بود. رفت و آمدهای تجار عرب و ايراني بتدریج سبب گرديد که عده زيادی از مردم منطقه با قوانين و احکام اسلامي آشنایی پيدا نموده و بدان دل بندند. تحصيلات مذهبي در اين دوران برای عموم آزاد و رایگان بود. در اين دوران کسب علم و دانش يک ارزش اجتماعي و يک وظيفه مذهبي خواهند می شد و مسلمانانی که در تاسيسي و احیای مدارس ديني کمک می کردند از موقعيت خوبی در بين ديگران برخوردار می شدند.

دوران دوم (۱۷۶۵ - ۱۲۰۰) پس از فتح بنگال توسط اختيار الدين بختيار خليجي شروع و تا قبل از تسلط استعمارگران انگليس بر شبه قاره ادامه پيدا می کند. اين دوره ۵۶۸ ساله دوره تأثير فرهنگ عرب ترک، افغان و ايراني در بنگال می باشد که مورخان اسلامي آن را دوره طلايي شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامي در منطقه می دانند.

دوره سوم در واقع پس از استيلاي استعمارگران انگليسي شروع و تا سقوط امپراتوري انگلستان در شبه قاره خاتمه پيدا می کند. (سالهای ۱۹۴۷ - ۱۷۶۵) مدارس علمي در زمان تسلط استعمارگران انگليسي تبديل به مراکز مبارزه با استعمار و پرورش مجاهدان گرديد که جهت حفظ ارزشهای اسلامي، نتيجه همه سالهای ايمان و تقوای خود را در راه مبارزه با استعمارگران به کار گرفتند.

انگليسيها که بخوبي از نفوذ مذهب در بين مردم و وجود آيات جهاد در قران مطلع بودند به عنوان يک اقدام پيشگيرانه شروع به قطع منابع درآمد مدارس علميه نموده و در نتيجه ضربه هولناکی بر سيستم تحصيل و اداره مدارس ديني وارد آوردند. ضربه انگليس آنچنان کاری و حشتناک بود که تنها ۲۰ سال پس از تسلط آنان بر شبه قاره آثار از مدارس باشکوه اسلامي باقی نماند. استعمارگران بتدریج واحدهای درسي و موضوعات آن را به نحو زیرکانه ای تغيير دادند به طوري که هيچ خطري از ناحیه طلاب پس از پايان دوره تحصيل متوجه استعمارگران نباشد.

در آغاز دهه ۱۹۴۰ جنبش مذهبي در بنگلادش بنام «تبليغ جماعت» آغاز شد و به عنوان تجديد حيات اسلامي توسعه يافت و هدفش تقويت ايمان بين مسلمانان و برانگيختن آنها برای کسب دانش نفس و

تسلیم در مقابل خداوند قادر مطلق بود. تسلیم شدن به خدا به عنوان راه تزکیه نفس، احترام به دیگران و کارهای تبلیغی سه بخش عمده این جنبش را تشکیل می دهند. تبلیغ جماعت دارای هیچ چهارچوب سازماندهی شده نمی باشد. اما جلسه‌هایی در مسجد کاکرایل واقع در مرکز داکا برگزار می کند که تمامی اقشار مردم و مقامات را در بر می گیرد این جلسه‌ها هم اکنون نیز برگزار می شود.

دوره چهارم که از سال ۱۹۴۷ شروع می شود تا استقلال بنگلادش ادامه پیدا می کند. همراه با استقلال پاکستان دولت در آموزش و پرورش تغییراتی داد و تدریس دروس اسلامی شامل قرآن فقه زبان عربی و... تا کلاس هشتم اجباری اعلام شد. همچنین درخصوص تدریس در مدارس دینی و لزوم توجه به امور دینی این مدارس از ناحیه دولت توصیه‌هایی صورت گرفت به رغم کم توجهی دولت مرکزی در اجرای این توصیه‌ها بخش شرقی پاکستان در به کارگیری و اجرای امور مذهبی و اسلامی پرتحرک‌تر و موثرتر حرکت نمود افزایش قابل توجه مدارس دینی در این دوران نمایانگر این مسئله می باشد.

دوره پنجم از دسامبر ۱۹۷۱ تاکنون می باشد که مردم مسلمان بنگلادش بار دیگر عزم راسخ خود را در حفظ ارزشهای اسلامی و احیای مدارس دینی را با افتتاح و تاسیس اینگونه مدارس در فواصل کوتاه به نمایش گذاشته و بار دیگر زنده بودن آیین حیات بخش اسلام را به اثبات رساندند.

پس از استقلال در ۱۹۷۱ دولت عوامل لیگ تعهدات اساسی خود را بر پایه دنیاگرایی اعلام کرد و کلیه احزاب اسلامی را به خاطر همکاری با دولت پاکستان در زمان جنگ آزادیبخش تحریم کرد اما نتوانست جلوس حساسیت مذهبی مردم را بگیرد. دولت تشکیل کمیته‌های سیرت^۱ را برای نظارت بر جشن عید میلاد نبی پیامبر در سراسر کشور آزاد اعلام کرد و مطالعه زبان عربی و دروس اسلامی را در مدارس حفظ کرد. شروع برنامه‌های رادیو و تلویزیون مانند قبل با تلاوت آیاتی از قرآن آغاز شده و برگزاری مراسم روز عید همچون زمان قبل است. در بنگلادش بخصوص از اواسط دهه ۱۹۷۰ فعالیت‌های اسلامس صعودی ناگهانی داشت موسسات و سازمانهای اسلامی بیشتری پدید آمده و سازمانهای قبلی تقویت شدند. احزاب سیاسی اسلامی بهتر سازماندهی شدند. دولت اقدامات مشخصی را تعهد کرد و بیانیه‌های سیاسی که توسط ماموران دولتی اعلام می شد، به این روند کمک کرد. اما روند جاری اسلام در بنگلادش به علت احیای اسلام یا تجدید حیات بنیادگرایی اسلامی نیست. بلکه تا حدودی به نقشی که برخی از کشورهای مسلمان آسیای غربی (از جمله ایران) و شمال آفریقا در سراسر جهان از جمله بنگلادش ایفا می کنند و تا حدودی به تحولات داخلی بنگلادش مثل ماهیت محدود فعالیت‌های سیاسی همکاری عناصر پیشین مطرود جناح راست به عنوان پایگاه حمایت رژیمها و اقتصاد ضعیف بستگی داشت.

^۱ Sirat

لغت بنگال از پادشاهی باستانی «بنگا» گرفته شده است. این نام هزاران سال پیش در ادبیات سانسکریت آمده است. در قرن سوم قبل از میلاد بنگال قسمتی از امپراتوری «موریا» بود. از قرن هشتم تا دوازدهم میلادی این سرزمین به تصرف شاه شمال هند در آمد و از قرن سیزدهم میلادی تا اواسط قرن هجدهم مسلمانان بر آن حکومت می کردند. در قرن هفدهم میلادی مغولها بر بنگال شرقی تسلط یافتند در سال ۱۷۵۰ بنگال یکی از نواحی بسیار ثروتمند هند و تولید کننده مهم پنبه، ابریشم و موسلین بود. در این زمان بنگال به تصرف علی وردی خان درآمد با درگذشت وی جانشینش نتوانست در مقابل انگلیس مقاومت کند و با شکست در جنگ ۱۷۵۷ انگلستان تجارتخانه‌ای را در بنگال تاسیس کرد. سپس از طرف بریتانیا فرماندار کلی برای این سرزمین تعیین شد که پایتخت وی کلکته بود.

در زمان سلطه بریتانیا هندوها تمام فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی را بدست گرفتند و مسلمانان در مضیقه به سر می بردند و حکومت بریتانیا در سراسر شبه قاره هند با اتحاد سیاسیت «تفرقه انداز و حکومت کن» نقش مهمی در تشدید اختلافات میان هندوها و مسلمانان ایفا می کرد.

در ۱۹۰۶ مسلمانان «مسلم لیگ» یا «حزب مسلمانان» را در «لکنهو»^۱ تاسیس کردند تا مدافع حقوق مسلمانان در شبه قاره باشد. در این زمان دونظریه متفاوت در میان مسلمانان مطرح بود: ۱- تشکیل بنگال متحد و مستقل که «سهروردی» پشتیبان چنین عقیده‌ای بود. ۲- تقسیم شبه قاره به دو کشور هند و پاکستان که بنگال شرقی قسمتی از پاکستان را تشکیل می داد به عبارت دیگر تقسیم شبه قاره به دو کشور مسلمان و هندو. این نظریه از طرف محمدعلی جناح مطرح شد.

این نظریات در زمانی مطرح می شود که مبارزات در شبه قاره هند بر علیه بریتانیا بالا گرفته بود و مردم این سرزمین یکپارچه خواهان استقلال و لغو حکومت استعماری بریتانیا بودند. مبارزات طولانی ملمانان و هندوها به رهبری محمدعلی جناح و گاندی و جواهر لعل نهرو و دیگر رهبران استقلال طلب شبه قاره سرانجام منجر به استقلال شبه قاره هند از حکومت استعماری بریتانیا گشت و در ۱۹۴۷ شبه قاره هند به دو قسمت هند و پاکستان تقسیم شد. بنگال شرقی از آن پاکستان گردید و بخش پاکستان شرقی را تشکیل داد. محمدعلی جناح فرماندار کل پاکستان و «لیاقت علی خان» دبیر حزب مسلم لیگ به نخست وزیری پاکستان منصوب شد.

گرچه اکثر مردم پاکستان مسلمان بودند و هندوها تنها ۱۲ درصد جمعیت این سرزمین را تشکیل می دادند ولی پس از چندی ناسیونالیس بنگالی بر احساسات مذهبی مسلمانان پاکستان شرقی غلبه کرد و مردم این سرزمین خواهان جدایی از پاکستان شدند.

پاکستان از دو قسمت شرقی و غربی تشکیل شده بود که از یکدیگر ۱۲۰۰ مایل فاصله داشتند همچنین ۷۵ میلیون بنگالی پاکستان شرقی که ۹۸ درصد جمعیت جناح شرقی پاکستان را تشکیل می دادند زبانی

^۱ - Lucknow

واحد داشتند که از زبان مردم جناح غربی متفاوت بود. مسئله زبان نخستین عامل بروز آشوبها در جناح شرقی گشت زیرا زبان اردو به عنوان زبان رسمی پاکستان اعلام شد در حالی که مردم جناح شرقی خواهان اعلام بنگالی به عنوان زبان رسمی پاکستان بودند. تظاهرات و حرکت‌های جدایی طلبانه مردم بنگال از ۱۹۴۸ برای جدایی از پاکستان شکل گرفت.

با مرگ جناح در سپتامبر ۱۹۴۸ خواجه ناظم الدین به عنوان فرماندار کل پاکستان تعیین شد و لیاقت علی خان همچنان در سمت نخست وزیری باقی ماند. در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ لیاقت علی خان به دست یک افغانی به قتل رسید و خواجه ناظم الدین به مقام نخست وزیری رسید و غلام محمد که وزیر مالیه بود فرماندار کل پاکستان گردید. ولی حرکت‌های جدایی طلبانه در بنگال شرقی همچنان ادامه داشت.

در انتخابات ایالتی ۸ مارس ۱۹۵۴ بنگال جبهه متحده که از احزاب مخالف حکومت مرکزی تشکیل شده اکثریت کرسیهای مجلس قانونگذاری ایالتی را به دست آورد و مسلم لیگ شکست سختی خورد این پیروزی تمایل بنگالی را به خود مختاری ایالتی نشان می داد. حکومت جبهه متحده به ریاست فضل الحق تشکیل شد ولی با اوج گیری اختلافات میان بنگالی‌ها و غیر بنگالی‌های پاکستان شرقی حکومت این جبهه از طرف دولت مرکزی منحل شد و پاکستان شرقی زیر نظر فرمانداری کل سرلشگر اسکندر میرزا وزیر دفاع حکومت مرکزی که پشتون‌ها را سرکوب کرده بود، قرار گرفت. در ۱۹۵۶ اولین قانون اساسی پاکستان وضع شد ولی بتدریج روابط رهبران سیاسی و بنگالی‌های پاکستان شرقی با حکومت مرکزی وخیمتر می شد. تا آنکه اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۸ حکومت نظامی اعلام کرد و ژنرال ایوب خان عهده دار این امر شد. ولی پس از مدتی وی اسکندر میرزا را برکنار کرد و خود حکومت پاکستان را به دست گرفت. در ۱۹۶۲ ایوب خان برای جلوگیری از توسعه نارضایتی‌ها حکومت نظامی را لغو کرد و دویمین قانون اساسی وضع شد ولی نارضایتی‌ها خاتمه نیافت و همچنان ادامه پیدا کرد. در ۱۹۶۴ تعدادی از رهبران سیاسی پاکستان شرقی از زندان آزاد شدند. یکی از رهبران پاکستان شرقی شیخ مجیب الرحمن بود که خواهان خودمختاری محلی این جناح بود و در دیدار با ایوب این تقاضا را مطرح نمود. لیکن پس از بازگشت به داکا دستگیر شد. در سپتامبر ۱۹۶۵ جنگ هند و پاکستان بر سر کشمیر توجه مردم را از بنگالی‌ها منحرف ساخت؛ ولی پس از پایان جنگ جناح شرقی ناچار به پرداخت بیشترین هزینه جنگ شد.

در ژانویه ۱۹۶۸ مجیب الرحمن از زندان آزاد شد. ولی به اتهام همکاری با هند در براندازی حکومت پاکستان دستگیر شد این جریان به عنوان «توطئه اگر تالا» معروف شد. مبارزات برای دموکراسی در سراسر پاکستان از جمله پاکستان شرقی همچنان ادامه یافت. گرچه پس از مدتی زندانیان آزاد شدند ولی در ۲۵ مارس ۱۹۶۹ ایوب خان ناچار به کناره گیری از قدرت شد و ژنرال یحیی خان قدرت را بدست گرفت و حکومت نظامی را بر سراسر کشور حاکم کرد. ولی در نوامبر همان سال نوید انجام انتخابات عمومی (برای تشکیل مجمع عمومی که قانون اساسی جدیدی را وضع کند) در اکتبر ۱۹۷۰ را به مردم داد. در ۱۹۷۰ تحریم احزاب سیاسی لغو شد. در انتخاباتی که در دسامبر ۱۹۷۰ انجام شد حزب عوامی از شرق

اکثریت کرسیهای قانونگذاری را بدست آورد و حزب مردم به رهبری بونو در جناح غرب پیروز شد. در گفتگوهای میان بوتو و مجیب، بوتو خواهان آن بود که حکومت مرکزی نظارت بازرگانی و کنکهای خارجی را در دست داشته باشد و این امر مخالف خواست رهبران حزب عوامی بود و یحیی خان به دلیل عدم توافق رهبران مخالفت‌های بنگالی‌ها و تشکیل «جنبش عدم همکاری» با رژیم نظامی به رهبری مجیب شد.

در ۱۵ مارس مجیب حکومت ایالتی را بدست آورد و در همان ماه یحیی خان و بوتو برای گفتگو با مجیب به داکا آمدند ولی مذاکرات ثمری نداشت در نیمه شب ۲۵ مارس ارتش پاکستان داکا را اشغال کرد. ولی بنگالی‌ها که خواهان استقلال کامل ایالت خود شده بودند، مبارزه را آغاز کردند و نیروی آزادیبخش یا «موکتی باهینی» را تشکیل دادند. این نیرو با اشغال یک ایستگاه کوچک رادیویی استقلال بنگلادش را اعلام کرد. در ۱۷ آوریل ۱۹۷۱ در حالی که جنگ داخلی همچنان ادامه داشت، نمایندگان انتخابی مجمع عمومی شرق در نزدیکی مرز هند گردهم آمدند و اعلامیه ۲۶ مارس مجیب که استقلال بنگال و برپایی جمهوری مستقل بنگلادش را اعلام می‌داشت، تایید کردند و مجیب الرحمن را به عنوان رئیس جمهور موقت انتخاب کردند.

عوامل عمده جدایی بنگلادش از پاکستان عبارت بودند از:

۱. عامل زبان
 ۲. ۱۰ درصد بودجه دفاعی پاکستان در راه حفظ امنیت بنگال شرقی صرف می‌شده و اکثر مقامات ارشد ارتش از پاکستان غربی بودند و همچنین اکثر مراکز نظامی در پاکستان غربی مستقر بود.
 ۳. ۸۵ درصد مقامهای کشوری و ۸۰ درصد مشاغل حکومت مرکزی در دست اهالی پاکستان غربی بود.
 ۴. ۸۰ درصد ارز بنگال شرقی برای پاکستان غربی صرف می‌شد و تفاوت آشکاری میان درآمد سرانه دو قسمت به نفع پاکستان غربی وجود داشت اکثر کمکهای خارجی صرف پاکستان غربی می‌شد.
 ۵. بیشتر کارخانه‌های بنگال به مردم پاکستان غربی تعلق داشت و دستمزد کارمندان پاکستان شرقی از کارمندان پاکستان غربی بسیار کمتر بود.
 ۶. بنگال شرقی به صورت منطقه‌ای کشاورزی و تولید کننده مواد خام باقی ماند.
- پس از چند ماه جنگ داخلی میان دو جناح شرقی و غربی پاکستان سرانجام کابینه زمان جنگ بنگلادش از حکومت هند درخواست کمک نظامی کرد. استقلال بنگلادش نیز که به نفع هند بود، سبب حمایت این کشور از بنگلادش و جدایی آن از پاکستان گردید.

پاکستان

جمعیت و ترکیب و پراکندگی آن

جمعیت پاکستان در ۱۹۹۹، ۱۳۴ میلیون نفر تخمین زده می شود جمعیت این کشور در زمان استقلال (۱۹۴۷) حدود ۳۲/۵ میلیون نفر بود. بر اساس سرشماری سال ۱۹۹۸ جمعیت این کشور به ۱۳۰/۵۷۹/۵۷۱ نفر رسید که از این تعداد ۶۲/۸۴۰/۱۳۷ نفر مرد و ۶۲/۷۳۹/۴۳۴ نفر زن بودند. (تراکم جمعیت در نیمه سال ۱۹۹۹ در هر کیلومتر مربع ۱۶۹ نفر بوده است). از این تعداد جمعیت به ترتیب ۶/۵۱۰/۰۰۰ نفر در ایالت بلوچستان، ۱۷/۵۵۵/۰۰۰ در ایالت سرحد شمال غربی، ۷۲۵/۵۸۵/۰۰۰ در ایالت پنجاب، ۲۹/۹۹۱/۰۰۰ نفر در ایالت سند، ۳/۱۳۸/۰۰۰ نفر در مناطق قبیله‌ای و ۷۹۹/۰۰۰ نفر در اسلام آباد اقامت دارند^۱ به رغم رشد قابل ملاحظه شهرنشینی، هنوز بیش از ۷۰ درصد جمعیت این کشور روستا نشین هستند.

وزیر تنظیم خانواده پاکستان جمعیت این کشور را در آوریل ۱/۳۸۱/۹۹۵ میلیون نفر اعلام کرد. در حال حاضر ۷۴ درصد کاملاً بی سواد هستند و بیش از ۳۰ درصد جمعیت پایین تر از خط فقر قرار دارند. تخمین زده می شود جمعیت این کشور در سال ۲۰۵۰ میلادی با ۳۸۱ میلیون نفر پس از هند و چین قرار گرفته و پاکستان سومین کشور پرجمعیت جهان بشود.

مهاجرت

هر ساله حدود شصت هزار نفر پاکستانی از کشور خود به کشورهای دیگر مهاجرت می کنند. اکنون حدود صد هزار نفر پاکستانی در انگلیس، پنجاه هزار نفر در امارات متحده عربی و ۳۰ هزار نفر در کویت زندگی می کنند.

پس از استقلال پاکستان و جدایی بنگلادش از این کشور، پاکستان تعدادی از بیهارهای مسلمان مقیم بنگلادش را پذیرفت و در مقابل بنگالی‌هایی که در پاکستان زندگی می کردند را به بنگلادش بازگرداند. اما دولت بنگلادش معتقد است عده زیادی از بیهارها که هم اکنون در بنگلادش زندگی می کنند باید به پاکستان بیایند و آنان را به سبب اینکه اردو زبانند و در جنگ استقلال طرفدار پاکستان بوده‌اند از اتباع خود نمی‌داند پاکستان نیز این مسئله را نمی‌پذیرد.

پس از اشغال افغانستان نیز حدود سه میلیون افغانی به پاکستان پناهنده شدند. این پناهندگان علاوه بر هزینه مالی برای پاکستان امنیت و آرامش این کشور را مختل نمودند. دولت پاکستان در صدد است برای ایجاد امنیت در پاکستان بخصوص در ایالت سند مهاجرین غیر قانونی را از این کشور اخراج نماید. از این رو برنامه‌ای برای بازگشت آوارگان مهاجر افغانی نیز تنظیم نموده است و از آنجا که کمیساریای عالی مهاجرین سازمان ملل کمکهای نقدی به آوارگان افغانی را کاهش داده است پاکستان در صدد است هرچه زودتر این آوارگان را از کشور خارج نماید. بر اساس خبر روزنامه نیوز در نوامبر ۹۵ در پاکستان

^۱ . the Europa world Year book 2000, vol II. Europa publications Limited , London 2000 p.2829

بیش از ۲ میلیون و هشتصد هزار نفر تبعه خارجی به صورت غیر قانونی زندگی می کنند. بیشترین اتباع خارجی که به صورت غیر قانونی در این کشور زندگی می کنند در ایالت سند ساکن هستند. در ایالت سند ۱/۶ میلیون بنگالی، ۶۵۴ هزار افغانی، دویست هزار برمه‌ای و ۲۳۲۰ نفر ایرانی و فیلیپینی در ایالت سرحد ۱/۲ میلیون مهاجر افغانی و یکصد هزار تبعه دیگر خارجی و در اسلام آباد، چهل هزار افغانی و پنج هزار نفر اتباع کشورهای مختلف بدون مجوز و به صورت غیر قانونی زندگی می کنند.

اقوام و نژادها و روابط آنها

چهار گروه عمده نژادی در ایالات مختلف پاکستان زندگی می کنند. پنجابی‌ها در ایالت پنجاب سندی‌ها در ایالت سند، بلوچها در ایالت بلوچستان و پتان‌ها یا پشتوها در ایالت سرحد شمال غربی.

پنجابی‌ها بزرگترین گروه نژادی را تشکیل می دهند و سه گروه را شامل می شوند:

۱- آریایی‌ها که از نژاد سفید می باشند و در ایران و هند و اروپا اقامت دارند، ۲- راجپوتها^۱ که مردمی جنگجو و غالباً نظامی می باشند بعضی از آنها در هند شمالی زندگی می کنند، ۳ جاطها^۲ که بیشتر به کارهای کشاورزی اشتغال دارند برخی از آنان که هندو می باشند در اترپرادش و پنجاب هند زندگی می کنند^۳

سندی‌ها نیز به گروههای مختلفی تقسیم می شوند. بلوچها نیز اقلیت قابل توجهی هستند که در بلوچستان و سند اقامت دارند و گروهی نیز در سیستان و بلوچستان ایران و ترکمنستان زندگی می کنند بلوچها نیز از بلوچهای شرقی مرکب از هفت طایفه و بلوچهای غربی مرکب از نه طایفه تشکیل شده‌اند. گروهی از آنان براهویی نامیده می شوند که ۲۵ درصد سکنة بلوچستان را تشکیل می دهند. آنان از اعقاب سکنة دراویدی الاصل این نواحی هستند بلوچها خود را از اعقاب حمزه عموی پیامبر (ص) می دانند. بر اهویی‌ها اتحادیه‌ای از قبایل بلوچستان پاکستان می باشند. آنان گله داری می کنند و چادر نشین هستند.

پشتوها یا پتانها که در ایالت سرحد شمال غربی زندگی می کنند، دارای تاریخی طولانی هستند این اقوام مورد علاقه فراوان محققان هستند، زیرا یکی از بزرگترین جوامع قبیله‌ای هستند که تا امروز برجا مانده‌اند. این قبایل ادعا می کنند از نیایی افسانه‌ای هستند که سالها پیش در افغانستان زندگی می کرد. مشهورترین قبایل آنها: آفریدیها^۴، مهسودها^۵ و وزیرها^۶ می باشند هر قبیله‌ای از روی لباس، لهجه و آداب و رسوم آن مشخص می شود. با این حال همه از قوانین عمومی واحدی بنام پختون والی^۷ یا شیوه پتانها پیروی می کنند^۸

۴- زبان و خط

^۱ Rajputs

^۲ Jats

^۴ Afridis

^۵ Mhsuds

^۶ Wazirs

^۷ Pukhtun Wali

^۳ آسعدی، همان، ص: ۱۲۹

^۸ لانگ، همان، ص: ۴۶-۴۵

در پاکستان چهار زبان عمده رایج می باشد ۶۴ درصد مردم به پنجابی، ۱۶ درصد به پشتو، ۱۵ درصد به اردو و ۱۳ درصد به سندی صحبت می کنند. براساس قانون اساسی ۱۹۷۳ زبان اردو به عنوان زبان رسمی پاکستان اعلام شده است.

در جلگه های شمالی، به ویژه در اطراف لاهور و همچنین اطراف کراچی، به زبان اردو سخن گفته می شود. این زبان از لهجه محلی هند و گویشهای فارسی، عربی و ترکی ترکیب شده است که در دربار فرمانروایان مسلمان به آن سخن می گفتند. اردو واژه ای ترکی به معنای ارتش و لشکر و مخلوطی از زبانها است. وجه تسمیه این زبان به اردو چنین است که اصلاً این زبان یکی از زبانهای پراکرت یعنی لهجه "برج بهاشا" است که در دهلی و میرت بدان تکلم می شده است بعدها لغات فارسی به آن وارد می شود و به این دلیل که توسط سپاهیان گورگانی در هند شایع و در اردوی شاهی رایج می گردد، زبان اردو نامیده می شود. این زبان دارای ادبیات غنی و گسترده ای برای ارتباط میان پاکستانی ها می باشد. ادبیات این زبان عموماً مبتنی بر ادبیات فارسی است.^۱

زبان غیر انگلیسی در دوران حاکمیت بریتانیا زبان رسمی کشور بود. در قانون اساسی سال ۱۹۷۳ مقرر گردید که انگلیسی برای مقاصد رسمی تا ۱۹۸۸ مورد استفاده باشد. با نفوذترین روزنامه ها پاکستان نظیر، نیوز، فرانتیرپست، نیشن و دان به انگلیسی چاپ می شود. این زبان کماکان زبان تحصیل کرده ها و روشنفکران پاکستان می باشد.

پنجابی از تیره زبانهای هند و ایرانی و از زبانهای هندی شمال غربی است. این زبان به دو زبان پنجابی غربی و شرقی تقسیم می شود. سندی دارای لهجه های کمتری است. زبان پشتو با جنبش جدایی طلبانه پشتوها آمیخته است. زبان بلوچی یک زبان ایرانی است. گروه های کوچکی از مردم این کشور به زبانهای دراویدی، تبتی، چینی تکلم می کنند.

خط اردو ترکیبی از زبان فارسی و عربی است و از این جهت لغات فارسی و عربی زیادی در این زبان می باشد. قدمت این زبان از روی آثاری مانند: رساله النفس و آفاق از خواجه معین الدین چشتی به قرن هفتم هجری می رسد. زبان پنجابی را به خط و الفبای اردو، گورمخی^۲ یا دوانگاری^۳ که مهم ترین الفباهای هندی و تا حدی هجایی است و زبان سانسکریت به آن نوشته می شود، می نویسند. پنجابی واژگان وسیع و متداولی به زبان اردو دارد. زبان سندی دارای سنت ادبی مهم و خط و الفبای خاص خود می باشد. از این رو شدیدترین مخالفتها با زبان اردو در نواحی سندی دیده می شود زبان پشتو نیز بخش وسیعی از واژگان خود را از زبانهای فارسی و عربی و اردو گرفته است. البته در رسم الخط این زبان بعضی علامات و حروف خاص آن زبان وجود دارد.^۴

^۱ قاسم صافی، سفرنامه پاکستان، تهران، کلمه ۱۳۶۶، ص ۴۲

^۲ Gur Mukhi

^۳ Devanagari

^۴ اسعدی، همانف ص: ۱۳۱

۱- تاریخچه رشد هریک از ادیان

اولین دینی که در این منطقه رواج یافت، آیین هندو بود که در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد بوسیله آریایی‌ها به این منطقه آورده شد. آریایی‌ها از روسیه و آسیای مرکزی در جستجوی چراگاه‌های تازه برای گله‌های خود به این منطقه آمدند آنها پرستش ایندرا - خدای آسمان - را که در سرودهای ودایی باستان ویران کننده دژها و دیوارهای بلند شهرها معرفی می‌شود، با خود آوردند. خانواده‌های عشایری زیر فرمان راجه‌ها، یا روسای قبیله، که نیاکان شاهان هندوی اعصار بعد بودند. با هم زندگی می‌کردند.

بودا از دیگر آیین‌های مهمی بود که از ۵۲۸ تا قبل از میلاد در منطقه رواج یافت. سه سده بعد از مرگ بودا آشوکا فرمانروای بزرگ، شروع به ساختن بناهای تاریخی به یاد بودا کرد و به اشاعه تعلیمات بودا پرداخت. دو فرمان نامه سنگی بزرگ وی متعلق به حدود ۲۵۰ قبل از میلاد هنوز در پاکستان، نزدیک تاکسیله باستان دیده می‌شود. بوداییان دیرهای دیوار بلند خود را در سراسر ده‌های حاصلخیز میان پیشاور و تاکسیله و بویژه مناطقی مانند سوات که به بلندی‌های هیمالیا ختم می‌شوند ساخته‌اند، تپه‌ها از ستوپاها^۱ پر بود، زیرا ساختن ستوپا مویده اخلاص مذهبی بود. شاه کانیشا نزدیک قصر خود در پیشاور، بزرگترین ستوپای سبک قندهاری را ساخته که توسط برج آسمان خراشی به ارتفاع هفتصد پا بالا آمده بود و بالای آن با سیزده چتر طلایی پوشانیده شده بود. ستوپای مزبور بر اثر صاعقه فرو ریخت و اکنون تنها قاعده آن باقی مانده است.

فتوحات نظامی کانیشا تعالیم بودایی را از طریق هند به سوی شرق انتشار داد و آیین بودا، طی سده‌های در سراسر شبه قاره هند به شکوفایی خود ادامه داد. پس از آن، آیین بودا به صورت دیگری از ویشنو، خدای هندو جلوه گر شد. بودیسم در شبه قاره هند پس از سال ۱۰۰۰ میلادی به صورت نوعی از فرقه خاص هندو در آمد. گسترش اسلام به امحای آن سرعت بخشید، در سده دوازدهم چند دیر باقیمانده غارت شد. دین اسلام و آیین هندو جای آیین بودا را گرفت.

وقتی مذهب بودا رو به زوال نهاد، شاهان رقیب هندو با یکدیگر وارد جنگ شدند و این برای مبارزان مسلمان فرصتی مغتنم پدید آورد. در ۷۱۲ میلادی مراکز تجاری اعراب در نزدیکی دهانه رود سند قرار داشت. اما مبارزانی که هند را فتح کردند مسلمانان غیر عرب اهل آسیای مرکزی بودند که در حوالی سال ۱۰۰۰ میلادی از گذرگاه‌های خیبر گذشتند. این مبارزان به تدریج حوزه‌های وسیع تری را در کنترل خود گرفتند، در عهد مغولان یعنی هفت سده بعد، بخش عظیمی از این شبه قاره زیر حاکمیت مسلمانان یکپارچه شد. اما بسیاری از پادشاهان هندو همواره با سلطه مسلمانان مخالفت کردند و به مبارزه با آنها ادامه دادند این دشمنی مداوم میان جوامع هندو و مسلمان همچنان ادامه یافت. بسیاری از هندوان کاست (طبقه) پایین به واسطه جاذبه‌های آیین مساوات اسلامی و مطرود دانستن نظام کاستی به اسلام گرویدند. از

^۱ ستوپای بودایی احتمالا ریشه در کشل توده خاک روی قبر پادشاهان هند باستان دارد که با چتری پوشانده می‌شد، زیرا چتر همواره برای مصون داشتن پادشاه از نور آفتاب بر سرش نگه می‌داشتند. ستوپا که در زمان آشوکا مانند گنبدی ساخته شده بود به عنوان مکان متبرکه ای برای حفظ آثار مقدس بودا بنا شد و بوداییان دور آن طواف می‌کردند.

این رو شمار مسلمانان در سراسر شبه قاره هند از طریق نفوذ روحانیون مسلمان و مبادله تدریجی آداب و رسوم و نه با تغییر اجباری دین افزایش یافت.^۱ کشور پاکستان به نام دین اسلام و به عنوان کشوری خاص مسلمانان شبه قاره تأسیس گردید و حتی نام خود را به این لحاظ پاک نهاد است حکومت این کشور نیز بنا بر تعهدی که برای تأسیس چنین کشوری لازم بود از همان ابتدا نام و نشان اسلامی داشته است.

اسلام دین رسمی این کشور است و ۹۸ درصد جمعیت پاکستان پیرو این دین هستند. اکثریت مسلمانان پاکستان سنی حنفی مذهب و گروهی نیز شافعی مسلک می باشند. اقلیت قابل توجهی که حدود ۲/۵ تا ۲۵ درصد جمعیت پاکستان تخمین زده می شوند، شیعه هستند. سایر گروههای مسلمان این کشور عبارت است از: سادات، مغولها، پتانها، خوجه‌ها، اسماعیلی مذهبان پیرو فرقه نزاری آقاخان، بهائی‌ها احمدیه یا قادیانی‌ها، مسلمانان پاکستانی قادیانی‌ها را مسلمان نمی دانند، زیرا به نبوت پیامبر اسلام (ص) معتقد نیستند. قادیانی‌های پاکستان شاخه‌ای از قادیانی‌های اصلی در هند می باشند و مرکز آنان در جنوب غربی لاهور می باشند که نام آن را «ربوه» گذاشته‌اند. فعالیت این گروه در ترویج مسلک خودشان بخصوص در غرب و آفریقا زیاد است. در ۷ سپتامبر ۱۹۷۴ مجلس شورای ملی پاکستان با اصلاح دو ماده از قانون اساسی پاکستان و درج این مطلب که تمامی کسانی که به نبوت و خاتمیت قطعی و کامل حضرت محمد (ص) ایمان و اذعان نداشته باشند از حوزه شمول اسلام خارج خواهند بود، قادیانی‌ها را غیر مسلمان دانستند. حدود ۳ درصد جمعیت پاکستان مسیحی و ۱/۸ درصد جمعیت هندو می باشند.

۲- نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی جامعه

اساس تشکیل پاکستان دین اسلام بود. از این رو ادیان دیگر نقش چشمگیری در اوضاع سیاسی این کشور ندارند. قانون اساسی جدید پاکستان (۱۹۷۳) این کشور را جمهوری اسلامی معرفی می کند. این کشور از معدود کشورهایی است که جز دین مشترک مردمش، هیچیک از عناصر تشکیل یک دولت ملی در محدوده سرزمین خاص را بنا بر عرف سیاسی امروز دارا نبوده است. بدین جهت حکومت پاکستان از ابتدا نام اسلام را همراه داشته است و تا حدودی مقررات مذهبی را رعایت می نماید. در روز استقلال جناح بنا امیدواری از پاکستان به عنوان کشوری که در آن آرمانهای عدالت اسلامی واقعیت خواهند یافت، سخن گفت. بنا بر قانون اساسی رئیس جمهور و نخست وزیر باید مسلمان باشند و برای حفظ عقیده اسلامی که شالوده پیدایش پاکستان را تشکیل می دهد، سوگند یاد کنند.

۳- سیاست مذهبی حکومت

بنابر قانون اساسی دین رسمی کشور اسلام است، رئیس جمهور و نخست وزیر باید مسلمان باشند اما همه اقلیتهای مذهبی به نسبت تعدادشان در مجلس شورای ملی پاکستان نماینده دارند. اقلیتهای دینی می توانند آزادانه مراسم و آیین‌های دینی خود را به جا بیاورند. حکومت پاکستان گرایش به ادیان دیگر را برای مسلمانان ممنوع ساخته است.

از همان ابتدای تشکیل حکومت پاکستان تلاش برای استقرار هرچه بیشتر اصول اسلامی علت وجودی تشکیل این کشور بوده است دین اسلام تنها عامل وحدت گروه‌های مختلف قومی و زبانی این کشور می باشد قانون اساسی این کشور مبتنی بر اصول و ضوابط اسلامی بوده و مقرر می دارد که به منظور بررسی تناسب و تطابق قوانین موضوعه این کشور با شریعت اسلام شورایی تحت عنوان شورای عقاید و احکام اسلامی تشکیل گردد.

علاوه بر دایر بودن محاکم شرع تحت نظر حکام شرع قوانین کیفری نظامی نیز به نحوی اصلاح گردیده است که به محاکم نظامی نیز اجازه می دهد قوانین کیفری و مجازاتهای اسلامی را اعمال نمایند. قصاص، حدود و تعزیرات که از مجازاتها اسلامی هستند از سالها پیش در این کشور اعمال می شده است.

۴- روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

گرچه سعی حکومت پاکستان بر این بوده است که از اسلام به عنوان عامل گروهها و فرقه‌های مختلف مذهبی در این کشور استفاده نماید. ولی تاریخ این کشور با درگیری‌های قومی و مذهبی پیوند خورده است. از ابتدای جدایی پاکستان از هند درگیری‌های شدیدی میان هندوها و مسلمانان اتفاق افتاد که هزاران کشته و آواره بر جای گذاشت و بسیاری از مسلمان به پاکستان و هندوها به هند پناه بردند. پس از آن نیز در داخل پاکستان درگیری‌های زیادی میان گروههای مختلف اسلامی به وقوع پیوست. در پاره‌ای موارد کشورهای خارجی نیز از فرقه خاص پشتیبانی و حمایت می کنند و به این درگیری‌ها دامن می زنند.

۵- آداب و سنن مذهبی و میزان پای بندی مردم به مذهب

پاکستانی‌ها نظیر دیگر مسلمانان از آداب و سنن اسلامی پیروی می کنند از زمانی که فرد پاکستانی به سن تکلیف می رسد، اسلام بخشی از زندگی روزانه وی را تشکیل می دهد چه در شهر و چه روستا مساجد فراوانی وجود دارد که اغلب مردم برای ادای نماز جماعت به آن می روند، بخصوص در روزهای جمعه که روز تعطیلی مسلمانان است و نماز جمعه برگزار می شود. در روزهای جمعه در شهرهای پرجمعیت در صحن مساجد بسیار شلوغ می شود.

اغلب پاکستانی‌ها به اصول دین اسلام و احکام معتقد می باشد و اکثراً مقید به اجرای احکام اسلامی نظیر نماز و روزه و خمس و زکات و حج و غیره هستند در بین طبقات مختلف مردم پاکستان آداب و رسوم گوناگون و عقاید و عادات متفاوت بخصوص در زمینه‌های اعتقادات مذهبی دیده می شود.

عید فطر در پاکستان به منزله آغاز سال در ایران است و حدود سه روز تعطیل رسمی دارند عید قربان را نیز با عظمت برگزار می کنند. در سالروز تولد حضرت رسول اکرم (ص) نیز خیابانها را آذین می بندند و جشنهای مفصلی برپا می کنند. در روز وفات حضرت علی (ع) شیعیان جلوس «تابوت» به پای دارند و در ایام محرم بخصوص روز عاشورا مجالس عظیم عزاداری برپا می کنند. «ذوالجناح» را حرکت می دهند و مردان و زنان به تفکیک تابوت و ذوالجناح را شتابان و گریبان بر دوش و بر دست لمس می کنند و از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر برای پیوستن به دسته‌ای بزرگ، بدرقه نمایند و بر آن پارچه‌ها در اندازه‌ها و

رنگهای مختلف و پول اهدا نمایند. تابوت سمبلی است به عنوان یاد آور شهادت مولا علی (ع) یا دیگر شهدا، بخصوص حضرت سکینه (ع) و جلوس تابوت به معنی تظاهرات در خیابان با تابوت است. ذوالجناح یاد آور خاطره اسب امام حسین (ع) است. طی تظاهرات که به آن «جلوس» گویند بسیاری از سنی‌ها هم پول اهدا می‌کنند. از تعزیه و روضه خوانی استقبال می‌کنند در مجالس عزاء، در مصیبت حضرت علی (ع) و آل اطهار بسیار گریه نمایند و ذاکران مصیبت خوان را به گویندگان ترجیح می‌دهند در عاشورا سینه و زنجیر می‌زنند. زنجیرشان به چند لبه چاقو شباهت دارد که بر دسته‌ای آویزان است و با زنجیر زنی تمام پشت و شانه را زخمی می‌کنند.

بعضی از سنی‌ها نیز روزهای تاسوعا و عاشورا را حرمت می‌نهند. بسیاری از آنها به دلیل اعتقاداتشان به تشنگی اهل بیت در صحرای کربلا، برخی روزهای محرم را روزه می‌گیرند.

در مراسم سالگرد در گذشت برخی از علمای دینی مردم به صورت دسته‌های بزرگ یا کوچک با ساز و طبل به زیارتگاه رفته سوگواری می‌کنند. این مراسم را «عرس» می‌گویند مثل عرس «شاه عبداللطیف بهاتی» روحانی و شاعر و نویسنده عرب یا عرس «محمد جمال ملتانی» در این کشور، اعمالی نظیر عرس به مرور شکل مذهبی پیدا کرده است. شکل مذهبی برخی از اعمال نیز وقتی نوعی نظم پیدا می‌کند به سیستم بریلوی نزدیک می‌شود و متاسفانه اعتقادات سنتی افراد، مورد سوء استفاده و اخاذی مالی برخی قرار می‌گیرد.

پاکستانی‌ها معمولاً از آهنگهای محلی و برنامه‌های موسیقی و نمایش استقبال می‌نمایند و لذت می‌برند. در گذشته صوفیان «قوالی» را برای ترویج و اشاعه اسلام مانند ابلاغ روحانی موثر می‌دانستند و در همان زمان پادشاهان مسلمان به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن بهره برداری می‌کردند. از صوفیان مشهور که از قوالی و سماع در جذب و حال می‌رفتند بهاء الدین زکریا ملتانی (متوفی ۱۲۶۷م) عالم و سرسلسله مسلک متصوفه سهروردیه و حضرت قطب الدین بختیار کاکلی که در هنگام سماع در ۱۲۳۶ میلادی فوت کرد. صوفیان در شبه قاره به این نکته توجه داشته‌اند که ساز و آواز در زندگی اجتماعی و دینی ساکنان محلی نقش مهمی ایفا می‌کند. در نتیجه با ایجاد صورتی نو از آهنگ و سرودخوانی در ترویج دینی استفاده می‌نمودند.

در قوالی اشعار مذهبی را با وجود موسیقی و شوق عده‌ای با هم می‌خوانند که بیشتر شامل نعت حضرت رسول (ص) یا منقبت حضرت علی (ع) است.^۱

۷- حوزه‌های دینی و رهبران مذهبی

روحانیون در پاکستان به دو گروه سنی و شیعه می‌باشند و هر کدام مراکز دینی مخصوص دارند. در این کشور بسیاری از روحانیون صوفیان و اقطایی هستند که از نظر فرهنگی و ایدئولوژی به اهل تشیع نزدیک هستند، هرچند نام حنفی دارند. مدارس عمده اهل سنت عبارت است از: «جامعه اشرفیه» و «جامعه نعیمی» در لاهور، «خیر المدارس» و «دارالعلوم» در ملتان، «دارالعلوم حقانیه» در اکوره ختک، «جامعه اشرفیه»

در پیشاور «جامعه اسلامی» در بهاولپور، و «مرکز تعلیمات اسلامی»، «مدرسه عربیه مظهر العلوم»، «مدرس البنات» ویژه بانوان، «جامعه خاروقیه» و «دار العلم امجدیه» در کراچی اهل تشیع نیز مراکز دینی متعدد در شهرهای مختلف دارند از جمله: مرکز بزرگ دینی «المنتظر»، در لاهور، «جامعه اهل بیت» در اسلام آباد، «مدرسه مؤمن» «مدرسه آیت الله حکیم» در راولپندی «مدرسه مشارع العلوم» در حیدرآباد و «مدرسه امام صادق(ع)» در کویت. مواد درسی این مدارس عموماً از مدارس دینی ایرانیان اقتباس می شود و مدرسان آن در نجف، قم و پاکستان تحصیل کرده اند، رهبر شیعیان پاکستان پس از شهادت عارف حسین حسینی، سید ساجد علی نقوی می باشد که رهبر نهضت نفاذ فقه جعفری هم هست. مولانا حامد علی شاه ملقب به حامد الموسوی، رئیس مدرسه دینی مؤمن نیز یکی دیگر از رهبران شیعیان می باشد که بر خلاف ساجد نقوی اعتقاد به دخالت دین در سیاست ندارد، فرقه ای از شیعیان نیز به نام اسماعیلیه در پاکستان بیشتر در مناطق پنجاب و شمال غربی پاکستان وجود دارند که غالباً پیروان آقا محمد خان محلاتی می باشند.

بعضی از مدارس اهل سنت که نام بردیم از قدرت فراوانی برخوردار می باشند، نظیر مدرسه عربیه مظهر العلوم در کراچی که در ۱۸۸۵ میلادی تاسیس شده است. برخی از مدارس نیز پس از تاسیس پاکستان از هند به این کشور انتقال یافته اند، نظیر مدرسه دارالعلم واقع در کورنگی که موسس آن علامه شبیر احمد عثمانی می باشد و در ۱۹۵۲ تاسیس شد این مدرسه قبلاً در کلکته بوده است. تحصیل در این مدرسه تا درجه مفتی است. این مدرسه سی مدرسه دینی دیگر را زیر پوشش دارد. محصلین آن از افرادی ایرانی و برمه ای می باشند. مفتی محمد شفیع از فقهای بزرگ در آن تدریس می کرده است. در پاکستان برخی از مساجد در محیط خود مدرسه ای برای تحصیل طلاب علوم دینی دارند. مدرسه عربیه اسلامی «نیوتاون» سنی ها و مدرسه «المنتظر» شیعیان در لاهور دارای این ویژگی می باشند. برخی از این مدارس مجلاتی نیز منتشر می کنند نظر مدرسه دارالعلم کورنگی که مجله ای به نام «البلاغ» در جهت اهداف مرکز منتشر می سازد. اکثر این مدارس کتابخانه های بزرگی دارند که در آن کتابهای نفیس و قدیمی فراوان می باشد^۱

۸- روند تأثیر تبلیغ و ترویج ادیان

آریایی ها آیین هندو را با خود به پاکستان آوردند. کیش هندو بسیار پیچیده و عمیق و فلسفی است و از یک عقیده همه خدایی و وحدت وجودی برخوردار می باشد. در نظر هندوان جوهر وجودی همه موجودات زنده یکی بوده، به صورت خلاقیتی پراکنده که بعداً در یک واحد جمع خواهند شد، خودنمایی می کنند. آیین هندو به سه دوره و دایی، برهمنایی و هندویی تقسیم می شود. کیش وداها یا بیدها از کهن ترین کیشهای جهان و ریشه اصلی عقاید برهمنایی و هندو می باشد. دوره تکامل فلسفه و دین و دایی را دوره برهمنایی و دوره پرستش ارباب انواع و خرافات را دوره هندویی محسوب می کنند.

پس از آیین هندو، روشنگری بودا بیشتر تحت تأثیر فرمانده، جنگی بنام آشوکا در پاکستان از جمله در تاکسیلا گسترش یافت. آثار دیر و گنبد و بارگاه بودایی هنوز هم در این منطقه دیده می شود. فتوحات

نظامی کانیشکا تعالیم بودایی را از طریق هند به سوی شرق انتشار داد و ایین بودا، در طول سده‌ها، در سراسر شبه قاره هند به حیات خود ادامه داد. پس از آن آیین بودا خود را در لباسی دیگر مطرح کرد و بودابه عنوان صورت دیگری از ویشنو، خدای هندو جلوه گر شد. بنابراین آیین بودا تغییر شکل داده و به صورت آیین هندو بازگشت.

در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی اسلام از طریق مبارزان مسلمان در این منطقه گسترش یافت. وجود تبعیضات طبقاتی در آیین هندو جاذبه اسلام را افزایش و گسترش این دین در اثر پذیرش مردمی در شبه قاره و نه از طریق اجبار صورت گرفت. در عهد مغولان بخش بزرگی از شبه قاره زیر حاکمیت مسلمانان یکپارچه شد گرچه پادشاهان هندو با سلطه مسلمانان مخالفت می کردند. از جمله پادشاه به اصطلاح مسلمان محمود غزنوی در حمله به هند بسیاری از معابد هندوها را ویران ساخت. غوریان که از سلسله افغانیان بودند قبل از مغولان در هند سلطه داشتند قطب الدین یکی از فرماندهان غوری خود را سلطان دهلی نامید و حکومتی اسلامی بر پا ساخت که تا ورود مغولان پابرجا بود. وی در ازای ساختن هر مسجد بیست و هفت معبد هند را ویران ساخت، سپس مناره با شکوهی به نام قطب منار برافراشت.

اکبر شاه مغول بعدی بود که حاکمیت مغولان را بر بخش اعظم شبه قاره هند وسعت بخشید. او نخستین فردی بود که هندوان و مسلمانان را به کار با یکدیگر تشویق کرد. مالیات زیارت در معابد هندو را از میان برداشت. او اختلافات مذهبی مسلمانان و هندوان را زدود وی در ۱۵۷۵ فرمان داد عبادتگاهی نزدیکی قصرش ساختند که در آن درباره جنبه‌های متفاوت مذاهب مختلف هندو، جین^۱ اسلام و مسیحیت بحث و مناظره برپا می شد. اکبرشاه با برگزیدن بهترین قوانین از کلیه مذاهب، دین جدیدی پدید آورد ولی آن را بر شخص خود به عنوان امپراتور شبه الهی متمرکز ساخت. البته این سیاست زیرکانه‌ای بود و چنان تأثیری داشت که احترام به سریر مغول، پس از آنکه قدرت سیاسی مؤثر خود را از دست داد، مدتهای دراز تا سده نوزدهم همچنان باقی بود.

اورنگ زینب پسر اکبر مجدداً محدودیت‌هایی برای هندوان وضع نمود و هزاران معبد هندو را تخریب نمود. مذهب جدید سیک‌ها مورد غضب وی واقع شد. وقتی که رهبر آنان گورو^۲ از پذیرش اسلام سر باز زد، اورنگ وی را گردن زد و هزاران نفر از پیروانش را کشت. کینه میان سیک‌ها و مسلمانان از زمان اورنگ تا کنون باقی مانده است و علت اصلی کشتارهای فاجعه آمیز در هنگام جدایی پاکستان و هند بود. اورنگ در زندگی خود در امور دینی بسیار سختگیر بود. وی مساجد فراوانی از جمله مسجد سلطنتی لاهور موسوم به مسجد پادشاهی که از بزرگترین مساجد دنیاست را بنا نمود. پس از وی هندوها و دیگر گروهها قوی شدند و با کمک سیک‌ها امپراطوری وی را تجزیه نموده و بر بخشهایی از آن حکمروایی نمودند.

^۱ jain

^۲ معلم روحانی Guru

در ۱۷۳۹ امپراطوری مغول در برابر حمله نادرشاه شکست خورد ولی حکومت مغولان پس از بازگشت نادر به ایران تا ۱۸۵۸ ادامه یافت. سرانجام بریتانیا کنترل مستقیم شبه قاره را در دست گرفت تا اینکه با مبارزه هندوها و مسلمانان دو کشور هند (با اکثریت هندو) و پاکستان (با اکثریت مسلمان) به استقلال دست یافتند. از آن به بعد پاکستان که بر مبنای اکثریت مسلمان تشکیل شده بود اولین جمهوری اسلامی را تشکیل داد و سعی نمود که بر مبنای دین اسلام عمل نماید^۱

۵- اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

۱- سیر تحولات فرهنگی

عاملی که بیش از همه در تحولات فرهنگی پاکستان موثر بوده است و آن را متمایز از هند که در گذشته بخشی از آن بوده است - می نماید، اسلام است. اصولاً اینکه اکثریت مردم این ناحیه شبه قاره هند در گذشته به اسلام گرویده‌اند و از قدیم آن را به منطقه ای صد در صد اسلامی تبدیل کرده‌اند، حاکی از تفاوت‌های اساسی روحی و فرهنگی آنان با سایر هندیان است. علاوه بر این اسلام به عنوان یک دین در تغییر ساخت اجتماعی و فرهنگی مردم پاکستان حتی قبل از تقسیم هند هم، بسیار بیشتر از سایر نقاط شبه قاره موثر بوده است. اسلام اساس هویت و موجودیت و قوام و استواری پاکستان و به عنوان مبنای ناسیونالیستی پاکستانی است.

کیفیت تکوین و شکل گیری پاکستان و ویژگی‌های تاریخی آن و نیز عوامل و انگیزه‌های ایجادش بزرگترین، نقش را در حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ملت پاکستان داشته و دارد. پس از جدایی پاکستان از هند زبان اردو به وسیله محمد علی جناح به عنوان زبان رسمی مردم پاکستان انتخاب شد. در حالی که مردم پاکستان شرقی (بنگلادش فعلی) به زبان بنگالی سخن می گفتند و ۵۵/۴۸ در صد کل جمعیت پاکستان را تشکیل می دادند و تنها ۳/۶۵ در صد مردم پاکستان به زبان اردو سخن می گفتند. این اقدام به عقیده برخی نخستین عاملی بود که سبب بروز قیام در پاکستان شرقی شد و در نهایت داشتن زبان جدا به استقلال بنگلادش از پاکستان کمک کرد.

۲- تاثیر و تاثیر فرهنگها

عوامل و انگیزه‌های اسلامی تاسیس پاکستان و خصوصیات منحصر به فرد تاریخی آن که مهمترین استمرار سنت‌های بسیار نیرومند مذهبی و عدم وجود مایه‌های ضد اسلامی در فرهنگ و پیشینه آن و نیز نوع خاص برخورد اسلام با فرهنگ و تمدن غرب در این سرزمین که هیچگاه به برخورد رودر روی ایدئولوژیک منجر نشد و عوامل فراوان دیگر در مجموع به عقیده برخی یک وضع فوق العاده استثنایی را در پاکستان در مقایسه با ممالک اسلامی دیگر بوجود آورده است و آن اینکه در پاکستان عملاً هیچ موج جدی، مخالف اسلامی از ابتدای پیدایش وجود نداشته و هنوز هم وجود ندارد. اینکه فرهنگ پاکستان و به طور کلی فرهنگ اسلامی شبه قاره از همان آغاز ورود اسلام معارضاتی را بر نیانگیخت تا در پوشش دین و یا صراحتاً از اسلام انتقاد کنند، نکته مهمی است.

^۱لانگ، همان، ص: ۷۱-۸۸

بدلیل رواج و اشاعه سریع اسلام در پاکستان از طریق اعراب و ایرانیان فرهنگ این کشور متأثر از فرهنگ اسلامی و ایرانی است. اردو زبان رسمی این کشور مملو از واژه‌های فارسی و عربی می‌باشد. شکل رواج و تبلیغ اسلام با زور شمشیر، اعراب و تهدید، سطحی و گذرا نبوده است بلکه از روی اخلاص، عمقی و از طریق علما و عرفا و دانشمندان بوده است. علما و عرفا برای ترویج و تبلیغ اسلام از زبان فارسی که زبان مادری آنها بوده، استفاده کرده آن را وسیله پیام خود ساخته‌اند. به عبارت دیگر اسلام بر بالهای زبان فارسی از راه آسیای مرکزی و خراسان بزرگ و سیستان و کرمان، به شبه قاره هند راه می‌یابد تاثیر تمدن اسلامی در هند به صورت نفوذ تمدن ایرانی در آمد و با درخشندگی، فرهنگ آن مورد توجه و پذیرش قرار گرفت.

نفوذ فرهنگ غربی پس از ورود بریتانیا به شبه قاره هند در فرهنگ این کشور به چشم می‌خورد. و زبان انگلیسی در سطوح دانشگاهی و عالی این کشور شایع و رایج می‌باشد پس از توسعه استیلای بریتانیا استفاده از زبان فارسی در ادارات ممنوع اعلام شد و دولت انگلیس توجهی به اعتراضات مردم در این زمینه نکرد. انگلیسی‌ها که در صدد قطع ارتباط فرهنگی و مذهبی مردم که با زبان فارسی آمیختگی داشت بودند، حذف زبان فارس و قطع ارتباط فکری و فرهنگی مردم با نیاکان و مفاخر ملی و مذهبی‌شان را بهترین راه تشخیص دادند.

در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی این کشور تنها زبان تدریس انگلیسی است در یک یا دو دانشگاه که اسم و رسم اسلامی دارند به زبان عربی نیز تدریس می‌شود زبان فارسی تنها در یکی از دانشگاه‌های این کشور از جمله زبانهایی است که به آن تدریس می‌شود. و این برای کشوری که تاریخ و فرهنگ و زبان آن پیوستگی‌های دیرینه و عمیقی با تاریخ و فرهنگ ایران و زبان فارسی دارد، بسیار قابل تأمل است.^۱

۳- نقش مذهب در تحولات اجتماعی و مذهبی

فکر تأسیس پاکستان نتیجه طبیعی شرایط تاریخی اواخر قرن نوزدهم به بعد و نیز عدم حضور فعال و موثر مسلمانان در زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شبه قاره بود. این فکر بر این اساس شکل و قوام گرفت که با توجه به خصوصیات بنیادین اسلام و هندوئیسم و نیز پیشینه اسلام و تمدن اسلامی در سرزمین هند و واقعیت ملموس آن روزگار امکان زندگی مشترک با هندوان و در عین حال تضمین حقوق حقه و ثابت مسلمانان ناممکن است. خصوصاً که در آن ایام سقوط خلافت عثمانی به آخرین پایگاه اسلامی در آن قرن، علما و تحصیلکرده‌های مسلمان هندی را برای ایجاد حکومتی بر اساس تعالیم و اصول اسلامی تهییج کرده بود. مرحوم اقبال لاهوری در طی سخنرانی‌های و نامه‌های فراوانش به محمد علی جناح پیوسته از فکر تقسیم شبه قاره دفاع می‌کرد. او در این مورد دلایل متعدد فراوانی ذکر می‌نمود که مهمترین تفاوت بنیادین و اصولی اسلام و هندوئیسم و تفاوت هندوئیسم با سایر ادیان آسمانی (اهل کتاب) بود. در نهایت این افکار پایه‌ای برای جدایی پاکستان از شبه قاره هند گردید. پس از تأسیس پاکستان نیز نقش اسلام به عنوان بنیاد فرهنگ این کشور در همه تحولات اجتماعی مشاهده می‌شود.

^۱ صافی، همان، ص: ۲۲۹-۲۱۹

۸- مراکز فرهنگی

برای کاهش وابستگی به کشورهای خارجی و تربیت محققین، مدیران داخلی و تسریع روند تحولات اجتماعی - اقتصادی، مرکز مطالعات پیشرفته در چند رشته در دانشگاههای زیر تاسیس شد: مرکز کان شناسی در دانشگاه بلوچستان، مرکز زیست شناسی دریایی در دانشگاه کراچی، مرکز زمین شناسی در دانشگاه پیشاور، مرکز فیزیک در دانشگاه پنجاب، مرکز شیمی در دانشگاه سند همچنین موسسه سند شناسی در دانشگاه سند یک مرکز عالی مستقل اعلام شد.

همچنین به منظور مطالعات تحقیقی در رابطه با کشورهای که پاکستان با آنها روابط گسترده دارد مراکزی در چند دانشگاه تاسیس شد. نظیر مرکز کشورهای عربی و خاورمیانه در دانشگاه بلوچستان، مرکز آمریکای جنوبی و شمالی و آفریقا در دانشگاه اسلام آباد، مرکز اروپا در دانشگاه کراچی، مرکز آسیای مرکزی، در دانشگاه کراچی، مرکز آسیای مرکزی در دانشگاه پیشاور، مرکز آسیای جنوبی در دانشگاه پنجاب و مرکز آسیای جنوب و جنوب شرقی در دانشگاه سند.

در زمینه وحدت بین مردم مناطق مختلف کشور برای درک زبان و ادبیات یکدیگر پنج مرکز در دانشگاههای بلوچستان، کراچی، پیشاور و پنجاب و سند برای تحقیق و مطالعات عالی در مورد زبان، ادبیات و فرهنگ مردم پاکستان تاسیس شد. موسسه مطالعات ملی پاکستان قبل از این مراکز در دانشگاه قائد اعظم اسلام آباد تاسیس شده بود.

علاوه بر این مراکز فرهنگی و تحقیقی کتابخانه‌ها فراوانی در پاکستان وجود دارند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم. کتابخانه یادمان لیاقت در کراچی و کتابخانه ملی پاکستان در اسلام آباد با بیش از ۱۰۰ هزار کتاب. کتابخانه ملی سالانه بطور متوسط ۲۰۰۰ کتاب دریافت می‌کند. این دو کتابخانه مطابق قانون کپی رایت کتابخانه‌های مخزن و امانت دار این کشور به حساب می‌آیند و نشریات یونسکو و سازمان جهانی کار را نیز نگهداری می‌کنند.

به منظور همکاری با ناشران کتاب در تخصیص ناشران پاکستانی نمایندگی شماره استاندارد بین‌المللی کتاب^۱ در برلین، کتابخانه ملی را به این منظور برای پاکستان در ۱۹۸۴ تعیین کرد. این آژانس نام بیش از ۲۲۹ ناشر را ثبت کرده است.

از دیگر مراکز فرهنگی این کشور در اسلام آباد کتابخانه دانشگاه قائد اعظم که در ۱۹۶۶ تاسیس شده با بیش از ۱۲۷ هزار جلد کتاب و کتابخانه دانشگاه پنجاب غنی‌ترین گنجینه نسخ خطی را در اختیار دارد. در ۱۹۸۱ شورای ملی کتاب پاکستان^۲ نیز در اسلام آباد تاسیس شد که هدفش تشویق عادت به مطالعه و برگزاری نمایشگاههای کتاب و کمک به چاپ و توزیع بهتر کتاب بوده است.

در لاهور یکی از قدیمی‌ترین کتابخانه‌های این کشور یعنی کتابخانه عمومی پنجاب با ۲۰۰ هزار جلد کتاب و ۱۱۰۰ جلد نسخه خطی قرار دارد که در ۱۸۸۴ تاسیس شده است. بخش بیت القرآن این کتابخانه نسخه‌های خطی نادری از قرآن مجید در اختیار دارد. کتابخانه دیگر این شهر کتابخانه دانشگاه پنجاب

^۱ International Standard Book Numbering (ISBN)

^۲ National Book Council of Pakistan

است که در ۱۸۸۲ تأسیس شده و ۲۹۵ هزار جلد کتاب دارد «اتحادیه صنفی نویسندگان پاکستان»^۱ که در ۱۹۵۹ برای تشویق و حمایت نویسندگان تأسیس شده نیز در لاهور قرار دارد.

قدیمی ترین کتابخانه این کشور لیاقت هال در کراچی است که در ۱۸۵۲ به نام کتابخانه فریر هال منسوب به سر هنری بارتل ادوارد فریر از کارگزاران حکومت انگلیسی در هند تأسیس شده بود و اکنون ۴۲ هزار جلد کتاب دارد. انجمن کتابخانه های پاکستان^۲ نیز در کراچی قرار دارد و فعالیت های کتابخانه ها و امور مربوط به آنها را هماهنگ می کند. در سالهای اخیر ۹۶ کتابخانه در این انجمن عضویت داشته اند.^۳ علاوه بر این کتابخانه ها بسیاری از موسسات فرهنگی و تحقیقاتی و موزه های کشور نیز هر کدام در کنار خود کتابخانه های اختصاص دارند. در پاکستان ده موزه دایر است که سالانه بیش از ۵۶۱ هزار نفر از آنها دیدن می کنند.

۸- حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

۱- تاریخ کشور

در قرن یازدهم میلادی سلطان محمود غزنوی اسلام را در قسمت علیای دره سند مستقر کرده با تهاجم های متعدد مولتان و سند را فتح نمود و سرزمینی که اکنون پاکستان و افغانستان نامیده می شود تحت اقتدار مسلمانان در آمد. غزنویان حدود ۲۰۰ سال حکومت نمودند و در قرن دوازدهم مناطقی را که امروز افغانستان نامیده می شود از دست دادند و حکومت ایشان به پاکستان فعلی محدود گردید. محدوده پاکستان در آن قرن تقریباً همان بوده که در حال حاضر است. پس از غزنویان غوریان اسلام را تا منطقه گنگ توسعه دادند در سال ۱۱۹۳ میلادی مسلمانان دهلی را گشودند و قبل از پایان قرن دوازدهم بنگال نیز تحت سلطه مسلمانان در آمد. مغولها در حمله به شبه قاره هند شکست خوردند و به دین اسلام گرویدند سلطنت امپراتوران مسلمان سلسله تیموریان یا گورکانیان هند که در هند به عنوان مغول و مغول کبیر نیز مشهور شدند در زمان اقتدار اکبر شاه (۱۶۰۵-۱۵۵۴) به اوج خود رسید و در قرن ۱۶ همه شبه قاره هندوستان تحت نظر مسلمانان اداره می شد. اکبر شاه در واقع بزرگترین سلطان عصر خویش به حساب می آمد. در زمان وی بنگاله، کشمیر و سند و قندهار و احمدنگر نیز جزء قلمرو و سلسله سلاطین مسلمان تیموری شد. وی دین التقاطی به نام دین الهی را از تقرب ادیان اسلام و هندو بوجود آورد. در مقابل وی شیخ احمد سر هندی ندای اسلام را بلند ساخت و نهضتی را در جهت تجدید و احیای اسلام بر پا نمود.

اورنگ زیب در اعمال ضوابط و موازین اسلامی از هندوان جزیه گرفت. بعد از در گذشت وی در سال ۱۷۰۶ تجزیه امپراتوری تیموریان تسریع گردید. نادرشاه در سال ۱۷۳۹ محمد شاه گورگانی را در کرنال شکست داد و سپس دهلی را فتح نمود. پس از نادر احمدشاه درانی ابدالی بخش از قلمرو تحت سلطنت نادر شامل افغانستان و پاکستان کنونی را تحت سلطه خود قرار داد. وی موسس استقلال افغانستان شناخته

^۱ Pakistan Writer's Guild

^۲ Pakistan Library Association

^۳ اسعدی، همان، ص: ۲۵۳

می شود. بحران سلطنت تیموریان در قرن ۱۸ میلادی شدت یافت و اختلافات مسلمانان با هندوان افزایش یافت. مرآته‌های هندی جنگجو برای احیای مذهب هندو نهضتی ایجاد نمودند و با مسلمانان به نزاع پرداختند. شاه تیموری برای کاهش تنش، پیشوای مرآته‌ها را نایب خود نمود. بتدریج تیموریان دست نشانده‌گان مرآته‌ها شدند. شاه ولی الله محدث برای احیای اسلام و برتری مسلمین از احمد شاه درانی یاری خواست. وی نیز پذیرفت و با هجوم به مرآته‌ها در پنجاب شرقی آنان را شکست داد. ولی احمد شاه در هند نماند و سلسله تیموریان نیز منقرض شد و پادشاهان آخر این سلسله دست نشانده انگلیس شدند.

دوران استعمار انگلیس

انگلیسی‌ها ابتدا به عنوان بازرگانان وارد شبه قاره هند شدند. در سال ۱۷۵۷ آنان در جنگ پلاسی، نواب بنگاله را شکست دادند و آن را از دست مسلمانان خارج ساختند کلکته نیز در همین سال از سلطه مسلمانان در آمد.

حکومت سلطان تیبو مهاراجه فارسی دان، که دشمن سرسخت انگلیسی‌ها بود در سال ۱۷۹۹ به دست انگلیسی‌ها سقوط کرد و ایالت پنجاب تحت سلطه سیکها در آمد. در سال ۱۸۰۳ انگلیسی‌ها به دهلی رسیدند و به مرآته‌ها نایب تیموریان هند شدند. در مناطقی که تحت نظر سیکها بود مسلمانان به شدت تحت فشار بودند. دوتن از رهبران مسلمانان که از پیروان شاه ولی الله بودند، شاه اسماعیل شهید و سید احمد شهید علیه سیکها و انگلیسی‌ها اعلام جهاد کردند. آنان در ابتدا موفق شدند اکثر نواحی ایالت سرحد شمال غربی کنونی پاکستان را از تصرف سیکها خارج کنند و در آن نواحی حکومت اسلامی تشکیل دادند اما به دلیل اختلافات میان مسلمانان در سال ۱۸۳۱ سیکها مسلمانان را در بالاکوت شکست دادند. سیکها سپس با انگلیسی‌ها وارد جنگ شدند ولی از آنان شکست خوردند.

در حدود نیمه قرن ۱۹ هندوستان به هند انگلیس تبدیل شده بود و در واقع انگلیسی‌ها در نزاع بین هندوها و مسلمانان پیروز شده بودند. در سال ۱۸۵۷ مسلمانان با هندوان متحد شده و علیه انگلیسی‌ها به رهبری بهادر شاه ثانی ظفر قیام کردند، ولی شکست خوردند، پس از این شکست عملاً شبه قاره هند به امپراتوری انگلیس تسلیم شد بهادرشاه ثانی ظفر نیز توسط انگلیسی‌ها محاکمه و به رانگون تبعید شد. انگلیسی‌ها که عامل اصلی قیام را مسلمانان می دانستند آنان را از عرصه فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دور کردند. زبان انگلیسی به صورت زبان آموزشی در آمد و هندوان از آن استقبال نمودند. از سال ۱۸۷۰ انگلیسی‌ها تا حدودی به وضع مسلمانان توجه کردند. در سال ۱۸۷۸ کالج اسلامی انگلیسی در علیگره تاسیس شد و در سال ۱۹۲۰ به دانشگاه تبدیل شد. سر سید احمد خان که از رهبران مسلمانان و طرفدار انگلیسی‌ها بود از مسلمانان می خواست که با انگلیسی‌ها روابط حسنه داشته باشند. ولی دیگر علمای مسلمان انگلیسی‌ها را غاصب شمردند. آنان نیز در دیوبند در ایالت اتارپرادش دارالعلومی تاسیس کردند و بنیانگذاران اولیه آن مولانا محمد قاسم ناتوتوی و حاجی محمد عابد حسین بودند.

حزب کنگره ملی هند در سال ۱۸۸۵ تشکیل شد. سر سید احمد خان به دلیل اکثریت هندو و پیروزی آنها در انتخابات مخالف ورود مسلمانان به سیاست بود و سیستم انتصابی را پیشنهاد می کرد وی هنگامی که

هندوان می خواستند زبان هندی را جانشین زبان اردو کنندف از ایجاد آشتی بین دو گروه خود داری کرد. صرف نظر از تجدد گرایی او که مخالف بسیاری از مسلمانان بود آثار وی در تأیید دیدگاههای اهل سنت بود.

در آغاز قرن بیستم مسلمانان خواهان شرکت در امور سیاسی شدند ولی به علت اکثریت هندوانان آنان با نایب السلطنه هند ملاقات کرده و خواستار حقوق انتخاباتی جداگانه برای مسلمانان شدند. انگلیسی ها این تقاضا را پذیرفتند. در دسامبر ۱۹۰۶ مسلمانان تشکیل حزب مسلم لیگ سراسر هند^۱ را در داکا اعلام کردند. این حزب در آغاز مذهبی بود. بعدها سیاسی شد و تحت رهبری محمد علی جناح قائد اعظم، استقلال پاکستان را به ارمغان آورد.

ایالت بنگال در اکتبر ۱۹۰۵ به دو بخش تقسیم شد و در بخش شرقی مسلمانان حائز اکثریت شدند ولی بعد تقسیم بنگال لغو شد. لغو تقسیم برای مسلمانان ناراحت کننده بود. از این رو مسلم لیگ اساسنامه خود را در سال ۱۹۱۳ تغییر داد و در اساسنامه جدید بر به وجود آوردن یک حکومت خود مختار مسلمان تأکید کرد. مسلمانان به مصالحه با هندی ها روی آوردند و در لکنهو در سال ۱۹۱۶ پیمان میان آنان منعقد گردید که طی آن هندوان حق انتخابات جداگانه مسلمانان را پذیرفته بودند. آنان از دولت انگلیس تقاضا کردند که طبق این پیمان اصلاحاتی در لوایح و قوانین اساسی کشور انجام دهد و در ایالتهایی که مسلمانان در اقلیت هستند به تناسب جمعیت کرسی هایی برای آنان در نظر گرفته شود.

پس از جنگ جهانی اول مسلمانان شبه قاره در حمایت از عثمانی نهضت خلافت را بوجود آوردند. همزمان مهاتما گاندی مقاومت منفی را اعلام نموده و عده ای از مسلمانان به کشورهای مسلمان نظیر افغانستان هجرت کردند، ولی با تجزیه امپراتوری عثمانی نهضت خلافت نیز پایان یافت.

در سال ۱۹۲۷ کمیسیون سایمون از طرف دولت انگلیس اصلاحات قانونی دیگری در قانون اساسی شبه قاره به عمل آورد. محمد علی جناح که در حزب مسلم لیگ بود تا سال ۱۹۳۰ در عضویت حزب کنگره ملی هند نیز بود ولی پس از این سال به علت اعتقادات شدید گاندی برای احیا آیین هندو از آن حزب جدا شد.

نمایندگان مسلمانان در سال ۱۹۲۹ در کنفرانس اسلامی سراسر هند جمع شدند. در این کنفرانس محمد علی جناح ۱۴ اصل معروف خود را به عنوان درخواست تمام مسلمانان شبه قاره مطرح ساخت و بر نمایندگی مسلمانان به تناسب جمعیت در استانهایی که مسلمانان در اقلیت بودند و اختصاص داشتن حداقل یک سوم اعضای دولت مرکزی به مسلمانان تأکید نمود. چون پیشنهادات حزب کنگره ملی هند نیز از طرف دولت انگلیس در زمینه اصلاحات قانون اساسی پذیرفته نشده بود این حزب نیز نهضت مقاومت منفی را از ژانویه ۱۹۳۰ مجدداً دنبال نمود.

در اجلاس سالیانه مسلم لیگ سراسر هند به ریاست علامه محمد اقبال در اله آباد در دسامبر ۱۹۳۰ ضرورت تشکیل میهن جداگانه برای مسلمانان شبه قاره اعلام شد. در مه ۱۹۳۰ گزارش کمیسیون سایمون

^۱ Ali-India Muslim league

انتشار یافت و سه اجلاس برای بررسی آن تشکیل شد که در نتیجه در ۱۹۳۵ قانون اساسی جدیدی برای شبه قاره موسوم به «فرمان قانونی ۱۹۳۵» به تصویب رسید.

در سال ۱۹۳۳ چوهدری رحمت علی، دانشجوی مسلمانانی که در کمبریج تحصیل می کرد، جزوه‌ای انتشار داد و برای نخستین بار میهن مورد خواست مسلمانان را پاکستان نامید. این نام از حروف اول ایالت‌های پاکستان تشکیل شده بود: پ از پنجاب، الف ایالت سرحد شمال غربی که مسلمانان آن را افغان می نامیده‌اند، ک. از کشمیر، س از سند و تان از آخر نام بلوچستان می آمد.

ولی برخی دیگر معتقدند این کشور از این جهت پاکستان نامیده شد که محل زندگی مسلمانان با پاک هاست. (هندوها مسلمانان را نجس می خواندند). در انتخابات محلی سال ۱۹۳۶ حزب کنگره در ایالت‌هایی که اکثریت با غیر مسلمانان بود تقریباً همه کرسی‌های نمایندگی را به خود اختصاص داد. تصمیمات هندوان در زمینه حکومت از طرف انگلیسی‌ها پذیرفته می شد. از این رو اقداماتی در جهت تحکیم «رام راج»^۱ یا حکومت متعصبانه هندوان انجام دادند. زبان هندی را جانشین زبان اردو کردند، برنامه‌های مدارس را مطابق نظر هندوان تدوین نمودند و سرودی مبنی بر نفرت از مسلمانان موسوم به بندی ماترم^۲ یا «سلام بر تو مادرم» به عنوان سرود ملی متداول کردند. با شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ وزرای حزب کنگره در اعتراض به عدم مشورت با ایشان در مورد دخالت دولت انگلیسی هند در جنگ استعفا کردند. مسلمانان از این کناره‌گیری آنچنان شاده شدند که روزی را به نام روز رستگاری جشن گرفتند.

تحت تأثیر تجربه تلخ حکومت اکثریت هندو در ۲۳ مارس ۱۹۴۰ مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان در اجلاس تاریخی مسلم لیگ در لاهور «قطعنامه پاکستان» را به تصویب رساندند و خواهان استقلال مناطقی که جمعیت اکثریت آن مسلمانان بود و تشکیل یک کشور مسلمان شدند.

در اوت ۱۹۴۲ که احتمال حمله ژاپن به هند قوت گرفت حزب کنگره از دولت انگلیسی هند خواست که انگلیسی‌ها شبه قاره را ترک کنند و قدرت را به دست دولتهای ایالتی بسپارند. انگلیسی‌ها این درخواست را قیام علنی هندی‌ها تلقی نموده و رهبران آنها را دستگیر کردند. جناح معتقد بود این خواسته هندی‌ها دامن زدن به جنگ داخلی است و خواهان تجزیه شبه قاره و سپس خروج انگلیسی‌ها بود. یکی از رهبران حزب کنگره به نام راج گوپال اچاریا^۳ در سال ۱۹۴۳ طرح خود را مبنی بر تجزیه شبه قاره ارائه کرد. مذاکرات گاندی و جناح و کنفرانس سیمل در ۱۹۴۵ در مورد تقسیم و چگونگی حکومت مسلمانان و هندوان بی نتیجه ماند. در انتخابات مجلس ملی هند در ۱۹۴۵ حزب مسلم لیگ از طرف همه مسلمانان حمایت شد و آراء قابل توجهی کسب نمود. انگلیسی‌ها طرح خودشان را در مه ۱۹۴۶ اعلام کردند که در آن وحدت هند مورد تأکید قرار گرفت. اداره امور خارجه، دفاع و ارتباط جمعی در دست دولت مرکزی باقی می ماند و اختیارات دیگر به ایالتها داده می شد. مسلم لیگ و حزب کنگره این طرح را پذیرفتند. بدنبال برگزاری انتخابات در ژوئیه ۱۹۴۶ چون مسلم لیگ پیشنهاد نمایندگی در دولت موقت را

^۱ RamRaj

^۲ Bande Mataram

^۳ Raja Gopalcharia

رد کرده بود، آشوبها و اختلافات شدیدی میان مسلمانان و هندوها ایجاد شده که در شبه قاره بی سابقه بود. برای آرام کردن اوضاع نایب السلطنه از مسلم لیگ خواست که در حکومت موقت شرکت نماید و مسلم لیگ نیز پذیرفت. دولت انگلیس برای تشکیل نخستین اجلاس مجلس مرکزی قانونگذار نمایندگان حزب کنگره و مسلم لیگ را دعوت کرد ولی توافقی میان دو حزب بوجود نیامد و در ۹ دسامبر ۱۹۴۶ مجلس بدون شرکت نمایندگان مسلم لیگ تشکیل شد.

کشمکش میان هندوان و مسلمانان در آغاز سال ۱۹۴۷ شدت یافت. لرداتلی نخست وزیر انگلیس در ۲۰ فوریه ۱۹۴۷ بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام نمود که تا ژوئن ۱۹۴۸ قدرت به نمایندگان مسئول شبه قاره انتقال خواهد یافت. در مارس ۱۹۴۷ نایب السلطنه جدید لرد مونت باتن^۱ وارد هند شد. این طرح مورد قبول مسلم لیگ و حزب کنگره قرار گرفت. بر اساس این طرح ایالت پنجاب و بنگال به دوبرخش شرقی و غربی تقسیم شد. در ایالت‌های سند و بلوچستان و سرحد شمال غربی نیز مردم به انضمام به پاکستان رای دادند. با تصویب لایحه اعطای استقلال به شبه قاره هند در مجلس مقننه انگلیس در ژوئیه ۱۹۴۷ دولت‌های موقت بهارت^۲ یا جمهوری هند و پاکستان به وجود آمدند. محمد علی جناح به عنوان نخستین فرماندار کل انتصابی دومینیون پاکستان در ۷ اوت ۱۹۴۷ از هند و کراچی شد. در ۱۱ اوت مجلس مؤسسان پاکستان تشکیل گردید و کشور پاکستان در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ به طور رسمی بوجود آمد.:

طبق قانون اساسی ۱۹۷۳ همه قدرت در دست نخست وزیر بود و رئیس جمهور فقط تشریفاتی بود اما اصلاحیه هشتم مصوب ۱۹۸۵ به قدرت رئیس جمهور افزود و به وی قدرت انحلال مجلس را داد. اما با لغو هشتمین اصلاحیه قانون اساسی در آوریل ۱۹۹۷ و تصمیم متمم سیزده قانون اساسی این اختیارات از رئیس جمهور گرفته شد و به نخست وزیر داده شد.

ساختار سیاسی

سیستم حکومتی پاکستان فدرال می باشد. از چهار ایالت تشکیل شده است که هر کدام در امور داخلی خود مستقل می باشند و در امور دفاعی و امور خارجه تابع حکومت مرکزی هستند. قوه مقننه از دو مجلس ملی و مجلس سنا تشکیل شده است و در هر ایالتی نیز یک مجلس ایالتی وجود دارد. رئیس جمهور در رأس قوه مجریه قرار گرفته است. نخست وزیر از طرف احزاب اکثریت مجلس مشخص میشود. قوه قضائیه مستقل می باشد و در رأس آن شورای عالی قضایی قرار دارد.

از آنجا که در اکثر سالها تاریخ پاکستان نظامیان بر این کشور حاکم بوده‌اند، در واقع قدرت این کشور در رئیس ستاد ارتش، رئیس جمهور و نخست وزیر متمرکز است و سه محور اصلی قدرت اینها می باشند. بر طبق قانون اساسی، سیستم پارلمانی بر این کشور حاکم است.

۷- چگونگی شکل گیری اراده سیاسی

استقلال پاکستان در پی مبارزات گسترده سیاسی حاصل شد. از این جهت تشکلهای و احزاب سیاسی در این کشور قبل از استقلال شروع به فعالیت کرده بودند و با استقلال کشور این فعالیت ادامه یافت. در اکثر

^۱ Mount Batten

^۲ Bharat

سالهای پس از استقلال حکومت نظامی برقرار بوده و فعالیت احزاب و گروههای سیاسی ممنوع گردیده بود و یا پاره‌ای از احزاب اجازه فعالیت رسمی داشتند. فعالیت احزاب از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ و از اکتبر ۱۹۷۹ تا دسامبر ۱۹۸۵ ممنوع بود. در زیر به معرفی مختصر عمده‌ترین احزاب سیاسی پاکستان می‌پردازیم^۱ احزاب اقلیت در این کشور اگرچه مستعد هستند، ولی اساساً خصلت‌های فرقه‌گرایانه دارند و اکثراً منشأ اثری نیستند.

حزب مردم پاکستان^۲

این حزب توسط ذوالفقار علی بوتو در سال ۱۹۶۷ به عنوان حزب سوسیالیست میانه روی که برنامه اصلی آن تبدیل پاکستان به یک کشور فدرال بود تأسیس گردید. اصول و آرمانهای حزب مردم بر اساس چهار اصل زیر قرار دارد:

۱- اسلام دین ماست

۲- نظام جمهوری سیاست ماست

۳- سوسیالیسم روش ماست

۴- مردم عامه سرچشمه قدرت ما هستند.

حزب مردم پاکستان با قرار دادن سوسیالیسم بعنوان خط مشی خود دو اصل را هدف و راهنمای کار خود قرار داده است:

۱. قیام و حرکت در راه بدست آوردن و رسیدن به یک نظام جمهوری بی طبقه سوسیالیستی.

۲. استفاده از اصول سوسیالیستی در برقراری انصاف و عدالت اجتماعی در روابط دوطرفه و تساوی حقوق مردم^۳

در سال ۱۹۷۰ این حزب در اولین انتخابات عمومی کشور اکثریت کرسی‌ها مجلس را در پاکستان غربی بدست آورد (۸۱ کرسی از ۲۹۱ کرسی) بدنبال شکست مذاکرات برای تشکیل دولت ائتلاف با حزب عوامی لیگ که در پاکستان شرقی اکثریت را داشت و پس از جنگ داخلی و استقلال بنگلادش واستعفای رئیس جمهور پاکستان ذوالفقار علی بوتو رئیس جمهور شد. پس از تصویب قانون اساسی جدید در ۱۹۷۳ و تشکیل سیستم پارلمانی بوتو نخست وزیر گردید این حزب اکثریت کرسی‌ها را در انتخابات ۱۹۷۷ بدست آورد (۱۵۵ کرسی از ۲۰۰ کرسی)، ولی مخالفان یعنی اتحاد ملی پاکستان، حزب مردم را به تقلب در انتخابات متهم کردند. با تشدید درگیری‌های بین مخالفان و حزب مردم نیروهای نظامی داخل نمودند و ژنرال ضیاء الحق طی یک کودتای نظامی بوتو را عزل نمود و خود رئیس جمهور شد و ذوالفقار علی بوتو دستگیر و اعدام شد.

^۱ در معرفی احزاب از منابع زیر استفاده شده است :

- The Europa world Year Book 1995& 2000, p: 2371-2373.

- Political Hand Book of the world 1991, CSA, New York, 1991, P: 515-517

- Alan J.Day (ed), political Parties of The world Long Man, USA,1984, p:344-352

- Farzana Shaikh (ed), Islam& Islamic Gorups, a world Wide Reference Guide, CIRCA, USA,1992, P : 187 -190

^۲ Pakistan people's party (ppp)

^۳ مسعود خاقانی فرد، نقش احزاب مردم، مسلم لیگ و جماعت اسلامی در روند تصمیم‌گیری پاکستان، تهران پایان نامه کارشناسی، ۷۴-۱۳۷۳ ص: ۸۰.

در مارس ۱۹۸۱ حزب مردم همراه با هشت حزب دیگر نهضت اعاده دموکراسی را در مخالف با حکومت نظامی تشکیل دادند بی نظیر بوتو دختر ذوالفقار علی بوتو که رهبر حرکتها و تظاهرات را بدست گرفت، تبعید شد، پس از لغو حکومت نظامی ضیاء الحق در دسامبر ۱۹۸۵، با تقویت نهضت اعاده دموکراسی بی نظیر بوتو در ۱۹۸۶ از تبعید بازگشت و فعالیت سیاسی خود را از سر گرفت. در مه ۱۹۸۶ نصرت بوتو به عنوان رئیس حزب و دخترش به سمت معاون حزب انتخاب شدند. برخی مقامات ارشد حزب در اعتراض به این تصمیم در ماوت از حزب جدا شدند. گروه جدا شده حزب ملی مردم را به رهبری غلام مصطفی جاتویی تشکیل داد.

در انتخابات عمومی که پس از مرگ ضیاء الحق در ۱۹۸۸ برگزار شد، حزب مردم اکثریت کرسی‌ها را بدست آورد و بی نظیر بوتو در اول دسامبر همان سال نخست وزیر شد. ولی پس از مدتی از طرف مخالفین تحت فشار قرار گرفت. درگیری‌های و برخوردهای خشونت آمیز در کشور بوقوع پیوست. تا اواسط ۱۹۹۰ از محبوبیت حزب مردم کاسته شد و وضعیت اقتصادی نیز وخیم گردید. در ۶ اوت رئیس جمهور بی نظیر بوتو را برکنار کرد و به فساد و سوء استفاده از قدرت متهم شد.

در انتخابات عمومی اکتبر ۱۹۹۰ حزب مردم شکست سختی خورد. از این پس بعنوان مخالف دولت به فعالیت خود در مجلس ادامه داد. به مرور مخالفت‌ها با نواز شریف نه تنها از طریق حزب مردم بلکه از احزابی که با وی همکاری می کردند. افزایش یافت. درگیری‌های قومی در ایالت‌های بلوچستان و سند ادامه داشت. حزب مردم نیز این مخالفتها را تشدید می کرد. پس از یک سلسله اقدامات مجدداً در اکتبر ۱۹۹۳ انتخابات برگزار شد و حزب مردم مجدداً به قدرت رسید و بی نظیر بوتو نخست وزیر شد. در این انتخابات حزب مردم ۸۶ کرسی مجلس فدرال را به خود اختصاص داد در نوامبر ۱۹۹۳ نامزدی حزب مردم پاکستان سردار فاروق احمد خان لغاری رئیس جمهور شد. پس از انتخاب بی نظیر بوتو به مقام نخست وزیری اختلافاتی چند که عمدتاً ناشی از تحت تاثیر قرار گرفتن نصرت بوتو از جناحهای متعدد بود بین وی و دخترش روی داد که این امر منجر به برکناری نصرت بوتو از مقام ریاست حزب و انتخاب بی نظیر بوتو به جای وی گردید. لازم به ذکر است که نصرت بوتو از مقام ریاست حزب و انتخاب بی نظیر به جای وی گردید لازم به ذکر است که نصرت بوتو به لحاظ سنتی از نظریه جانشینی یک مرد (مشخصاً مرتضی بوتو) بجای بی نظیر بوتو حمایت می کند، چرا که هنوز بسیاری از سیاستمداران کهنه کار و قدیمی و نیز مذهبیون حکومت زن را در یک کشور اسلامی پذیرا نشده‌اند.

پس از برکناری دولت بی نظیر بوتو در ۵ نوامبر ۱۹۹۶ توسط لغاری، رئیس جمهوری این کشور اجلاس کمیته مرکزی این حزب در ۳۰ نوامبر تشکیل شد. در این اجلاس نصرت بوتو به عنوان رهبر جدید این حزب انتخاب شد. ناراضیان حزب مردم که خواستار برکناری بی نظیر بوتو از رهبری بودند ضمن ابراز عدم رضایت از این تغییر گفتند که این اقدام در حقیقت از سوی بی نظیر بوتو برای حفظ رهبری خودش صورت گرفته است.

غنوه بوتو بیوه مرتضی بوتو در ۳۰ نوامبر به طور رسمی رهبری شاخه «شهید بوتو» را در حزب مردم پاکستان پذیرفت و به جانشینی شوهرش منصوب شد.

در اوایل دسامبر ۱۹۶۶ نیز گروهی از ناراضیان حزب مردم با تشکیل یک شاخه جدید، انشعاب دیگری را در این حزب ایجاد کردند. این انشعاب در جریان یک گردهمایی که به مناسبت بیست و نهمین سال تاسیس حزب مردم در شهر لاهور برگزار شد، شکل گرفت و نام شاخه بوتو بر آن نهاده شد در این گردهمایی رهبر حزب مردم متهم شد که به ایدئولوژی سابق و برنامه‌های حزب لطمه وارد کرده و چند مقام قدیمی این حزب رسماً موجودیت شاخه جدید را اعلام داشتند. این شاخه توسط برخی از رهبران رده دوم تاسیس شده است و توسط یک شورای موقت سه نفره به نامهای دکتر غلام حسین، رانا شوکت محمود و غیاث الدین جانباز اداره می شود در بیانیه پایانی گردهمایی مذکور مرسوم به بیانیه لاهور دکتر غلام حسین به عنوان دبیر کل موقت این شاخه تعیین شد. در ماه دسامبر غنوه بوتو با نواز شریف برای شرکت در انتخابات فوریه ۱۹۹۶ ائتلاف کرد.

در جلسه کمیته اجرایی رهبران حزب مردم در ۹ مارس ۱۹۹۷ بی نظیر بوتو با حمایت اعضا به عنوان رئیس دائمی حزب تا زمان حیات انتخاب شد. حزب مردم در انتخابات ۳ فوریه ۱۹۹۷ تنها ۱۸ کرسی کسب نمود. در اواخر سال ۱۹۹۸ بی نظیر بوتو که از سوی یک دادگاه متهم به رشوه و اختلاس شده بود به لندن رفت. این دادگاه بوتو و شوهرش را به زندان و پرداخت جریمه محکوم نمود.

پس از کودتای نظامی در نوامبر ۲۰۰۰ نیز دادگاهی دیگر حکم بازداشت غیر قابل ضمانت بی نظیر بوتو را که هنوز در لندن بسر می برد صادر کرد.

حزب جماعت اسلامی پاکستان

ابوالاعلی مودودی جماعت اسلامی را در ۱۹۴۱ تشکیل داد و هدف خود را تلاش برای ایجاد و استقرار یک دولت اسلامی اعلام کرد. این حزب راستگرا و شدیداً سنت گرای اسلامی نقطه نظرها و مواضعی همچون اخوان المسلمین مصر دارد. در انتخابات سال ۱۹۷۰ این حزب چهار کرسی به دست آورد و در انتخابات ۱۹۷۷ در اتحاد ملی پاکستان و در مقابل حزب مردم قرار داشت در سال ۱۹۷۹ از ائتلاف مزبور گذاشته شد. رهبر آن قاضی حسین احمد است و دفاتر مرکزی آن در لاهور قرار دارد. سیاستهای ژنرال ضیاء الحق در مورد حاکم کردن شریعت اسلامی در تمامی شوون زندگی اجتماعی سیاسی فرهنگی و اقتصادی پاکستان از تعالیم این حزب دانسته شده است.

این حزب در دوران حکومت اولیه بی نظیر بوتو از نواز شریف حمایت کرد تا قوانین اسلامی را پس از رسیدن به قدرت در پاکستان برقرار نمایند. نواز شریف پس از رسیدن به قدرت لایحه شریعت را تصویب نمود ولی جماعت اسلامی نواز شریف را به عدم اجرای دقیق قوانین اسلامی متهم نمود. در اوایل مه ۱۹۹۲ جماعت اسلامی در اعتراض به تصمیم دولت نواز شریف در حمایت از دولت جدید میانه روی‌های مجاهدین در کابل، از اتحاد دمکراتیک اسلامی کناره گیری کردند. جماعت اسلامی پاکستان دولت نواز

شریف را به قطع حمایت از گلبدین حکمتیار رهبری حزب اسلامی افغانستان و شکست برنامه اسلامی کردن کامل پاکستان متهم نمود.

در انتخابات اکتبر ۱۹۹۳ جماعت اسلامی که خاطره خوشی از همکاری با حزب مردم و مسلم لیگ نداشت تصمیم گرفت که با عنوان جبهه جدید سیاسی بنام امت و جدای از این دو حزب در انتخابات شرکت نماید ولی نتوانست آرا قابل توجهی کسب نماید. این جبهه، جبهه اسلامی پاکستان نامیده می شد و در این انتخابات تنها سه کرسی را بدست آورد. در دسامبر ۹۴ محمد صلاح الدین سردبیر هفته نامه تکبیر وابسته به حزب جماعت اسلامی در کراچی ترور شد. وی از منتقدان حزب حاکم و نهضت قومی مهاجر به شمار می رفت. مطبوعات پاکستان به نشانه اعتراض نسبت به ترور یک روز را تعطیل نمودند.

در انتخابات فوریه ۱۹۹۷ نیز این حزب نتوانست کرسی در مجلس کسب نماید.

جمعیت العلماء اسلام^۱

این حزب گروهی جنبلی مذهب و در رسته اصحاب حدیث معتقد به مکتب دیوبندی و نزدیک به وهابیت می باشد. و همان حزبی است که در سال ۱۹۴۵ تحت رهبری مولانا شبیر احمد عثمانی برای کسب حمایت و ایجاد پاکستان تاسیس شد. پس از وقفه ای این حزب در سال ۱۹۵۰ مجدداً احیا شد. جمعیت العلماء اسلام بر تدوین قانون اساسی مبتنی بر اصول و ضوابط اسلامی تاکید می نمود و رهبر آن مولانا مفتی محمود، بنیانگذار و رهبر اتحاد ملی پاکستان پس از وی مولانا فضل الرحمن رهبر این حزب گردید این حزب در انتخابات سال ۱۹۷۷ در اتحاد ملی پاکستان و در مقابل حزب مردم قرار داشت. در ابتدای حکومت ژنرال ضیاء الحق با وی همکاری داشتند اما در سال ۱۹۸۱ به جنبش احیای دموکراسی پیوست و فروردین ۱۹ مارس ۱۹۸۴ را که موضوع تجدید ریاست جمهوری وی بود تحریم کرد. این حزب در انتخابات پس از ضیاء الحق نیز آراء قابل توجهی بدست نیاورد.

این حزب در انتخابات فوریه ۱۹۷۷ مجلس پاکستان دو کرسی را از آن خود کرد.

جمعیت العلماء پاکستان^۲

این حزب در سال ۱۹۴۸ تاسیس شد. حزبی اسلامی عامه پسند و نه چندان نخبه گرایی است، سنی مذهب و معتقد به سنت ها و مکتب بریلوی می باشد و از اصول مترقیانه اسلامی پیروی می کند. رهبر آن مولانا شاه احمد نورانی است. در مجلس ملی در ۱۹۷۰ هفت کرسی بدست آورد این حزب نیز از اعضای اتحاد ملی پاکستان در انتخابات ۱۹۷۷ بود. در سال ۱۹۸۷ از ائتلاف اتحاد ملی پاکستان کناره گرفت. در ۱۹۸۱ به نهضت اعاده دموکراسی پیوست اما یک ماه بیشتر در این نهضت نبود. در ۱۹۸۸ به تحریک استقلال پیوست تا اتحاد عوامی پاکستان را ایجاد کند. در نوامبر ۱۹۹۰ به اتحاد دمکراتیک اسلامی پیوست و در مارس ۱۹۹۱ در اعتراض به سیاست نواز شریف در مورد جنگ خلیج فارس از این اتحادیه کناره گیری نمود.

این حزب در انتخابات فوریه ۱۹۹۷ مجلس پاکستان نتوانست کرسی در مجلس بدست بیاورد.

^۱ Jamiat-i-Ulama- Islamic (JUI)

^۲ Jamiat-i-Ulama- Pakistan (JUP)

حزب عوامی ملی^۱

این حزب چپگرا در سال ۱۹۶۸ تاسیس شده است و ارتباطی با حزب عوامل اصلی ملی بنگلادش ندارد. براساس منافع دهقانی و کارگری مبتنی بوده از پشتونها طرفداری می کرده و به مسکو گرایش داشته است. این حزب در ایالت سرحد شمال غربی فعالیت دارد. در فوریه ۱۹۷۵ به اتهام فعالیت های تروریستی و خرابکارانه در جهت تجزیه و انفصال ایالت های بلوچستان و سرحد شمالی غربی رسماً تحریم گردید. رهبران آن خان عبدالولی خان در دسامبر ۱۹۷۷ از زندان آزاد شد، ولی ضیاء الحق در ژانویه ۱۹۷۹ اعلام کرد فعالیت این حزب کماکان ممنوع است. در سال ۱۹۸۶ در احزاب دموکراتیک ملی، عوامی تحریک، حزب مزدور کسان (حزب کشاورزان دستمزد بگیر) و گروه انشعابی از حزب ملی پاکستان ادغام گردید و مجدداً شروع به فعالیت کرد. این حزب طرفدار فدرالیسم و سوسیالیسم است. از حکومت تحت الحمايه شوروی در افغانستان حمایت می کرد.

پس از انتخابات ۱۹۸۸ این حزب با ائتلاف با حزب مردم ائتلافی در ایالت سرحد شمال غربی را تشکیل دادند. در اواخر آوریل ۱۹۸۹ پنج وزیر ایالتی حزب عوامی ملی استعفا کردند و بدنبال آن دولت ایالتی سقوط کرد.

با عزل بی نظیر بوتو در اوت ۱۹۹۰ در انتخابات اکتبر حزب عوامی ملی اکثریت آرا را در ایالت سرحد شمال غربی بدست آورد. رهبر این حزب اجمل ختک می باشد. در انتخابات اکتبر ۱۹۹۳ این حزب سه کرسی را در مجلس فدرال کسب نمود. این حزب در انتخابات فوریه ۱۹۹۷ مجلس ملی ۹ کرسی بدست آورد.

توان هسته‌ای

شروع فعالیت های هسته‌ای پاکستان از زمان نخست وزیری ذوالفقار علی بوتو آغاز شد. اولین نیروگاه برق هسته‌ای از کانادا در ژانویه ۱۹۷۲ در شهر کراچی مرکز ایالت سند شروع به کار کرد. پس از آن پاکستان برای تحویل یک نیروی گاه برق اتمی قراردادی با فرانسه امضاء کرد که بعد از اعدام ذوالفقار علی بوتو و در زمان ریاست جمهوری ضیاء الحق خرید آن منتفی شد در سال ۱۹۷۶ یک نیروگاه هسته‌ای ده مگاواتی تحقیقاتی در حوالی اسلام آباد تاسیس شد. در حال حاضر مرکز تحقیقات هسته‌ای در «کهوته»^۱ نزدیک پایتخت و مرکز اتمی معالجه سرطان در اسلام آباد و چند شهر دیگر پاکستان مشغول فعالیت هستند.

1-Kahata

عملیات احداث یک نیروگاه اتمی ۳۰۰ مگاواتی ساخت چین با همکاری متخصصان آن کشور از اوایل سال ۱۹۹۳ در چشمه در ایالت پنجاب شروع شد.

^۱ National Awami Party (NAP)

پیرامون توان هسته‌ای پاکستان اظهار نظرات مختلفی توسط منابع داخلی و خارجی بیان شده که مجموعاً حاکی از پیشرفت این کشور در زمینه تکنولوژی هسته‌ای است دکتر عبدالقادر خان معروفترین فیزیکدان پاکستانی اذعان داشته است که اگرچه پاکستان برنامه‌های هسته‌ای را با تاخیر شروع کرده ولی تاکنون به پیشرفت قابل توجهی نایل آمده است. دکتر احمد خان رئیس کمیسیون انرژی هسته‌ای پاکستان گفته بود که کشورش در زمینه تکنولوژی هسته‌ای موفقیت‌های چشم‌گیری کسب کرده و از این جهت جزو ۲۰ کشور پیشرفته جهان به شمار می‌رود.

گرچه مقامات و منابع دولتی پاکستان بارها تولید و یا وجود بمب اتمی را در کشورشان به شدت رد و اعلام کرده‌اند که چنین هدفی ندارند ولی مطالبی از سوی برخی منابع خارجی منتشر شده که مغایر با گفته‌های پاکستانی‌هاست. این منابع معتقدند پاکستان مقدار قابل توجهی اورانیوم غنی شده در اختیار دارد که برای تولید بمب اتمی قابل استفاده است. گزارش‌های متنوعی که در مورد توان هسته‌ای هند و پاکستان منتشر شده حاکی از برتری هند می‌باشد. صاحب‌نظران معتقدند اختلاف هند و پاکستان عاملی است که ممکن است به بروز یک جنگ هسته‌ای میان دو کشور منتهی شود. با این وجود هیچ‌یک از دو کشور تا کنون به پذیرش قرارداد منع توسعه سلاح‌های هسته‌ای^۱ تن نداده‌اند و پاکستان اعلام کرده است، زمانی این قرارداد را امضاء خواهد کرد که هند نیز آن را بپذیرد. پاکستان که برنامه‌های هسته‌ای خود را مسالمت‌آمیز توصیف می‌کند تصریح کرده است که حاضر نیست به طور یک‌جانبه از آن صرف‌نظر کند و اصرار بر این موضع، این کشور را تا کنون با مسائل و مشکلاتی از طرف آمریکا از جمله قطع کمک‌های نظامی و اقتصادی مواجه ساخته است.

در اواخر سال ۱۹۹۳ بی‌نظیر بوتو رسماً توقف برنامه‌های هسته‌ای این کشور را اعلام کرد ولی گفت: برنامه هسته‌ای را طبق درخواست واشنگتن به سطح قبلی برنخواهند گرداند.

پاکستان اولین واحد نیروگاه هسته‌ای را در سال ۱۹۸۳ در کراچی مورد بهره‌برداری قرار داد. در حال حاضر بخشی از برق مورد نیاز پاکستان بوسیله نیروگاه کراچی تولید می‌شود. همانطور که ذکر شد عملیات احداث دومین نیروگاه هسته‌ای در ماه اوت سال ۱۹۹۳ با همکاری چین در چشمه آغاز شد. مقدمات ایجاد سومین نیروگاه هسته‌ای این کشور به ظرفیت ۳۰۰ مگاوات در ناحیه چشمه ایالت پنجاب (در اواخر ۱۹۹۴) فراهم شد که در سال ۱۹۹۸ به بهره‌برداری خواهد رسید. ضمناً وزارت خارجه پاکستان در ژوئیه ۱۹۹۵ اعلام کرد که ساخت مرکز لرزه‌نگاری و ضبط ارتعاشات هسته‌ای در منطقه چکوال در ایالت پنجاب را متوقف کرده است. این پروژه قرار بود اوایل سال ۱۹۹۶ آماده بهره‌برداری شود.

در مه ۱۹۹۸ آزمایش هسته‌ای موشک‌های میان برد جدید پاکستان با موفقیت انجام شد. این موشک‌ها می‌توانست عمق خاک هند را مورد هدف قرار دهد. به دنبال آن هند پنج آزمایش هسته‌ای در زیر زمین انجام داد. این برنامه‌های آزمایشی هسته‌ای در سطح جهان محکوم شد و آمریکا تحریم‌های اقتصادی بر علیه

^۱ Non-Proliferation Treaty

هند و پاکستان تحمیل کرد. در اواخر مه پاکستان شش انفجار آزمایش هسته‌ای در زیر زمین انجام داد. در اوایل ژوئن دولت پاکستان دستور داد هزینه‌های عمومی ۵۰ درصد به دلیل تحریم‌های اقتصادی کاهش داده شود.

در سال ۹۹ - ۱۹۹۸ آمریکا بعضی از تحریم‌های اعمال شده بر هند و پاکستان را برداشت و از دو کشور خواست معاهده منع آزمایشات هسته‌ای را امضا کنند و برنامه‌های موشکی خود را محدود نمایند تا صلح در آسیای جنوبی برقرار شود.

۹- روابط خارجی

مبانی و اصول سیاست خارجی

سیاست خارجی پاکستان از ابتدای استقلال تحت تاثیر روابط هند قرار دارد. از آنجا که هند برای پاکستان همواره تهدید به شمار می‌رفته است و قدرت اقتصادی سیاسی و نظامی آن چند برابر پاکستان است، این کشور بدنبال آن بوده که در صحنه روابط خارجی متحدانی برای دفاع و حمایت از خود بدست آورد. دولت‌های مختلف این کشور همواره در صدد حل و فصل اختلافات با هند بر آمده‌اند. ولی کمتر موفق بوده‌اند جدایی دو کشور مسائلی نظیر کشمیر بوجود آورد که هنوز زمینه‌های اختلاف را به رغم طرحها و پیشنهادات مختلف برای حل آنها زنده نگه داشته است. این اختلاف باعث سه جنگ میان دو کشور شده است. بنابراین روابط پاکستان با سایر کشورها نیز بطور کلی در درجه اول تحت تاثیر مناسبات این کشور با هند قرار دارد.

از آنجا که پاکستان کشور اسلامی است و بر مبنای اکثریت جمعیت مسلمان جدایی این کشور از هند شکل گرفت، توسط روابط با کشورهای مسلمان نیز از اصولی است که در سیاست خارجی پاکستان مورد تأکید قرار گرفته است. بر اساس ماده ۴۰ قانون اساسی پاکستان، دولت کوشش خواهد کرد تا روابط برادرانه بین کشورهای مسلمان را بر اساس وحدت اسلامی، حمایت از منافع مشترک مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، ترویج صلح و امنیت بین‌المللی

تاجیکستان

جغرافیای انسانی

جمعیت، ترکیب و پراکندگی آن

جمعیت تاجیکستان در سال ۱۹۹۱، ۵/۳۵۷/۰۰۰ نفر بوده است با نرخ رشدی معادل ۲/۹٪ که بالاترین نرخ رشد در آسیای مرکزی می باشد. در سالهای ۳- ۱۹۹۲ به علت جنگهای داخلی عده زیادی کشته شده اند که تعداد آنها را ۲۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین می زنند. در مرداد سال ۱۳۷۳ جمعیت تاجیکستان ۵/۹۹۵/۴۶۹ تخمین زده اند و نرخ رشد برای هر ۱۰۰۰ نفر ۳۴/۷۹ تولد می باشد. پراکندگی جمعیت در هر کیلومتر مربع در سال ۱۹۹۱، ۳۶/۴ نفر می باشد. ایالت خود مختار بدخشان دارای ۱۷۰/۰۰۰ نفر جمعیت برای مساحتی بالغ بر ۶۴۰۰۰ کیلومتر مربع می باشد و پراکندگی آن ۳ نفر در هر کیلومتر مربع است. ۶۷٪ جمعیت تاجیکستان در روستاها زندگی می کنند و تنها ۳۳٪ آنها شهر نشین هستند روستاها تماماً در شهرها زندگی می کنند.

در صد افراد در سن کار بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۷ در تاجیکستان ۳/۸٪ رشد داشته است. تاجیکها در سایر جمهوریهای آسیای مرکزی نیز زندگی می کنند. در صدد تاجیکها نیست به جمعیت هر یک از جمهوریها در جمهوری تاجیکستان ۵۸/۸، ازبکستان ۳/۹ و قرقیزستان ۰/۷ می باشد. حدود دو میلیون نفر تاجیک در افغانستان و تعدادی نیز در چین و پاکستان سکونت دارند.

مهاجرت

مهاجرت نقش بسیار کوچکی در رشد جمعیت در آسیای مرکزی به طور اعم و تاجیکستان به طور اخص بازی می کند. مهاجرت از خارج به تاجیکستان همیشه کم بوده و در حال حاضر وجود ندارد. مهاجرت بیشتر از تاجیکستان به کشورهای دیگر بوده و در صد مهاجرت خالص در تابلوی زیر نشان داده شده است. (منظور از مهاجرت خالص تفاوت میان تعداد افرادی است که به تاجیکستان مهاجرت کرده اند و آنهایکه از تاجیکستان مهاجرت کرده اند)

بیشتر افرادی که از تاجیکستان مهاجرت کرده اند به جمهوریهای مجاور رفته اند.

برای این مهاجرتها دلایل متعددی آورده اند بيم از دست دادن تابعیت روسی و یا فرار از جنگ و ناامنی های داخلی و امید به آینده اقتصادی روشن تر در روسیه اروپایی. با توجه به این که اکثر روس های مقیم تاجیکستان دارای تحصیلات عالی بوده و در صنایع مختلف پستهای حساس اقتصادی مشغول به کار بوده اند در صورت مهاجرت آنها این جمهوری دچار مشکل خواهد شد. البته مهاجرت روستاها برای روسیه نیز مشکل و مسئله ساز است.

اقوام، نژادها و روابط آنها

اولین گروه اقوام آریایی از کوههای پامیر سرازیر شده و وارد فلات ایران شدند. تاجیکستان و در مجموع تمام ماوراء النهر از دیرباز محل سکونت اقوام آریایی بوده که بعضی از آنها اسکان یافته بودند مانند

سغدیان مادها و پارسها و بعضی دیگر صحرا گرد بودند مانند سکاها یا ماساژت‌ها همواره میان این دو گروه برخورد و درگیری وجود داشت و بسیاری از محققان برخورد میان ایرانیان و تورانیان را به غلط ایرانیان و ترک‌ها عنوان کرده‌اند در حالی که تورانیان اقوام آریایی صحرا گرد منطقه ماورالنهر بودند که به واسطه سبک زندگیشان با اقوام آریایی اسکان یافته در تضاد و برخورد بودند. تورانیان در واقع سکاها یا ماساژت‌ها بودند. در قرن هفتم بعد از میلاد اعراب تمام منطقه را به تصرف خود در آوردند و اقوام عرب با مردم این سرزمین اختلاط و آمیزش می‌کنند. کلمه تاجیک از آن زمان برای مشخص کردن ساکنان بومی از اعراب به کار برده شده است. شکوفایی مجدد فرهنگ ایرانی در ماوراء النهر بعد از حمله اعراب اولین بار در تاجیکستان بود. در قرن ۹ میلادی به قدرت رسیدن خاندان ایرانی سامانیان که خود را از اعقاب بهرام چوبین سردار ساسانی می‌دانستند موجب رونق مجدد فرهنگ ایرانی در منطقه می‌شود و بخارا پایتخت سامانیان مرکز ادبا و شعرا و فرهنگ ایرانی بود. در زمان سامانیان آنها به اقوام ترک بیابانگرد اجازه دادند تا در صحراهای ماوراء النهر به زندگی بپردازند. و به تدریج چون جنگجویان قابلی بودند به خدمت شاهان سامانی در آمده و به تدریج به مقامات بالای نظامی رسیدند مانند سبکتگین که بعدها خاندان غزنویان را تشکیل داد. در قرن ۱۰ میلادی خاندان ترک قره خانیان به حکومت سامانیان خاتمه می‌دهد و غزنویان بر مناطق جنوبی ماوراء النهر یعنی تاجیکستان و قسمتهایی از ایران حکومت می‌کردند. در زمان غزنویان علی رغم ترک بودن این خاندانها فرهنگ غالب فرهنگ ایرانی بود و شاهان غزنوی شعرا و نویسندگان ایرانی را ارج می‌نهادند. در قرن ۱۲ میلادی مغولها به ماوراء النهر حمله کرده و بعد از تصرف آن به ایران حمله ور شدند. نفوذ خاندان مغول که خود از نژاد اویغور بودند بیش از پیش منطقه را ترک زده کرد. بعد از مغولها تیمور که خود از نژاد مغول بود قدرت را در منطقه به دست می‌گیرد. ازبکها در قرن ۱۵ م. قدرت را در منطقه به دست می‌گیرند و خاندان ازبک شیانی قدرت فائده در منطقه می‌شوند. و این روند تا تسلط روسها ادامه پیدا می‌کند از قرن ۱۶ میلادی به علت به قدرت رسیدن خاندان صفوی در ایران و اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی، مملکت ارتباط میان ماوراء النهر و ایران قطع می‌شود تنها نفوذ فرهنگی ایران در منطقه کماکان ادامه پیدا می‌کند بعد از انقلاب بلشویکی شورویها دو مرکز مهم فرهنگ و ادب یعنی شهرهای بخارا و سمرقند را به جمهوری ازبکستان می‌دهند و تنها سرزمین کوچکی در اختیار تاجیکها قرار می‌گیرد جمعیت تاجیکستان از اقوام مختلف آسیای مرکزی و روسها تشکیل شده است. جدول زیر ترکیب قومی تاجیکستان را نشان می‌دهد.

زبان و خط

زبان ملی این جمهوری تاجیکی و متعلق به گروه زبانهای جنوب شرقی ایران است. زبان فارسی با زبان تاجیکی قرابت نزدیکی دارد و هر دو وارث خصوصیات و ادبیات مشترکی هستند. و همانطور که پیشتر ذکر گردید شکوفایی فرهنگ ایرانی بعد از اسلام در تاجیکستان بود و این باعث فخر ملت تاجیک می‌باشد. زبان تاجیک صاحب چهار گویش است، گویش شمالی (سمرقند، بخارا، فرغانه شرقی و غربی، اوراتپه و پنج کنت) گویش مرکزی (زرافشان، رشتا و سوخ) گویش جنوبی (بدخشان، شمال و جنوب

کولاب و قرتگین) و گویش گروه جنوب شرقی (گروه درواز). تمایز میان این چهار گویش در تفاوت‌های آوایی است. در اکثر مدارس تاجیکستان زبان تاجیکی تدریس می‌شود و دوره کامل تحصیلی به این زبان صورت می‌گیرد. برنامه‌های رادیو و تلویزیون تاجیکستان به زبان تاجیک پخش می‌شود، رسم الخط مردم تاجیک سال ۱۹۳۰ رسم الخط عربی بوده و در این رسم الخط لاتین جانشین رسم الخط عربی می‌شود در سال ۱۹۴۰ یکبار دیگر رسم الخط سیریلیک که خط رسمی روسیه بوده جانشین لاتین می‌شود امروزه بعد از استقلال این کشور در سال ۱۹۹۱ تصمیم دولت تاجیکستان بر این است که مجدداً رسم الخط عربی را در کشور جانشین خط سیریلیک نمایند و تا سال ۱۹۹۶ مهلت داده شده تا همه امور به خط عربی - فارسی انجام شود. (در ژوئیه سال ۱۹۹۱ زبان و خط تاجیکی در تاجیکستان رسمی اعلام شد).

۳- جغرافیای سیاسی

موقعیت جغرافیایی تاجیکستان که در جنوب شرقی آسیای مرکزی قرار دارد و داشتن مرز مشترک با چین و افغانستان و نزدیکی آن به پاکستان و هندوستان این جمهوری را دروازه آسیای مرکزی به کشورهای چین و هند و افغانستان و پاکستان قرار داده است

در رابطه با روسیه - روسیه کماکان کشورهای آسیای مرکزی را به مثابه حریم امنیتی مرزهای جنوبی خود به حساب می‌آورد و در پی حفظ نفوذ خود در منطقه است. وجود اقلیت روس در این جمهوری از دیگر عوامل توجه روسیه به تاجیکستان است و این خود بهانه‌ای برای مداخله نظامی در منازعات قومی اخیر در این کشور شد.

ادیان و مذاهب

تاریخچه رشد مذاهب و سیاست مذهبی

همانطور که قبلاً ذکر شد آسیای مرکزی از قرن هفتم میلادی توسط سپاه اسلام فتح می‌شود و مردم این دیار اسلام می‌آورند، مذهب اکثر مردم تاجیکستان سنی و از شاخه حنفی می‌باشد و ابوحنیفه را تحت عنوان امام اعظم می‌شناسند. اما بسیاری از آنان نمی‌دانند که امام اعظم آنها همان ابوحنیفه است. گروه کوچکی از شیعیان اسماعیلی در کوه‌های پامیر در منطقه بدخشان زندگی می‌کنند. تعدادی مسلمان شافعی مذهب نیز در تاجیکستان زندگی می‌کنند. اهل سنت تاجیکستان به اهل بیت و ائمه شیعه به ویژه برای امام علی (ع)، و امام حسین (ع) و امام جعفر صادق (ع) احترام خاصی قائلند و بسیاری آرزوی زیارت مرقد امام رضا (ع) را دارند. در حال حاضر گروهی از اهل تسنن خود را به خاندان اهل بیت منسوب می‌دانند و این گروه را صوفی می‌نامند که رهبران آنها لقب «ایشان» دارند.

مسلمانان بدخشان تاجیکستان پیروان مذهب اسماعیلیه به رهبری آقاخان می‌باشند شرق و جنوب شرقی تاجیکستان محل اقامت این دسته از تاجیکان است. در حال حاضر ۹۰٪ شیعیان ساکن بدخشان شیعه اسماعیلی و ۱۰٪ نیز اثنی عشری هستند.

گروهی از اقلیت‌های مسیحی، زرتشتی و یهودی در تاجیکستان وجود دارند مسیحیان دارای کلیسا و گورستان معروفی در دوشنبه هستند. اکثر آنها را روسها و مهاجران آلمانی تبار تشکیل می‌دهند. قبل از

جنگهای داخلی در تاجیکستان ۲۰ هزار و در شهر دوشنبه ۱۵ هزار یهودی زندگی می کردند که به دنبال تغییرات سیاسی و اجتماعی تاجیکستان این سرزمین را ترک گفته و به اسرائیل مهاجرت نمودند در حال حاضر در دوشنبه حدود ۵۰۰۰ یهودی باقیمانده است سیاست حکومت شوروی در مورد مذهب در سالهای اول و بعد از آن متفاوت بوده است بعد از انقلاب بلشویکی لنین می دانست که حمله مستقیم به اعتقادات مذهبی مردم در آسیای مرکزی می تواند عواقب بدی داشته باشد. به این علت با مسائل مذهبی خیلی به آرامی برخورد نمود. در سال ۱۹۱۸ استالین که ریاست کمیسریای ملیتها را به عهده داشت کمیساریای مسائل مسلمانان را تاسیس می کند و سه روشنفکر مسلمان را در راس آن قرار می دهد و هدف آن برقراری دفاتر و کمیته‌هایی در سرزمین‌های مسلمانان بوده تا به مسائل آنها رسیدگی کنند منتهی طولی نمی کشد که آن را منحل می کند از سال ۱۹۲۴ شورویها سعی در از میان بردن سازمان‌های مذهبی کردند در ۱۹۲۴ محاکم شرعی را که بر اساس شریعت بوده منحل کردند و در ۱۹۲۸ مکتب‌خانه‌ها و مدارس را که زیر نظر روحانیون بود تعطیل کردند. بین ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ تمام اموال موقوفه را مصادره کردند و به این ترتیب استقلال مالی مراکز مذهبی را از آنان گرفتند حمله مستقیم به مذهب تا جنگ جهانی دوم ادامه پیدا کرد. در این ایام تعداد مساجد از ۲۶۰۰۰ باب به ۱۳۱۲ باب در سال ۱۹۲۳ در سراسر آسیای مرکزی تقلیل پیدا کرد. در سال ۱۹۴۱ ادارات روحانی اتحاد جماهیر شوروی به دستور استالین تاسیس شد. فعالیتهای آن تحت کنترل شورا برای برنامه‌های مذهبی به شورای وزیران شوروی بوده است این شورا به تمام مسائل مربوط به مذاهب مختلف به جز کلیسای ارتدکس رسیدگی می کرد.

تشکیلات و رهبران مذهبی

امروزه با استقلال این کشورها انجام فرایض دینی آزاد شده است منتها سیاست دولت تاجیکستان بر جدایی مذهب از سیاست استوار است. در زمان شوروی رسیدگی به امور مذهبی مسلمانان ۵ جمهوری آسیای مرکزی به اداره روحانی آسیای مرکزی و قزاقستان محول گردید.

مرکز این اداره در شهر تاشکند بود و زبان رسمی آن ازبکی اعلام شده بود. در راس این اداره مفتی بزرگ قرار داشت و نماینده این اداره در هر یک از ۵ جمهوری را قاضی می گفتند که در راس «اداره قاضیات» انجام وظیفه می کرد. اداره قاضیات جمهوری تاجیکستان سال ۱۹۸۸ تحت نظارت قاضی تورجان زاده بود که تحصیلاتش را در اردن به پایان رسانده بود. امروزه این اداره با تشکیلات روحانی آسیای مرکزی و قزاقستان در شهر تاشکند در ارتباط می باشد و از این مرکز کمک مالی دریافت می کند. ائمه مساجد و خطبا که زیر نظر این اداره کار می کنند نفوذ این اداره را در سراسر تاجیکستان گسترش می دهند. اداره قاضیات تاجیکستان از طریق مرکز روحانی تاشکند از کمکهای خارجی بهره مند می شود. به عنوان مثال از ۵۰۰۰ جلد قرآنی که عربستان به اداره روحانی داده است ۱۰۰ هزار جلد آن به اداره قاضیات تاجیکستان فرستاده شد و نیز از ۵۰۰۰ جلد قرآن اهدایی دولت ترکیه ۱۵۰۰ جلد آن به این اداره رسید. اداره قاضیات برای احداث ساختمانهای مدارس مبلغ قابل توجهی از اداره روحانی وام دریافت کرده و با این مبلغ عمارتی نه طبقه مجهز به همه امکانات برای مدارس و ساختمان مرکزی اداره ساخته

شده است. تعداد مساجد رسمی تاجیکستان ۱۰۴ باب می باشد که تحت سرپرستی اداره قاضیات فعالیت می کنند علاوه بر آنها ۲۸۰۰ باب مسجد کوچک در محلات و قصبات وجود دارند که مسئولیت رسیدگی به امور این مساجد در اداره قاضیات تاجیکستان به آقای حبیب الله اعظم خان زاده که فارغ التحصیل مدرسه میر عرب بخارا است می باشد مدارسی که تحت سرپرستی اداره قاضیات هستند عبارتند از: «معهد عالی» که شعبه‌ای از دانشگاه بین المللی اسلامی پاکستان است که توسط وهابیون اداره می شود که هم اکنون ۱۴۲ طلبه در آن مشغول به تحصیل هستند. مدرسه دیگر در شهر خجند است با ۱۱۰ طلبه و مدرسه «مولانا یعقوب چرخی» در شهر دوشنبه که دارای ۱۳۰ طلبه می باشد این مدرسه در کنار مسجد قدیمی پانصد ساله «مولانا یعقوب چرخی» تاسیس شده است. اداره قاضیات هفته نامه‌ای به نام «منبر اسلام» دارد که در روزهای جمعه با خط سیریلیک منتشر می شود.

رهبر اسماعیلیان بدخشان کریم آقاخان است که رهبر تمامی اسماعیلیان در سطح جهان می باشد. تا قبل از استقلال تاجیکستان اسماعیلیان ارتباطی با رهبر خود نداشتند. ولیکن در سالهای ۳-۱۹۹۲ که تاجیکستان در جنگهای داخلی غوطه ور بود و وضع اقتصادی کشور اسف بار شده بود و ارتباط ناحیه بدخشان کوهی با پایتخت قطع شده بود و خطر قحطی و مرگ و میر در منطقه قوت داشت کریم آقاخان به کمک پیروان خود در کوههای پامیر می رود و با گشودن راهها مواد غذایی به آنها می رساند این حرکت موجب بیشتر شدن احترام و علاقه اسماعیلیه به رهبر خود می شود. اخیراً در ماه مه ۱۹۹۵ کریم آقا خان سفری رسمی به پامیر می کند و در سر راه خود به شرق تاجیکستان وارد دوشنبه شده و با رئیس جمهور تاجیکستان امامعلی رحمانف دیدار و گفتگو می کند این دو در مورد چگونگی همکاری بیشتر میان بنیاد آقا خان و حکومت تاجیکستان صحبت می کنند و موافقتنامه فرهنگی و اقتصادی به امضاء می رسانند. هدف از این موافقتنامه آباد کردن زمینهای بدخشان، رشد اقتصاد و فرهنگ است نماینده شخصی آقا خان سمت سفیر در تاجیکستان خواهد داشت رئیس جمهور تاجیکستان آقاخان رهبر اسماعیلیه در سفر خود به منطقه بدخشان همراهی کرد و مردم با وجود مشکلات اقتصادی نشای از جنگ داخلی به گرمی از رهبر خود استقبال کردند و آقاخان وعده کمک به اسماعیلیه و تمامی مردم تاجیکستان از طریق بنیاد آقاخان را داد. این دیدار در شکل دادن به بازیابی مذهبی و باز یافتن هویت مذهبی اسماعیلیه بعد از ۷۰ سال جدایی موثر می باشد آقا خان قول داد که پامیر را به خارج مرتبط خواهند کرد.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

تاجیکستان از دیرباز در حوزه فرهنگی ایران قرار داشته است. شکوفایی مجدد فرهنگ ایرانی بعد از تسلط اعراب با به قدرت رسیدن سامانیان مهد فرهنگ و ادبی ایرانی، تاجیکی بوده است و دانشمندان زیادی از جمله ابوعلی سینا از کتابخانه‌های شهر بخارا پایتخت سامانیان استفاده کرده‌اند. علی رغم چند صد سال تسلط خاندانهای ترک نژاد ماوراء النهر به طور اعم و تاجیکستان به طور اخص فرهنگ غالب در منطقه فرهنگ ایرانی بوده است با به قدرت رسیدن بلشویکها و مرزبندی سیاسی سال ۱۹۲۴ سرزمین کوچکی به تاجیکستان واگذار شد و در سال ۱۹۲۹ که به سطح جمهوری سوسیالیستی ارتقا پیدا کرد منطقه خجند را

نیز به آن اضافه کردند ولیکن دو شهر مهم تاجیک نشین بخارا و سمرقند را که مراکز فرهنگ ایرانی - اسلامی بود به جمهوری ازبکستان داده شد و بسیاری از علما و فضلای تاجیک کماکان در موطن خود یعنی بخارا و سمرقند باقی ماندند. امروزه اقلیت مهمی از تاجیکها در بخارا زندگی می کنند صدر الدین عینی بنیان گذار ادبیات تاجیکی تا آخر عمر بخارا را ترک نکرد.

دل بستگی به میراث فرهنگی و ادبی ایرانی و علاقمندی به شخصیت‌های ادبی فارس همچون فردوسی، عبدالرحمن جامی، سعدی، حافظ، رودکی و ... در روح و جان همه تاجیکها جان گرفته است البته سیاستهای فرهنگی شوروی مانند تغییر الفبا و تحمیل زبان روسی در سازمانهای حکومتی، حزبی، اداری و علمی و آکادمیک و باقی ماندن زبانها و گویش‌های گذشته فقط برای محاوره روزمره و دور ماندن جامعه از زبان علمی و تفکر گذشته و محدود سازی ادبیات و اطلاعات و بسته بودن مرزها بازیابی چنین فرهنگی را برای عموم محدود کرده بود و تنها نخبگان جامعه که به متون ادبی آگاهی و دسترسی داشتند از آن بهره مند بودند و در واقع هویت فرهنگی جامعه را پاس می دارند. البته منابع کلاسیک مانند دیوان خواجه حافظ شیرازی، شاهنامه فردوسی، گلستان و بوستان سعدی و ... به خط سیریلیک در دسترس بود.

امروزه تاجیکها به آهستگی به اصل خود بر می گردند و با همزبانان خود در ایران و افغانستان ارتباط برقرار می کنند. زبانان نیاکان یکی از ارکان اصلی حفظ هویت تاجیکان در طول تاریخ بوده و اکنون نیز نیاکان علاوه بر اهمیت سابق می تواند به عنوان عامل اصلی حفظ وحدت و استقلال تاجیکستان جلوه گر شود. به لحاظ هفتاد سال فشار مستقیم زبان روسی و طی قرون به علت فشار زبان ترکی و همچنین محصور بودن تاجیکان در خشکی، زبان تاجیکی با توجه به گذشت زمان از رشد لازم برخوردار نبوده ولی این زبان توانسته بخاطر همین ویژگیها حافظه بسیاری از الفاظ و اصطلاحات کهن فارسی زبانان باشد. از آنجا که تاجیکان واله و شیدای شنیدن و تکلم به زبان فارسی هستند به سرعت هرگونه لفظ و اصطلاح فارسی را پذیرا می گردند.

ادبیات و شعر در تاجیکستان جایگاه ویژه‌ای دارد اگر عنوان گردد زندگی بدون شعر برای تاجیکان معنا و مفهومی ندارد سخنی به گزاف گفته نشده تاجیکان به شعر کلاسیک عشق می ورزند و حافظ و بیدل و مولانا و سعدی و خیام و فردوسی دیگر بزرگان ادب فارسی در جای جای زندگی تاجیکان حضوری دائم دارند. در چنین جو و تحت هر شرایطی ایران بزرگ الگو و الهام بخش تاجیکان می باشد و شعر و ادب فارسی علی رغم چند بار تغییر خط همچنان قدرت و استحکام خویش را نه تنها در تاجیکستان بلکه در تمام ماوراء النهر حفظ نموده است و منبع الهام مردم این منطقه در زمینه شعر و ادب همواره ایران بوده و خواهند بود. در تاجیکستان به مانند دیگر جمهوریهای تحت حکومت سوسیالیستی هنر در زمینه‌های مختلف ولی در چارچوب‌های مشخص و دیکته شده از رشدی نسبتاً مناسب برخوردار بوده، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، تاتر و سینما و غیره تا کنون پیشرفتهایی داشته است.

موسیقی و رقص در تاجیکستان جایگاه ویژه‌ای دارد مردم تاجیکستان در مورد موسیقی نسبتاً ساده پسند می‌باشند و گوش آنان با موسیقی آرام و سنتی چندان آشنا نیست و به موسیقی شاد توجه بیشتری داشته و تصنیف را بر موسیقی آرام و سنتی ترجیح می‌دهند.

موسیقی ۶ مقام یکی از مهمترین منابع موسیقی تاجیکی و به طور کلی آسیای مرکزی است. قبلاً رمونی دولتی تاجیکستان بنام رودکی در سال ۱۹۳۷ تشکیل گردیده است. هم‌اکنون در تاجیکستان حدود ۱۱ سالن تئاتر دولتی وجود دارد. علاوه بر تئاترهای دولتی محله‌هایی نیز برای اجرای تئاترهای مردمی تخصیص داده شده که تعداد آنها به ۱۸ عدد می‌رسد. از سالنهای تئاتر و نمایش می‌توان تئاتر ابوالقاسم لاهوتی، تئاتر پوشکین، تئاتر اپرا و باله تاجیکستان به نام صدرالدین عینی را نام برد. اشعار فارسی نیز در میان مردم رواج دارد. فردوسی و شاهنامه در رأس فرهنگ عامیانه است.

آداب و رسوم فرهنگی

رسوم و سنتهای ایرانی در جای جای زندگی مردم خود را می‌نمایاند عید نوروز و اعیاد مذهبی مانند عید فطر، عید قربان، در این جمهوری مانند سایر جمهوریهای آسیای مرکزی گرامی داشته می‌شود و پس از استقلال از طرف دولت به عنوان تعطیل رسمی اعلام شده است. پذیرایی، میهمان‌نوازی و برگزاری مراسم ازدواج و یا گرامیداشت فوت نزدیکان و وابستگان هم‌نشان از اعتقاد مذهبی و همچنین اشتراکات فرهنگی با ایرانیان دارد.^۱

حضور وسیع روسها در ابعاد مختلف فعالیتها و سیاستهای هویت‌زدایی در طول نزدیک به ۱۵۰ سال خصوصاً از ۱۹۲۰ به بعد و تسلط فرهنگ بیگانه بر مردم مسلمان این منطقه اثرات غیر قابل انکاری را برجای گذاشته است. در تاجیکستان آنهایی که فارسی صحبت می‌کنند اغلب نمی‌توانند فارسی را بخوانند یا بنویسند (به علت تغییر الفبا) و گاهی احساس می‌شود که مردم این شهرها روسی را راحت‌تر صحبت می‌کنند.

در ارتباط فرهنگی، جامعه از فرهنگهای مردم منطقه به دلیل تحمیل ایدئولوژی دولتی حاکم در زمان شوروی دور مانده است و کوششها برای حفظ میراث فرهنگی در نهادینه کردن بخش‌هایی به کار رفته که از جنبش‌ها و حرکتهای فرهنگی عام ممانعت کرده است. در گسترش فرهنگی، تلاشها در انقطاع از گذشته و دور افتادن از خودشناسی‌های فرهنگی نظم یافته است. بعد از استقلال تاجیکستان و برقراری رابطه با جمهوری اسلامی ایران، علاقه زیادی به فراگیری خط فارسی - عربی ابراز شده است مخصوصاً بعد از رسمیت یافتن خط و زبان فارسی در این رابطه تفاهم‌نامه‌هایی میان دو کشور به امضا رسیده است.

در حال حاضر مهمترین مشکل فرهنگی جامعه تاجیک بازگشت به خط و زبان علمی مادری است. در سال ۱۹۹۱ رسماً خط فارسی و زبان تاجیکی به عنوان زبان و خط رسمی کشور اعلام شد و با همکاری جمهوری اسلامی ایران سعی در جایگزین کردن واژه‌های روسی با کلمات فارسی و به وجود آوردن و

۱ در بعضی ملاقاتها با جای، کشمش، برگه هلو، زرد آلو، گردو پذیرایی می‌کنند این شیوه پذیرایی در تمام جمهوریها به طور یکسان وجود دارد. مردم محلی بسیار میهمان‌نواز و اندوخته اندکی که دارند تدارک وسیعی را برای گرامیداشت میهمان می‌بینند

ترویج زبان علمی تاجیکی هستند. مهمترین مخالفین بازگشت به خط نیاکان گروهی از تکنوکراتهای فعلی می باشند. آنان استدلال می کنند با تغییر خط در ابعاد گسترده تری مردم با سواد گردیدند و اکنون نیز اگر ما با خط سیریلیک و زبان روسی وداع گوئیم قادر نخواهیم بود از نظر علمی با زبان پیشرفت حاصل کنیم آنها با استفاده از تحولات سیاسی کوشش نمودند تا مانع اجرای قانون زبان گردند و حتی طرح شناسایی زبان روسی به عنوان زبان روسی دوم در سطح هیئت دولت تهیه گردید که این تلاش نیز با توجه به اراده و خواسته مردم در نطفه خفه گردید و به ویژه آنکه آشنایی با خط نیاکان به عنوان یک ارزش در تاجیکستان شناخته شد و طبقه جوان از آن استقبال به عمل آوردند.

از دیگر معضلات اجتماعی گذر از دوران برنامه ریزی متمرکز و وابستگی اقتصادی به اقتصاد بازار و قطع یا کم کردن وابستگی اقتصادی به روسیه می باشد. همچنین گذر از یکی حکومت توتالیتیر به یک حکومت دموکراتیک تجربه ای است که برای تاجیکستان مانند سایر جماهیر شوروی سابق تازگی دارد.

گرایشات فرهنگی اجتماعی نسل جوان

پس از استقلال جمهوری های شوروی سابق با توجه به مسائل فرهنگی و بازگشت به اصل خویش در اکثر جمهوریهای مسلمان نشین مورد توجه قرار گرفت. مردم به خوبی درک نمودند. علی رغم خواست و کوشش آنان اهم مسائل سیاسی می باید با توجه به تحولات بین المللی و منطقه ای روند طبیعی خود را طی نماید، مسائل اقتصادی با توجه به وابستگی های عمیق با دیگر جمهوریها بخصوص روسیه تا مدتها قالب های کهن خود را حفظ خواهد نمود و تنها زمینه باقی مانده که می تواند عمدتاً با توجه به خواست مردم شکل گیرد و تا حدودی مستقل از دیگر مسائل روندی تسریعی داشته باشد زمینه های فرهنگی است. از این مسائل فرهنگی در اکثر جمهوریهای بالاحص جمهوریهای مسلمان نشین با عمق بیشتری متحول گشت و دگر گونیهای شگرفی در این زمینه مشاهده گردید.

توجه به خط نیاکان سرعت چشمگیری به خود گرفت. طبقات روشنفکر و جوانان شهری که تا آن زمان تکلم به زبان روسی را یک ارزش می دانستند در ظرف چند ما دگرگون شدند و تکلم به زبان نیاکان علی رغم کاستیها در بیان به عنوان یک ارزش شناخته شد و گفتگو به زبان روسی ارزش خویش را از دست داد.

عید سعید فطر و قربان در صدر اعیاد قرار گرفت، آداب و سنن نیاکان از جمله احیای جشن های مهرگان، سده و نوروز مورد توجه عمیق مردم قرار گرفت و آحاد مردم آن را در ابعاد گسترده ای گرامی داشتند. کلیه این تحولات بنا به درخواست و اراده مردم صورت گرفت و اکثر مقامات دولتی قلباً خواستار بوجود آمدن این تحولات بودند.

مراکز فرهنگی

مهمترین مراکز فرهنگی تاجیکستان عبارتند از:

آکادمی علوم تاجیکستان - این آکادمی در سال ۱۹۵۱ تاسیس شد و دارای چهار شعبه علوم فیزیک و شیمی، بیولوژی، ثروتهای زیر زمینی و جمعیتی است.

شعبه جمعیتی مشتمل بر انسیتو خاورشناسی، مردم شناسی، انسیتو زبان و ادبیات رودکی، انسیتو فلسفه و حقوق و فلسفه شرق و انسیتو زلزله نگاری است در این آکادمی حدود ۷۰۰ نفر با درجه دکترا و ۴۵۰۰ کارمند علمی مشغول کار هستند کتابخانه آکادمی علوم تاجیکستان حاوی ۱/۵ میلیون کتاب به ۲۰ زبان دنیا می باشد. آکادمی با دانشمندان مراکز علمی، بلغارستان، چک اسلواکی، یوگوسلاوی، هندوستان، افغانستان، فرانسه، کانادا و کشورهای دیگر رابطه دارد.

انسیتو خاورشناسی از ۵ بخش خطی، متن شناسی، ایران شناسی، اسلام شناسی و تمدن شناسی تشکیل شده است. در این انسیتو روابط و مناسبات فرهنگی و تاثیر متقابل فرهنگ ایران، عرب چین و ترکستان مورد مطالعه قرار می گیرد. نسخ خطی این انسیتو مهمترین مرکز نسخه خطی فارسی در تاجیکستان به شمار می رود از سال ۱۹۸۰ این انسیتو بخش جدیدی را ایجاد نموده که وظیفه تحقیق درباره تحولات، ایران، افغانستان و خاورمیانه را بر عهده دارد. انسیتوی تاریخ و باستانشناسی و مردم شناسی به نام احمد دانش دارای موزه ای است که برخی از آثار مکشوفه در پنج کنت در آن نگهداری می شود و کتابخانه آن نیز شامل مجموعه نفیسی از کتب و اسناد تاریخی می باشد. انسیتوی زبان و ادبیات فارسی تاجیکستان دارای شعبه های ادبیات کلاسیک لغت شناسی، فولکلور، ادبیات نوین تاجیک و لهجه شناسی زبانهای پامیری می باشد. بنیاد فرهنگ تاجیکستان که در سال ۱۹۸۷ تاسیس شد و ریاست آن با خانم صفیه گلرخسار می باشد و هدف آن احیا سنتهای فرهنگی و ترمیم یادگارهای تاریخی است. این بنیاد تا کنون با همکاری جمهوری اسلامی ایران نمایشگاه نقاشیهای کودکان، جشنواره فیلمهای ایرانی و مراسم هفته ایران را در تاجیکستان برگزار نموده است این بنیاد دارای یک نشریه به نام فرهنگ می باشد که تاکنون چند شماره آن به زبان فارسی منتشر شده است برگزاری بزرگداشت هزاره فردوسی و تاسیس موزه طغرل و ترمیم یادگارهای تاریخی و احیا نامهای قدیمی و تاریخی و جغرافیایی از برنامه های دیگر این بنیاد است. یکی دیگر از مراکز فرهنگی جمهوری تاجیکستان، بنیاد زبان فارسی - تاجیکی می باشد که در سالهای اخیر تاسیس شد و هدف آن ترویج زبان و ادبیات فارسی می باشد، نشریه سامان به زبان و خط فارسی ارگان این بنیاد است. کتابخانه فردوسی که یکی از عمده ترین مراکز کتاب تاجیکستان محسوب می شود در سال ۱۹۳۳ به نام کتابخانه شهر دوشنبه تاسیس شده و در سال ۱۹۳۵ به نام کتابخانه فردوسی نامگذاری گردید. در حال حاضر ۳ میلیون جلد کتاب به زبانهای مختلف در این کتابخانه نگهداری می شود برگزاری سمینارها، نمایشگاه های و بحثهای ادبی، ملاقات با نویسندگان و دانشمندان و گرد همایی فرهنگی از فعالیتهای این کتابخانه می باشد این کتابخانه همچنین دارای یک مرکز تحقیق در مورد علوم کتابخانه ای بوده و به شرح و توصیف کتب و تاریخ کتاب می پردازد. این کتابخانه با ۷۹ کتابخانه و موسسه خارجی و ۱۲۰ کتابخانه در سطح سایر جمهوریهای شوروی سابق برنامه مبادله کتاب دارد. کتب فارسی و آثار مربوط به ایران توسط آکادمی علوم تاجیکستان تهیه شده و موسسه انتشارات دولتی عرفان که ناشر رسمی و تنها ناشر آکادمی علوم تاجیکستان است، این آثار را منتشر می کند.

آثار مهم فرهنگی و تاریخی

تاجیکستان مانند ازبکستان آثار تاریخی زیادی را در خود جای داده است. پنج کنت یکی از مهمترین مراکز باستانی آسیای مرکزی است که از نفوذ هنر ایرانی حکایت می کند. این شهر باستانی که اکنون از مراکز طراز اول مطالعات باستان شناسی و هنری آسیای مرکزی به شمار می رود در ۵۶ کیلومتری شرق سمرقند واقع شده است و در زمان ساسانیان مرکز مهم بازرگانی و سوق الجیشی سرزمین سفدیان به شمار می رفت و در قرون پنجم تا هشتم میلادی این شهر از رونق فراوانی برخوردار بود. نقاشیهای دیوار قصر پنج کنت که به صورتی کاملاً سالم به دست آمده از عالی ترین آثار نقاشی است که از دوران باستان باقیمانده است یکی از این نقاشیها که در تالار چهل و یکم قرار داد تجسم کامل هفت خان رستم است که چند قرن بعد از آن شرح مبسوط آن را در شاهنامه می توان دید. مهمترین محل تاریخی تاجیکستان آرامگاه رودکی در قریه پنج رودک از توابع سمرقند است که ساختمان کنونی آن در سال ۱۹۵۸ با حضور نمایندگان سی و هشت کشور از جمله ایران گشایش یافت. همچنین می توان مزار خواجه علاء الدین محمد به عنوان یک اثر تاریخی مهم دیگر، در جنوب ده نو نام برد. در قشلاق بابک واقع در پامیر خانه ای به نام خانه کتاب وجود دارد که اکنون به صورت یک مرکز بازدید توریستی در آمده است. این خانه در قرن پیش توسط استاد علی محمد بخار ساخته شده و تابلوهای آن به سبک مینیاتور سازی ایرانی به دست استادی به نام عبدالمطلب نقاشی شده و پیرامون اتاقها به اشعاری به زبان فارسی و تاجیک از غلام نبی و مبارک قدم، از شعرای محلی، مزین شده است در هشت کیلومتری خجند که کمال الدین مسعود خجندی شاعر بزرگ پارسی گوی منسوب آن است اخیراً رصد خانه قدیمی قرون اول تا سوم هجری کشف شده است در آچین تپه واقع در جنوب تاجیکستان که آن را گنجینه زیر زمینی شاهکارها لقب داده اند، از چند سال قبل کاوشهایی توسط هیات باستانشناسی انستیتوی تاریخ آکادمی علوم تاجیکستان صورت می گیرد و تا کنون بسیاری از آثار قرون اولیه اسلامی در این کاوشها به دست آمده است. هیات اعزامی زمین شناسی انستیتوی تاریخ آکادمی علوم تاجیکستان اخیراً در کوههای پامیر در ساحل راست رودخانه بازار دره به کشف شهری قدیمی نائل شد و در کاروانسرای آن مجموعه ای از سکه های فرغانه متعلق به یک هزار سال پیش و پارچه های مختلف و بیش از چهل صفحه نوشته خطی فارسی به دست آمده. در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ هیات اعزامی آکادمی علوم تاجیکستان در منطقه کوهستانی پامیر در ناحیه بدخشان مجموعه ای از نسخه های خطی فارسی را کشف کرد. در میان نسخه های پیدا شده شرح حال حسن صباح به قلم خود، او آفاق نامه ناصر خسرو، ام الخطاب از طوسی و آثار زیادی درباره تاریخ و جغرافیای بدخشان که در همانجا کتابت شده وجود داشت. یکی دیگر از آثار تاریخی تاجیکستان بقایای شهر باستانی حصار واقع در پنج کیلومتری شمال غربی دوشنبه می باشد. از این شهر فقط یک دروازه با دو برج دیده بانی که در بین دو کوه ساخته شده باقی مانده است. در فاصله پانصد متری این بنا ساختمان یک مسجد دو طبقه دیده می شود که سالها متروک بوده و اخیراً احیا شده است.

حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

تاجیکستان دارای گذشته پر بار در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی است. در قرن ششم قبل از میلاد این منطقه در قلمرو دولت هخامنشی ایران قرار داشت و دویست سال بعد به تصرف یونانیان در آمد. بطور کلی تا قبل از اسلام این سرزمین فاقد حکومت مستقلی بوده و همواره در معرض هجوم اقوام دیگر قرار داشت. ولی با این حال در همان زمان مردم این منطقه دارای تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ای بودند و تمدن ایرانی از زمان استیلای هخامنشیان بر تاجیکستان در آنجا رواج داشته است. پس از غلبه سپاه و پذیرش اسلام توسط مردم آنجا تغییر محسوسی در وضعیت سیاسی منطقه ایجاد نگردید و کماکان دارای حکومت و استقلال به معنای واقعی نبود.

در سال ۱۸۷۰ شمال تاجیکستان وابسته به خانات خوقند) تحت نفوذ سیاسی روس‌ها در آمد و در سال ۱۹۰۰ این سرزمین به طور کلی زیر سلطه آنها قرار گرفت و در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاجیکها نیز تحت تاثیر تحولات سیاسی مربوط به این دوره قرار گرفتند. در سال ۱۹۱۸ تاجیکستان بخشی از جمهوری خود مختار ترکستان شوروی شد. به دنبال یکسری تحولات در سال ۱۹۲۴ جمهوری خود مختار اعلام گردید. اتحاد جماهیر شوروی با مرز بندیهای ملی با سواد کردن و تثبیت نمودن زبان تاجیک به عنوان زبان ملی شرایط را برای خود شناسی ملی فراهم کرد. در ۱۶ اکتبر در سال ۱۹۲۹ جمهوری خود مختار به جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان تبدیل شد.

تا سال ۱۹۹۱ این کشور یکی از جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود و از سیاست‌های ارائه شده از مسکو پیروی می نمودند. تسلط مسکو باعث شده که این کشور در انزوای کامل به سر برده و ارتباط چندانی با سایر کشورها نداشته باشد. الگوهای اقتصادی این کشور از مرکز طراحی می گردید و به همین دلیل سطح رفاه اجتماعی در حد بسیار پایینی نسبت به سایر جمهوریها قرار داشت. بعد از به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف در اتحاد جماهیر شوروی و شروع اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اعلام فضای باز سیاسی احزاب سیاسی اجازه فعالیت یافتند با آزاد شدن فعالیت احزاب گروههای سیاسی و احزاب جدیدی مانند «حزب دموکرات تاجیکستان»، «حزب رستاخیز» و حزب «نهضت اسلامی» به وجود آمدند. پس از انتخابات ۱۹۹۰ اکثریت مطلق در مجلس با کمونیست‌های محافظه کار بود. بعد از کودتای نافرجام ۱۹ اوت سال ۱۹۹۱ در اتحاد جماهیر شوروی رئیس جمهور وقت تاجیکستان ماچکا موف برکنار شد و رئیس جمهور موقت «اسلان اف» در ۹ سپتامبر استقلال تاجیکستان را اعلام می کند. اسلان اف به دلیل غیر قانونی اعلام کردن حزب کمونیست در ۱۹/۲۳/۱۹۹۱ بوسیله مجلس برکنار گردید، رحمان نبی اف که از کمونیست‌های قدیمی بود در انتخابات ۱۹۹۱ در مقابل خدانظراف فیلمساز تاجیک که گروههای مخالف دولت همگی از او پشتیبانی می کردند به پیروزی رسید و رئیس جمهور تاجیکستان شد. در دسامبر ۱۹۹۱ سه کشور روسیه- بیلوروسی و اوکراین در شهر مینسک گرد هم می آیند و فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل اتحادیه کشورهای مستقل مشترک المنافع را اعلام می کنند. تاجیکستان هم مانند سایر جمهوریهای آسیای مرکزی آمادگی برای استقلال کامل را نداشت و

بلافاصله به اتحادیه جدید کشورهای مستقل مشترک المنافع یا CIS پیوست به دنبال شروع اغتشاشات و جنگهای داخلی ۳-۱۹۹۲ رحمان نبی اف برکنار و امامعلی رحمان اف از منطقه کولاب که از کمونیست‌های قدیمی بود به ریاست شورای عالی و پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۴ به ریاست کشور رسید. امروزه با تخفیف یافتن جنگهای داخلی و محدود شدن آن به نواحی مرزی با افغانستان، رئیس‌جمهور جدید در پی استقرار صلح دائمی با گروههای مخالف و انجام اصلاحات اقتصادی در مملکت می‌باشد.

چگونگی شکل‌گیری اراده سیاسی

الف احزاب سیاسی

در دوران تسلط شورا و بر اساس تعالیم مارکسیسم-لنینیسم قدرت باید در دست طبقه پرولتر می‌بود. بنابراین تنها حزب سیاسی مجاز به فعالیت حزب یا طبقه کارگر یا حزب کمونیست بود و هرکدام از جمهوری‌های شوروی سابق حزب کمونیست خود را داشتند که دبیر کل آن از اهالی آن جمهوری و معاون آن فردی روسی بود. بعد از تحولات سیاسی متعاقب روی کار آمدن میخائیل گورباچف در شوروی و اعلام فضای باز سیاسی و آزادی فعالیت احزاب سیاسی شوق و علاقه زیادی در سراسر کشور بوجود آمد و در تاجیکستان نیز مانند سایر جمهوریها احزاب سیاسی متعددی اعلام موجودیت کردند. اکنون به بررسی احزاب سیاسی موجود در صحنه سیاسی جمهوری تاجیکستان می‌پردازیم.

۱- حزب کمونیسم: در نخستین روزهایی که تاجیکستان تحت سیطره، حکومت کمونیستی قرار گرفت حزب کمونیست در این جمهوری تشکیل شد و در تمامی دوران حاکمیت حزب کمونیست تنها حزب موجود در تاجیکستان بوده و قدرت را در اختیار و انحصار خود داشته است، البته در دهه اول حکومت کمونیستی، احزاب کمونیست در جمهوریهای آسیای مرکزی من جمله تاجیکستان در دست رهبران محلی بوده و تحت عنوان «احزاب کمونیست محلی» شناخته می‌شدند ولی در اواخر دهه ۱۹۲۰ و نیز اوایل دهه ۱۹۳۰ استالین به بهانه‌های مختلف دست بر تصفیه رهبران ملی‌گرای محلی زد و قدرت را به افرادی محلی که کاملاً وابسته به مسکو بودند تفویض کرد به طوری که تا هنگام فروپاشی شوروی سابق این حزب همیشه تابع مسکو بوده و رهبران آن هم در رأس تشکیلات این جمهوری قرار داشتند. مهمترین واقعه‌ای که در دوران حیات حزب کمونیسم تاجیکستان اتفاق افتاد بعد از کودتای اوت ۱۹۹۱ بود. بعد از کودتای نافرجام اوت و متهم شدن حزب کمونیست صورت گرفت که در نتیجه آن و بنا به درخواست تظاهر کنندگان حزب کمونیست فعالیتهای خود را متوقف کرد. البته روز بعد اعضای حزب کمونیست در صدد برآمدند تا فعالیت‌های حزب خود را تحت لوای «حزب سوسیالیست» ادامه دهند اما مخالفت‌های مردمی مانع از این کار شد و متعاقب آن گروهی از کمونیستهای پارلمان کمیسیونی را تشکیل دادند تا به اتهامات حزب کمونیست رسیدگی کنند. این کمیسیون هم بعد از دو ماه بررسی سرانجام اعلام کرد که حزب کمونیست تاجیکستان در جریانات مربوط به کودتا بیگناه است. از دسامبر ۱۹۹۱ حزب کمونیست تاجیکستان دوباره تحت همان نام رسمیت یافت و فعالیت خود را با برنامه‌ای جدید آغاز کرد. در دوران

حکومت کمونیستی شوروی سابق در جمهوری‌های مختلف رئیس حزب کمونیست بالاترین مقام آن جمهوری یعنی پست ریاست جمهوری را نیز بر عهده داشت پس از تحولات و استقلال این جمهوری‌ها در بعضی از این کشورها از جمله جمهوری‌های همسایه تاجیکستان یعنی ازبکستان و ترکمنستان، روسال جمهوری با تغییر نام حزب کمونیست توانستند هر دو پست ریاست جمهوری و ریاست حزب را برای خود حفظ کنند. اما در جمهوری تاجیکستان این گونه نشد زیرا که رئیس جمهور دیگر رئیس حزب نمی‌باشد. البته در این جمهوری هم سعی و تلاش زیادی صورت گرفت تا این طرح عملی بشود ولی با شکست روبرو شد زیرا رحمان نبی اف با تقلید از سایر جمهوریه‌ها به خصوص جمهوریه‌های همسایه سعی کرد تا هر دو پست ریاست حزبی و ریاست جمهوری را برای خود ابقا کند و به همین علت در صدد تغییر نام حزب از کمونیسم به حزب سوسیالیست بر آمد تا بتواند ریاست آن را در دست خود داشته باشد، ولی این اقدام او با مخالفت‌های رشید اف دبیر کل حزب کمونیست وقت روبرو شد و سرانجام به شکست انجامید. در حال حاضر دبیر کل حزب کمونیست تاجیکستان «شادی شیدال اف» می‌باشد از بعد کنگره بیست و دوم برنامه حزب کمونیست ارجحیت دادن به ساختن یک جامعه مدنی، «پاسداری از استقلال تاجیکستان» و برقراری اصول دموکراسی و عدالت اجتماعی عنوان شده است برنامه اقتصادی حزب مخلوطی از اقتصاد برنامه ریزی شده و بازار آزاد است. حزب خصوصی سازی واحدهای تولیدی و سرمایه گذاری خصوصی، مختلط را تشویق می‌کند حزب معتقد به جدایی مذهب از سیاست می‌باشد و طرفدار برقراری روابط مسالمت آمیز با همسایگان بخصوص روسیه به عنوان متحد و ایران بواسطه نزدیکی فرهنگی می‌باشد. نشریات این حزب تا سال ۱۹۹۲ عبارت بودند از: روزنامه جمهوریت به تاجیک، «نارودنایا کازتا» (روزنامه مردم) به روس بوده از این سال به این طرف نشریات آن عبارتند از «نوی رنجبر» به تاجیک گولوس تاجیکستان (صدای تاجیکستان) به روس و آواز تاجیکستان به ازبک می‌باشند. ۲- حزب دموکرات تاجیکستان: ریاست این حزب با «شادمان یوسف» است این حزب در سال ۱۹۹۰ تاسیس شد و بیشتر اعضای آن در ابتدا از اقشار تحصیلکرده شهری بودند. این حزب از تمام ملیت‌ها عضو دارد و در میان جوامع دانشگاهی نیز دارای نفوذ و اهمیت می‌باشد. حزب دمکرات تاجیکستان در سال ۱۹۹۲، ۱۵۰۰۰ عضو داشته است و عمده‌ترین حزب اقلیت می‌باشد. بعد از جنگ‌های داخلی سالهای ۳-۱۹۹۲ فعالیت سیاسی آن در تاجیکستان ممنوع اعلام شد و حزب دمکرات در ائتلاف با سایر گروه‌های مخالف دولت تاجیکستان ممنوع اعلام شد و حزب دمکرات در ائتلاف با سایر گروه‌های مخالف دولت تاجیکستان از جمله «نهضت اسلامی» و «حزب رستاخیز تاجیکستان» تا سپتامبر ۱۹۹۴ با آنها همکاری می‌نموده و در اثر یک چرخش سیاسی این حزب به دولت تاجیکستان نزدیک و با تایید انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و کار رفراendum قانون اساسی در ژوئیه سال ۱۹۹۵ رسماً اجازه یافت فعالیت از دولت تاجیکستان گرفت و از همکاری با اپوزیسیون تاجیک خود داری نمود. هم اکنون این حزب به دو بخش اقلیت و اکثریت تقسیم شده است. گروه اکثریت به رهبری آقای «نیازاف» که در اجلاس آلماتا به سمت رهبر جدید حزب تعیین گردید کماکان در ائتلاف با گروه‌های مخالف دولت از جمله نهضت اسلامی

قرار داد و گروه اقلیت به رهبری «شادمان یوسف» اجازه فعالیت پیدا کرده است. امروزه دفاتر این حزب در دوشنبه خجند و کولاب به طور رسمی فعالیت می کنند. هفته نامه «عدالت» که در دوشنبه بخش می شود ارگان این حزب است و نشریات منطقه ای آن عبارتند از: «آریانا»، «بامداد» و «شهادت» برنامه این حزب در ابتدا «برقراری یک جامعه مدنی» حمایت از آزادیها بدون در نظر گرفتن فرهنگ، مذهب و وابستگی قومی، «برقراری یک سیستم پارلمانی» و مخالفت با حضور ارتش روسیه در خاک تاجیکستان عنوان شده بود. این حزب طرفدار اصلاحات اقتصادی و ارجحیت دادن به مالکیت خصوصی، تقسیم زمین میان کشاورزان، تغییر ساختار اقتصادی تک محصولی و برقراری روابط با جامعه بین المللی بوده است.

۳- حزب نهضت اسلامی: حزب نهضت اسلامی که از مدتها پیش به صورت زیر زمینی و مخفیانه مشغول فعالیت بوده در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۹۱ پس از آزادی تشکیل احزاب به صورت رسمی فعالیتهای خود را آغاز می کند. رسمیت یافتن حزب نهضت اسلامی نتیجه تظاهرات ماههای سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۱ می بوده که تظاهر کنندگان یکی از شرایط خود برای پایان دادن به تظاهرات را به رسمت شناختن حزب نهضت اسلامی عنوان کرده بودند و تنها شرطی که دولت به آن عمل کرد همین بود حزب نهضت اسلامی در ابتدا وابسته به حزب نهضت اسلامی اتحاد جماهیر شوروی بود، پس از بروز تمایلات پان ترکیسم از طرف نهضت اسلامی، شاخه تاجیکستان از این حزب جدا می شود و حزب «نهضت اسلامی تاجیکستان» را تشکیل می دهد. در ابتدا نهضت به عنوان رقیب اداره قاضیات (نماینده اسلام رسمی) به ریاست قاضی کلان حاج اکبر تورجان زاده به شمار می آمد تنها بعد از پیوستن اداره قاضیات به نهضت این حزب از قدرت بیشتری برخوردار شد. رهبر حزب نهضت اسلامی آقای سید عبدالله نوری و معاون اول آن حاج اکبر تورجان زاده می باشد. حزب نهضت اسلامی در بیان روحانیون و روستائیان حامیان زیادی دارد. حدود ۶۰٪ از حامیان این حزب در روستاها زندگی می کنند امروزه فعالیت این حزب در تاجیکستان ممنوع اعلام شده و طرفداران حزب به مبارزه مسلحانه با رژیم در مناطق مرزی افغانستان و بدخشان مشغول هستند در شمال تاجیکستان ناحیه ای است به نام مسچاه که مردم آنجا مسچایی می نامند و جمعیت آن حدود ۱۵۰ هزار نفر می باشند که به عصیان و تمرد و سرکشی در مقابل حکومت کمونیستی در آسیای مرکزی شهرت دارند. مردم این منطقه حنفی مذهب می باشند اما از نظر افکار و اصول عقاید شباهت زیادی به شیعیان دارند بعد از شروع اصلاحات در شوروی سابق و اعطای آزادی فعالیت سیاسی زمینه برای سازمان دادن گروههای ملی فراهم شد. در سایر نقاط تاجیکستان افراد تحصیلکرده و روشنفکر «حزب رستاخیز» را تشکیل دادند ولی در منطقه مسچاه روشنفکران نتوانستند این حزب را شکل بخشند بنابراین افراد مذهبی آن منطقه دست به کار و شاخه ای از حزب نهضت اسلامی را که در سراسر شوروی سابق تشکیل شده بود تاسیس کردند. رهبری این افراد را محمد یوسف فاضل امام جمعه مسجد اقبال در ناحیه مسچاه به عهده دارد. در منطقه مسچاه محمد یوسف فاضل دارای نفوذ و تاثیر زیادی می باشد. ماهنامه «نجات» ارگان این حزب می باشد. برنامه این حزب پاسداری از استقلال تاجیکستان و برقراری سیستم پارلمانی برای توسعه اسلام می باشد. اسلام به عنوان عامل منسجم کننده اقوام مختلف

نیز مدنظر است. معتقد به تغییر سیستم اقتصادی تاجیکستان هستند تا این کشور تنها صادرکننده مواد اولیه نباشد و از صنایع تبدیل مواد اولیه بهره مند گردد. به عقیده رهبران نهضت شریعت انحصار منافع توسط حزب کمونیست را ممنوع می داند اصلاحات در جهت حرکت به سوی اقتصاد بازار باید صورت گیرد همچنین رهبران نهضت معتقد به برقراری ارتباطات نزدیک با کشورهای اسلامی هستند.

۴- حزب رستاخیز: جنبش مردمی رستاخیز در سپتامبر ۱۹۸۹ برای پشتیبانی از پروستروئیکا بوجود آمده است. اعضای آن را روشنفکران شهری تشکیل می دهند و پیرو افکار و عقاید ملی گرایی در چارچوب اقوام فارسی زبان هستند. از اولین خواسته های این جنبش انتخاب زبان تاجیکی به عنوان زبان رسمی دولت و بازگشت به خط و الفبای فارسی و استقلال اقتصادی بوده است. این جنبش خواهان دمکراتیزاسیون سازمانها و حذف سیستم توتالتاریسم بوده است رهبر این جنبش پروفسور علم اقتصاد طاهر عبدالجبار خواهان ایجاد سیستم پارلمانی با پست نخست وزیری می باشد. به عقیده وی در یک سیستم ریاست جمهوری در کشوری که سابقه دمکراسی در آن وجود نداشته مردم تحت تاثیر تبلیغات ممکن است رئیس جمهور شایسته ای را نتوانند انتخاب کنند. جنبش رستاخیز اولین گروهی بودند که خواستار آزادی اقتصادی و خصوصی سازی صنایع (به نفع کارگران) شدند. آنها معتقد به اسلام به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ ملی تاجیک ها هستند. الویت را در روابط خارجی به برقراری روابط با ایران افغانستان و پاکستان می دهند.

هفته نامه رستاخیز که به طور متناوب چاپ می شود ارگان این حزب است بعد از تحولات ۳-۱۹۹۲ فعالیت این حزب غیر قانونی اعلام شد و رهبران آن با سایر احزاب مخالف ائتلاف کرده و اپوزیسیون دولت تاجیکستان را تشکیل می دهند.

۵- حزب لعل بدخشان: حزب رسماً از ماه مه سال ۱۹۹۲ شروع به فعالیت کرد بسیاری از شخصیت های مهم علمی، سیاسی و فرهنگ شهر دوشنبه مانند اکبر شاه اسکندر اف از اعضای آن هستند حزب سه هزار عضو دارد و از حمایت تمام پامیری ها برخوردار است. رهبر آن اتابک امیر بکف می باشد و هفته نامه «باختر» که تنها چند شماره آن بیرون آمده ارگان این حزب است. برنامه این حزب برقراری یک حکومت دمکرات در تاجیکستان و خودمختاری اداری بیشتر منطقه بدخشان می باشد. این حزب مخالف یک رژیم ریاست جمهوری است و معتقد به یک سیستم هدایت جمعی می باشد. خواهان برقراری روابط جوامع پامیری افغانستان و چین و تقسیم زمینها و کارخانجات میان کشاورزان و کارگران می باشد. هدف نهایی این حزب بهبود سطح زندگی مردم بدخشان است. رهبران آن معتقد به جدایی مذهب از حکومت هستند. حزب لعل بدخشان از جمله چهار حزبی بود که بعد از جنگهای داخلی ۳-۱۹۹۲ فعالیت آن ممنوع اعلام شد.

۶- حزب خلق تاجیکستان: این حزب با هدف بوجود آوردن یک نیروی اجتماعی برای بیرون آوردن کشور از بحران تشکیل شده است. این حزب یک سازمان اجتماعی و سیاسی بوده و به خاطر اجرای اصلاحات عمیق دموکراتیک و صلح و ثبات مبارزه خواهد کرد. هدف اساسی حزب متحد نمودن همه

شهروندان جمهوری تاجیکستان سوای ملیت، مذهب و تعلقات دیگر می باشد جانبدار دموکراسی ای است که مردم را به کار و سازندگی دعوت می نماید حزب حافظ رعایت حقوق و آزادیهای شخصی است که در اسناد شناخته شده بین المللی یافت می شود.

سیاست خارجی حزب مبتنی بر مراعات موازین و اسناد حقوق بین الملل و اجرای حتمی تعهدات کشور در برابر ممالک و جوامع جهانی است. حزب خلق تاجیکستان همچون حزب پارلمانی کاندیدهای خویش را برای احراز پست های نمایندگی مجلس معرفی می کند. حزب خلق آمادگی خود را جهت همکاری با سایر احزاب و سازمانها و نهضت ها برای به دوش گرفتن مسئولیت آینده جمهوری اعلام کرده است. این حزب معتقد به جدایی دین از سیاست است این حزب در ختلان و خجند کمیته های سازماندهی دارد. موسسان حزب شخصیت های شناخته شده از میان سیاستمداران، علما، صاحبکاران، خادمان علم و فرهنگ نمایندگان رشته های کشاورزی و صنایع هستند.

۷- حزب بازسازی سیاسی و اقتصادی: در سال ۱۹۳۳ تاسیس شده و حافظ منافع شمال تاجیکستان و منطقه خجند که بیشتر از بک نشین هستند است رهبر آن عبدالملک عبدالله جان اف است. در حال حاضر در تاجیکستان حزب کمونیست، حزب بازسازی سیاسی و اقتصادی و حزب خلق و حزب دمکرات تاجیکستان شاخه شادمان یوسف اجازه فعالیت رسمی دارند.

ترکمنستان

جغرافیای انسانی

سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

هر چند در مورد ریشه نژاد ترکمن تنوریهای مختلفی وجود دارد، لیکن در این مورد که ترکمنستان امروزی از دیرباز محل سکونت انسان بوده است، هیچ گونه شکی وجود ندارد. باستان شناسان معتقدند که حداقل از عصر حجر یا دوره نوسنگی در این سرزمین انسان های سکونت داشته اند. تحقیقات باستان شناسی نشان می دهند که یکی از مراکز دامپروری و کشاورزی جهان در این نقطه بوده است. در دوران عصر برنز تمدن های پیشرفته در این منطقه نشأت گرفت. یکی از آثار معماری این تمدن باستانی «آلتین رپ» است که بین روستای مینا و چاجا قرار دارد. در این ناحیه مقبره بزرگی که از نظر معماری شبیه به آثار بابل است قرار دارد و نیز باستان شناسان ثابت کرده اند که در این ناحیه زبان نوشتاری وجود داشته و مردم آن از فرهنگی بالا و واحد برخوردار بوده اند.

ترکمنستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خود نقش مهمی را در جاده بزرگ ابریشم ایفا کرده و طی قرون متمادی باعث اتصال شرق به غرب گردیده و بدین ترتیب پایه های صلح و تفاهم میان ملل را فراهم آورده است. در قرن ۵ میلادی این سرزمین در هجوم هونها و هپتالیان و عقب نشینی ساسانیان تحت سلطه ایشان در آمد. این نخستین نفوذ اقوام ترک به شمال خراسان بزرگ است. در قرن ۷ میلادی با حمله اعراب به ایران، این منطقه نیز به تصرف ایشان در آمد. از شهرهای ترکمنستان فعلی که در تاریخ نامی از آن آمده است مرو و چارجو می باشد. مرو پایتخت حکام عرب خراسان به شمار می آمده و حملات ایشان به ماوراءالنهر از این مرکز هدایت می شده است. زیرا مرو انتهای خراسان و نزدیک ابتدای ماوراءالنهر می باشد. حضور مأمون در مرو و آمدن امام رضا (ع) به عنوان ولیعهد در تاریخ ثبت شده است.

گرچه نخستین حضور ترکان در این منطقه و ماوراءالنهر با هجوم هیاطله در قرن ۵ میلادی بوده، لکن هجوم ترکان غوز یا اغوز^۱ از مرزهای مغولستان در قرن ۱۰ میلادی بافت جمعیتی این منطقه را برهم زد. که این موضوع باعث شد فصل نوینی در تاریخ این منطقه گشوده شود.

منشاء قبایل ترک که در قرن ۱۰ میلادی با مهاجرت به سمت غرب و تصرف ترکمنستان در این منطقه سکنی گزیدند، دشت ها و استپ های منچوری و مغولستان بود. بر اساس کتاب جوامع التاریخ، سلسله نسبی ترکمن ها را چنین تنظیم می نماید:

بافت بن نوح - دیب یا قوی - قراخان - اوغوزخان (جد اصلی ترکمن ها) - اورخان - کرخان - ۲۴ فرزند پسر -

ترکمن های امروزی جمعیت:

به دلیل شرایط جغرافیایی ترکمنستان، پراکندگی جمعیت در سطح کشور یکنواخت نیست و بخش وسیعی از این جمهوری که قلمرو کوههای مرتفع و سرزمین های پست بیابانی است خالی از سکنه می باشد. واحدهای کوهپایه و حواشی رودخانه ها که شرایط مساعدتری برای گذران زندگی فراهم می کنند، از روزگاران قدیم مورد توجه مردم بوده و تمرکز جمعیت را سبب شده است.

^۱-Ghoz

تاریخ نخستین سرشماری جمعیت سال ۱۹۱۳ در دوران حکومت تزارها روسیه می باشد علت کاهش جمعیت طی سالهای ۱۹۱۳-۱۹۲۶ مهاجرت ترکمن ها به منظور گریز از پذیرش اصول سیاسی و اقتصادی حکومت سوسیالیستی اتحاد شوروی بوده است.

در واقع سه محور عمده تمرکز جمعیت را می توان تشخیص داد محور اول با جمعیت جنوب شرقی - شمال شرقی و امتداد کانال قره قوم می باشد. محور دوم از شرق تا شمال ترکمنستان و در مسیر رودخانه آمو دریا جمعیت زیادی را در امتداد خود مستقر کرده است و بسیاری از نقاط کشاورزی و صنعتی ترکمنستان در طول این محور قرار دارد. محور سوم با جهت شمال شرقی - جنوب شرقی بیابان قره قوم را فرا گرفته و در مرکز این محور مهمترین نقاط شهری موجود می باشد. چون بیشتر ترکمن ها در طی تاریخ از طریق دامداری زندگی نموده اند، بنابراین بسیاری از آنها در نقاط روستایی که امکان تداوم این نوع فعالیت اقتصادی را فراهم می کند سکنا دارند. مشابهت شرایط زیست در نقاط شهری و روستایی و عدم تعادل روستائیان به زندگی شهری، سبب پایین بودن نرخ مهاجرت از روستا به شهر شده است. که این امر تمرکز بیش از نیمی از جمعیت را در نقاط روستایی به همراه داشته است.

درصد جمعیت جمهوری ترکمنستان نسبتاً جوان می باشد حدود ۳۵/۲ درصد کل جمعیت در گروه سنی زیر ۱۴ سال قرار دارند. که این موضوع در آینده نیاز به سرمایه گذاری برای امور آموزشی و بهداشتی و اشتغال را ضروری می سازد.

ترکیب قومی

ترکمنستان محل سکونت اقوام مختلف آسیای مرکزی بوده است ولی اکثریت جمعیت را ترکمن ها تشکیل می دهند. روسها، ازبکها از دیگر ملیت ترکمنستان به شمار می روند که بعد از استقلال این نسبت به طور چشمگیری کاهش یافته است. شعارهای ناسیونالیستی دولت از علل اصلی مهاجرت دیگر ملیت ها از این کشور بوده است. قبیله های عمده ترکمنستان به شرح زیر هستند:

۱- عالی ایلی (علی ایلی)؛ ۲- آتا؛ ۳- چاودار؛ ۴- امرالی (یمره لی)؛ ۵- ارساری؛ ۶- گوکلان؛ ۷- ساکار(ساقار)؛ ۸- سالور؛ ۹- ساریق؛ ۱۰- تکه؛ ۱۱- یموت.

۱) ترکمنهای عالی ایلی عمدتاً در ناحیه اند خوی در مرز شمالی افغانستان ساکن بوده، هر چند که بخش کوچکی از این قبیله در مرز شمالی و ایلات قوچان و دره گز ایران زندگی می کنند.

۲) ترکمنهای آتا در فاصله بین خیوه و چاههای ایگدی زندگی می کنند به اعتقاد موراف، آنها به چهار تیره تقسیم می شوند:

الف) نور آتا؛

ب) گوسل آتا؛

ج) عمر آتا؛

د) اویماک (اویماق) آتا؛

۳) ترکمنهای چاودار در منطقه بین مان قشلاق و خیوه زندگی کرده و این گروه از ترکمنها قبل از سایرین با روسها در تماس بودند. آنها به هفت تیره تقسیم می شدند:

الف) چاودار؛

(ب) ایگدیر

(ج) ابدال؛

(د) بورونجوک؛

(ه) بوساجی؛

(و) اسن لو؛

(ز) شیخ؛

۴) ترکمنهای امره لی (یمره لی) در سمت شرقی آمو دریا نزدیک خیره ساکن بودند و بعد از سال ۱۸۷۳ توسط خیره به روسها خراج می دادند.

۵) ترکمنهای ارساری در ساحل چپ آمو دریا از بخارا گرفته تا بلخ و سرزمین داخل افغانستان سکونت داشتند. ارساری یکی از قبایل کثیر العده ترکمن در آسیای مرکزی بوده و بعد از غلبه روسها بر ترکستان، اکثر ارسایها به دولت روسیه توسط بخارا خراج می پرداختند و تعداد کمی از آنها تبعه افغانستان بوده و اکثراً اسکان یافته بودند؛ آنها در روابط بین خانات بخارا و افغانستان نقش عمده داشتند و چهار تیره تشکیل می دادند:

(الف) قارا؛

(ب) باکاول؛

(ج) آلاچا؛

(د) اوکا؛

۶) ترکمنهای گوکلان در دره گرگان بین کوبه داغ و سلسله جبال البرز مقیم بودند که یکی از زیباترین مناطق شمال خراسان است. اما آنها در این سرزمین مورد حملات آقا محمد خان از خراسان و محمد امین خان از خیره قرار می گرفتند. گرچه آنها زمانی به اندازه ترکمنهای تکه نیرومند بودند، اما از لحاظ سیاسی به صورت قبیله درجه دو، در آمدند. به گفته سیاحان، متمدن ترین و اسکان یافته ترین تیره ترکمنها بوده و گوکلانها به هشت طایفه تقسیم می شوند:

(الف) یانقال؛

(ب) چاکر بیگدیری؛

(ج) کریک (قریق)؛

(د) کائی (قایی)؛

(ه) آی درویش؛

(و) بایندر؛

(ز) ارکک لی؛

(ض) قریب علی خان؛

۷) ترکمنهای ساقار (قارا)، قبیله ای کوچک هستند که در اطراف چاههای کویر بین اندخوی و مرو زندگی می کنند.

۸) قبیله سالور یکی از قدیمی ترین قبایل ترکمن بود. احتمالاً تعداد آنها قبل از جنگها و مهاجماتی که موقع انتقال قسمت عمده ترکمنها توسط سلجوقها از آسیای مرکزی به غرب روی داد، بیشتر بود. سالورها در شرق سرزمین تکه، بین سرخس و رود مرغاب می زیستند که به سه تیره تقسیم می شوند:

الف) یالواج؛

ب) کارامال؛

ج) آنابوله گی؛

۹) ترکمنهای ساریق، یک قبیله قدیمی دیگر، در ناحیه پنجاهه، کنار رود مرغاب، شرق سالورها ساکن بودند. تعداد آنها هم به دلیلی که ذکر شد تقلید یافته بود. به گفته گالکین، ساریق ها به تیره های زیر تقسیم می شدند:

الف) بیراش؛

ب) بادانن؛

ج) آلاچا؛

د) بارزاکی؛

ه) قزل مراد؛

و) دویاچی؛

ز) کاجاعالی؛

ض) ساختی؛

ظ) قانای باش؛

۱۰) ترکمنهای «تکه» بزرگترین و نیرومندترین قبیله ترکمن هاست که نفوذ آنها نه تنها در کشورهای مجاور بلکه در میان کل مردم ترکمن محسوس بود. قدرت فزاینده تکه، رهبریت ترکمنها را بدان ها داد، همان طوری که واقع اسم آنها هم تلویحاً بیانگر آن بود. آنها در آخال، مرو در سرتاسر کویر و اوزبوی، از نزدیک ایگدی گرفته تا مرزهای واحه خبوه می زیستند. زمانی اکثریت جمعیت «تکه» در سرزمین آخال ساکن شده بودند، اما بعد از اینکه «سدی روی مرغاب» ساخته شد، عده ای به واحه مرو انتقال یافتند و بدین ترتیب مرو از واحه آخال پر جمعیت تر شد.

۱۱) طایفه یموت مرکب از دو تیره است. شرف و چنونی. آنچه نسبت به این دو تیره می دهند این است که، شرف و چنونی دو برادر بودند و این ها از نژاد و نسل آنان هستند، خیل یموت مرکب از دوازده طایفه است و هر طایفه مرکب از چندین تیره و طایفه و ابه.

رئیس جمهور سابق، صفر مراد نیازاف تلاش زیادی برای کاهش تعصبات قبیله ای و درگیری گاه و بیگاه داشت وی جهت تقویت روحیه ملی گرایی و ناسیونالیسم اقدام به تأسیس «مجمع ریش سفیدان» نمود که هدف آنها مشارکت دادن بزرگان طوایف مختلف ترکمن در پروسه تصمیم گیری بوده است. به این شکل ساختار قبیله ای ترکمن ها صورتی قانونی به خود گرفته است.

زبان و خط

زبان ترکمنی زبان اصلی ترکمنها می باشد. این زبان به گروه ترکی جنوب تعلق دارد و دارای دو گویش عمده می باشد. هر یک از این گویشها شاخه های متعدد دیگری را شامل می گردد. به واژگان زبان ترکمنی در طی زمان لغاتی از دیگر زبانهای فارسی، عربی و روسی وارد شده است. در سالهای پس از استقلال تلاش شده زبان ترکمنی به عنوان زبان اصلی در مراکز اداری و آموزشی به کار گرفته شود و در کنار آموزش زبان روسی، زبان انگلیسی نیز در مراکز آموزشی نیز تدریس می گردد.

قبل از انقلاب اکتبر خط همه مسلمانان روسیه خط عربی بود. مسلمانان هر ناحیه، نوشته های خود را به زبان محلی اما با الفبای عربی می نوشتند. در سال ۱۹۲۴ در الفبای عربی اصلاحاتی صورت گرفت. در دوران استالین و سیاست خاص ملیت ها که توسط او اعمال می شد، تأکید بر ایجاد گسست فرهنگی مسلمانان در دستور کار بود و برای این منظور تغییر خط به تدریج مورد تأکید قرار گرفت.

مسیر تحول خط در ترکمنستان به شرح بوده است:

تا سال ۱۹۲۴ خط عربی - الفبای عربی؛

۲۹-۱۹۲۴ خط عربی - الفبای اصلاح شده؛

۳۸-۱۹۲۹ استفاده از الفبای لاتین؛

۱۹۴۰ استفاده از الفبای سیریلیک؛

۱۹۹۵ استفاده از الفبای لاتین تعدیل شده که دارای ۳۰ حرف است.

۲۰۰۰ استفاده از الفبای سیریلیک به صورت تلفظ ترکمنی که در مطبوعات و کتب درسی کاربرد دارد.

جغرافیای سیاسی^۱

جغرافیای سیاسی عبارت است از درک واقعیت های محیط جغرافیایی به منظور دستیابی به قدرت به نحوی که بتوان در بالاترین سطح وارد بازی جهانی شد و حیات ملی را حفظ کرد و به عبارت دیگر علم کشف روابط محیط جغرافیایی و تأثیر آن بر سرنوشت سیاسی ملل^۲.

ترکمنستان در آسیای مرکزی به لحاظ شرایط خاص جغرافیایی از موقعیت استراتژیک مناسبی برخوردار است دلایل این اهمیت به شرح ذیل است:

- این کشور دارای منابع عظیم زیرزمینی به ویژه نفت و گاز بوده که همین موضوع توجه دولتها منطقه و فرا منطقه ای را به این کشور جلب نموده است؛
- ترکمنستان راه ورود به آسیای مرکزی بوده و کشورهای منطقه برای دستیابی به دیگر کشورها آسیای مرکزی باید ابتدا از ترکمنستان عبور نمایند؛
- ترکمنستان به عنوان یکی از کشورهای ساحلی دریای خزر بوده و آن دریا منابع بیولوژیکی و ذخایر انرژی آن دارای ارزش اقتصادی بالای است؛

^۱-Geopolitics

^۲ - عزت الله عزتی، ژئوپولیتیک در قرن ۲۱، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۸۰.

- ترکمنستان دارای ۱۲۰۰ کیلومتر مرز مشترک با جمهوری اسلامی بوده و ارتباط ریلی بین دو کشور برقرار می باشد، دیگر کشورهای آسیای مرکزی قادر هستند از طریق ترکمنستان به آبهای آزاد خلیج فارس دسترسی داشته باشد؛
- ترکمنستان دارای ۷۴۴ کیلومتر مرز مشترک با افغانستان بوده که این کشور به علت سالها جنگ دارای پتانسیل بالقوه برای ایجاد بحران بوده و از سوی به عنوان بزرگترین تولید کننده مواد مخدر در دنیا می باشد. طرز برخورد ترکمنستان با افغانستان و سیاست های اخذ شده دولت ترکمنستان تأثیر تعیین کننده در امنیت منطقه خواهد داشت؛
- اقلیت ترکمن در کشورهای ایران، عراق، افغانستان و بعضی دیگر کشورها منطقه ساکن می باشند، سیاست های دولت ترکمنستان در این خصوص قابلیت تأثیر بر امنیت این کشور را خواهد داشت؛
- راه ابریشم از قدیم الایام ارتباط تجاری خاور دور را از طریق آسیای مرکزی با اروپا برقرار ساخته و کشورهای واقع در این مسیر را به یکدیگر پیوند داده است. بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سابق امکان احیای این مسیر فراهم گشته است. این امر می تواند تأثیرات انکار نشدنی بر رونق اقتصادی و ثبات سیاسی کشورهای مرتبط با این راه داشته باشد و ترکمنستان به علت واقع شدن در این مسیر از این تأثیرات برکنار نمی باشد؛
- ترکمنستان دارای پتانسیل انتقال گاز به اروپا از مسیر ایران و ترکیه را داشته که می تواند ترکمنستان را به عنوان یکی از تأمین کننده های انرژی اروپا نماید؛

ادیان و مذاهب

سابقه تاریخی: آسیای مرکزی از دیرباز تحت نفوذ ادیان زرتشتی، مانوی، بودایی و مسیحیت بود. اسلام اولین بار در قرن ۷ میلادی توسط لشکریان عرب وارد منطقه گردید. اعراب در سال ۶۷۳ میلادی از آمودریا گذشته و بخارا را فتح کردند و در سال ۷۰۱ با شکست قوای چینی امپراطوری تانگ^۱ نفوذ خود را در آسیای مرکزی تحکیم بخشیدند. سپس در طی سالهای ۷۰۶ تا ۷۱۶ میلادی سراسر قلمرو جنوبی سیر دریا را تحت استیلای خود در آوردند و بالاخره در قرن دهم میلادی اسلام بر کل آسیای مرکزی حاکم گردید. در این میان تنها گروهی از یهودیان بخارا بر دین و آئین نیاکان خود ماندند. از این به بعد آسیای مرکزی به یکی از معتبرترین کانون های فرهنگی اسلام تبدیل شد. و به مرور زمان آئین اسلام در آسیای مرکزی نفوذ عمیقی یافت و در میان اقوام مختلف منطقه گسترش زیادی یافت. برکه^۲ دومین خان اردوی زرین اولین فرمانروای تاتار بود که در سال ۱۲۶۲ میلادی اسلام آورد اما قبایل ترک اردوی زرین در زمان حکومت ازبک بین سالهای ۱۲۱۲ - ۱۲۴۲ میلادی اسلام پذیرفتند. اغلب قبایل قرقیز و قزاق تا قرن ۱۹، دشمن مذهب باقی ماندند و از آن به بعد تاتارها اسلام را در میان آنان اشاعه دادند.

پس از تحکیم اسلام در منطقه مهاجم های گسترده ای به آسیای مرکزی صورت گرفت که وجه تشابه اکثر آنها در جهت محو اسلام از منطقه و حاکمیت دین و یا ایدئولوژی جدید بود. منبع این یورش ها را به ترتیب می توان چنین برشمارد:

- (۱) خزرها یهودی (۲) قراختائیان بودایی (۳) مغولهای بودایی و نسطوری (۴) اویراتهای بودایی (۵) روسهای ارتدوکس (۶) روسهای کمونیست.

^۱-Tang
^۲-Barkn

در هر حال قدرت سلاطین عثمانی از یک سو و شاهان صفوی از سوی دیگر که در همسایگی منطقه قرار داشتند تا حدودی در حفظ اسلام در منطقه مؤثر بود و تهیه امکانات دفاعی را برای مسلمانان قفقاز و آسیای مرکزی تسهیل می کردند.

تاریخ جدید و معاصر اسلام در آسیای مرکزی با هجوم نیروهای روس به منطقه آغاز می شود. مسلمانان برای نخستین بار نخستین بار در اوسط قرن ۱۶ و پس از سقوط غازان و آستراخان در سال ۱۵۵۲ به دست ایوان مخوف به قید حکومت تزاری در آمدند. توسعه روسیه در سرزمین های اسلامی در دوران تزارها و پیش از انقلاب اکتبر را می توان به سه دوره مشخص تقسیم کرد:

دوره اول قرن ۱۶ را در برمی گیرد در این دوره که نخستین آشنایی روسها و مسلمانان است، ایوان مخوف نوعی آزاد منشی دینی را در آسیای مرکزی به اجرا گذاشته و بسیاری را عقیده بر آن است که تساهل دینی ایوان مخوف نسبت به مسلمانان به این علت بود که همسر دوم وی، ماریا تموکونا مسلمان زاده بوده، لذا ایوان مخوف طی صدور فرمانی به اولین اسقف غازان از وی خواست که در ترویج مسیحیت دوستی و محبت مبذول و همیشه از توسل به عنف و جبر احتراز گردد. که این موضوع به قساوت قلب تزار پدیده ای استثنایی بود چرا که پس از مرگ وی یک دوره طولانی تعصب مذهبی آغاز گشته که عملاً تا فرمانروایی کاترین دوم به طول انجامید.

دوره دوم قرن ۱۷ تا ۱۸ را شامل می شود. از هنگام به سلطنت رسیدن اولین پادشاه رومانف، تزار میخائیل تا زمان کاترین دوم اسلام همچون موجودی بیگانه و متخاصم در معرض حمله بود و برای انهدام نهایی آن اقدامات مختلفی صورت می گرفت.

دوره سوم برخورد روسها با اسلام در آسیای مرکزی و قفقاز با توسعه امپراطوری روسیه در امتداد سرزمینهای اسلامی در دوران کاترین آغاز می شود و بلاوقفه تا پیش از انقلاب اکتبر ادامه می یابد. کاترین، هم چون ایوان مخوف معتقد بود که در یک امپراطوری کثیرالملت تنها راه تداوم بقای امپراطوری در آن است که اتباعش با وجود تفاوتهای دینی و فرهنگی از حقوقی برابر برخوردار باشند.

با پیروزی انقلاب اکتبر وضعیت تا حدود زیادی تغییر یافت. سالهای نخست حاکمیت کمونیست با توجه به هجوم همه جانبه به حکومت کمونیست ها، در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ لنین فرمانی را صادر کرد که مهمترین نکات آن برابری و حاکمیت ملیت های مقیم روسیه و ایجاد تضمین برای توسعه اقلیت های ملی و گروههای مذهبی ساکن در روسیه بود. با این وجود پس از مستحکم شدن پایه های حکومت مسکو، سیاست ها تا حدود زیادی تغییر یافت. در کل مبارزه بلشویک ها با اسلام را از سه بعد می توان بررسی کرد. نخست شیوه هایی است که بلشویک ها بکار گرفتند عبارت بود از:

(۱) تجزیه سرزمین ترکستان: بلشویک ها سرزمین ترکستان را براساس نژاد و قومیت میان اقوام مختلف تقسیم کردند و هریک از قطعات به جای مانده را به صورت یک ملت جدید در آوردند. هدف از این اقدام از بین بردن اتحاد بین مسلمانان بود؛

(۲) توسل به زور و اعدام رهبران مسلمان؛

۳) همسان کردن مردم اتحاد شوروی: تلاش برای ایجاد انسان نوین سوسیالیستی، انسانی که هیچ تعلق خاطری به جزء نظام کمونیستی نداشته باشد؛

در بعد عملی روسها اقدامات ذیل را برای مبارزه با اسلام در آسیای مرکزی دنبال نمودند:

- مهاجرت اجباری مسلمانان ساکن آسیای مرکزی به مناطق دور دست و جایگزینی آنها با اسلاوها؛
- اشتراکی کردن مزارع و از بین بردن مالکیت و سلب قدرت اقتصادی؛
- تغییر الفبا از عربی به لاتین و بعد سیریلیک که این اقدام باعث گسست فرهنگی این منطقه با جهان اسلام شد؛
- دستگیری و آزار مسلمانان در منطقه؛
- مبارزه با مراسم و سنت های اسلامی؛
- مصادره موقوفات و خلع سلاح اقتصادی پیشوایان دین؛
- تعطیلی مدارس سنتی و جایگزینی این مدارس با نظام آموزش اجباری؛
- تعطیلی مساجد به طوری که از ۲۶ هزار مسجد فعال در قبل از انقلاب اکتبر تنها ۱۳۱۲ مسجد در سال ۱۹۴۲ فعال بود.

به این ترتیب با وجود تمامی برنامه ریزی ها و اقدامات به علت پیوند عمیق بین ملیت و مذهب در بین مسلمانان، بلشویک ها چندان در تلاشهای خود موفق نبودند و احساسات مذهبی در آسیای مرکزی به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده است.

مذهب در ترکمنستان

ترکمن ها مسلمانان سنی مذهب و پیرو مکتب حنفی هستند. از سوی دیگر تصوف به طور سنتی در میان ترکمنها از نفوذ زیادی برخوردار است. تعدادی از قدیمی ترین مراکز صاحب نام صوفیه در ترکمنستان قرار داشته اند. عده ای از مشایخ مشهور نیز در ترکمنستان بوده اند که از جمله آنها می توان از ابوالعباس سیاری (۹۵۳ میلادی)، خواجه یوسف همدانی (۱۱۴۰ میلادی) و ابوسعید ابوالخیر (۱۰۴۹ میلادی) نام برد. در ترکمنستان سه آیین صوفیه حضور داشته و پیروانی نیز دارد.

- ۱) یاساویه: که احمد یاساولی آن را تأسیس نموده است. وی در سال ۱۱۶۶ میلادی در گذشته و قبر او در شهر ترکستان واقع در جنوب جمهوری قزاقستان است؛
- ۲) کبرویه: که نجمالدین احمد کبری خیوافی (۱۲۱۱-۱۱۴۵ میلادی) آن را تأسیس نموده است قبر وی در نزدیکی قونیا - اورگنج در ترکمنستان قرار دارد؛
- ۳) نقشبندیه: که مرکز آن بخارا است و فقط از قرن ۱۹ به بعد در سرزمین ترکمنستان پیروانی پیدا نموده است.

از مشهورترین صوفیان منطقه می توان «قربان میراث» از مشایخ نقشبندی را نام برد که در آخرین قیام تاریخی سال ۱۸۸۱ میلادی ترکمنها بر ضد روسها نقش اساسی داشته است. پیش از انقلاب اکتبر، حکومت روسیه تزاری می کوشید تا در مقابل تصوف (یا اسلام سرسرخ) ایستادگی کند و از همین روی از ساخت مساجد حمایت می کرد تا از طریق روحانیون رسمی، تصوف را تضعیف نماید.

در دوره انقلاب بلشویکی تا ظهور گورباچف نکات زیر خطوط تصویر مذهب در ترکمنستان بود.

- ۱) تشکیلات اداره امور مذهبی - دینی در ترکمنستان تحت کنترل و اختیار دولت بود و در سلسله مراتب تشکیلاتی از اداره امور دینی آسیای مرکزی که در تاشکند قرار داشت تبعیت می نمود؛
- ۲) تبلیغات مذهبی برای جلب و آشنا نمودن مردم به علت امکانات ضعیف مالی و کنترل دولت به شدت ضعیف بود؛
- ۳) تبلیغات ضد مذهبی با قدرت تمام از طرف دولت در جامعه در جریان بود؛
- ۴) عدم ارتباط و انتقال دینی با جوامع خارج از اتحاد شوروی و تغییر الفبا باعث ضعف دانش علوم دینی در بین روحانیون ترکمن بود.

بعد از استقلال یک حرکت عمومی برای مذهب در این کشور آغاز گردید. برنامه تلاوت قرآن و تصاویر مساجد و اماکن مذهبی برای اولین بار از تلویزیون این جمهوری پخش گردید و ساخت مساجد آغاز گردید. در ادامه این سیاست و احیای اسامی اسلامی اماکن عمومی، مدارس و تابلوها به اسامی ترکمنی و مذهبی تغییر نام دادند. همچنین اعیاد اسلامی (عید قربان و عید فطر) در جمهوری ترکمنستان همانند دیگر ممالک اسلامی جشن گرفته می شود و جزء تعطیلات رسمی است.

البته ترکمنستان فاقد دین رسمی و یک کشور لائیک می باشد و در قانون اساسی هیچ دین و مذهبی را به رسمیت نشناخته است. ماده ۱۱ قانون اساسی این موضوع را تصریح کرده که هر شخصی حق دارد خود به تنهایی یا به همراه دیگران به دینی اعتقاد داشته باشد یا نداشته باشد. بدین ترتیب حق بی دینی نیز آزاد گذاشته شده است.

سازمانهای مذهبی

اداره قضایات: این اداره به جای مانده از زمان شوروی بوده و در برگیرنده اعضا و فعالیت های مسلمانان سنی مذهب است. برگزاری مراسم مذهبی، ساخت مساجد، آموزش طلاب دینی، انجام فرایض عبادی و امور دیگر از این قبیل را به عهده دارد و آموزش های دینی را به سبک نوین و مجزا از روشهای کلاسیک به طلاب علوم دینی ارائه می نماید.

اداره امور دینی: این اداره در ژانویه ۱۹۹۱ با فرمان رئیس جمهور پایه گذاری شد. این اداره تا سال ۱۹۹۴ مسئول امور دینی کشور بود ولی در آوریل همین سال «شورای دینی» جای آن تأسیس گردید.

شورای امور دینی: این شورا در آوریل ۱۹۹۴ پدید آمد و ائمه ۵ استان کشور، وزیر دادگستری، وزیر مطبوعات، یک کشیش ارتدوکس و امام جماعت از اعضای آن محسوب می شوند.

شورای امور دینی ترکمنستان به کار کنترل، نظارت و سازمان دهی کلیه فعالیت های دینی - مذهبی اعم از اسلامی و غیر اسلامی می پردازد. این شورا در واقع رابط دولت و سازمانهای دینی است. از برجسته ترین وظایف شورای امور دینی، صادر کردن مجوز برای انجمن های مذهبی است.

مسیحیت

حدود ۹ درصد مردم ترکمنستان مسیحی می باشند که البته اکثریت آنها روسها هستند که از شاخه ارتدوکس می باشند. ارتدوکس ها عموماً در شهرهای عشق آباد، مرو، بندر ترکمن باشی و بایرامعلی ساکن بوده و صاحب کلیسا

می باشند. فعالیت مذهبی و تبلیغ مسیحیان از رونق چندانی برخوردار نیست. کاتولیک ها در عشق آباد سکونت داشته و اتباع خارجی پیروان آن را تشکیل می دهد. پیروان پروتستان، اقلیت آلمانی بوده که بیشتر در اطراف شهر سرخس حضور دارند.

سایر ادیان و مذاهب

برخی از فرق و مذاهب دیگر مانند صوفیگری و بهائیت در ترکمنستان پیروانی دارد که در حدود ۲ درصد از کل جمعیت می باشند. سابقه حضور بهائیان در ترکمنستان به زمان فرار آنها به ایران باز می گردد. از آن پس با تمرکز پیروان این فرقه، عشق آباد به تدریج به یکی از مراکز حضور این فرقه تبدیل گردید. بهائیان قبلاً دارای عبادتگاه در این شهر بوده که در جریان زلزله سال ۱۹۴۸ به کلی منهدم شد همچنین کتابخانه آنها به نام احمدیه نیز ویران گردید بعد از استقلال این فرقه فعال بوده و جلسات منظمی را برگزار می نماید.

همچنین تخمین زده می شود که نزدیک به هزار یهودی در ترکمنستان زندگی می کنند. یهودیان در طول جنگ جهانی دوم از اوکراین به این شهر مهاجرت کرده اند و در شهر ترکمن آباد نزدیک مرز ازبکستان سکنی گزیده اند. شیعیان گروه دیگری از مسلمانان ترکمنستان را تشکیل می دهند. تعداد شیعیان در ترکمنستان کم بوده و اقوام آذری و ایرانی از جمله پیروان آن به شمار می روند و بیشتر در مرزهای ایران سکونت دارند. مرکز اصلی شیعیان روستای باقر در ۳۰ کیلومتری عشق آباد است. همچنین مسجد امام رضا مرکز تجمع شیعیان در عشق آباد است که به همت چند تن از متمولین آذری بنا گردیده است. در این مسجد نیز مراسم عزا و عید برگزار می شود، اما امکانات آنها بسیار محدود است. شیعیان ترکمنستان فاقد حوزه علمیه می باشند.

آداب و سنن مذهبی و میزان پایبندی مردم به مذهب

سنت های اسلامی طی قرون گذشته، نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده است. مظاهر مختلف اسلام سنتی در مراحل مختلف زندگی مسلمانان ترکمن تجلی دارد. نوعی روسری سنتی که زنان به سر می کنند، خواندن دعای سفره، بر پایی جشن اعیاد اسلامی و انتخاب اسامی اسلامی جملگی مظاهر مختلفی هستند که در همین جهت می باشند. هرچند گرایش به انجام فرایض و شعائر و آئین ها اسلامی پس از استقلال در بین مردم رشد یافته لکن هنوز عموم مردم برای حضور در مساجد رغبت چندانی از خود نشان نمی دهند. تسلط ۷۰ ساله دولت کمونیستی باعث شده که مسلمانان از اسلام دور افتاده و ناآشنایی و اطلاعات سطحی از اسلام نتیجه بارز این جدایی بوده است. در واقع اسلام در این سرزمین عبارت است از مجموعه سنت ها که در سطح زندگی مردم جریان دارد. این وضعیت باعث شده اسلام در تحولات سیاسی این کشور فاقد هرگونه نقشی گردد.

اوضاع فرهنگی، اجتماعی و آموزشی

علم و دانش در ترکمنستان ریشه ای طولانی دارد. این سرزمین که روزگاری سرحد شمال شرقی تمدن اسلامی را تشکیل می داد در طول قرون متمادی و در زمانی که دارالخلافه و سایر مراکز اسلامی با بحران روبه رو بودند تنها پایگاه تمدن و فرهنگ اسلامی بود و بزرگان و اندیشمندان مشهوری که خوارزم و مرو برخاستند، مایه افتخار دنیای اسلام بودند.

موانع و مشکلات متعددی همچون حمله مغولان، ضعف عمومی جهان اسلام، تفرقه و جنگ بین دو قطب جهان اسلام (دولت صفوی و دولت عثمانی) باعث شد که چراغ علم در این سرزمین خاموش گردد و بعد از تغییر الفبا توسط روسها عملاً عده کمی هم با سواد، بودند و بی سواد گشتند.

بنابراین هنگامی که جمهوری ترکمنستان در چارچوب اتحاد شوروی سابق ایجاد گردید، از نظر سطح سواد در میان جمهوری ها دیگر در یکی از آخرین مکانها قرار داشت. تعداد افراد باسواد در میان ترکمن ها فقط ۲ درصد بود. ترکمنستان از نظر کادرهای تخصص و کارآموده، به ویژه کادرهای ملی، کمبود شدیدی احساس می کرد. در میان ترکمن ها حتی یک متخصص کشاورزی یا مهندس یا پزشک وجود نداشت.

در طی برنامه پنج ساله ای که در سالهای قبل از جنگ به مورد اجراء درآمد، سیستم مدرن آموزش ملی ترکمنستان ایجاد گردید. از پاییز ۱۹۲۹ یک فعالیت گسترده برای از بین بردن بی سوادی آغاز گردید که در آن محافل وسیع اجتماعی شرکت کردند. در نتیجه در سرشماری سال ۱۹۳۹ عده ای بی سواد به ۲۲/۳ درصد رسید و در سالهای بعد عملاً بی سواد از میان برداشته شد. در سال ۱۹۳۰ در ترکمنستان تصویب نامه ای در مورد آموزش همگانی و اجباری کودکان گذرانده شد. در مدت زمان کوتاهی شبکه ای وسیعی از مدارس به وجود آمد. دختران ترکمن نیز مشغول تحصیل در مدرسه شدند و حال آنکه قبلاً بر طبق سنن موجود از نظر تحصیل و کسب معلومات محروم بودند. در سال ۱۹۹۰ حدود ۲۱/۸ درصد جوانان در دانشگاه مشغول به تحصیل بوده که هر چند این نرخ در مقایسه با میانگین جهانی و کشورهای در حال توسعه نرخ بسیار مطلوبی است، ولی با توجه به نرخهای سایر جمهوری ها در سطح پایین تری قرار داشته و مهاجرین اورپایی، عدم توانایی کمی و کیفی دانشگاههای ترکمنستان در تربیت نیروهای متخصص در حد نیاز بوده است.

جدول شمار ۱- ۵ سهم هزینه های آموزش از تولید ناخالص ملی^۱

سال	۱۹۸۵	۱۹۸۹	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۲۰۰۳
تولید ناخالص ملی	۷/۶	۸/۵	۸/۶	۷/۹	۵/۴

نظام آموزشی

در ترکمنستان آموزش رایگان است و وزارت آموزش ملی کلیه امور آموزشی را در تمامی سطوح ابتدائی، متوسطه عالی به عهده دارد. به موجب قانون، تحصیل تا سن ۱۶ سالگی برای همگان اجباری است. بدین وسیله تمامی شهروندان از دانش و معلومات در حد متوسط برخوردار هستند.

قبل از استقلال زبان آموزشی مدارس و دانشگاه ها روسی بود که بعد از استقلال به زبان ترکمنی تبدیل شده است. البته زبان روسی به عنوان زبان دوم مورد استفاده قرار می گیرد.

مدارس ترکمنستان به صورت مختلط دخترانه و - پسرانه اداره می شود. آموزش زیر دیپلم ۹ سال است و دو دوره را شامل می شود. یک دوره چهار ساله که سواد خواننده می شود و همان دوره ابتدایی است و یک دوره ۵ ساله که دانش نام گرفته و همان دوره متوسطه است. دانش آموزان پس از گذراندن ۹ کلاس، مدرک دیپلم می گیرند و پس

^۱ - Unesco, Statical Year Book 2003

از آن مختارند که در دانشگاه ادامه تحصیل داده یا به مؤسسات آموزش فنی و حرفه ای مرسوم به تکنیکوم رفته آموزش های فنی و حرفه ای را بیاموزند یا راه سوم را برگزیده وارد بازار کار شوند.

برای گزینش دانشجو هیچ گونه مسابقه علمی یا کنکور برگزار نمی شود. کمیسیون ویژه ای که وزارت آموزش ملی تشکیل داده از طریق مصاحبه حضوری و تحقیق در سوابق تحصیلی دانش آموزان افراد مستعد را برگزیده، اجازه ورود به دانشگاه برایشان صادر می نماید. دوره لیسانس چهار تا چهار سال نیم می باشد.

اشخاصی که مایل به فراگرفتن آموزش های فنی هستند باید سه ماه تا یک سال در تکنیکوم تعلیم دیده و رشته های آن عبارت است از نفت و گاز، برق، شیمی، ماشین سازی، صنایع سبک و صنایع غذایی.

تکنیکوم ها تحت نظارت و مدیریت سازمانی به نام سازمان صنعت قرار دارند و پس از تعلیم افراد آنها را برای کار به نهادها و مسئولان معرفی می نمایند.

در ترکمنستان در سال ۲۰۰۴، ۹۸/۸ درصد افرادی بالای ۱۵ سال دارای سواد خواندن و نوشتن بوده که این نسبت در مردان ۹۹/۳ درصد و در زنان ۹۸/۳ درصد بوده است.

مهمترین مراکز دانشگاهی و مطالعاتی ترکمنستان به شرح ذیل است:

ردیف	نام مرکز	نوع فعالیت
۱	دانشگاه بین المللی ترکمنستان- ترکیه	اقتصاد، روابط بین الملل، زبان ترکمنی، زبان انگلیسی، بازرگانی و کامپیوتر
۲	دانشگاه دولتی مختوم قلی	فیزیک، شیمی، زبان ترکمنی، تاریخ، جغرافیا، حقوق، ریاضیات و زیست
۳	آکادمی علوم ترکمنستان	علوم انسانی، علوم پایه، زمین شناسی
۴	مؤسسه ادبیات و زبان	زبان و ادبیات
۵	مؤسسه تاریخ، باستانشناسی، قوم شناسی	قوم شناسی و باستان شناسی
۶	مؤسسه زبان شناسی بای لی اف	زبان شناسی
۷	مؤسسه کویرشناسی	مطالعات کویر
۸	مؤسسه اقتصاد	اقتصاد و علوم اداری
۹	مؤسسه فلسفه و حقوق	فلسفه و حقوق
۱۰	دانشگاه علوم پزشکی ترکمنستان	پزشکی، داروسازی، دندان پزشکی و چشم پزشکی

انجمن ترکمن های جهان

این انجمن یک ارگان فرهنگی است که با فرمان رئیس جمهور سابق (نیازاف) در می ۱۹۹۱ ایجاد گردید. انجمن مذکور به کار ساماندهی ارتباط با ترکمنهای دیگر کشورهای جهان، نگارش تاریخ ترکمنستان، چاپ و نشر کتب در مورد آداب و رسوم ترکمن و تشویق زبان ترکمنی، کمک به مدارس ترکمنی دیگر کشورها، ایجاد ارتباط بین مسلمانان ترکمنستان و دیگر مسلمانان دیگر ممالک و کمک به احیای وطن تاریخی ترکمن ها می پردازد. انجمن یاد شده

اجلاسهای منظم سالانه ای را در عشق آباد برگزار می نماید. در این اجلاس ها به دعوت انجمن، ترکمن های ساکن اقصی نقاط دنیا گردهم آمده به بحث و تبادل نظر پیرامون مشکلات و مسائل یکدیگر می پردازند. شرکت کنندگان اغلب افرادی هستند که توسط انجمن شناسایی شده اند. تا به حال نمایندگان از ایران، افغانستان، ترکیه، ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان، روسیه، آلمان، انگلستان، اتریش و ژاپن در این اجلاس ها شرکت کرده اند.

انجمن شش کمیته کاری دارد که بشرح ذیل است:

- ۱- کمیته تاریخ ترکمن ها؛
- ۲- کمیته زبان و ادبیات ترکمنی؛
- ۳- کمیته امور فرهنگی و توریسم؛
- ۴- کمیته روابط با مراکز اسلامی جهان؛
- ۵- کمیته اقتصادی و تجاری؛
- ۶- کمیته روابط فرهنگی با کشورهای دنیا؛

هر کمیته صاحب یک شورای ۲۰ تا ۲۵ نفره است که هر ۶ ماه یکبار تشکیل جلسه داده به بحث درباره امور مختلف می پردازد. یک شورای عالی ۲۳ نفره هم وجود دارد که راجع به مسائل کلی دستور کار انجمن نظر مشورتی ارائه می دهد. پیشنهادهای انجمن به هیئت دولت و رئیس جمهور منعکس شده سپس در خصوص آنها اخذ تصمیم می شود.

آثار مهم فرهنگی

ترکمنستان یک کشور باستانی است. سرزمین است که مهد تمدنهای چند هزار ساله بوده و آثار و دستاوردهای آنها در اقصی نقاط این خاک به چشم می خورد. مهمترین مراکز فرهنگی و تاریخی ترکمنستان به شرح ذیل است:

- قلعه گوک تپه: این قلعه سمبل مقاومت مردم ترکمن در مقابل تهاجم نظامی روسها در قرن نوزدهم است که در ۴۰ کیلومتری عشق آباد قرار دارد. پس از استقلال دولت به منظور بزرگداشت خاطره این حماسه یک مسجد در این مکان ساخته است؛
- نمازگاه تپه: عبارت است از تپه بزرگی که مساحت بیش از ۷۰ هکتار در جنوب شرقی عشق آباد قرار داشته و براساس کشفیات باستان شناسی یکی از مراکز بیش از تاریخ بوده است؛
- شهر مرو: مرو شهری است با چند هزار سال سابقه و مهمترین آثار باستانی این شهر مقبره سلطان سنجر، خواجه یوسف همدانی می باشد؛
- قلعه تاریخی نساء: این قلعه در نزدیکی شهر عشق آباد واقع شده است. گفته می شود پایتخت اولیه اشکانیان بوده و از مهمترین آثار کشف شده، کنده کاری از جنس عاج است که صحنه ای از جهان ایزدان را نشان می دهد. تمام نوشته های به دست آمده به زبان پارسی است که با الفبای آرامی نوشته شده و از قدیمی ترین آثار کشف شده در آسیای مرکزی محسوب می گردد؛
- کهنه اور گنج: این شهر در شمال شرقی ترکمنستان و در مجاورت مرز ازبکستان واقع شده است. این شهر در قرن ۱۰ میلادی در زمان حکومت خوارزمشاهیان بزرگترین مرکز سیاسی و اقتصادی منطقه بوده که با هجوم مغولان به کلی

ویران شد. آثار تاریخی این شهر شامل: مقبره الپ ارسلان خوارزمشاهی - قلعه سفید یا آق قلعه - مناره مسجد جامع - مقبره توره بیگ خانم همسر امیر تیمور گورکانی - مقبره نجم الدین کبری.

جدول شماره ۲-۵ تعداد جهانگردان بازدید کننده از ترکمنستان - هزار نفر^۱

سال	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳
تعداد جهانگرد	۲۹/۳	۱۱/۶	۸/۶	۴/۱	۳/۳	۵/۲	۱۰/۸	۱۱/۲

شخصیت های برجسته فرهنگی

● **مختوم قلی فراغی:** مقارن با فتنه و آشوب های افشارها، در شمال خراسان در روستای گرکز جرگلان که اکنون جزء خاک خراسان شمالی و شهرستان بجنورد قرار دارد، کودکی پا به دنیا نهاد که پدرش او را مخدوم قلی نام نهاد. جد مختوم قلی فراغی، مختومقلی یوناچی نام داشت (۱۷۲۰-۱۶۵۴ میلادی) وی بسیار تنگدست و فقیر بود و از طریق آهنگری، زرگری، چرمسازی و خدمت دهقانی، گذران روزگار می کرد. یوناچی در سال ۱۶۹۴ میلادی یعنی در سن ۴۰ سالگی ازدواج کرد و در سال ۱۷۰۰ صاحب پسری شد که او را دولت محمد نام نهادند. دولت محمد به جهت اینکه در سن پیری پدر متولد شد به قری ملا یعنی ملای پیر شهرت یافت. وی به آزادی تخلص می کرد. از او آثاری چون وعظ آزادی، حکایت جابر انصار، مناجات و اشعاری چند در قالب غزل، قصیده و رباعی به یادگار مانده است. دولت محمد پنج پسر داشت و یک دختر که مختوم قلی سومین آنهاست. سال تولد مختوم قلی را ۱۷۳۳ میلادی برابر ۱۱۱۲ شمسی ذکر کرده اند و سال وفات او را ۱۷۹۰ میلادی ۱۱۶۹ شمسی آورده اند. وی در زمان وفات ۵۷ سال سن داشته است. عصر مختوم قلی عصر اغتشاش بود. عصر باقی مانده از خاکستر دوران نادر، وی در فاصله مرگ نادر و جلوس کریم خان زند در سنین ۶ تا ۱۶ سالگی کار چوپانی و دهقانی و زرگری را تجربه کرد. در همین زمان احمد خان درانی بنیانگذار افغانستان جدید نیز در پی چشم طمع به متصرفات نادر، از عوامل اغتشاش در ایران بود به همین منظور از بزرگان ترکمن تقاضای کمک کرد. در نتیجه تعدادی از جوانان ترکمن به فرماندهی چاودیرخان به سوی افغانستان گسیل شدند. عبدالله یکی از برادران مختوم قلی نیز با آنها همراه بود که در راه کشته شد. محمد صفا برادر دیگر در جستجوی عبدالله برآمد و او نیز در راه افغانستان به دست دشمنان کشته شد. مختوم قلی تأثرات قلبی خود را از این دو واقعه در مرثیه ای قراء با سوز و گدازی تمام بیان کرده است. مختوم قلی معلومات اولیه خود را نزد پدر، فرا گرفت و پس از پدر تحت تعلیمات شخصی به نام نیاز صالح قرار گرفت و در خدمت این استاد بود که با علوم دینی مثل فقه، حدیث، تفسیر و کلام آشنا شد و به مطالعه تاریخ قصص قرآن و عقاید فرزنانگان پرداخت. شوق درونی او را بر آن داشت که از مدرسه ادریس بابا در محل قزل آبیاق به بخارا رود. در بخارا با نوری کاظم بن باهر آشنا شد که برای تدریس دعوت شده بود. این آشنایی منجر به دوستی عمیق بین آنها شد. با پیدا شدن دو دستگی بین طلاب، ابتدا نوری و سپس مختوم قلی بخارا را ترک گفتند و راه افغانستان و هندوستان را در پیش گرفتند. مختوم قلی در این سفر که ۶ سال طول کشید، بعد از سیر و سیاحت در هندوستان از طریق کابل به ازبکستان و سپس به ترکمنستان رفت و با

^۱ - [http:// WWW.ecosecertariat.org/tourists](http://WWW.ecosecertariat.org/tourists)

سفارش مدرسین مدرسه خواجه احمد یساوی برای تحصیل عازم مدرسه شیرغازی شد که در شهر خیوه قرار داشت. مختوم قلی در مدرسه شیرغازی با علوم و ادبیات شرق آشنا شد و در سال دوم تحصیل بود که استاد او را خلیفه خود کرد. وی پس از سه سال مدرسه شیرغازی را ترک گفت و به اطراف اترک آمد و در آنجا ساکن شد و عاقبت نیز در روستای آق توقای از توابع شهر مراوه تپه دارفانی را وداع گفت. مختوم قلی شاعری عارف مسلک بود که ارادتی تمام به بزرگان دین داشته و به همین خاطر سروده های زیادی در مدح پیامبر گرامی و حضرت امیر المومنین سروده است. اشعار او همه به الفبای عربی بوده که بعداً به خط کریل برگردانده شده است. مختوم قلی برای اولین بار در تاریخ ترکمن ها آنها را به پرهیز از طایفه گرایی و تأسیس یک کشور متحد ترکمن فراخواند و به همین علت به عنوان سمبل ملی ترکمنستان انتخاب و معرفی گردیده است؛

● دولت محمد آزادی (۱۷۰۰ تا ۱۷۵۶ میلادی): او پدر مختوم قلی فراغی است که در ترکمن صحرا ایران به دنیا آمد. مدفن وی نیز در بخش مراوه تپه واقع است. وی روحانی و عارف بزرگی بود و دستمایه قالب آثارش را مذهب، تصوف و مسائل اجتماعی تشکیل می داد. مهمترین اثر به جای مانده وی بهشت نامه است؛

● استاد ملانفس (۱۲۲۵-۱۲۷۷ هجری قمری): او در سال ۱۲۲۵ هـ. ق در «سرخس» به دنیا آمد و بخش اعظم عمر خود را در «مرو» گذراند. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی در مکتب خانه های محلی، به ادامه تحصیل در مدارس شهر بخارا همت گماشت. ملانفس با ادبیات زبانهای ترکی- ترکمنی و فارسی آشنایی کامل داشت. این آشنایی و نیز احاطه کامل وی بر ادبیات و فرهنگ عامه ترکمن، در تک تک شعرهای ظریف و سرشار از احساس است. از آثار برجسته ملانفس باید به داستان «زهره و طاهر» که از شاهکار ادبی ملانفس به حساب می آید اشاره کرد. «زهره و طاهر» در ادبیات ترکمنی داستانی است که شهرتی همپایه «لیلی و مجنون» در ادبیات فارسی دارد. علاوه بر «زهره و طاهر»، غزل، مخمس نیز مسائل اجتماعی پرداخته است. وی در دوران سخت زندگی خود با شاهان و بگ ها و بی عدالتی ها مبارزه کرده است. به عنوان مثال در شعر «نرگزگین» یعنی (مردانه زندگی کن) به انسانها می گوید که «در برابر ظالمان و پولداران سر خود را خم نکنید». ملانفس در حیات ادبی ترکمن یکی از شخصیت های ممتاز است. در آغاز، او در یکی از دهات ناحیه مرو معلم مدرسه بود و بعدها بازرس مدارس شد. در داستان شاعرانه اش که بنام «زهره و طاهر» مشهور است، به شرح حال دو دلداده جوان پرداخته و افکار محافظه کارانه والدین آنها را به باد انتقاد می گیرد. نمونه ای از ترجمه شعر ملانفس شعر «نرگزگین»: «ای دل بیا نصیحتی کنم، گر زندگی کنی سربلند باش، شناس دوست و دشمن را و از خانه ات با خبر باش، گر با دشمن می جنگی با مشتی آماده و پر زندگی کن، در زندگی مقاوم باش، یک سال مردانه زندگی کردن بهتر (است) که چهل سال به خفت زندگی کنی». ملانفس شاعری بود که با مردم زیست و برای آنان قلم و سلاح دردست گرفت. وی پس از جراحی که در جنگ مرو (۱۲۷۶ هـ ق) برداشت در سال ۱۲۷۷ هـ ق وفات یافت.

● محمد بایرام خان (۱۵۰۵ تا ۱۵۶۱ میلادی): در غزنه افغانستان به دنیا آمد و در اشعارش به شدت تحت تأثیر شعرای کلاسیک فارسی زبان بخصوص سعدی و حافظ بود. دیوان کوچک اشعار فارسی - ترکی وی در سال ۱۹۱۰ در کلکته هند به چاپ رسید؛

- سید نظر سیدی (۱۷۷۵ تا ۱۸۳۶ میلادی): زادگاه وی شهر لبلب در استان لباب بوده و اشعارش بیشتر در مورد مسائل اجتماعی است؛
- آرتیق محمد سیدی: وی دارای اشعار تغزلی است و علاقه بسیار شدیدی به اهل بیت داشته است. مدفن وی در نزدیکی شهر گنبد کاووس قرار دارد؛
- نور محمد عندلیب (۱۷۱۰ تا ۱۷۷۰ میلادی): وی شاعر بود و اشعار او نه تنها در بین ترکمن ها بلکه در میان ازبکها هم مشهور است.

تعصیلات و جشن ها

بعد از استقلال، تعطیلات کشور تغییرات زیادی یافته است که تعطیلات رسمی به شرح ذیل است:

سال نو میلادی (اول ژانویه)، روز یادبود (دوازده ژانویه) روز پرچم ملی (نوزده فوریه) رتز بین المللی زن (هفت مارس)، عید نوروز (بیست و یک مارس)، روز ریزش باران و گندم طلایی (شانزده آوریل)، روز اسب (بیست و هفت آوریل)، روز ظفر (نه می)، روز اتحاد (هجده می) روز اشعار مختوم قلی (نوزده می)، روز فرش (بیست و پنج می)، عید قربان، عید فطر، اولین انتخاب رئیس جمهور (بیست و یک ژوئن)، روز هندوانه (ده ژوئیه)، روز بخشی (چهارده ژوئیه)، روز استقلال (بیست و هفت اکتبر) روز جوان و دانشجو (هفده نوامبر) روز برداشت محصول (سی نوامبر) روز همسایگی (هفت دسامبر) روز طبیعت (اول دسامبر). همچنین روزهای شنبه و یکشنبه تعطیلات هفتگی می باشد.

خصوصیات نژادی

چهره ترکمنها قدری شبیه مغول ها است. مردمی نسبتاً بلند قد با موی سیاه که چهره و قیافه سنگینی دارند و عموماً لاغر اندام هستند. قومی از نژاد ترک که در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی بخارا را تسخیر کرده و در سمت مغرب دریای خزر به ارمنستان، گرجستان، شیروان و داغستان دست یافتند. زندگی بادیه نشینی داشتند و قسمت عمده جمعیت این نواحی را تشکیل می دادند آنها را تراکم، ترکمن و قزلباش می خوانند.

حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

آسیای مرکزی از کهن ترین مناطق تمدن ساز تاریخ بشری می باشد. مورخان می گویند ترکمنستان از دوران قبل از تاریخ مسکونی بوده است. ساکنان اولیه این سرزمین قبایلی چون مسکت ها بوده اند. این سرزمین در قرن ۶ تا ۴ قبل از میلاد بخشی از امپراطوری هخامنشی بود و پس از آن به دست پارتها افتاد. در نیمه اول قرن ۶ میلادی سه گروه بزرگ از ترکها دشتهای آسیای مرکزی را متصرف شده و با تأسیس حکومت تادیوار چین پیش رفتند. در سال ۶۳۰ میلادی امپراطور چین شکست سختی بر ترکها وارد نمود و دباره کنترل جاده ابریشم را درست گرفت. در این هنگام اعراب مسلمانان با غلبه بر حکومت ساسانی استیلای خود را بر منطقه استحکام بخشیدند. در قرن ۴ هجری مقدسی تاریخ نویس عرب اولین فردی بود که از طایفه به نام ترکمن یاد کرد و بر این نکته تأکید شده که ترکمن ها اولین ترک های مسلمان بوده و به همین دلیل با عنوان «ترک ایمان» از آنها یاد شده است. در قرن ۱۰ میلادی همزمان با عصر حکومت سامانیان مقارن با اوج شکوفایی اسلام در بخارا و سمرقند بود. در همین زمان بخارا پایتخت سامانیان، معیادگاه دانشمندان، شعرا و ادبای مسلمان از اقصی نقاط سرزمین اسلامی به حساب می آمد. سلجوق با کمک ترکمنهای مسلمان موفق شد بر سیحون مسلط شده و سلسله سلجوقیان را تشکیل دهد. با مرگ سلطان

محمود غزنوی، پسرش سلطان مسعود به حکومت رسید. متعاقب آن حکومت سلجوقی به ایجاد تماس با دستگاه خلافت عباسی پرداخت و خلیفه با ارسال پیکی قدرت آنان را به رسمیت شناخت که این موضوع بر مشروعیت آنها تأثیر مهمی داشت. بعدها حکومت سلجوقیان علاوه بر خراسان، خوارزم، گرگان و آذربایجان و بخش مرکزی ایران را نیز متصرف شده و سلسله عباسی را نیز تحت کنترل خود گرفتند.

سلجوقیان در ادامه کشور گشایی خود آناتولی را هم تسخیر کرده و در سال ۴۶۳ هجری مبراطوری روم شرقی را شکست دادند و فاتحانه وارد آسیای صغیر شدند. از معروف ترین پادشاهان سلجوقی، سلطان سنجر بود که دولت قدرتمندی را در خراسان و شرق ایران تأسیس نمود. وی مرو را پایتخت خود قرار داده و تا سال ۵۵۲ هجری حکومت نمود.

تهاجم مغول و شکست حکومت خوارزمشاهیان باعث از هم گسیختگی شدید اوضاع شد و شهرهای آباد آسیای مرکزی تماماً ویران و به دست مغولان افتاد. این سرزمین به دو قسمت شمالی در اختیار مغول و خانهای ازبک و جنوب در اختیار ایلخانیان ایران قرار گرفت.

شاه اسماعیل صفوی با شکست دادن شیبک خان ازبک از قرن ۱۵ تا ۱۷ میلادی این سرزمین را تحت کنترل زمامداران صفوی قرار داد. نادر شاه افشار جهت حفاظت از مرزهای شمالی بعد از حمله سال ۱۷۰۶ به خیوه و بخارا، ۱۵ هزار کرد را در نواحی شمالی ایران کوچ داده و جهت کنترل بر ترکمن ها آنها را در دشت ترکمن، سرخسف تجن و استرآباد ساکن نمود.

در مقاطع زمانی ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۳ میلادی به دنبال تحولات سیاسی روسیه منطقه پهناور ترکستان به حکومتهای بخارا، خیوه، فرغانه، خوقند و قازان تقسیم شد. این وضعیت به تضعیف این حکومتها منجر گردیده و روسها در یک حرکت زنجیره ای به ترتیب حکومت بخارا (۱۸۶۸)، خیوه (۱۸۷۳)، فرغانه (۱۸۷۹) و سرانجام در سال ۱۸۸۱ میلادی ژنرال اسکوبلوف روسی با حمله به آخال و فتح قلعه گوگ تپه توانست بر ترکمن ها غلبه و ترکمنستان را اشغال نماید. بطور خلاصه روسها برای غلبه بر ترکمن ها ابتدا قلعه کراسنودسک را در دریای خزر بنا نهادند توسط این بندر سرباز و تجهیزات وارد منطقه نمایند. بخش غربی ترکمنستان داوطلبانه جزء روسیه شدند ولیکن قبایل تکه و یموت در مقابل نیروهای روسی مقاومت کردند.

این پیروزی دولت تزاری، دولت انگلستان را نگران منافع خود در منطقه کرد، لذا در سال ۱۸۸۵ پس از مذاکرات مفصل با دولت روسیه موافقت شد بخشی از مردم تاجیک در سرزمین افغانستان ساکن شده، همچنین تعدادی از ترکمن ها در سرزمین ایران باقی بمانند که با روی کار آمدن استالین و اجرای سیاست های اقتصادی تعداد آنها افزایش یافت.

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ ترکمنستان جزئی از جمهوری ترکستان گردید اما ضعف اولیه دولت بلشویکی و هجوم ضد انقلاب باعث شد ترکمن ها که از نفوذ بلشویکها و روسها ناراضی بودند کنگره ترکمن را جهت ایجاد یک حکومت مستقل ایجاد نموده و در این مقطع انگلستان که با سلطه کمونیستها بر روسیه مخالف بود کنگره را مورد حمایت سیاسی و نظامی قرار داده اما این حمایت به تدریج با تقویت ارتش سرخ با خروج انگلیسها موفق شد کنترل عشق آباد را بطور کامل به دست گیرد.

تسلط کمونیست ها برای مدت کوتاهی مخالفت مردمی را تشدید نمود، برنامه اشتراکی کردن مزارع که منجر به جدایی مردم از زندگی سنتی خود شده بودند مقاومت مردمی را باعث شد. باسماچیان گروهی از مسلمانان آسیای مرکزی بودند که پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و رواج اصول غیر اسلامی و ایجاد قحطی و ناامنی قیام کرده و طی حدود ۲۰ سال با روسها نبرد کرده حتی به موفقیت های نیز دست یافتند اما تدابیر و اقدامات خشونت آمیز روسها باعث شد تا در نهایت روسها در سال ۱۹۳۶ آخرین مقاومت ها نیز درهم شکسته شد و حزب کمونیست تسلط بلامنازع خود را در این سرزمین تثبیت نمود.

در ابتدا جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی ترکستان تشکیل شد. از سال ۱۹۲۴ تقسیمات جدید که در ظاهر بر مبنای ویژگی های قومی و زبانی بود شکل گرفت. در واقع این رویکرد در راستای اهداف حکومت مرکزی به منظور ایجاد جدای میان اقوام، دور کردن مردم از هویت تاریخی و جغرافیایی خود و از بین بردن یکپارچگی ناحیه و وابسته کردن آنها به حکومت مرکزی صورت گرفت.

در سال ۱۹۲۴ به بعد و در طول ۶۰ سال حاکمیت بی چون و چرای کمونیست ها در ترکمنستان، این کشور نیز همچون سایر جمهوری ها آسیای مرکزی دورانی از نظر تحولات تاریخی منجمد را سپری نمود. تنها وقایع قابل ذکر در این دوران شروع عملیات ایجاد کانال قره قوم در سال ۱۹۴۵ و تعویض بابایف دبیر اول حزب کمونیست ترکستان در سال ۱۹۵۸ که تلاش کرده بود اکثر پست های حساس سیاسی در ترکمنستان را به ترکمنها بسپارد و به همین دلیل مورد بی مهری مسکو قرار گرفت و از سمت خود برکنار گردید.

باروی کار آمدن گورباچف در مسکو، دوران جدیدی در اتحاد شوروی سابق و از جمله ترکمنستان آغاز گردید. این دوران که فقط ۶ سال به طول انجامید نهایتاً با فروپاشی اتحاد شوروی سابق به پایان رسید. مشخصه این دوران در اتحاد شوروی سابق تلاش برای اجرای پروستریکا و کلاسنوست بود. برنامه های که می توان ادعا کرد شکست آنها در آخرین ضربه را به اتحاد شوروی وارد نمود و منجر به فروپاشی این امپراطوری گردید.

در ترکمنستان صفر مراد نیازاف که در سال ۱۹۶۶ از موسسه پلی تکنیک لنینگراد در رشته برق فارغ التحصیل شده و در سال ۱۹۶۹ به عضویت حزب کمونیست در آمده بود در سال ۱۹۸۵ به ریاست شورای وزیران جمهوری ترکمنستان منصوب شد، پس از آن به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکمنستان انتخاب شد. وی در سال ۱۹۹۰ به ریاست مجلس عالی قانون گذاری دست یافت و در ۱۴ اکتبر همان سال مقام ریاست جمهوری این کشور را به عهده گرفت.

پارلمان ترکمنستان نخستین پارلمان جمهوری های اتحاد شوروی سابق بود که حاکمیت مردم را بر منابع و ثروت های این کشور اعلام نمود. با این وجود نیازاف جزء رهبرانی بود که از ایده گورباچف در مورد امضای پیمان جدید حمایت کرد و معتقد بود که ترکمنستان در خارج از چارچوب اتحاد شوروی سابق قادر به ادامه حیات خویش نیست. اما با بالا گرفتن بحران حزب کمونیست منحل و حزب دمکراتیک ترکمنستان در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۱ تشکیل شد و در ۱۶ دسامبر همان سال نیازاف رهبری این حزب را به دست گرفت. این حزب زیر نظر مستقیم رئیس جمهور بوده و تنها حزب رسمی ترکمنستان به شمار می آید. در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱ ترکمنستان رسماً اعلام استقلال نمود و به عنوان یک کشور مستقل شناخته شد.

نیازاف در دومین اقدام خود در ۱۸ مه ۱۹۹۲ قانون اساسی جدید این کشور را به تصویب پارلمان این جمهوری رسانده و براساس آن قدرت رئیس جمهور به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافته و از قدرت سایر ارگانها حکومتی خصوصاً قوه مقننه کاسته شد.

سومین اقدام، انتخابات ریاست جمهوری بود که در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۲ با شرکت تنها یک کاندید - نیازاف - صورت گرفت و وی با ۹۹/۵ درصد آرا به ریاست جمهوری رسید.

بر اساس قانون اساسی جدید مدت ریاست جمهوری ۵ ساله بوده که در سال ۱۹۹۹ این اصل نقض شد و براساس رأی مجلس مصلحت خلق وی به عنوان رئیس جمهور مادام العمر برگزیده شد.

در کل آنچه که به عنوان نتیجه کلی از تجزیه و تحلیل نحوه انتقال قدرت در ترکمنستان می توان ارائه کرد این است که نیازاف و سایر رهبران ترکمنستان توانستند با حفظ نیروی سابق و تغییر شکل ساختار حاکم به طور مسالمت آمیز این دوران انتقال را طی کرده و گام در دورن استقلال گذارند. دورانی که پایان راه نبود بلکه آغاز راهی طولانی بود.

پارلمان

پارلمان نهاد دیگر قانون گذاری در ساختار حکومتی ترکمنستان است. در حال حاضر ۵۰ نماینده در پارلمان عضویت دارند که از ۵۰ حوزه انتخابی به مدت ۵ سال انتخاب می شوند (قبلاً تعداد آنها ۱۷۵ نفر بوده که در انتخابات دسامبر ۱۹۹۴ به ۵۰ نفر کاهش یافت). تمامی این ۵۰ تن از اعضای حزب دمکراتیک ترکمنستان هستند. مطابق با قانون اساسی اختیارات پارلمان شامل موارد ذیل می باشد:

- تغییر و اصلاح قانون اساسی و تصویب قوانین عادی و تشریح و تفسیر آنها؛
- تصویب نتایج انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب ۶۰ نفر از نمایندگان مردم برای مجلس مصلحت خلق؛
- تشکیل کمیسیون مرکزی برگزاری انتخابات و همه پرسی ها؛
- تأیید یا رد برنامه کار کابینه وزراء؛
- تأیید نامزدهای دادگاه عالی، ریاست دادگاه عالی اقتصادی، دادستان کل و پیشنهاد عزل آنها؛
- تعیین جوایز دولتی و اعطای جوایز و عنوان ها، نشان ها و درجات افتخاری به رئیس جمهور؛
- بررسی و تشخیص قوانین مصوب دولت با قانون اساسی؛
- تنها رئیس جمهور، نمایندگان مجلس و کابینه وزراء می توانند لوایح قانونی را به این مجلس ارائه کنند. نمایندگان مجلس حق پرسش و استیضاح کابینه وزرا و رؤسای سایر ارگانهای دولتی را دارا می باشند.

در کل مجلس ملی ترکمنستان نهادی تشریفاتی بوده و تأثیر چندانی در تشکیلات ساختار قدرت کشور ترکمنستان ندارد.

انحلال مجلس در سه حالت امکان پذیر است:

۱- برگزاری رفراندوم؛

۲- در صورت تصویب دو سوم از نمایندگان آن (خود انحلالی)؛

۳- توسط رئیس جمهور مشروط بر آن که مجلس ظرف مدت ۱۸ ماه به وزرای پیشنهادی دولت رأی اعتماد ندهد.

در کل با توجه به نظام سیاسی ترکمنستان که نظام ریاستی است و همچنین با عنایت به این نکته که رئیس جمهور ریاست مجلس مصلحت خلق، یعنی قدرتمندترین نهاد قانون گذاری کشور را نیز دارا می باشد، می توان گفت که قوه مقننه قدرت چندانی نداشته و قوه مجریه بر قوه مقننه سایه انداخته است، چرا که نمایندگان مجلس از اعضای حزب دمکرات بوده و بدین لحاظ با کمک این نمایندگان حزبی برنامه های رئیس جمهور سریع تر تحقق می یابد.

احزاب سیاسی

هر چند قانون اساسی ترکمنستان حق تشکیل احزاب سیاسی را ضمانت کرده است. اما در حقیقت این است که حزب کمونیست سابق ترکمنستان در تمام زمینه ها و ابعاد سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و غیره و بر این کشور چیرگی داشته و با بکارگیری تجربیات چندین ساله تشکیلات حزبی هر چند تغییر نام داده معذکک همان پیکره و نهاد را حفظ کرده است.

حزب دمکراتیک ترکمنستان^۱

در ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ در کنگره ۲۵ حزب کمونیست ترکمنستان، حزب کمونیست منحل و این حزب با دستور نیازاف به حزب دمکراتیک ترکمنستان تغییر نام داد و به عنوان تنها حزب قانونی و رسمی کشور شناخته شد. این سازمان حزبی در حقیقت ساختار و بنیه تشکیلاتی همان حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق می باشد. حزب دفاتر و شاخه های در هر یک از ۵ استان و سایر شهرها و محلات داشته و تمام تصمیمات حزبی از عشق آباد اتخاذ و ابلاغ می گردد. این حزب کنگره های منظمی را سالانه منعقد می نماید.

این حزب هفته نامه به نام گفتگوی سیاسی به زبان ترکمنی و ماهنامه به زبان روسی منتشر می نماید.

حزب دمکراتیک ترکمنستان در سال ۱۹۹۴ نظام نامه ای را منتشر کرد که در آن سیاست حزب را چنین عنوان داشت: حزب دمکراتیک ترکمنستان، حامی اصلاحات اقتصادی و دمکراتیک در کشور می باشد و در این عرضه گام بر می دارد. در این نظام نامه اقدامات حزبی به صورت مشروع بیان شده که حول اصلاحات اقتصادی و دمکراتیک شدن کشور است. حزب ادعا می نماید که به عنوان یک حزب، حمایتگر حقوق مدنی افراد و شهروندان و پشتیبان حکومت قانون و برابری قومی در ترکمنستان می باشد.

در نظام نامه حزب آمده است که رهبریت حزب اعتقاد راسخ نسبت به دستیابی به این اهداف دارد و خاطر نشان ساخته که رسیدن به این اهداف در کوتاه مدت میسر نخواهد گشت و اعلام نموده که آزادی سیاسی و دمکراتیک در حاضر نارس و ناقص می باشد.

عضویت در حزب دمکراتیک ترکمنستان به عنوان یک امتیاز ویژه و انحصاری به حساب می آید. تعداد اعضای حزب در حدود ۶۰ هزار نفر برآورد می شود که به طور مستقیم در حزب مشغول کار بوده ولی تعداد کل اعضا در حدود ۱۱۶ هزار نفر می باشد.^۲

در مورد میزان بودجه و مخارج حزب هیچ گونه اسناد رسمی وجود ندارد ولی به اعضا حزب در سطوح مختلف مقامات و کادرهای حزبی حقوق مشخصی پرداخت می گردد.

^۱ - Democratic Party of Turkmenistan

^۲ - [http:// WWW.broadlet.org/hm.htm](http://WWW.broadlet.org/hm.htm)

سازمان و وحدت خلق

ایده ایجاد سازمان وحدت خلق در واقع در زمان شوروی سابق و در دوره های مختلف این افکار به ذهن برخی روشنفکران جرقه زده بود. افرادی که رأس هیئت حاکمه ترکمنستان کار می کردند ریشه ها و اندیشه های سازمان را به وجود آورده بودند. افرادی همچون بابایف، سعیا ف و اطیراف.

این سازمان دوهدف عمده رادنبال می کرد:

- استقلال سیاسی از روسیه؛
- آزادی دین؛

ترکیب اصلی این سازمان روزنامه نگاران، نویسندگان، شاعران، مجسمه سازان، دانشجویان و کارمندان بود. فعالیت این حزب در حال حاضر غیر قانونی است.

حرکت دمکراتیک مردمی ترکمنستان^۱

این حرکت توسط بوریس شیخ مرادف نخست وزیر سابق و همچنین وزیر امور خارجه قبلی ترکمنستان بنا نهاده شده است.

بعد از برکناری مرادف از دولت و تبعید به مسکو او این حرکت را در ژانویه ۲۰۰۲ تشکیل داد. مرادف به علت روابطش با مطبوعات روسی حکومت نیازاف را در مطبوعات به باد انتقاد گرفت.^۲

او در سال ۲۰۰۲ در پی توطئه ترور نیازاف رئیس جمهور وقت به طور مخفیانه وارد ترکمنستان وارد شده بود، دستگیر و به زندان طویل المدت محکوم شد.

حزب اتحاد^۳

پیدایش این حزب اساساً محصول دوره گلاسنوست گورباچف است. حزب اتحاد به منظور آگاهی بخشیدن به مردم ترکمن از داشته های تاریخی، فرهنگی و زبان و نیاکان ترکمنی خود در سال ۱۹۸۹ تأسیس یافت. رهبری حزب به عهده نوروردی محمداف بود. این حزب در ابتدای پیدایش خود به عنوان یک نهاد و نیروی غیرسیاسی در جمهوری ترکمنستان مطرح بود بعد از سال ۱۹۹۱ حزب اتحاد تلاش زیادی کرد که به عنوان یک حزب سیاسی در عرضه سیاست و قدرت در ترکمنستان شکل گیرد اما نتوانست خود رابه ثبت برساند لذا قابلیت اعلام خود را در جامعه پیدا نکرد. این حزب از افراد تحصیل کرده تشکیل شده و برنامه حزبی خود را حرکت به سوی جامعه دمکراتیک چند حزبی و بازگشت و احیای مجدد روحیه ملی ترکمنستان اعلام نمود که خط مشی آن مدل ترکیه ای بود.^۴

حزب سوسیال دمکراتیک^۵

در سال ۱۹۹۶ این حزب در عشق آباد تأسیس گردید. بنا بر اطلاعات، مؤسسين این حزب که متشکل از چندین نهاد و گروه های غیررسمی و زیرزمینی کوچک می باشند نام خود را مطرح کردند. البته از آن زمان به بعد هیچ گونه اطلاعات خبری از آنها منتشر نشده است.^۱

¹ - The Democratic Movement of Turkmenistan People

² - [http:// WWW.asasource.org/news](http://WWW.asasource.org/news)

³ - Agzybirlik

⁴ - [http:// WWW.eurasia.org/department.insight/articles](http://WWW.eurasia.org/department.insight/articles)

⁵ - The Social Democratic Party

حزب تجدید حیات اسلامی^۲

این حزب اسلامی که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به منظور احیای مجدد دین اسلام در کشور ترکمنستان بعد از ۷۴ سال سلطه روسها شکل گرفت. اما به لحاظ ممنوعیت حکومت مطرح نگردید.

حزب توسعه دموکراتیک^۳

این حزب به دنبال ممنوعیت حزب اتحاد به این نام تغییر یافت و در اصل همان حزب اتحاد می باشد. همچنین یک روزنامه به نام دیناج^۴ در مسکو منتشر می نماید.

گروه هلسینگی

این گروه برای هماهنگی نیروهای مخالف دولت فعالیت خود را آغاز کرده و مرکز آن روسیه - مسکومی باشد. این گروه با الهام از مرکز فدراسیون بین المللی هلسینگی در مورد حقوق بشر در مناسب های مختلف جلساتی را با اپوزیسیون مخالف دولت برگزار می نماید.^۵

جمعیت کمیسیون ۱۵:

این کمیسیون از سوی مخالفان دولت ترکمنستان در خارج از کشور اعلام موجودیت کرده است. هدف اصلی این کمیسیون جمع آوری اسناد و مدارک علیه دولت برای ارائه به دادگاه بین المللی رسیدگی به امور جنایی است. این کمیسیون به کوشش صفر اقلیم اف، تشکیل و با استقبال برخی از شهروندان ترکمنستان در خارج مواجه شده است.^۶

سازمان مقتصد^۷

این سازمان در بین محافل دانشجویی و عملی کشور مطرح بوده و همانند دیگر سازمانها اپوزیسیون در ترکمنستان به صورت زیر زمینی و مخفی وجود دارد.

سازمان دانشجویی نظریت^۸

این سازمان نیز همانند مقتصد در بین محافل دانشجویی بوده و مخفی می باشد.

حزب کشاورزان برای عدالت^۹

بعد از آنکه حزب دمکراتیک ترکمنستان به عنوان جانشین حزب کمونیست در عرضه کشور اعلان شد و به عنوان حزب مادر شروع به فعالیت کرد و از آن زمان به بعد هر حزب دیگری که اعلام موجودیت نموده به عنوان حزب کوچکتر شناخته می شود.

در واقع این حزب کوچک که به طور قانونی در ترکمنستان مطرح بوده حزب کشاورزان برای عدالت می باشد. این حزب به دنبال پیشنهاد نیازاف مطرح گردید اما تا سال ۲۰۰۴ هیچ گونه اقدامی برای ثبت قانونی آن صورت نگرفت.

^۱ - [http:// WWW.encartanmsn.com/encnet/refpages](http://WWW.encartanmsn.com/encnet/refpages)

^۲ - The Party of Islamic Renaissance

^۳ - The Party for Democartic Development

^۴ -Daynach

^۵ - [http:// WWW.ready.rbs.sk/ca/Turkmenistan.htm](http://WWW.ready.rbs.sk/ca/Turkmenistan.htm)

^۶ - [http:// WWW.refer.org/naa/features/2002](http://WWW.refer.org/naa/features/2002)

^۷ -Maksat

^۸ -Nazaryet

^۹ -The Peasants Party for Justice

حزب جبهه مردمی ترکمنستان^۱

این حزب نیز مخالف دولت بوده و فعالیت آن مخفی می باشد.

اپوزیسیون دموکراتیک متحد ترکمنستان^۲

رهبر این حرکت عابدی قلی اف است که اولین وزیر امور خارجه ترکمنستان بعد از استقلال بود که این حرکت مخالف را بر علیه دولت ترکمنستان در مسکو به وجود آورد. این حرکت از اولین جریانات مخالف حکومت بوده و قلی اف به عنوان بارزترین افراد مخالف در کشور می باشد.^۳

حزب پیشرو دموکراتیک^۴

رهبری این حزب مخالف دولت به عهده مراد خوجا محمداف بوده که در فوریه ۱۹۹۶ توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد. بعد از پافشاری سازمانهای بین المللی آزاد و به خارج از کشور رفته و در آنجا به فعالیت علیه دولت مشغول می باشد.^۵

پرچم و نشان ترکمنستان

رنگ و پرچم دولتی ترکمنستان سبز رنگ است و یک نوار ارغوانی رنگ عمودی در سمت چپ آن مشاهده می شود. در این نوار، پنج الگوی اساسی قالی به صورت عمودی قرار داده شده است. پس از زمینه سبز هلال ماه و پنج ستاره سفید، پنج گوش را در گوشه بالا و چپ دارد. ستاره پنج گوش نشان دهنده پنج عنصر کلیدی عالم (جامد، مایع، گاز، بلور و پلاسما) است. تعداد ستاره ها حاکی از پنج عنصر اساسی زندگی در زمین است (نور، صدا، بو، لامسه و تعادل).

هلال از زمانهای خیلی قدیم نشان امید ترکمنها برای آینده بوده است. رنگ سبز به طور سنتی مورد احترام ترکمن ها است. الگوی قالی سمبل نظریات سنتی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ترکمن ها می باشد. اسب آخال تکین مایه مباحثات ترکمنستان است و خوشه گندم مربوط به سنت خوش آمد گویی به مهمانان با نان و نمک می باشد.

نشان دولتی ترکمنستان از سه دایره هم مرکز که توسط نوارهای سفید از هم جدا شده اند تشکیل می شود. در قسمت بیرونی، این نشان به وسیله یک نوار ارغوانی رنگ به همان پهنای نوارهای سفید رنگ بوده اولین دایره که ارغوانی است تصویر غوزه های باز پنبه همراه با برگهای سبز و خوشه های طلایی گندم را در خود جای داده است.

یک هلال و پنج ستاره سفید و پنج گوش در بخش بالایی این دایره به چشم می خورد. دومین دایره که قرمز و آبی رنگ می باشد و در مرکز این نشان قرار دارد تصویر یک اسب آخال تکین را در درون خود دارد.

قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری ترکمنستان در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۹۲ به تصویب رسیده است که روی هم رفته از ۸ بخش و ۱۱۶ ماده تشکیل می شود. در بخش نخست این قانون، شالوده نظام سیاسی ترکمنستان تشریح شده و برابر ماده یکم آن، این جمهوری مبتنی بر سکولاریسم و دارای حاکمیت مردمی و نظامی دموکراتیک است. پس طبق قانون اساسی حق مالکیت تنها به مردم اختصاص دارد و آنها این حقوق خود را به طور مستقیم یا به وسیله نمایندگان خود جاری می سازند.

¹ -The Poupular front of Turkmenistan

² -Unifeid Democratic Opposition of Turkmenistan

³ -<http://www.upinfo.com/country-guide-study/Turkmenistan>

⁴ -The democratic progressive party

⁵ - <http://www. Inf-hr.org/report/ar99 tuk.htm>

همچنین بر پایه ماده پنجم، قانون اساسی ترکمنستان برترین قانون این کشور است قوانین آن به طور مستقیم به مرحله اجراء گذاشته می شوند. بنابراین قوانین و اسناد حقوقی مخالف با قانون اساسی فاقد هر گونه اعتباری هستند. در نتیجه تمام ساختارهای جامعه و نهادهای دولتی باید پیرو قانون اساسی بوده و بر مبنای آن پایه گذاری شوند.

البته جمهوری ترکمنستان برتری هنجارهای مورد تأیید حقوق بین الملل را پذیرفته و آنها را همپایه قانون اساسی خود قرار داده است. به طوری که این کشور در سیاست خارجی خود اصولی مانند همزیستی مسالمت آمیز، عدم کاربرد زور، عدم مداخله در امور داخلی کشورها و در پیش گرفتن سیاستی مستقل در روابط بین الملل را رعایت خواهد کرد. همچنین در سال ۱۹۹۵ با تصویب اصل بی طرفی در سازمان ملل متحد این کشور به عنوان یک کشور بی طرف شناخته شد.

در ماده نهم قانون اساسی، انواع مالکیت مورد تأیید قرار گرفته از جمله مالکیت خصوصی مربوط به زمین و ابزارهای تولید بر طبق ماده مذکور مصادره اموال ممنوع است، مگر در مواردی که به طور غیر قانونی به دست آمده است.

ماده ۳۵ مربوط به ایجاد مربوط به ایجاد مؤسسات خصوصی آموزشی بر اساس قانون می باشد. برابر ماده ۲۸ قانون اساسی شهروندان حق تشکیل احزاب سیاسی و دیگر اتحادیه های عمومی را دارند به شرط اینکه مطابق قانون اساسی باشد.

البته طبق قانون اساسی تشکیل احزاب سیاسی و دیگر اتحادیه های عمومی بر پایه گرایش قومی، نژادی و از جمله دینی ممنوع است. البته بر پایه ماده ۱۱، دولت آزادی و برابری همه ادیان را تضمین می کند و هر فردی حق دارد دین و مذهب خود را آزادانه برگزیند و در سازمان ها و مراسم مربوط به آن فعالیت کند. البته در این کشور نهادهای دولتی و از جمله نظام آموزشی از امور مذهبی جدا هستند و ماهیت غیر دینی دارند به عبارتی نظام سیاسی ترکمنستان بر سکولاریسم است.

در ماده ۴۰ قانون اساسی نیز حمایت قضایی از حقوق فردی و اجتماعی شهروندان تضمین گردیده است. به طوری که همه شهروندان دارای حق زندگی بوده و هیچ کس نمی توان از آن محروم کرد. مجازات مرگ فقط بر حسب حکم دادگاه به عنوان ابزاری فوق العاده برای تنبیه افرادی که مرتکب جرائم سنگین می شوند، انجام می گیرد.

در ماده ۴۲ قانون اساسی تأکید شده که گرفتن اعتراف از راه فشار روانی یا جسمی اعتبار قانونی ندارد و اگر شهروندان از سوی نهادهای دولتی یا خصوصی زیانهای مادی و معنوی دیدند می توانند از دادگاه در خواست جبران کنند.

به هر حال قانون اساسی جمهوری ترکمنستان، برابری و آزادی های همه شهروندان بدون توجه به نژاد و ملیت، دین و مذهب، زبان، جایگاه شغلی و عقاید سیاسی تضمین شده است.

بر این اساس:

(۱) شهروندان حق تابعیت و تغییر آن را دارند و تابعیت مضاعف مورد پذیرش قرار گرفته است؛

(۲) آزادی مکاتبات و ارتباط تلفنی بدون هیچ گونه سانسور، حق دسترسی برابر به خدمات دولتی بر اساس توانایی و آموزش حرفه ای،

(۳) آزادی انتخاب شغل و امنیت شغلی؛

(۴) حق استفاده از خدمات درمانی رایگان از مؤسسات دولتی و حق بهره مندی از تأمین اجتماعی؛

(۵) حق بهره مندی از آموزش و خدمات آموزشی رایگان؛

شایان ذکر است که برابر بخش هشتم قانون اساسی ترکمنستان، مواد این قانون که چارچوب نظام جمهوری را تعیین می کند، مورد بازنگری و تغییر قرار نخواهد گرفت. پذیرش قانون جدید هم مستلزم دستیابی به ۲/۳ آرای نمایندگان مجلس است. در مورد قوانین متعارض با قانون اساسی نیز برتری با قانون اساسی خواهد بود.^۱

مسائل و مشکلات ترکمنستان

سیاست و عملکرد روسها طی تسلط بر منطقه آسیای مرکزی طی سالیان طولانی اثرات و مشکلاتی را به جای گذاشته است. عمده ترین این مسائل و مشکلات برای ترکمنستان به شرح ذیل است:

الف) امروزه یکی از مهمترین موضوعاتی که در رابطه با میراث اتحاد شوروی سابق در ترکمنستان مطرح می شود، بحث پیرامون وخامت وضعیت محیط زیست این کشور است. در کل با توجه به این نکته که آلودگی محیط زیست ترکمنستان عمدتاً ناشی از سیاست های است که در بخشهای مختلف اقتصادی، خصوصاً کشاورزی به مرحله اجراء گذاشته شده است. عواقب این سیاست ها از دو دیدگاه قابل بررسی است:

• شیوه آبیاری؛

• پیامدهای ناگوار استفاده بی رویه از سموم دفع آفات و گیاه کشها؛

توسعه کشت پنبه ضرورتاً توجه به سیستم آبیاری را مطرح می ساخت. در طول نخستین برنامه پنج ساله این امر مورد توجه قرار گرفت و به همین دلیل کانال قره قوم ایجاد گردید. هزاران هکتار اراضی جدید با دگرگونی در سیستم آبیاری زیر کشت پنبه رفت. این امر در گرو بهره برداری فزاینده از آب رودخانه های آمو دریا و سیردریا، تأمین کننده اصلی آب دریاچه آرال بود. کانال قره قوم عامل اصلی و اولیه خشک شدن سریع دریاچه آرال بود. آب دریاچه آرال را اثر تغییرات حاصله در سیستم آبیاری منطقه و مصرف فزاینده آب آمو دریا و سیر دریا در کانالهای آبیاری برای توسعه تولید پنبه از دهه ۱۹۶۰ تاکنون حدود ۴۰ درصد در سطح و ۶۶ درصد در حجم کاهش یافته است. این کاهش آب دریاچه باعث عوارض دیگری همچون افزایش شدید نمک آب دریاچه و مرگ ماهیها و گونه های مختلف آبزیان گشته و بر اقتصاد منطقه تءثیر بسیار نامطلوبی گذاشته است.

از سوی دیگر به دلیل آنکه در شوروی سابق کانالها را فقط حفر می کردند و دیواره آنها را باسیمان نمی پوشانند، میزان آب از دست رفته در نتیجه نفوذ در خاک در کانال قره قوم ۶۰ درصد از کل جریان آب گرفته شده از آمو دریا می رسد.

نشت آب از کانال های آبیاری بدون پوشش دیواره و فقدان سیستم تخلیه مناسب موجب افزایش سطح آبهای زیرزمینی شده که به نوبه خود منجر به نمکی شدن خاک گردیده و کویر گسترش پیدا کرده است.

پیامدهای ناگوار استفاده بی رویه از سموم دفع آفات باید گفت آلودگی شیمیایی که موجب تشدید وضعیت نابه هنجار خاک نیز شده است تأثیر وخیمی بر سلامت مردم ترکمنستان داشته است. چرا که برای رسیدن به میزان محصول برنامه ریزی شده از مقادیر بی حساب از آفت کشها در مزارع پنبه استفاده شده که قسمت اعظم آنها وارد خاک، هوا و یا منابع آب گردیده است که این موضوع باعث افزایش بیماری و مرگ نوزادان گردیده است.

ب) در زمان استالین به دلیل مرز بندی ها که بدون توجه کامل به شرایط تاریخی و جغرافیایی صورت گرفته است، در زمینه های مساعد بحران زا موارد ذیل را می توان نام برد:

^۱ -The Euroa World Year Book 2002

- ادعای ترکمنستان درباره حاکمیت این کشور بر بخشی از استان منقشلان قزاقستان؛
- ادعای ازبکستان بر بخش آمو دریا از استان «داش اوغوز» ترکمنستان؛
- ادعای ازبکستان بر بخشی از آمو دریا و در استان «چارچو» ترکمنستان؛
- ادعای ترکمنستان بر بخش آمودریای استان بخارا در ازبکستان

ج) در آسیای مرکزی توزیع نامناسب آب و اشتراکی بودن بعضی منابع آبی میان کشورها و عدم مدیریت صحیح بر سیستم های آبی در کنار روند رو به رشد جمعیت منطقه و استراتژی کشورها بالا دست (تاجیکستان - قرقیزستان) که کنترل منابع آبی را دارند می تواند برای مصرف کنندگان پایین دست آب مانند ترکمنستان بحران زا بوده و موجبات تنشهای را ایجاد نماید.

د) بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سابق، ترکمنستان به عنوان یکی از کشورهای ساحلی دریای خزر گردید. در زمان اتحاد شوروی سابق دو قرار داد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و اتحاد شوروی سابق در خصوص دریای خزر وجود داشت. اکنون بعد از گذشت ۱۶ سال از فروپاشی هنوز فرمول خاصی برای استفاده از منابع و ذخایر این دریا ارائه نشده است. عدم تعیین حدود مرزها و سهم هر کشور باعث مشکلاتی گردیده به طور مثال ترکمنستان در خصوص حوزه نفتی کاپاز و مالکیت آن با جمهوری آذربایجان دارای اختلاف می باشد.

روسیه سفید

جغرافیای انسانی

جمعیت، ترکیب و پراکندگی

بر اساس آخرین سرشماری جولای ۲۰۰۷ کل جمعیت بلاروس ۹/۷۲۴/۷۲۳ بوده است. تقریباً ۶۸ درصد جمعیت در شهرها و بقیه در روستاها زندگی می کنند. میانگین اعضای هر خانواده ۳ نفر و عمر متوسط افراد و یا میانگین امید به زندگی افراد حدود ۷۰/۵ سال (۶۴/۳۷ سال برای مردان و ۷۶/۱۴ سال برای زنان) می باشد.

تراکم جمعیت بلاروس ۵۰ نفر در هر کیلومتر مربع برآورده شده است. در سال ۲۰۰۷ نرخ موالید ۹/۵ و نرخ مرگ و میر ۱۳/۹۸ در هر ۱۰۰۰ نفر می باشد. به عبارت دیگر نرخ رشد جمعیت در بلاروس ۴۱ صدم درصد می باشد. بر اساس گزارش برنامه توسعه سازمان ملل، جمهوری بلاروس از نظر شاخص توسعه انسانی، رتبه ۶۲ را در سال ۲۰۰۴ در بین ۱۷۷ کشور به دست آورد.^۱

مهاجرت و سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

دُر کتب مدارس بلاروس آمده است که قومیت مردم بلاروس منشاء اولیه سه دسته از قبایل اولیه اسلاو شرقی بوده است: کریویکان^۲ که در شمال، رازیمیکان^۳ که در جنوب شرقی و درهاویکان^۴ در جنوب سکنی گزیده بودند. اما بیش از یک قرن است نژادشناسان و مورخان پیرامون مبدا و ریشه قوم بلاروس که آیا اسلاو خالص هستند و یا اختلاطی از اسلاو ها و بالتیکی ها، نظریه های متفاوتی را ارائه داده اند.

در سال ۱۹۱۹ میترافان دونارزا پولسکی^۵ یکی از محققین بلاروس صحبت از یک دولت مستقل بلاروس بمیان آورد. وی گفت بلاروس ها خالص ترین گروه از نژاد اسلاو می باشند. درعین حال شواهد موجود دال بر عقیده مخالف، مبنی بر اینکه بلاروس یکی از شاخه های فرعی بالتیکی ها هستند دارند. زبان شناسان اولین محققانی بودند که چنین نظری را بیان نموده اند.

در خلال چند دهه گذشته، شواهد بدست آمده در زمینه های باستان شناسی، نژاد شناسی، زبان شناسی، انسان شناسی و غیره باعث شده اند تا یکی از محققین روسی بنام والری سدوف^۱

نظریه خاصی را اعلام دارد. وی در این نظریه آورده است: در ابتدا قبایل بالتیک در منطقه بلاروس سکنی گزیدند. آنان به مدت دو هزار سال و تا حدود قرن ششم پس از میلاد در آنجا زندگی می کردند و در این زمان اسلاوها وارد این منطقه شدند. این پروسه آرام و مسالمت آمیز بود. جوامع متفرق و کوچک بالتیکی ها در منطقه دنیپر علیا دارای هیچ گونه سازمان سیاسی یا نظامی نبودند و بنابراین اسلاوها گاهی اوقات حتی به شکل گروه های متفرق می توانستند تا به عمق این مناطق نفوذ کنند. در نتیجه چنین روندی توده های جمعیت بالتیک شرقی در پایان هزاره اول پس از میلاد مسیح خود را در میان اسلاوها یافتند و سرانجام نیز به علت قرابت زبانی بالتیکی ها با اسلاوها، بالتیکی ها دچار استحاطه گردیدند. اجداد و

^۱-<http://hdr.undp.org/reports/global/2004>

^۲-Kryvican

^۳-Radzimican

^۴-Derhavian

^۵- Mitrafan Dounarzapolski

^۱. Valeri Sedof

نیاکان بلاروسها هم اسلاو‌زبانانی بودند که در نیمه دوم هزاره اول پس از میلاد مسیح در قسمت علیای رودهای دنیپر و دیونا سکنی گزیدند. همچنین جمعیت بومی دوهزار نفری در آن منطقه وجود داشتند که در آنجا زندگی و به گویش گروه زبانی بالتیکی صحبت می کردند اما اظهارات و نظریه های سدوف مورد مخالف لائورن آبدارسکی^۱ آکادمیسین و مورخ بلاروس قرار گرفت.

وی اظهار داشت بلاروسها که از غرب با فرهنگ خود آمده و مدت های طولانی بالتیکی بودند به طور چشمگیری با دیگر مردمان اسلاو زبان فرق دارند. لذا اختلاف نظر پیرامون قومیت بلاروس بیشتر یک پدیده ایدئولوژیکی و سیاسی بوده تا یک رویداد حقیقی .

به هر حال و خلاصه کلام، قبایل اسلاو شرقی در قرن هفتم وارد بلاروس شده و تا قرن نهم در سرتاسر منطقه سکنی گزیدند. به دنبال اشغال روس کیف^۲ در قرون ۱۳ و ۱۴ از سوی مغول ها، بلاروس به عنوان بخشی از دوک نشین بزرگ لیتوانی به منصفه ظهور رسید که در آن، لهجه اولیه بلاروس به عنوان زبان رسمی آن بود. دوک نشین بزرگ لیتوانی در قرن شانزدهم، با لهستان متحده شده و سرزمین های بلاروس تحت کنترل حکومت نجباء لیتوانی - لهستان در آمد.

گروه های عمده نژادی در بلاروس و جمعیت آنان به قرار ذیل می باشند.

نژاد	درصد
بلاروس	۸۱/۲٪
روسها	۱۱/۴٪
لهستانی ها	۳/۹٪
اوکراینی ها	۲/۴٪
سایرین	۱/۱

زبان و خط

از سال ۱۹۹۰، زبان رسمی جمهوری بلاروس، زبان بلاروسی شده که زبان اسلاو شرقی محسوب می شود. به علت ۵۰ سال عضویت در اتحاد شوروی و گسترش حاکمیت کرملین، در این جمهوری تا قبل از سال ۱۹۹۰ زبان روسی به عنوان زبان رسمی و همگانی بوده و از این رو با توجه به جایگاه فراگیر زبان روسی، بر اساس رفراندومی که در سال ۱۹۹۶ برگزار شد، زبان روسی به عنوان زبان رسمی دوم بلاروس انتخاب گردید. خط رایج در این جمهوری نیز خط سریلیک^۳ می باشد. قابل ذکر است زبان روسی و بلاروسی حدود ۴۰ درصد با یکدیگر تفاوت داشته و بعضی از حروف آن نیز متفاوت می باشد.

اهمیت سیاسی و ژئوپلیتیکی بلاروس در منطقه

برای بیان اهمیت سیاسی و ژئوپلیتیکی بلاروس در منطقه، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

^۱ . Lauren Abecedarski

^۲ Kievan Rus. - روس کی یف یعنی روسهای ساکن اوکراین و یا کی یف

^۳ . Cyrillic

بلاروس از جمله جمهوری هایی است که در زمان اتحاد شوروی سابق دارای کرسی عضویت در سازمان ملل بود. این کشور یکی از باثبات ترین جمهوری از لحاظ سیاسی در جامعه کشورهای مشترک المنافع CIS بوده و از مشکلات قومیت فرهنگی و مذهبی به دور می باشد. بلاروس از لحاظ بین المللی دارای اهمیت ویژه ای است. این کشور در زمان اتحاد شوروی خاکریز اول شوروی در مقابل غرب و پیمان ناتو به شمار می آمد و بنابراین یکی از دژهای مهم و انبارهای اسلحه شوروی سابق بود. پیروی از سیاست بیطرفی و وجود ثبات سیاسی در بلاروس در سالهای اولیه فروپاشی شوروی سبب گردید تا این جمهوری در میان جمهوری های CIS به عنوان مرکز کنفرانس و اجلاس هایی با هدف تشنج زدایی، استقرار صلح و ثبات و پایان تخاصمات بین جمهوری های منطقه درآمده و به عنوان یکی از پایگاه های سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) جهت برپایی مذاکرات و اجلاس های صلح محیط زیست حقوق بشر و امنیت اروپا محسوب گردد. این در حالی است که به دلیل اختلافات بین بلاروس و غرب، این کشور هم اکنون جایگاه قلبی خود را تا حد زیادی از دست داده است.

با توجه به توانمندی های سیاسی، اقتصادی، صنعتی، فنی، علمی و فرهنگی بلاروس، این جمهوری پس از روسیه و اوکراین مهم ترین جمهوری CIS محسوب می شود. موقعیت استراتژیک بلاروس در دل اروپای شرقی، بدین معنی است که هر یک از همسایگانش - روسیه، اوکراین، لهستان، لیتوانی و لتونی بر ستمگیری های سیاست خارجی آن تاثیر می گذارند. بلاروس با هیچ یک از کشورهای همسایه دارای روابط خصمانه نمی باشد، اما روابطش با روسیه از بیشترین اهمیت برخوردار است.^۱ بلاروس گرچه از ابتدا خود را به عنوان یک کشور بی طرف اعلام نمود، اما در واقع با توجه به واقعیت ژئوپلیتیکی موجود و سیاست های کنونی دولت این کشورف اجرای این بی طرفی در عمل مشکل به نظر می رسد. بلاروس جهت نیل به استقلال خود، با کلیه کشورهای همسایه حتی با کشورهایی که به طور بالقوه احتمال مناقشه بر سر مسائل مرزی و اقلیت ها با آنان وجود دارد، موافقت همکاری امضا کرده است.

ادیان و مذاهب

به دنبال روی کار آمدن شاهزاده ولادیمیر در بلاروس و غسل تعمید وی در سال ۱۹۸۸، مسیحیت وارد این کشور شد. مسیحیت بیزانسی مذهب رسمی بلاروس گردید و شاهزاده فوق با زور و از طریق صدور فرامین، این دین را در سرتاسر قلمرو حاکمیت خویش گسترش داد. برخی از مورخین بر این باورند در ابتدا سراسقفی پولاکاک^۲ در اوایل سال ۹۹۲ و سپس سراسقفی تورائو^۳ در سال ۱۰۰۵ در بلاروس به منصف ظهور رسیدند. مسیحی شدن نه تنها برای سرزمین پولاکاک (که بلاروس امروز بخشی از آن بود) ادبیات، آموزش و هنر را به همراه آورد، بلکه سبب راحتی زندگی و آسایش برای مردم آن شد. لئونید الکسیف^۴، مورخ بلاروس، پیرامون سرزمین پولاکاک می گوید:

«پولاکاک با حفظ مستقل با بیزانس، اروپای غربی و شاید هم با شرق، یکی از مراکز مهم فرهنگی با مکتب اصلی معماری خود گردید که از آن، بهترین سنت فرهنگ جهان معاصر، با کلیساهای به عنوان مراکز آموزش و ادبیات حاصل شده است.»

^۱ - در خصوص روابط روسیه و بلاروس، در بخش سیاست خارجی به آن پرداخته خواهد شد.

^۲-Polacak

^۳-Turau

^۴-Leonid Alekseyev

پولاکاک، تورائو و نواه راداک (نووهوروداک)^۱ از جمله شاهزاده نشینهای قلمرو بلاروس بودند که در این میان پولاکاک بیش از نیمی از قلمرو فعلی بلاروس را شامل می شد. شاهزاده نشینی پولاکاک به علت موقعیت استراتژیک خود در مسیر بیزانس و اسکاندیناوی بارها با نگورود^۲ کیف^۳ جنگید.

به هر حال سه قلمرو پولاکاک و نواهوراداک از یک زبان مکتوب و مشترک کلیسایی - اسلاویک و نیز از ارزش های مشترک مسیحی برخوردار بودند. مسیحیت تاثیر متحده کننده ای بر آنان داشته لیکن مسیحی کردن توده ها در یک فرایند طولانی صورت گرفته به طوری که عناصر بی دینی حتی تا چندین قرن بعد از آن به حیات خود ادامه دادند. مشکل عمده مسیحیت در مسیحی کردن توده ها در این منطقه آن بود که ۹۵ درصد جمعیت در روستاها زندگی می کردند و روستائینان به علایق فرهنگی خود شدیداً پایبند بوده و بدان تعصب می ورزیدند.

به دنبال لشکرکشی های شاهزادگان آلمانی، لهستانی، روسی و لیتوانی به بلاروس و شکل گیری مذاهب ارتدکس، کاتولیک و پروتستان در این سرزمین از قرن دوازده به بعد و به مدت شش قرن و با تشکیل اتحادیه های سیاسی و مذهبی در بلاروس و وقوع جنگ و کشمکش با اهداف سیاسی جهت توسعه قلمرو حاکمیت شاهزادگان و کلیساها، در نهایت مذهب ارتدکس روسی در سال ۱۸۳۹ جایگزین کلیسای یونانی در بلاروس شده، استفاده از نام بلاروس ممنوع گردید و این کشور به عنوان استان شمال غربی روسیه تغییر وضعیت داد. در این مدت کلیساها بارها بین پیروان مذاهب مسیحیت دست به دست شده و با حاکمیت یک مذهب کلیساهای مذاهب دیگر به تصرف مذهب پیروز در می آمدند.

در سال ۱۹۱۷ و به دنبال پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، شورای بلشویکها و سوسیالیست های بلاروس نیز خواستار نوعی خودمختاری شدند اما به دنبال اشغال مینسک از سوی ارتش سرخ، این شورا منحل شد و نهایتاً در اول ژانویه ۱۹۱۹ جمهوری سوسیالیستی شوروی بلاروس تشکیل شده و نتیجتاً به علت سیاست های کمونیستی، فعالیت مذاهب رسماً ممنوع گردید. این روند به مدت ۷۰ سال یعنی تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی ادامه یافت. پس از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری بلاروس اکنون فعالیت مذاهب در این جمهوری بار دیگر آزاد شده و دولت بلاروس نیز حتی الامکان از مذاهب این کشور حمایت می نماید.

هم اکنون ۸۰ درصد جمعیت بلاروس پیرو مذهب ارتدوکس شرقی و ۲۰ درصد نیز پیرو مذاهب دیگر از جمله کاتولیک رومی، پروتستان، یهودی و مسلمان می باشند. در حال حاضر بالغ بر ۲۰ مذهب مختلف در بلاروس وجود دارند. با نفوذترین آنها ارتدوکس با داشتن ۷۹۸ جامعه و کاتولیک با داشتن ۳۱۵ جامعه می باشند. حدود ۲ میلیون نفر پیرو کلیسای کاتولیک روم هستند که از این تعداد ۲۵ درصد از نژاد لهستانی و تعداد زیادی کاتولیک های یونانی هستند. همچنین شمار فزاینده ای از کلیساهای باپتیست^۴ وجود دارند. در سال ۱۱۹۰ تعداد ۱۹۵ کلیسای باپتیست وابسته به اتحاد شوروی و ۲۴ کلیسای چاپل^۵ مستقل در بلاروس وجود داشتند. در سال ۱۹۹۰ بلاروس خود را از کلیسای ارتدوکس بلاروس جدا ساخته و کلیسای ارتدوکس بلاروس را تشکیل داد.

۱. Navahradak

۲. Novogorod

۳. Kiev

۴. Baptist

۵. Chapel

سال ۲۰۰۷، ششصد و دهمین سال ورود اسلام به بلاروس می باشد. تاتارهای مسلمان از طریق کریمه وارد اوکراین و سپس بلاروس شدند و در همین راستا در سال ۱۹۹۷، ششصدمین سال ورود تاتارهای مسلمان به بلاروس جشن گرفته شد. مسلمانان بلاروس از ۳۲ قوم و ملیت، در شهرهای مهم این کشور ساکنند و دارای قبرستان مخصوص به خود می باشند. بر اساس آمار موجود و به گفته ابراهیمی عمر شعبانویچ مفتی بلاروس، حدود ۱۰۰ هزار مسلمان در این کشور زندگی می کنند که حدود یک سوم آنها در امور مذهبی خود فعال می باشند. همچنین حدود ۲۰ هزار نفر از مسلمانان این کشور دارای مذهب شیعه می باشند که اکثرا دارای ملیت آذری هستند. علاوه بر این دانشجویان و مهاجران مسلمان مقیم این کشور نیز دارای تشکل های مخصوص به خود می باشند.

مساجد فعال بلاروس در دوران شوروی سابق به ۴۰ عدد می رسید که تمامی آنها تخریب شدند و هم اکنون مقامات مذهبی این کشور در حال احیای ۸ مسجد در کل بلاروس می باشند. از این میان بازسازی مسجد مرکزی مینسک که در سال ۱۹۰۲ ساخته شده و در سال ۱۹۵۸ تخریب شده بود از اهمیت خاصی برخوردار می باشد به نحوی که ساخت آن مورد حمایت رئیس جمهور، روسای مجالس و نمایندگان پارلمان بلاروس می باشد.

اوضاع آموزشی، اجتماعی و فرهنگی

در حیات معاصر بلاروس، فرهنگ تاریخی آن به عنوان سنگ بنای جامعه اش به شمار می رود. روح طفیانگر ناسیونالیسم بلاروس برخاسته از فرهنگ آن بوده و این فرهنگ قدرت معنوی لازم جهت مبارزات سیاسی مردم را فراهم می آورده است.

آنطور که در قانون اساسی جدید جمهوری بلاروس آمده است، مردمان معاصر بلاروس از داشتن یک «تاریخ چندین قرنی در تشکیل دولت بلاروس» به خود می بالند. فرهنگ بلاروس نقش اصلی را در تهیه و تدوین قوانین دوک نشین بزرگ لیتوانی در قرن شانزدهم داشته و زبان رسمی اسناد این دوک نشین و نیز قوانین گمرکی، تصمیمات اداری و قضایی آن تماما به زبان بلاروس نگاشته می شدند. اسناد غنی برجای مانده از قرون ۱۵ و ۱۶ در شرح حال های تاریخی، کارهای ادبی، ترجمه های کلاسیک، پیمان های مذهبی و مطالعات انجیلی همگی شواهدی از توسعه و فرهنگ بلاروس در دوک نشین بزرگ لیتوانی می باشند. برخی از اسناد فوق تاکنون چاپ و منتشر گردیده اند، اما بسیاری از این اسناد عملا غیرقابل دسترسی بوده و برای مثال مجموعه اسناد ۶۰۰ جلدی از اسناد دولتی دوک نشین لیتوانی که در مکز اسناد مسکو بایگانی شده اند، هنوز منتشر نشده و در نتیجه از دسترس اغلب محققین به دور مانده اند.

آرشو لیتوانی به نام لیتو سکایامتریکا^۱ در بردارنده دست خط هایی از قرون ۱۴ و ۱۸ میلادی می باشد. اسناد قرن پانزده و بخش اعظم قرن شانزده به زبان بلاروسی نوشته شده و این در حالی است که اسناد دوره های بعدی عمدتا به زبان لهستانی و لاتین نگاشته شده اند. یکی از مورخین به نام وی آی پیچتا^۲ که متخصص اسناد قرن شانزدهم است در این زمینه نوشته:

^۱-Liouškaja Metryka

^۲-V.I.Pichta

«اسناد آرشیو لیتوانی شاهد زنده ای است از تسلط فرهنگ بلاروس در دوک نشین بزرگ لیتوانی، این موضوع گویای آنست که دولت مزبور در قرون پانزده و شانزده بیشتر بلاروس بوده تا لیتوانیایی. آرشیو لیتوانی پدیده ای با اهمیت و خارق العاده در تاریخ و فرهنگ مردم بلاروس می باشد.»

تحولات فرهنگی در بلاروس که بخشی از دوک نشین بزرگ متحد با لهستان محسوب می شد، تحت تاثیر روابط با اروپای غربی قرار داشت. نیاز بازارهای اروپا به محصولات کشاورزی و اقلام جنگی در شرق سبب رشد اقتصادی و دارایی شهرهای ویلنوس، برست، پولاکاک، مینسک، گرونا و غیره گردید. اشراف و نجیاء قادر شدند تا فرزندان خود را جهت فراگیری علوم به دانشگاه های اروپای غربی همچون لایپزیک اعزام نمایند. این ارتباطات سبب گردید تا رنسانس فرهنگی وارد بلاروس گردد و استعدادهای مردم بومی توسعه و تحول یابد. ترجمه و انتشار انجیل به زبان بلاروسی و انجام تفسیر روی آن، عاملی جهت پذیرش ارزش ها و عقاید اومانستی و رنسانس در بلاروس شد.

هنریک بیرنباوم^۱ یکی از نویسندگان بلاروسی در کتاب «برخی از ابعاد رنسانس اسلاوی» آورده است: این تنها در روسیه غربی به عبارت دیگر در اوکراین و بلاروس بود که حقیقتا ادبیات اومانستی رشد داشت. این نمایش تاریخی و جریانات روشنفکری رنسانسی و نیز اغماض و بردباری سنتی مذهبی دو منبع اصلی در تفاوت فرهنگی بلاروس با همسایه شرقی اش یعنی روسیه بوده است. در این زمان تزارها صرفا ایمان به مذهب ارتدوکس روسی را در جامعه روسیه مشروع ساخته بودند.

قرن شانزدهم عموما، زمان رشد بلوغ بیداری ملی بلاروس نامیده می شود که در آن زبان بلاروسی عنصر عمده به شمار می رفت. اگرچه از زبان بلاروسی عمری نگذشته بود و سه زبان اوکراینی، بلاروس و روسی همگی هنوز زبان روسی خوانده می شدند و بر پایه مسیحیت شرقی کی یفی (اوکراین فعلی) استوار بودند اما زبان مذکور از لحاظ آوایی، لغت و دستور زبان، اختلاف اساسی با زبان روسی و اوکراینی داشته و مستقل قلمداد می شد. این زبان علاوه بر آنکه به عنوان زبان رسمی دوک نشین، اسناد دولتی، اسناد قضایی، تاریخی و دیپلماسی بود، مورد استفاده گسترده روحانیون کاتولیک نیز قرار داشت و این از عوامل عمده موثر در توسعه زبان بلاروس بوده است.

نیمه اول قرن نوزدهم شاهد، بیداری ملی و رشد ملی گرایی در بلاروس تحت تاثیر انقلاب فرانسه و شورش ناپلئون بوده است. از سوی دیگر با توجه به اینکه هر ارگانسیم ملی دارای خصلت های معین است و از گذشته ها و یا روح نیاکان خویش الهام می گیرد، روشنفکران بلاروس نیز در این قرن به نیاکان و سنن خویش روی آوردند. انقلابات سال ۱۸۳۰ فرانسه و بلژیک که الهام گرفته از عقاید ملی گرایی بودند، باعث ایجاد خوش بینی در میان جوانان وطن پرست در جامعه مشترک المنافع پیشین لهستان شد. اگرچه تلاش های آزادیخواهی ملی در لهستان و دوک نشینی بزرگ پیشین لیتوانی با شکست روبه رو گردید، اما با این وجود اراده و امیدواری در میان دوستداران سرزمین اجدادی تداوم یافته و به لطف این امیدواری ها، فرهنگ و به ویژه ادبیات توسعه یافته و موجب رشد ملی گردید.

ادبیات بلاروس پس از دو قرن فترت شروع به رشد نمود. علت این فترت آن بود که لهستانی زبان رسمی لهستان بود و زبان روسی نیز به طور فزاینده یک زبان واسطه محسوب می شد. از طرف دیگر اقشار بالای جامعه به زبان بلاروس

^۱ . Henrik Birnbaum

توجهی نداشتند و تنها دهقانان و بخش هایی از شهرنشینان از زبان بلاروسی استفاده می کردند. به این ترتیب عصر طلایی فرهنگ بلاروس سرانجام قوه محرکه ای جهت جنبش ادبی جدید شد.

جنگ جهانی اول در اول اوت ۱۹۱۴ بلاروس را تبدیل به صحنه عملیات جنگی نمود. در اولین روز جنگ، حکومت نظامی اعلام گردید. کلیه اجتماعات عمومی ممنوع شده و فروش کتاب و روزنامه، بدون اجازه مقامات نظامی میسر نبود. تعداد ۱/۵ میلیون نفر از ارتش روسیه وارد بلاروس شده و مینسک به تنهایی مجبور به اقامت دادن ۱۵۰ هزار سرباز و پرسنل ارتش گردید. تا تابستان ۱۹۱۵ یعنی تا زمان شروع پیشروی آلمان ها به طرف شرق، بیش از یک میلیون غیرنظامی بلاروس به نقاط دوردست بلاروس سرایر و کوچ داده شدند.

در پاییز ۱۹۱۵ یک سوم بلاروس به همراه ویلینوس و تا ماه اکتبر ۱۹۱۷ دو سوم خاک بلاروس به اشغال آلمان ها درآمد. در پی کودتای بلشویک ها در نوامبر ۱۹۱۷ و انجام مذاکرات صلح در برست - لیتوفست مجدداً عملیات نظامی از سر گرفته شده و تا مارس ۱۹۱۸ چهار پنجم بلاروس به اشغال آلمان درآمد. آلمان ها تا پایان سال ۱۹۱۸ در این کشور باقی ماندند.

انقلاب دموکراتیک ماه مارس ۱۹۱۷ در بلاروس، برای شهروندان این منطقه امیدهای درک عقاید کاملاً جدید استقلال ملی را فراهم نمود. در سرزمین های دوک نشین بزرگ لیتوانی، روسیه و لهستان هر یک از ملیت ها متعصبانه جهت نیل به وضعیت سیاسی مجزای خویش کار می کردند.

طی چند هفته، شاخه های اتحادیه سوسیالیست بلاروس و دیگر احزاب سیاسی و انجمن های فرهنگی در مینسک، ویلینوس و دیگر شهرهای بلاروس و نیز در روسیه از جمله در شهرهای مسکو و پتروگراد (جایی که کارگران بلاروس و پناهندگان جنگی پس از انقلاب مارس ۱۹۱۷ از آن بر سرآوردند) تاسیس شدند.

در جبهه آلمان ها در شهر ویلینوس، ناشران روزنامه متوقف شده ناتسانو^۱ اقدام به انتشار روزنامه جدید نیمه هفتگی در فوریه ۱۹۱۶ نمودند. اسم این روزنامه جدید هومن^۲ بوده که قبلاً انتشار آن برای اولین بار در سال ۱۸۸۴ شروع شده لیکن پس از مدتی متوقف گشته بود. این روزنامه با شعار استقلال بلاروس شروع به کار کرد. روزنامه جدید هومن به میدانی جهت تجدید حیات بلاروس و امیدهای خودمختاری تبدیل شد.

اگرچه آلمان ها از جنبش بلاروسها حمایت نمی کردند اما در عین حال تا آنجایی که این روزنامه در امور نظامی مداخله ای نداشت. با آن کاری نداشتند. در حقیقت زبان بلاروسی به عنوان یکی از زبان های رسمی منطقه در سال ۱۹۱۶ به رسمیت شناخته شد. به علاوه حدود یکصد مدرسه ابتدایی بلاروسی در ناحیه ویلینوس و نیز یک دانشکده تربیت معلم در شهر شويسلاچ^۳ یکی از شهرهای بلاروس شروع به کار نمودند.

در سال ۱۹۲۱ بر اساس پیمان ریگا، بلاروس بین جمهوری سوسیالیستی شوروی فدراتیو روسیه و لهستان تقسیم گردید. از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۴۱ در بخش شرقی بلاروس که بخشی از خاک روسیه گردید عقاید و افکار بلاروس ها در قالب جمهوری شوروی سوسیالیستی بلاروس نهادینه شده و به عبارت دیگر بلشویکیزه گردید.

^۱-Natsa Niva

^۲-Homan

^۳-Shovislach

طی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱-۱۹۴۴) بلاروس دچار شدیدترین ویرانی و خرابی ناشی از جنگ در تاریخ خود گردید. این بار نیز مسیر جنگ بین شرق و غرب همچون جنگ بین ایوان مخوف با ناپلئون از مسیر بلاروس گذشت. در ۲۸ ژوئن ۱۹۴۱ مینسک به تصرف آلمان ها درآمد و تا پایان سپتامبر تمامی خاک بلاروس در غرب جبهه شوروی - آلمان قرار گرفت.

با اشغال بلاروس، یکی از برنامه های آلمانی مبنی بر اشغال چهار منطقه قومی لیتوانی، لتوانی، استونی و بلاروس تکمیل گردید. آلمان قصد داشت تا این مناطق را در نهایت یک منطقه آلمانی نماید. در نتیجه اقدامات آلمان ۲۵ درصد بلاروس ها آلمانی شده و مابقی نابود گردیده و یا به مناطق شرقی اسکان داده شدند. در دوران اشغال جنبش ملی بلاروس به حیات مخفی فرهنگی خود ادامه داده و در سپتامبر ۱۹۴۱ یکی از کمیسرهاى ارتش آلمان به نام ویلهلم کوب^۱ به دست فعالان ملی گرای بلاروس در مینسک به قتل رسید. در اکتبر ۱۹۴۱ انجمن همیاری متقابل بلاروس تشکیل گردید. مدارس ابتدایی و متوسطه اول و نیز چندین مدرسه تخصصی گشوده شدند. با شروع سال ۱۹۴۲ بار دیگر نشانه های حیات فرهنگی بلاروس در حوزه حکومت غیرنظامی ظهور یافتند. نتیجه جنگ هنوز مشخص نبود و روشنفکران بلاروس از هر فرصتی جهت تقویت روح ادامه حیات ارزش های ملی استفاده می کردند. به هر حال اشغال بلاروس از سوی آلمانها، تاثیرات فرهنگی زیادی بر جای گذاشت و آلمان ها با مقاصد از پیش تدوین شده برنامه های فرهنگی خود را به اجرا درآوردند.

پس از پایان جنگ، دور جدیدی از فرهنگ زدایی بلاروس در زمان حاکمیت استالین شروع شده و کرمین برنامه روسی کردن مردم بلاروس را به اجرا درآورد. این فرایند تا سال ۱۹۸۵ یعنی با روی کار آمدن گورباچف و شروع روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی وی با شدت تمام ادامه یافت. در طی دوره پس از جنگ جهانی دوم زبان روسی جایگزین زبان بلاروس، به عنوان زبان رسمی یا اداری دیپلماسی، آموزشی، علمی و غیره گردید. در این دوره بیشترین فشار فرهنگی از سوی روسها بر بلاروسها وارد آمده و شیوه مسکو در متحد ساختن اجباری ملیت های اتحاد شوروی به اجرا درآمد.

سطح علمی و فرهنگی جامعه

به علت اجباری بودن آموزش در بلاروس این کشور با مشکل بیسوادی و حتی کم سوادی مواجه نمی باشد. جمهوری بلاروس یکی از مراکز اصلی و مهم تربیت کادرهای فنی، علمی و تخصصی شوروی سابق و بلوک شرق بوده و لذا از امکانات وسیع علمی برخوردار می باشد. جمهوری بلاروس دارای دانشمندان بزرگ فیزیک و ریاضی در سطح جهانی است و چندین مرکز مهم ریاضی و فیزیک در این جمهوری وجود دارد.

توان علمی جامعه، امکانات صنعتی، کشاورزی، نظامی و تکنولوژیکی وسیعی را برای این کشور فراهم نموده به طوری که بلاروس از توان عالی در ماشین سازی، خودروسازی، کامیون سازی، تراکتورسازی، تولید کالاهای صنعتی، ابزارآلات سازی، ماشین آلات سازی، تولید لوازم سمعی و بصری، الکترونیک، صنایع ارتباطاتی و مخابراتی، صنایع پیشرفته الکترونیک، اتوماسیون، تولید اقلام و لوازم خانگی، پتروشیمی و تولید انواع کودهای شیمیایی و سرانجام تولید جنگ افزارهای نظامی و سیستم های مربوطه برخوردار می باشد.

^۱-Wilhem Kube

نظام آموزشی

آموزش و تحصیل در بلاروس رسماً از سن ۶ الی ۱۶ سالگی برای کلیه آحاد ملت اجباری است. تحصیلات ابتدایی در یک دوره ۵ ساله و تحصیلات متوسطه در دوره ۲ و ۳ ساله (مجموعاً ۵ سال) انجام می‌شود. نظام ملی آموزشی بلاروس مشتمل بر مدارس آمادگی ۵۳۰۰ موسسه، ابتدایی ۵۲۸۹ مدرسه، مدارس متوسطه اول ۵۳۹ موسسه، مدارس با هنرستان حرفه‌ای و آموزشی ۲۳۸ موسسه، مدارس متوسطه ۱۴۳ موسسه و مراکز آموزش عالی ۳۳ موسسه می‌باشد. در سال ۱۹۹۰ در مجموع بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر متخصص در نظام آموزشی بلاروس مشغول به کار بوده و بالغ بر ۲/۳ میلیون نفر نیز اشتغال به تحصیل در سطوح مختلف داشتند.

گرچه در این کشور در ابتدای قرن ۲۰ از موسسات تحقیقاتی و آموزش عالی خبری نبود ولی هم‌اکنون این کشور از جایگاه ویژه‌ای در زمینه علوم و تحقیقات برخوردار می‌باشد به نحوی که هم‌اکنون انستیتوهای علمی و تحقیقاتی بلاروس به حدود ۲۰ وزارتخانه، ۱۰ مجتمع بزرگ صنعتی، ۵ کمیته دولتی، آکادمی ملی علوم بلاروس و دیگر دپارتمانها و شرکت‌ها گزارش می‌دادند و ۲۹۹ مرکز تحقیقاتی، طراحی و انستیتوهای آموزش عالی در این زمینه فعالیت می‌نمایند. حدود ۸۰ درصد ظرفیت مهندسی و علمی کشور در وزارت خانه‌های صنایع، آموزش، کشاورزی، بهداشت، آکادمی ملی علوم، دانشگاه دولتی بلاروس در کانسرن بل نفت خیم متمرکز شده است. مهمترین مرکز علمی بلاروس در مینسک، پایتخت کشور وجود دارد به نحوی که ۱۸۵ سازمان یعنی ۶۱/۹٪ نهادهای تحقیقاتی کشور در بحث تحقیقات و توسعه در این شهر واقعند.

هم‌اکنون بیش از ۳۲ هزار نفر در بخش تحقیقات مشغول به کار می‌باشند که از این میان حدود ۷۰٪ دارای تحصیلات عالی، ۳/۷ هزار نفر دارای کاندیدای علوم و ۸۳۱ نفر دکترا علوم می‌باشند. در این کشور اولویت تحقیقات و توسعه به زمینه‌هایی چون مهندسی ۳۷/۸٪، علوم طبیعی ۳۴/۳٪ و علوم اجتماعی ۹/۵٪ داده شده است.

در اوایل دهه ۱۹۹۰ در پاسخ به درخواست مردم دولت بلاروس اقدام به گنجاندن مفاد درسی بیشتری به زبان بلاروس نموده و در مقابل تاریخ و ادبیات روسی تاکید افزونتری بر تاریخ و ادبیات بلاروس به عمل آورد. سپس در پی تصویب زبان بلاروسی به عنوان زبان رسمی در سال ۱۹۹۰، کلیه دانش آموزان موظف به آموختن زبان بلاروسی از مدارس ابتدایی به بعد شدند. قابل ذکر است که در سال ۱۹۸۰، ۶۵ درصد و در سال ۱۹۸۹، ۷۹/۲ درصد دانش آموزان تحصیلات خود را به زبان روسی انجام می‌دادند.

علاوه بر این، به دنبال توسعه روابط روسیه و بلاروس در سالهای میانی دهه ۹۰ میلادی، زبان روسی نیز به عنوان زبان دوم رسمی کشور پذیرفته شده و هم‌اکنون اکثر ملاقاتهای رسمی و مکاتبات اداری در این کشور به زبان روسی انجام می‌پذیرد.

تعداد با سوادان در جمهوری بلاروس قابل توجه است به نحوی که ۹۹/۶٪ جمعیت این کشور که بالاتر از ۱۵ سال سن دارند با سوادند. از این بین سهم مردان ۹۹/۸٪ و سهم زنان ۹۹/۴٪ می‌باشد.

مختصری از تاریخ بلاروس تا زمان معاصر

در قرن هفتم، اولین قبایل اسلاو شرقی به سرزمین امروزی بلاروس قدم گذاشتند و طی دو قرن، در سراسر خاک این کشور پراکنده شدند. در پی تهاجمات مغولها در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی، بلاروس به بخشی از لیتوانی مبدل

شده و کشور اخیرالذکر در قرن شانزدهم با لهستان متحد و در نتیجه تقسیم لهستان در سالهای ۹۵-۱۷۷۲ بلاروس به خاک روسیه منضم گشت. در قرن نوزدهم، آگاهی ملی در بلاروس ارتقا یافته و در نتیجه صنعتی شدن بسیاری از مردم از نواحی روستایی به شهرها مهاجرت کردند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، ملی گرایان و سوسیالیستهای بلاروس شورای تشکیل دادند که در پی کسب خودمختاری محدود از دولت موقت در پتروگراد (سن پترزبورگ) بود. در ماه نوامبر ۱۹۱۷ زمانی که بلشویکها قدرت را در پتروگراد قبضه نمودند، ارتش سرخ به سوی میسنگ روانه و شورای مزبور را منحل کرد، لیکن با نزدیک شدن آلمانها به این منطقه بلشویکها ناگزیر از عقب نشینی شدند.

معاهده برست - لیتوفسک در مارس ۱۹۱۸ بخش عمده ای از خاک بلاروس را به آلمانها داد. با عقب نشینی آلمان، بلشویکها بار دیگر میسنگ را به راحتی اشغال نموده و جمهوری بلاروس اتحاد شوروی سوسیالیستی را در اول ژانویه ۱۹۱۹ ایجاد کردند. به دنبال جنگهایی که در اروپا رخ داد و در پی انعقاد عهده نامه ریگا (پایتخت لثونی)، بلاروس بین روسیه و لهستان تقسیم گردید. به عبارت دیگر مناطق غربی بلاروس به خاک لهستان و مناطق شرقی آن به فدراسیون روسیه منضم شد لیکن مناطق شرقی در دو مرحله طی سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۶ به بلاروس اعاده گشتند. البته باید افزود که این کشور به همراه اوکراین و قفقاز و نیز فدراسیون روسیه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در دسامبر ۱۹۲۲ تاسیس نمودند.

در پی تجاوز آلمان و روسیه به لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹، بلاروس سرزمینهایی را که به ناگزیر در سال ۱۹۲۱ به لهستان و لتوانی واگذار کرده بود بازپس گرفت، لیکن این وضعیت دوام چندانی نداشت و با هجوم نیروهای آلمانی بلاروس در سال ۴۵-۱۹۴۱ تحت اشغال آلمانها قرار گرفت. طی کنفرانس فوریه ۱۹۴۵ یالتا، متفقین خط کورزون را به عنوان مرز غربی بلاروس به رسمیت شناختند و در نتیجه تقاضای اتحاد شوروی و با موافقت قدرتهای غربی، به عضویت سازمان ملل درآمد.

مقطع پس از پایان جنگ دوم، برای بلاروس دوره بازسازی محسوب می شد. ملزومات برنامه بازسازی و کمبود نیروی کار در این دوره سبب افزایش مهاجرت روسها به این سرزمین و به تبع آن، تنزل بیشتر جایگاه زبان بلاروسی گشت. فرآیند روسی سازی این جمهوری در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز ادامه داشته و این امر عملاً موجب کاهش استفاده از زبان بومی در مدارس و رسانه های گروهی این جمهوری شد. در دوره زمامداری گورباچف و با مطرح شدن فضای باز سیاسی، روشنفکران بلاروس حزب کمونیست این کشور را در خصوص موضوعات فرهنگی و محیط زیست مورد انتقاد قرار دادند و در همین راستا و در اواخر دهه ۱۹۸۰، انجمن زبان بلاروسی و اتحادیه محیط زیست بلاروس به عنوان دو گروه غیر رسمی مهم پا به عرصه وجود گذاشتند. در اکتبر ۱۹۸۸ جبهه مردمی بلاروس نیز تاسیس، لیکن حزب کمونیست برگزاری گردهمایی های عمومی توسط این جبهه را ممنوع و به رسانه های دولتی دستور داد فعالیت های آن را منعکس ننمایند. جبهه مردمی بلاروس به رغم برخی موفقیت هایش در انتخابات کنگره نمایندگان خلق شوروی در سال ۱۹۸۹ برگزار شد کنگره افتتاحیه خود را در ژوئن ۱۹۸۹ نه در میسنگ بلکه در ویلنیوس برگزار نماید.

جبهه مردمی بلاروس رسماً از شرکت در انتخابات شورای عالی این کشور که در ۴ مارس ۱۹۹۰ برگزار شد منع گشت. لیکن اعضای آن به سایر گروه های اصلاح طلب و در قالب ائتلافی تحت عنوان بلوک دموکراتیک بلاروس زیوسته و

موفق به کسب یک چهارم از ۳۱۰ کرسی شورایعالی گردیدند. هنگامی که در ۱۵ مه ۱۹۹۰ شورایعالی جدید برای اولین بار تشکیل جلسه داد نمایندگان بلوک فوق بلافاصله خواستار تصویب اعلامیه استقلال شدند. حزب کمونیست در ابتدا با این حرکت مخالفت نمودن لیکن روز ۲۷ ژوئیه اعلامیه استقلال بلاروس به اتفاق آراء توسط شورایعالی تصویب گردید. در این اعلامیه برحق این جمهوری مبنی بر حفظ نیروهای مسلح، بر ایجاد یک پول ملی و اعمال کنترل کامل امور داخلی و سیاستهای خارجی تاکید گشته است.

در جریان کودتای اوت ۱۹۹۱ در روسیه، رهبری بلاروس مخالفت خود با این کودتا را به صورتی قوی اعلام نکرد. شورایعالی در روز آخر کودتا یک بیانیه بی طرفانه صادر کرد و این در حالی بود که کمیته مرکزی حزب کمونیست بلاروس صریحا از آن حمایت به عمل آورد. در پی شکست کودتا، شورایعالی تشکیل جلسه داد و نیکلای ژمیانسی^۱ رئیس شورایعالی و رئیس جمهوری بلاروس مجبور به استعفا گردیده و به جای وی استانیسلاو شوشکویچ^۲ که یک سیاستمدار میانه رو محسوب می گشت انتخاب شد. از سوی دیگر فعالیت های حزب کمونیست ممنوع و اموالش ملی اعلام گردید. در ۱۹ سپتامبر ۱۱۹۱ شورای عالی، نام جمهوری سوسیالیستی شوروی بلاروس را به جمهوری بلاروس تغییر داد و شوشکویچ را در سمت خود ایفاء کرد. با این وجود اپوزیسیون همچنان خواستار استعفای دولت که هنوز کمونیست ها بر آن سلطه داشتند، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آینده ای نزدیک و نیز انتخابات جدید شورایعالی بود. در روز ۸ دسامبر ۱۹۹۱ شوشکویچ به همراه روسای جمهور اوکراین و روسیه موافقتنامه مینسک مبنی بر تاسیس جامعه کشورهای مشترک المنافع را امضاء نمود. روز ۲۱ دسامبر، رهبران یازده جمهوری شوروی سابق این تصمیم را با صدور بیانیه آلماتا تایید کردند. پیشنهاد تاسیس مقر CIS در مینسک با استقبال بلاروس مواجه شده و از دید تایید دولتمردان بلاروس این موضوع به عنوان ابزاری برای جلب علاقه سیاسی و اقتصادی غرب به این جمهوری تلقی گشت.

در اواسط ژوئن ۱۹۹۲ حزب کمونیست تحت نام حزب کمونیست های بلاروس مجددا تاسیس شد. در اکتبر ۱۹۹۲ شورایعالی، برگزاری انتخابات قانونگذاری در مارس ۱۹۹۴ یعنی یک سال زودتر از موعد مقرر و پیش بینی شده در قانون اساسی را تصویب کرد. در اواخر سال ۱۹۹۲ پیش نویس قانون اساسی جدید که در آن خواسته شده بود شورایعالی با یک مجلس نمایندگان جایگزین گردد، تهیه و تدوین شد. این پیش نویس طی فراندومی در سال ۱۹۹۵ به تصویب رسید.

تشکیل حکومت و تحولات آن

پارلمان محافظه کار بلاروس، با اکثریت قاطع آرا در اواخر ماه ژانویه سال ۱۹۹۴ رئیس اصلاح طلب شورایعالی استانیسلاو شوشکویچ را از کار برکنار کرد. علت برکناری وی ناتوانی او در حل مشکل فساد در دولت ذکر گردید. با این وجود هر دو گروه محافظه کار و اپوزیسیون اصلاح طلب علت برکناری وی را به مسائل دیگری نسبت دادند. در واقع شوشکویچ قربانی مواضع خود در زمینه اصلاحات سیاسی، اقتصادی و سیاست خارجی گردید. که در تضاد با مواضع اکثریت نمایندگان محافظه کار پارلمان و شخص نخست وزیر بود. به هر حال این یک پیروزی بزرگی برای نمایندگان و نخست وزیر محسوب می شد.

شوشکویچ از زمان به دست گرفتن اداره امور، از اواخر تابستان ۱۹۹۱ بر سر بسیاری از مسائل اقتصادی و سیاست خارجی با محافظه کاران مبارزه کرد. در زمینه اصلاحات اقتصادی، وی شرکت های دولتی را سریعاً و به طور گسترده

^۱-Nikolai Dzemyantsei

^۲-Stanislav Shushkevich

خصوصی کرده بود. این سیاست با منافع محافظه کاران و کمونیست های پیشین موجود در پارلمان در تضاد بود. اکثر این عده از روسای مزارع اشتراکی و یا مدیران شرکت های دولتی هستند. اگرچه ششکوویچ از روابط اقتصادی با بلاروس حمایت می کرد اما مخالف اتحاد سیاسی یا نظامی با روسیه و یا با هر کشور دیگری بود. در عوض محافظه کاران معتقد بودند داشتن چنین روابطی با روسیه موجبات ثبات داخلی بلاروس را فراهم خواهد ساخت. با جایگزین شدن میچسلاو گریب به جای ششکوویچ، در حقیقت تا نیمه اول سال ۱۹۹۴ کل ساختار حکومتی بلاروس به دست محافظه کاران افتاد. ششکوویچ در اواخر دهه هشتاد علنا بر علیه نوع سمت گیری مقامات بلاروس در قبال انفجار هسته ای چرنوبیل در سال ۱۹۸۶ سخن می راند. این امر سبب شد تا مورد توجه عموم قرار گرفته و در سال ۱۹۹۰ به عنوان رئیس شورای عالی بلاروس انتخاب گردد. اگرچه جنبش اپوزیسیون استقلال طلب و ناسیونالیست (جبهه مردمی بلاروس) از کاندیداتوری ششکوویچ حمایت کرده بود اما وی هرگز به این جنبش نپیوست و در عوض جهت کسب حمایت به مقامات جوان و اصلاح طلب احزاب ناحیه ای بلاروس روی آورد.

اگرچه تضاد بین ششکوویچ و کیبیچ برای مشارکت در حکومت تا پایان سال ۱۹۹۲ هرگز علنی نگردید و رئیس شورای عالی از نخست وزیر به خوبی یاد می کرد (برای مثال او را فردی با استعداد و خوش فکر می خواند) اما به هر حال روابط ششکوویچ با نخست وزیر و نمایندگان به علت مخالفتشان با اصلاحات اقتصادی وی رو به تیرگی نهاد. در سال ۱۹۹۳ تضاد بین ششکوویچ و کیبیچ و نمایندگان پارلمان علنی گردید. در ژانویه ۱۹۹۴ ششکوویچ به دلیل تلاش های مشکل ساز نمایندگان محافظه کار در تصویب یک قانون اساسی جدید آشکارا از آنان انتقاد نمود اما همچنین از انتقاد از نخست وزیر اجتناب ورزید.

پارلمان بلاروس برای اولین بار تلاش کرد تا ششکوویچ را بر سر موضوع پیمان امنیت دسته جمعی CIS از کار برکنار کند. در آوریل ۱۹۹۳ پارلمان به وی دستور داد تا این پیمان را امضا نماید اما وی مکررا این خواسته را رد کرد چون وی امضای پیمان را با نقض حالت بی طرفی کشور مترادف می دانست ولی نمایندگان محافظه کار معتقد بودند پیمان نظامی با روسیه تنها راه تضمین امنیت بلاروس می باشد. به علاوه بسیاری بر این باور بودند که تنها در صورت حفظ روابط نزدیک سیاسی با روسیه می توان مواد خام و انرژی به قیمت ارزان از روسیه دریافت کرد و از ثبات اقتصادی بلاروس پاسداری نمود. در عوض نمایندگان اصلاح طلب که از مواضع ششکوویچ حمایت می کردند معتقد بودند داشتن پیمان با روسیه سبب نقض حاکمیت بلاروس شده و در ضمن معلوم نیست بلاروس در هر شرایط و اوضاعی نفت و گاز ارزان قیمت به بلاروس ارسال نماید اما چون نمایندگان اصلاح طلب تنها یک دهم از پارلمان ۳۴۷ نفری را تشکیل می دادند بنابراین اکثریت محافظه کار ششکوویچ را از کار برکنار ساختند.

سريلانكا

۱- جغرافيا

الف) جغرافياى طبيعى و اوضاع اقليمى سريلانكا (سيلان)

در ادبيات برهمنى نام اين کشور بنام LANKA و در يونان و روم قديم به نام TAPROBANE و در نزد تجار و دريانوردان مسلمان به نام سيلان يا سرانديب ناميده مى شد پرتغالى ها به اين جزيره ZAYLAN نام داده بودند. سريلانكا جزيره ايست با مساحت ۶۵۶۱۰ كيلومتر مربع در اقيانوس هند، در منتهى اليه آسيابى جنوبى كه تنگه «PALK» اين جزيره را از شبه قاره هند جدا مى سازد. به گفته بسيارى از جغرافيدانان اين جزيره زيبا و باشكوه گوشواره اقيانوس هند محسوب مى شود. عريض ترين قسمت جزيره از كلمبو واقع در ساحل غربى جزيره تا ساگامان كندى در ساحل شرقى ۲۲۴ كيلومتر و حداكثر طول جزيره از پوينت پدرو در شمال تا دوندراهد در جنوب ۴۳۲ كيلومترى باشد. سريلانكا بين ۵/۵۵ و ۹/۵ درجه عرض شمالى و ۷۹/۴۲ و ۸۱/۵۲ درجه طول شرقى ار نصف النهار گرنيويچ قرار گرفته است.

ب) جغرافياى انساني

۱. سابقه تاريخى تشكيل جمعيت

جمهورى دموكراتيك سوسياليستى سريلانكا در منطقه اقيانوس هند از موقعيت استراتژيكي مهمى برخوردار است. اين امر موجب شده تا اين کشور از نظر مزايابى كه در نتيجه چنين موقعيتى دارا مى باشد، مورد توجه قرار گيرد. از سوى ديگر به دليل شرايط اقليمى، دسترسى به دريا و وجود نسبي تسهيلات زندگى در روستاها، پراكنده گى جمعيت در کشور، به نحو نسبتاً مناسبى مى باشد. اين کشور جزيره اى است سرسبز و خوش آب و هوا با مزارع زيباى چاي كه در جنوب شرقى شبه قاره هند قرار دارد و در گذشته اين سرزمين به جزيره ثبات و بهشت آسيا معروف بوده است. اولين تاريخ ثبت شده اين جزيره مربوط به ۳ هزار سال قبل است. اين تاريخ به نام ماها و امسا يا تاريخ حماسى پادشاهان سينهالى معروف است كه توسط كاهنانى بودايى به رشته تحرير در آمده است. اين کشور از اواسط قرن شانزدهم تا كسب استقلال به ترتيب تحت سلطه پرتغالى ها و هلندى ها و انگليسى ها قرار گرفته است سرانجام سريلانكا در ۴ فوريه ۱۹۴۸ استقلال خود را بدست آورد. مردم سريلانكا داراى نژادهائى مختلف بوده كه مهم ترين آن دو نژاد سينهالى و تاميلى مى باشند.

مذاهب بودائى، هندو، اسلام، مسيحيت (كاتوليك و غيره) در اين کشور وجود دارد كه در نواحى و شهرهاى مختلف سريلانكا پراكنده مى باشند.

۲. اقوام و نژادها

مردم سريلانكا داراى نژادهائى مختلف به شرح زير مى باشند:

۱. وداها (VEDAS) كه امروزه به عنوان يك نژاد خالص از بين رفته اند و فقط تعداد كمى از آنها در جنگلهائى استانهاى شرقى زندگى مى كنند. وداها از اعقاب قبائل بومى مى باشند كه قبل از آمدن مهاجرين هندى در اين جزيره سكونت داشته اند.

۲. سينهالى ها (SINHALESE) كه مهم ترين نژاد سريلانكا محسوب شده و حدود ۷۴٪ از كل جمعيت کشور را اين نژاد تشكيل مى دهد. اين نژاد به دو دسته تقسيم مى شوند:

الف: Low Country Sinhalese که در مناطق کم ارتفاع مرکزی و جنوب ساکنند.

ب: Kandyan Sinhalese در مناطق نسبتاً مرتفع مرکز کشور ساکن هستند.

سینهالی ها بیشتر در مرکز و جنوب کشور پراکنده هستند.

۳. تامیلیها (TAMILS): تامیلی ها هم جزء مهم ترین نژادها محسوب شده و حدود ۱۸٪ جمعیت کشور را تشکیل

می دهند. تامیلیها به دو دسته تقسیم می شوند:

الف: تامیلیهای سیلانی Ceylon Tamils ب: تامیلیهای هندی Indian Tamils

تامیلیها Tamils که بزرگترین اقلیت نژادی کشور را تشکیل می دهند بیشتر در ایالتهای شمالی «جفنا» و شمال شرقی

ساکن هستند همان طور که قبلاً ذکر شد سینهالی ها و تامیل ها نژادهای اصلی را در ترکیب نژادی جمعیت سریلانکا

تشکیل می دهند.

۴. مورها (MOORS) که مسلمانان سریلانکا هستند. مورهای سیلانی که از اعقاب تجار مسلمان و عرب بوده از قرن

۸ هجری تا ورود پرتغالی ها تجارت جزیره را در اختیار داشتند و مورهای هندی از بمبئی به سریلانکا مهاجرت نمودند و

اغلب آنان تاجر می باشند و در کلمبو سکونت دارند. مسلمانان حدود ۸/۵ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می

دهند.

۵. برگرها (Burghers) که از اعقاب هلندی و مستعمره نشینان پرتغالی بوده اند.

۶. اوراسیان (EURASIANS) که متشکل اند از انگلیسی ها، پارسی ها بمبئی و تعدادی چینی.

۷. مالای ها (MALAYS) که از مسلمانان مالزی و از نژاد «مله» می باشند.

بعضی از مورخین معتقدند که این گروه از مسلمانان، نیروهای مسلح پرتغال و انگلستان بوده اند که همراه آنان به

سریلانکا وارد شده اند و کم کم در این کشور اقامت گزیده اند.^۱

مسلمانان مله به زبان مالزیایی صحبت می کنند و برای خویش هویتی جداگانه قائلند تمرکز در مناطقی خاص،

تفاوت زبان، لباس، آداب و رسوم ویژه، سبب امتیاز آنان از دیگر مسلمانان شده است.

برگرها و اوراسیان و مالای ها و سایر اقوام و نژادها حدود ۱٪ از جمعیت سریلانکا را تشکیل می دهند.

۴. زبان

مردم سریلانکا به سه زبان تکلم می کنند:

۱. زبان سینهالی

۲. زبان تامیلی که تامیل ها و مورها به آن تکلم می کنند.

۳. زبان انگلیسی که به عنوان زبان ارتباطی به رسمیت شناخته شده است و کاربرد نسبتاً وسیعی در کشور دارد. مسئله

تعداد زبان تاکنون مشکلات زیادی از نظر داخلی ایجاد نموده است. اختلاف زبان میان جامعه سریلانکا دارای ریشه عمیق

و تاریخی است در سال ۱۹۵۶ لایحه ای به تصویب رسید که به موجب آن زبان سینهالی به عنوان تنها زبان رسمی کشور

شناخته شد که تصویب این لایحه موجب تشدید اختلافات و موج زد و خوردهای فراوان گردید. در سال ۱۹۷۲ به

موجب قانون اساسی جدید زبان تامیل به عنوان زبان ملی شناخته شد البته زبان سینهالی هم چنان زبان رسمی کشور است.

۱. محمد علی پاک سرشت، «کتاب سبز سریلانکا» - انتشارات وزارت امور خارجه - سال ۱۳۵۷، صص ۲۶-۱۵.

۲- فرهنگ

الف) ادیان و مذاهب

جامعه سریلانکا از نظر فرهنگی، مذهبی و نژادی جامعه ای چند ملیتی است. دو نژاد مهم سینهالی و تامیل هستند. مذهب عامل عمده هویت و امتیاز اقوام از یکدیگر است. حدود ۷۶/۷ درصد کل جمعیت این کشور که عمدتاً سینهالی نژادند بودایی مذهب، ۷/۹٪ جمعیت هندو مذهب، ۶/۹ درصد مسیحی و ۸/۵ درصد از جمعیت این کشور مسلمانند که بیشتر از نژادهای تامیل، مور و مالی می باشند و تقریباً ۲۵۰۰ نفر آنها شیعه اسماعیلیه (بوهره) و بقیه سنی (شافعی مذهب) هستند. پیروان مذاهب هستند. پیروان مذاهب مختلف آزادانه به انجام مراسم مذهبی خود می پردازند به عنوان مثال صدای اذان در اکثر نقاط سریلانکا علیرغم اینکه مسلمانان در اقلیت هستند شنیده می شود. کلیه مذاهب در قوانین عمومی (قوانین اداری، اقتصادی، استخدام) مساوی هستند لیکن در مورد احوال شخصیه هر کدام، قوانین خاص خود را که بر اساس مذهب هر دسته تنظیم و به تصویب رسیده است مراعات و پیروی می کنند. طبق قانون اساسی سریلانکا مذهب رسمی کشور بودایی است و دولت موظف است در حفظ و حمایت آن کوشش نماید. مشکلات مذهبی از جمله مشکلات داخلی کشور محسوب می شوند.

۱. جامعه مسلمانان سریلانکا آمیزه ای از نژاد عرب، هندی و مالایایی می باشند. تاریخ پیدایش جامعه مسلمانان در سریلانکا روشن نیست و در واقع این تنها قسمت از تاریخ چند هزارساله مردم جزیره سریلانکا است که غیر مدرن می باشد. بنابر نوشته الکساندر جانسون نخستین قاضی کل و رئیس شورای سلطنتی در سریلانکا (۱۸۰۴ میلادی) اولین گروه مسلمانان که در این جزیره سکونت گزیدند اعرابی از اعقاب هاشم بودند که در قرن هشتم میلادی به سریلانکا مهاجرت کردند. نظر وی مورد قبول محققان اسلامی است و در بین مسلمانان عمومیت دارد. در اوائل قرن ۱۸ میلادی (۱۷۰۹) پادشاه جاوه با خانواده اش توسط هلندیها به سریلانکا تبعید گردید و در سال ۱۷۲۳ نیز چند تن از شاهزادگان این گروه تبعیدی جامعه مسلمانی را بنام جامعه مالای "MALAY" بوجود آوردند.

آن گروه از مسلمین که خود را از عقاب اعراب مهاجر می دانند بنام MOOR (مور) خوانده می شوند مورها تمایل که خود را به دلایل سیاسی جامعه جداگانه ای بدانند. آنان تجارت داخلی و خارجی را بیشتر در سلطه خود دارند. با توجه به قلیل بودن جمعیت مورهای هندی و مالای ها در ترکیب کل مسلمانان سریلانکا، مورهای سیلان که از موقعیت برتری برخوردار می باشند برای مقاصد سیاسی در موارد لزوم دو گروه دیگر را مورد انتقاد قرار می دهند. این سه گروه فقط از نظر نژادی اختلاف دارند، از نظر مذهبی یکی بوده و از اهل تسنن و پیرو مکتب امام شافعی می باشند. از نظر سیاسی بسیاری از مسلمانان سریلانکا طرفدار یا عضو یکی از دو حزب عمده کشور یعنی حزب متحد ملی و حزب آزادی می باشند و در حال حاضر چند وزیر و مقام های عالی دیگر در رأس امور هستند. همچنین حزب SLMC (حزب کنگره مسلمین سریلانکا) به رهبری آقای رثوف حکیم که در حال حاضر وزیر بنادر و کشتیرانی و امور مذهبی مسلمانان آن کشور می باشد بعنوان حزب مسلمانان فعالیت می نماید که عمده پایگاه آن در شرق کشور می باشد.

زبان مسلمانان سریلانکا زبان تامیلی است. مسلمانان در منطق مختلف به ویژه در مناطق مرکزی، شرق و غرب سریلانکا پراکنده می باشند. جامعه کوچکی از شیعیان اسماعیلی با نام بوهره (Bohre) در کلمبو زندگی می کنند و بیشتر به امر تجارت مشغولند و علیرغم تعداد کم شان از وضع مالی خوبی برخوردارند. اینان به دلیل تفاوت اعتقادات مذهبی،

زبان، لباس و فرهنگ و آداب و رسوم و داشتن اماکن مذهبی خاص هویت ویژه خود را رقم زده اند. در واقع بوهره ها از مهاجرین هندی می باشند که به زبان گجراتی و انگلیسی تکلم می نمایند.

مسلمانان از نظر شرایط اقتصادی نسبت به دیگر ساکنان کشور از وضعیت خوبی برخوردار بوده و سهم عمده یی از امور تجاری کشور را به عهده دارند و موقعیت اقتصادی مسلمانان در شرق نیز قبل از شروع درگیری های قومی بهتر از دیگر ساکنان کشور بوده است ولی به مرور با توجه به جنگ در شمال و شرق کشور موقعیت خود را از دست داده اند.

قابل ذکر است که با شروع جنگ نژادی تاملها بر علیه سینهالی ها، مسلمانان نیز به بهانه های واهی مورد تعرض تاملها قرار گرفته اند. علاوه بر اخراج کلیه مسلمانان ساکن مناطق شمالی از خانه و کاشانه هایشان، اکنون حدود ۲۰۰/۰۰۰ تن آواره مسلمان در مناطق شرقی و غربی کشور در اردوگاهها به سر می برند.

مسلمانان در سریلانکا ۱۴۰۰ مسجد و ۵۰۰ مکتب خانه دارند.^۱

ب) اوضاع اجتماعی، فرهنگی، آموزشی خصوصیات اجتماعی:

مذهب و تعلیمات بودا در روند زندگی روزانه و عادی مردم سریلانکا تأثیر بسیار گذاشته است مردم سریلانکا تحت تأثیر افکار و آداب و رسوم بودا، ساکت، آرام، میهمان نواز و صلح جو می باشند اگرچه استعمار فرهنگی غرب در سریلانکا به چشم می خورد ولی توجه مخصوص به حفظ سنت ها و ارزش های فرهنگی جامعه توسط مقام های حکومتی و مردم وجود دارد. در فرهنگ مردم توجه بیشتر به انسان است و رابطه انسان با خود او مطرح است نه دیگران.

به همین دلیل کار دسته جمعی در سریلانکا کمتر موفق بوده و بیشتر مردم از روحیه انفرادی برخوردارند. مردم سریلانکا احساساتی بوده و زود تحت تأثیر محیط واقع می شوند. عدم درگیری نیز از خصوصیات جامعه سریلانکا است این روحیه عدم درگیری در سیاست خارجی این کشور نیز مؤثر بوده و تصمیم گیرندگان سیاست خارجی همواره سعی کرده اند تصمیماتی اتخاذ نمایند تا این کشور را درگیر مسایل و بحرانهای موجود نکنند.

ج) زنان مسلمان و مسائل مذهبی آنان در سریلانکا

زنان مسلمان سریلانکایی طبق سنت گذشتگانشان، هرگز مجاز به ورود مساجد برای شرکت در برنامه های مذهبی نبوده اند.

فقط در طول سال در ماه مبارک رمضان در نماز «تراویح» که به جماعت خوانده می شود اجازه دارند شرکت نمایند. متأسفانه هیچ برنامه دیگری جهت آشنایی آنان با مسائل مذهبی وجود نداشته و آشنایی آنان با مسائل مذهبی در حد صفر است. اخیراً مدارس عربی تأسیس شده که عده ای از خواهران در این مدارس به فراگیری زبان عربی و تمدن و تاریخ اسلامی مشغولند و اکثر آنان به امید استخدام در آموزش و پرورش و یا کار در کشورهای عربی وارد این مدارس می شوند. سیستم آموزشی این مدارس به گونه ای است که این دانش آموزان برای آینده مادی و به دست آوردن شغل و موقعیت بهتر درس می خوانند لذا در برابر مذهب خود احساس مسئولیت نمی کنند و حتی فارغ التحصیلان این مدارس حجاب را رعایت نکرده و نسبت به موازین اسلامی دقت و تعهد نشان نمی دهند. زنان مسلمان گاهی مجالس خانگی به نام مولودی تحت عنوان «تل فاتحه» ترتیب می دهند و در این مجالس اشعار عربی در مدح پیامبر (ص) و حضرت زهرا (س) می

^۱. محمد علی پاک سرشت. «کتاب سبز سریلانکا»- انتشارات وزارت امور خارجه - سال ۱۳۵۷، صص ۲۶-۳۴.

خوانند. این تنها برنامه مذهبی زنان مسلمان است. هیچ نوع برنامه دیگری برای آنان وجود ندارد. این مسائل باعث شده که زنان احساس کنند دین اسلام ویژه مردان است اگرچه زنان عوام احساس کمبود نمی کنند ولی بین روشنفکران این ضعف شدیداً محسوس است یکی از خواهران سریلانکائی که به عنوان میهمان دهه فجر در تهران شرکت کرده بود، در گزارش سفرش روی این نکته تکیه کرده بود که ضمن شیرینی بیان ماجرا، حقیقت تلخ محرومیت زنان این کشور از مسائل مذهبی را بخوبی نشان می دهد:

«من هنگامی که در کنار خواهران ایرانی ام در مراسم باشکوه نماز جمعه تهران شرکت کردم و زنان و مردان را دیدم که در صفوف منظم موازی یکدیگر به نماز ایستاده اند، به تساوی حقوق زن و مرد در اسلام پی بردم، این اولین و شاید آخرین بار در طول زندگی ام باشد که توفیق انجام نماز جمعه را پیدا کرده بودم.»^۱

به طور خلاصه طبق نظر Amita – Shastri در مقاله ای تحت عنوان «زنان در توسعه و سیاست سریلانکا» آمده است که «وضعیت زنان در فرایند توسعه و جهان سیاست در طول زمان تغییر پیدا کرده است و طبقات گوناگونی از زنان با موقعیت های متفاوتی به وجود آمده است. زنان سریلانکائی دستاوردهای عمده ای از لحاظ سیاسی و اقتصادی در دوره قبل از استقلال و در دهه های بعد از جمله شرکت و حضور در برنامه های رفاهی و در قضیه انتخابات و کارهای سیاسی کسب نموده اند بطوریکه طبق استانداردهای جهان سوم اعجاب آور است لیکن تعداد کمی از زنان قادرند که اشتغال در سطح بالا به دست آورند ولی در مشاغلی که نیازمند مهارتهای پائین و اندک است و درآمد اندک را می طلبد زنان بیشتر فعالیت دارند بخش مهمی از زنان بیکار و غیر شاغلند اکثریت زنان در یک جو و یا وضعیت ضعیفی باقی مانده اند چه در خانه و چه در محیط کار.

با چنین قضیه ای آنان نمی توانند دست به نوآوری ها و خلاقیت ها بزنند مخصوصاً در فضا و حوزه سیاسی این وضعیت همانند بسیاری از کشورهای همسایه مانند هند و سایر جاهایی که زنان از طبقات بالا و بسیار اندک می توانند مشاغل سیاسی را کسب و صاحب قدرت شوند، می باشد.

دستمزدهای پائین و عدم رعایت حقوق کار و کارگر باعث شده است که تعداد قابل ملاحظه ای از زنان، از نیروی کار بیرون آیند و هم چنین فراموش و یا نادیده گرفته شوند. اختلافات و تفاوت هایی که بین درآمد زنان و مردان وجود دارد، مشروعیت رو به افول نظام سیاسی، کشمکش و خشونت در اجتماع در دهه های ۷۰ و ۸۰ به طور گسترده ای روی زنان تأثیر گذاشته به ویژه در نواحی شمالی و شرقی این مسئله حیات و خانواده را تحت تأثیر قرار داده است.

این امکان وجود دارد که اگر صلح و آرامش در سریلانکا دوباره تثبیت شود و یک دوره گسترده ای از توسعه اقتصادی براساس صادرات به وجود آید قضیه اشتغال، دستمزدها و وضعیت اقتصادی توده زنان بتواند باعث بهبود و پیشرفت آنان در دوره های آینده شود. ولی اگر به وضعیت اقتصادی نامشخص جهان و نیز صحنه داخلی تنش زده سریلانکا نظری بیفکنیم چنین طرحی به نظر غیر متحمل می رسد.»^۲

^۱. به نقل از همان منبع شماره ۱، ص ۷۵.

^۲. "Woman in Development and Politics: The Changing Situation in Sri Lanka." . pp. 194-210, 1992, VIII, Vol. Journal of Developing Societies

د) آثار مهم فرهنگی و تاریخی

میراث های تاریخی سریلانکا بیشتر جنبه مذهبی دارند و اکثراً در پایتخت های قدیمی قرار دارند.

۱. شهر آنورا داپورا: این شهر از قرن پنجم قبل از میلاد به مدت بیش از هزار سال پایتخت کشور بوده است و قدیمی ترین معابد بودائی در آن قرار دارد. این شهر دارای دو مرکزی است که توسط یونسکو به عنوان میراث جهانی به حساب می آید. یکی از آنها جتاوانارامایا می باشد که عمارت تاریخی است و یکی از بلندترین ساختمان های آجری روزگار باستان می باشد و برای باستان شناسان جداً یک رویاست.

دیگری درخت مقدس است، عقیده بر این است که زیر این درخت مقدس بودا به مقام مقدس خود رسید و این درخت توسط دختر امپراطور آزوکا به این منطقه آورده شده است. این درخت به عنوان قدیمی ترین درخت سند دار دنیا به حساب می آید. بعلاوه این شهر دارای استخرهای بزرگی است که دارای حکاکی و کنده کاری های بی نظیر می باشد. این استخرها همچنین دارای منبعهای مصنوعی که با کانال کشی های بسیار دقیق و ظریف که تمدن هیدرولیک (صنعت آب و آبرسانی) عهد باستان را نشان می دهند و برای توریست ها یک خاطره بیادماندنی می باشد، به یکدیگر وصل شده اند.

۲. سیگیریا: دژ نظامی که در قرن پنجم میلادی به وسیله پادشاه کاسبا ساخته شده است و به مدت ۱۸ سال سنگر او در مقابل متجاوزان هندی بود. این قلعه بر روی قله ای که زمینی مسطح به مساحت هزار متر دارد ساخته شده است این نقطه نیز از جاهای دیدنی کشور می باشد این شهر دارای مواد آرایشی و صابون و عطریجات فراوان می باشد.

۳. دامبولا: صخره دامبولا که شامل ۵ معبد غار مانند می باشد که اولین آن در قرن اول میلادی ساخته شده است. این معابد شامل تصاویر و صحنه هایی زیبایی از حیات زندگی بودا و تاریخ این جزیره می باشد. این معابد دارای تعدادی مجسمه از بودا و پادشاهان گذشته است. این شهر آخرین پایتخت سریلانکا قبل از آنکه تمام جزیره بدست انگلیسی ها در سال ۱۸۱۵ تصرف شود، بوده است و در این منطقه انسان شاهد باغ های بسیار زیبایی از محصولات لیمو، فلفل، دارچین، ادویه جات معطر، و نیز مواد معطر می باشد.

۴. کندی: همانطور که قبلاً ذکر شد کندی یکی از پر جاذبه ترین مناطق توریستی سریلانکاست. در مرکز این شهر معبدی به نام دالادا مالی گاوا^۱ وجود دارد ناحیه ای که دندان مقدس بودا یافت شده است. اگرچه کندی آخرین پایتخت سریلانکا بوده ولی مردم بومی آنجا هنوز رسوم و سنت قدیمی خود را حفظ کرده و این شهر مرکز خرید بهترین صنایع دستی و حکاکی و حجاری و صنایع چوبی و ظروف برنجی می باشد.

شهر کندی همچنین محل برگزاری فستیوال اسالا می باشد که همه ساله در ماه جولای - آگوست برگزار می گردد. این جشنواره به مدت یک هفته طول می کشد و در این مدت جایگاه و یا محفظه ای که شی مقدس (دندان مقدس) در آن قرار دارد به دور شهر چرخانده می شود. رؤسای هر قوم و قبیله با لباسهای سنتی و نیز تعداد زیادی از مردم که حامل مشعل می باشند و هزاران نفر به پایکوبی مشغولند و نیز بیش از یکصد فیل آن را همراهی می کنند که

۱. معبد دالادا مالی گاوا (Dalada Maligawa) یا معبد دندان (Temple of Tooth) مقدس ترین معبد بودائیان سریلانکاست که به اعتقاد آنان بودا در آنجا نگهداری می شود.

دیدن چنین مراسمی یک منظره بسیار خیره کننده ای است که هر توریستی را وادار می کند که همه ساله سری به کندی بزند.

۵. پوله ناروآ: از قرن ۱۱ تا ۱۳ میلادی پایتخت سریلانکا بوده است. با وجود آنکه این شهر از لحاظ وسعت بسیار کوچکتر از آنوراداپورا است ولی مجسمه سازی و پیکر تراشی کم نظیرش، شهر را از لحاظ اهمیت در ردیف آن شهر قرار داده است. مخصوصاً مجسمه سازی گال وی هارا و دیگر مجسمه های تراشیده از بودا که از صخره ها تراشیده شده اند. در این شهر دانشگاه علوم دینی آلاهاانا واقع شده که روحانیون بودائی در آنجا تحصیل می کردند و از تاریخ تأسیس آن حدود ۸۰۰ سال می گذرد و از طرف یونسکو این دانشگاه جزء میراث فرهنگی جهان محسوب می شود.

۶. قدمگاه حضرت آدم(ع): این مکان مورد احترام پیروان چهار مذهب بزرگ جهان مسلمانان، مسیحیان، هندوها و بودائیان می باشد و آن جای پای شبیه به انسان است که بر روی قله ای به ارتفاع تقریبی ۲۵۰۰ متری حک شده است. هندوها معتقدند که اثر پای شیوا خدای خلق است. مسلمانان براساس برخی روایات معتقد هستند که حضرت آدم(ع) هنگام هبوط در این نقطه فرود آمده است. در غرب این نقطه قله ای بنام قله آدم وجود دارد. بودائیان معتقدند که جای پا بوداست و نهایتاً مسیحیان آن را جای زانوی یکی از حواریون حضرت عیسی بنام توماس می دانند.^۱

با توجه به میراثهای فرهنگی و تاریخی که در کشور سریلانکا وجود دارد این کشور توانسته است همه ساله

توریستهای زیادی را جذب نماید. و از لحاظ اقتصادی، یکی از منابع ارزی این کشور محسوب می شود طبق آمار داده شده سریلانکا در سال ۱۹۹۵ حدود ۲۲۴ میلیون دلار از طریق جذب توریست، درآمد ارزی به دست آورده است. از میان کل جهانگردان حدود ۶۵-۶۰٪ از کشورهای اروپای غربی، ۳۰٪ کشورهای آسیایی و ۴٪ درصد امریکای شمالی و ۳٪ از استرالیا بوده اند. به منظور موفقیت بیشتر در جذب جهانگرد سازمان جهانگردی سریلانکا آموزش و درسهایی را در زمینه هتلداری، آشپزی و غذاهای سنتی جهت آگاهی و اطلاع بیشتر افراد ارائه می دهد و راهنمایان گروهها مرتب آموزش داده می شوند و به آنها مدارک تخصصی در این زمینه داده می شود. همچنین در بعضی دانشگاهها و مؤسسات آموزشی رشته هایی در زمینه آشنایی با مشاغل وابسته به جهانگردی وجود دارد که به فارغ التحصیلان آنها مدرک دیپلم یا لیسانس داده می شود. سازمان جهانگردی سریلانکا با همکاری سازمان های جهانگردی دنیا و سازمان ملل برنامه اصلی صنعت جهانگردی را در سال ۱۹۹۳ طراحی کرده است که این برنامه در حال حاضر در دست اقدام می باشد. در این راستا سریلانکا به ۱۴ منطقه تقسیم شده است که مناطق مختلف جهانگردی آن کشور در نقشه زیر نشان داده شده است.

متأسفانه در سالیان اخیر به علت تشدید جنگهای داخلی سریلانکا و وقوع انفجارات فراوان در مراکز عمومی روند روبه تزاید جهانگردان با رکود روبرو شده است.

سهم مسلمانان از مطبوعات و نشریات سریلانکا

همانطور که در بخش های قبلی ذکر شد مسلمانان مجموعاً ۸/۵ درصد از کل جمعیت سریلانکا را تشکیل می دهند، تاریخ دقیق ورود آنان به سریلانکا مشخص نیست ولی آنچه مسلم است، بیش از هزار سال سابقه حضور اسلام در این

^۱. "Supplement on the 50 th Anniversary of sri Lanka's independence." Tehran tims, 4 february 1998, p. 4.

سرزمین را همگی قبول دارند. در مورد نحوه ورود اسلام به این جزیره نیز اختلاف زیادی وجود دارد، اگرچه بیشتر معتقدند که اسلام از طریق تجار عرب به این کشور وارد شده و با ازدواج آنان با زنان تازه مسلمان سریلانکایی و سکونت این افراد در این جزیره کم کم بر تعداد آنان افزوده گشته است، برخی نیز معتقدند اسلام از طریق بنادر جنوبی هند وارد سیلان شده است. بهر حال تقریباً کلیه مسلمانان سریلانکا شافعی مذهب بوده و برخی نیز از طریقت های مختلف صوفیه از قبیل قادریه و پیروی می نمایند. در یکی دو قرن اخیر نیز تعدادی از شیعیان اسماعیلیه (بوهره) از طریق هند وارد سریلانکا شده و در این جزیره ساکن گردیده اند که تعداد آنان بیش از ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر است. اکثریت مسلمانان سریلانکا خود را از نژاد عربها دانسته و به مسلمانان مور معروفند. حدود ۳۵ هزار نفر نیز از بازماندگان مسلمانان جنوب شرق آسیا (از قبیل اندونزی و مالزی) که به عنوان ارتش انگلیس وارد سریلانکا شده و سپس در این کشور اقامت گزیده اند، می باشند که به مسلمانان مالائی (مله ای) معروفند و ارتباط زیادی با دیگر مسلمانان ندارند.

از ابتدا مسلمانان به امر تجارت اشتغال داشته و به خاطر طبیعت شغلی با اکثریت سینهالی زبان (بودائی) و اقلیت تامیل زبان (هندو) در طول تاریخ روابط خوبی داشته اند. و در این مدت اختلاف عمده و ریشه دار و یا درگیری قابل توجهی با هیچ کدام از این دو قوم در تاریخ یکهزار ساله حضور آنان در این جزیره ثبت نشده است. بیشتر مسلمانان سریلانکا به زبان تامیل تکلم می کنند.

مسلمانان به اقتضای شغل بازرگانی به کلیه مناطق سریلانکا رفت و آمد می نموده و تقریباً در سراسر این جزیره پراکنده هستند، اگرچه حدود ۴۰٪ از آنان در منطق شرق این کشور که اکثریت ساکنین آن تامیل زبان هستند، ساکنند اما بنابر تعبیر خودشان، مثل یک مشت ریگ به کلیه مناطق سریلانکا پاشیده شده اند. به علت روابط خوبی که با همه ساکنین محلی داشته اند در هر کجا که پیش آمده سکونت کرده و ضمن حفظ این روابط به تأسیس مساجد و مکتب خانه و محله های مخصوص به مسلمانان نموده و در این زمینه با هیچ اعتراضی هم مواجه نشده اند. (غیر از درگیری های اخیر در شمال و شرق که با بره های آزادیبخش تامیل دارند).

در زمان اشغال سریلانکا توسط استعمارگران اروپائی، به علت تداخل آنان با مسلمانان در امر تجارت و مسائل فرهنگی و مذهبی، استعمارگران با مسلمانان بدرفتاری زیادی کرده و آنان را مجبور می کردند که به آئین مسیحیت بگروند. لذا مسلمانان جهت حفظ دین و دنیای خود اغلب از مناطق ساحلی به خصوص سواحل غرب مهاجرت نموده و در مناطق مرکزی که تحت سیطره پادشاهان سینهالی بود، در پناه آنان سکونت گزیدند و به پاس این همکاری مورد توجه و اطمینان دربار واقع گرفته و حتی در پاره ای از مواقع همراه با بودائیان علیه استعمارگران به نبرد پرداختند این حس همکاری متقابل، زمینه گسترش اسلام در مناطق مرکزی و جنوبی و زندگی مسالمت آمیز بین مسلمین و بودائیان را تاکنون فراهم نموده است.

پس از استقلال سریلانکا مسلمانان به عنوان یک اقلیت تعیین کننده حضور فعالی را در صحنه سیاست و رقابت بین احزاب عمده سیاسی داشته اند، بطوریکه همیشه هر کدام از احزاب عمده سیاسی (حزب اتحاد مردمی UNP یا حزب آزادی سریلانکا SLEP) بر سر کار بوده اند از رأی مسلمانان استفاده کرده و پست چند وزارتخانه را در اختیار آنان قرار داده اند. اگرچه وزراء مسلمانان کابینه در واقع نماینده منتخب مسلمانان و یابه عنوان رهبری کلیه مسلمانان نبوده اند ولی

بهرحال بعنوان یک فرد مسلمان در کابینه دولت حضور داشته و تا حد امکان (تا جاییکه با منافع حزب منافات نداشته باشد) از آنان دفاع کرده اند.

مسلمانان علیرغم نقش تعیین کننده ای که در اغلب انتخابات داشته اند، تا سال ۱۹۸۶ از تشکیلات سیاسی منجمی برخوردار نبوده و صرفاً بعنوان عضو احزاب سیاسی موجود عمل می کردند. ولی در سال ۱۹۸۶ اولین حزب سیاسی مسلمانان تحت عنوان کنگره مسلمین سریلانکا به رهبری آقای محمد اشرف در صحنه سیاسی ظاهر گردید و از همان ابتدا در انتخابات پارلمانی شرکت و تعدادی از کرسی های نمایندگی مناطق مسلمان نشین خصوصاً شرق سریلانکا را به خود اختصاص داد. این حزب در حال حاضر پنج نماینده در پارلمان و دو پست وزارتخانه (وزارت بنادر و کشتی رانی و وزارت تعاون) را در کابینه دارد. این حزب از ابتدای تأسیس مورد انتقاد مسلمانان عضو احزاب دیگر قرار داشته است.

جامعه مسلمانان سریلانکا علیرغم اینکه در زمینه مسائل اقتصادی و سیاسی حتی در پاره ای از موارد بیش از حد خود در جامعه حضور داشته و فعال است ولی متأسفانه در زمینه مسائل آموزشی، فرهنگی و خصوصاً مطبوعات و رسانه های گروهی از نظر نیروی انسانی سهم خیلی ناچیزی دارد، و از نظر مطبوعاتی و نشریات تقریباً صفر است.

براساس آخرین آمار بدست آمده، جمعاً حدود ۷۵ نفر مسلمان در مطبوعات، نشریات و رادیو و تلویزیون سریلانکا اشتغال به کار دارند که عمدتاً یا خبرنگار جزء و یا مسئولیتهای رده پایین را دارند (حداکثر رئیس بخش و یا معاون سردبیر و ... از این قبیل) تا چندی قبل حتی تشکیلات و یا کانونی هم نداشتند.

در زمینه مسائل فرهنگی، هنری، آموزشی و ... نیز وضع مسلمانان بهتر از مطبوعات نیست. اگرچه بعضاً در رشته های تخصصی، پزشکی، داروسازی و وکالت و ... نام تعداد معدودی از افراد برجسته مسلمان به چشم می خورد ولی در مجموع تعداد آنان نسبت به درصد جمعیت مسلمان خیلی پائین تر است. برای این عقب ماندگی دلایل زیادی وجود دارد که برخی از آن به شرح زیر می باشد:

۱. مسلمین از ابتدای ورود به این جزیره بیشتر از دیگر اقوام به بازرگانی و تجارت اشتغال و توجه کمتری به امر آموزش داشته اند.

۲. در زمان حضور استعمار گران خارجی خصوصاً انگلیس و کنترل مراکز آموزشی توسط آنان و اجباری بودن زبان انگلیسی، مسلمانان از فرستادن فرزندانشان خود به مدارس غیر مسلمان که بیشتر آئین مسیحیت را ترویج می کردند، امتناع می ورزیدند.

۳. در اقلیت بودن و عدم حضور در مراکز قدرت یکی دیگر از عواملی بود که مسلمانان نتوانند به حقوق خود در زمینه استفاده از تسهیلات کشوری به صورت مساوی دسترسی پیدا کنند. تنها در زمانی که (آقای دکتر بدیع الدین محمود از اعضای حزب SLEP حزب آزادی سریلانکا) بعنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه خانم باندرانایکه انتخاب گردید یکسری اقدامات اصولی برای فراگیر کردن آموزش در میان جامعه مسلمانان صورت گرفت که بعداً آثار مثبت این اقدام آشکار شد.

۴. نداشتن رهبری لایق که بتواند افکار عمومی مسلمانان را هدایت نمایند.

نگاهی به مطبوعات مسلمانان در سریلانکا

تاریخ مطبوعات مسلمانان در سریلانکا به بیش از یکصد سال قبل بر می گردد. در خلال این مدت دهها روزنامه، مجله، هفته نامه و ... منتشر شده و به دلایل متعددی متوقف گردیده است. برخی از آنان توسط فقط یک نفر و آن هم برای یک شماره منتشر گردیده و بعضی نیز توسط گروهی برای مدت زمان زیادی ادامه نشر داشته اما هیچگونه اطلاع و آمار دقیق و مدونی از آنها برجای نمانده است. حتی در مرکز آرشیو ملی، کتابخانه مای و موزه ملی سریلانکا نیز که طبق قانون بایستی از هر روزنامه و یا مجله حداقل پنج نسخه به این مراکز فرستاده شود، اثر کامل از این نشریات وجود ندارد و اکثراً حتی برای نمونه یک نسخه از آنان هم در این مراکز یافت نمی شود. در این مورد بخش مسلمانان وزارت فرهنگ و امور مذهبی سریلانکا نیز آمار دقیقی از نام نشریات، تاریخ نشر و ناشر و سردبیر آنان، در اختیار ندارد. این نشریات بعضاً فقط در سطح یک شهر و یا حتی یک بخش منتشر شده و دیگر شهرها از آن خبری ندارند. هدف از چاپ این نشریات نیز گوناگون بوده و هرکس با ایده و سلیقه خاص خود بدون در نظر گرفتن استاندارد مورد نیاز برای چاپ نشریه، اقدام به نشر در ابعاد و تعداد صفحات و اهداف متنوعی نموده است. ولی آنچه که مشخص است هیچکدام از این نشریات نتوانستند به مدت طولانی منتشر شده و ادامه یابند. برای عدم توفیق اینگونه نشریات دلایل متعددی ذکر شده که یکی از عمده دلایل آن مشکل اقتصادی است.

اغلب آنان به علت نداشتن پایگاه تثبیت شده اقتصادی و عدم سازماندهی و برنامه ریزی درست، قادر به پیدا کردن جای پای در میان مطبوعات نشدند و هرکس تا جایی که توان مالی او اقتضا می کرده انتشار نشریه را ادامه داده و سپس رها ساخته است. علیرغم اینکه برخی از خبرنگاران و ارباب جراند مسلمان از توان بالای خبرنگاری و ژورنالیستی برخوردار بودند ولی به علت مشکل اقتصادی نتوانستند در این زمینه رشد نمایند. عدم تجربه، پائین بودن سطح سواد مسلمانان، عدم استقبال عمومی، مشکل زبان تامیل که برای اکثریت مردم سریلانکا نامفهوم است نیز از دلایل دیگری بوده که موجب عدم توفیق این نوع نشریات بوده است.

بهرحال با توجه به اینکه اسناد و مدارک و اطلاعات خیلی کمی در این زمینه وجود داشته تاکنون تحقیق و بررسی جامعی در این مورد صورت نگرفته است. اطلاعات مندرج در این گزارش نیز بر اساس مدارک موجود تهیه شده و طبعاً کامل نیست. اکثر نشریات مسلمانان به زبان تامیل بوده و تعداد کمی نیز به زبان های انگلیسی و سینهای منتشر گردیده است.

۳ - حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

الف) مختصری از تاریخ کشور

سریلانکا از ده هزار سال قبل از میلاد محل سکنی و زندگی عده ای از انسانها بوده است در مناطق گرمسیر این کشور از سال پنجم قبل از میلاد یک تمدن باستانی باشکوه به وجود آمد که مهمترین مشخصه آن سیستم آبیاری پیشرفته در آن زمان بوده است. این تمدن تا سال ۱۲۰۰ بعد از میلاد بخوبی پیشرفت کرد و توسعه یافت تا اینکه به تدریج مرکز جمعیت و سکونت به بخش شمالی جزیره جفنا و مناطق جنوبی ساحلی و تپه های کشور انتقال داده شد. البته در برخی از آثار و کتب ذکر شده که اولین تاریخ پیت شده این جزیره مربوط به قرن پنجم میلادی است. این تاریخ به نام «ماهاوامسا» یا تاریخ حماسی پادشاهان سینهای معروف است که توسط کاهنان بودائی به رشته تحریر درآمده است. این کشور از اواسط قرن

۱۶، تحت سلطه پرتغالی ها درآمد که آنها اولین اروپائینی بوده اند که به این جزیره رسیدند. پرتغالیها در سال ۱۶۵۸ توسط توسط نیروهای نظامی هلند از این جزیره بیرون رانده شدند که آنها هم تحت فشار انگلیس در سال ۱۷۶۹ این جزیره را ترک کردند. در سال ۱۸۱۵ انگلیسیها نهایتاً شهر کندی را به محاصره کامل درآوردند. این شهر مرکز یک حکومت سلطنتی در نواحی مرکزی و مناطق مرتفع بود که مدتهای مدیدی در برابر اروپائیان از خود مقاومت نشان داده بود. کندی دارای یک فرهنگ و تمدن منحصر به فرد بود که پایه و اساس ناسیونالیسم سینهالی و باعث غرور و افتخار ملی بود. در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، حق رأی در سریلانکا به رسمیت شناخته شد و در سال ۱۹۳۱، سریلانکا اولین منطقه در آسیا بود که به زنان حق رأی دادن را اعطا کرد. خروج بریتانیا از جنوب آسیا منجر به استقلال سسریلانکا در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۴۸ گردید. اولین حکومت در سریلانکاس توسط روشنفکران انگلیسی زبان که تحت تأثیر فرهنگ انگلیس تربیت شده بودند و از طریق حزب متحد ملی (UNP) قدرت را در دست گرفتند. در سال ۱۹۵۶، حزب آزادی به رهبری سلمان باندرانایکه از رهبران جنبش عدم تعهد بود. اولین اقدام این حزب این بود که زبان سینهالی را زبان رسمی کشور اعلام کرد و این اقدام به جهت از بین بردن نفوذ بریتانیا صورت گرفت که این عمل باعث بیزاری و ناراحتی جمعیت تامیل زبانها شد.

تامیلها در هنگام استقلال ۲۴٪ از جمعیت کشور را تشکیل می دادند. پس از استقلال دولت حزب متحد ملی شهروندی تامیلهای هندی را انکار کرد. حزب آزادی هم با اقدام خود (رسمی کردن زبان سینهالی) به منزوی کردن تامیلها بیشتر دامن زد. هنگامی که تنش و اختلاف بین دو حزب مذکور بالا گرفته بود، سریلانکا یک مثال بسیار روشن از توسعه دمکراسی در آسیا شده بود که دائماً رقابت بین دو حزب وجود داشت. سریمما و باندانایکه که رهبر حزب آزادی بعد از قتل شوهرش در سال ۱۹۵۹ شد بعنوان اولین نخست وزیر زن دنیا در سالهای ۶۵-۱۹۶۰ و ۱۹۷۷-۱۹۷۰ برگزیده شد. جایا واردنه از حزب متحد ملی که در سال ۱۹۷۷ بعنوان نخست وزیر انتخاب گردید در سال ۱۹۷۸ تحت قانون اساسی جدید به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید.

هنگامی که جنگ بر سر بدست آوردن آراء سینهالی های روستائی بین دو حزب UNP (متحد ملی) و (حزب آزادی سریلانکا) SLEP بالا گرفته بود، رشد نارضایتی تامیلها هم بالا گرفت. در دهه ۱۹۷۰، جوانان سینهالی به رهبری جنبش چپگرای جبهه آزادی بخش خلق (JVP) حملات تروریستی خود را بر ضد اهداف و طرفداران حکومت شروع کردند. در درگیری ها بعد از حملات خشونت آمیز علیه تامیل ها تبدیل به جنگ شهری شد و بسیار شدت گرفت. از سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰، ارتش هند جهت استقرار صلح به جزیره آمد و صلح نامه ای بین تامیل ها و دولت سریلانکا به امضاء رسید. طبق این قرارداد زبانهای انگلیسی و تامیلی نیز به رسمیت شناخته شد همچنین قول داده شد که خودمختاری بیشتری به نواحی تامیل نشین داده شود. بعد از آنکه ارتش و نیروهای هندی جزیره را در ماه مارس ۱۹۹۰ ترک کردند پس از یک دوره کوتاه مدت آتش بس در شمال و شرق مجدداً حملات توسط بیره های آزادی بخش تامیل شروع شد. خشونت ها بالا گرفت و هزاران نظامی و غیرنظامی در این درگیری ها کشته شدند. بی ثباتی محدود به درگیری های نژادی در شرق و شمال نبود، بلکه بین سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰، جبهه آزادی بخش خلق که اندیشه مارکسیستی دارد و از طبقات محروم سینهالی تشکیل شده، دست به قیام عمومی جهت سقوط حکومت زد. در این اثنا هزاران جوان سینهالی اعدام شدند و قبل از اینکه شورش

تحت کنترل درآید بطور بطور بیرحمانه ای رهبران شان دستگیر و اعدام شدند. ادامه این فشارهای اجتماعی کشور را دچار مصیبت زدگی بیشتری کرد و باعث توقف رشد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه شد.^۱

طی انتخابات ریاست جمهوری سریلانکا که در سال ۱۹۹۴ برگزار گردید خانم چاندیریکا کوماراتونگا رهبر ائتلاف مردمی (ائتلافی از حزب آزادی و چندین گروه دست چپی و حزب کنگره مسلمین) با بدست آوردن ۶۲٪ آرا بر رقیبش از حزب متحد ملی پیروز و به ریاست جمهوری برگزیده شد.

وی گفتگو با تامیلها برای بازگرداندن صلح به کشور را در رأس برنامه های دولت خود قرار داد. با این حال علیرغم چهار دور مذاکره با رهبران بیرهای آزادی بخش تامیل و یک دوره ۴ ماه آتش بس، مجدداً درگیری ها آغاز شد. دولت سریلانکا با کسب حمایت های بین المللی بویژه هند حملات گسترده خود را بر مواضع چریک های تامیل آغاز و موفق به تصرف جفنا مرکز فعالیت تامیلها شد و همزمان با گسترش جنگ با توافق برخی از احزاب تامیل که مبارزه پارلمانی و سیاسی می کنند، طرح پیشنهادی خود را برای حل بحران نژادی در کشور ارائه نمود که با مخالفت جبهه آزادی بخش بیرخا تامیل (LTTE) و سکوت معنی دار حزب قدرتمند متحد ملی (بزرگترین حزب مخالفت دولت) مواجه گردید و طرح صلح علی رغم حمایت های بین المللی بی نتیجه ماند. چریکها نیز پیشنهاد مذاکرات صلح را منوط به رفع اشغال از جفنا نمودند. سازمان بیرهای آزادی بخش تامیل در سال ۱۹۷۲ تأسیس و از سال ۱۹۸۳ با دولت مرکزی در حال جنگ بوده و خواستار تشکیل کشور مستقل ایلام در نواحی تامیل زبان می باشد. راجیوگاندی که متهم به حمایت از دولت سریلانکا در سرکوب تامیلها با اعزام نیرو به آن کشور در سال ۱۹۸۷ بود، به دست بیرهای تامیل ترور شد. پرمادسا رئیس جمهور سابق سریلانکا، گامینی نامزد حزب متحد ملی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۴ و رئیس جمهور فعلی خانم کوماراتونگا (با از دست دادن یک چشم در انتخابات دسامبر ۱۹۹۹) از دیگر قربانیان عملیات تروریستی و انتحاری بیرهای تامیل می باشند. دولت PA (اتحاد مردمی) طی حکومت چندین ساله خود نتوانست وعده های عمده انتخاباتی خود از جمله تغییر سیستم ریاست جمهوری به پارلمانی، پایان جنگ داخلی و معضل شمال و کاهش فشار اقتصادی بر مردم را عملی سازد. و بر این اساس بطور قابل ملاحظه ای از محبوبیت دولت در میان مردم کاسته شد. به نحویکه به رغم پیروزی خانم کوماراتونگا در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۹ (با اکثریت ضعیف ۵۱ درصد آراء) مجبور شد در اکتبر ۲۰۰۱ پارلمان را که حدود یکسال از عمر آن می گذشت منحل کند و در انتخابات سراسری پارلمانی دسامبر ۲۰۰۱ در برابر حزب متحد ملی (۱۰۹ کرسی) و اتحاد مردمی (۷۷ کرسی) تن به شکست دهد.

ب) نقش آفرینی احزاب کوچک در انتخابات سریلانکا

۱. حزب کنگره مسلمین سیلان (SLMC)

این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۴ با کسب ۵ کرسی پارلمانی و حمایت از دولت PA در روی کار آمدن این اتحادیه نقش داشت و به ازای حمایت خود یک پست وزارت (وزارت بنادر و کشتیرانی) و دو پست معاونت وزیر را در کابینه از آن خود کرد.

^۱. Robert C. Oberst., "Sri Lanka", Grolier Electronic Publishing, Inc. 1993.

بنیانگذار حزب محمد اشرف بود که در سانحه مرموز سقوط هلی کوپتر در سپتامبر ۲۰۰۰، کشته شد. خاستگاه اصلی SLMC شرق و شمال شرق کشور است و مورد حمایت مسلمانان این منطقه می باشد. رهبر فعلی حزب رثوف حکیم است. وی در ژوئن ۲۰۰۱ حمایت حزب را از دولت اتحاد مردمی در پارلمان پس گرفت و در اعتراض به عدم تصویب قانون اساسی جدیدی از دولت خارج شد. خروج SLMC از PA به رغم حمایت مشروط و موقت حزب چپگرای JVP از دولت، در نهایت به سقوط دولت در اکتبر ۲۰۰۱ انجامید. در انتخابات پارلمانی دسامبر ۲۰۰۱ این حزب ۵ کرسی به دست آورد و از مؤتلفین دولت حزب متحد ملی گردید. حکیم در این کابینه نیز وزیر بنادر و کشتیرانی شد.

۲. کنگره کارگران سیلان (CWC)

این حزب به رهبری تندآمان که اعضای آن کارگران کشت و صنعت چای در نواحی مرکزی سریلانکا (تامیلهای مهاجر هندی) می باشند در دوره های متمادی نقش خود را در پیروزی احزاب قدرتمند کشور به نمایش گذارده است. کنگره کاران سیلان در گذشته در کنار حزب UNP بود و رهبر آن به عنوان وزیر کابینه از سوی حزب معرفی شد. ولی پس از شکست حزب UNP در انتخابات ۱۹۹۴، مصلحت را در جدائی از آن و پیوستن به قدرت حاکمه دانست و با پیوستن به دولت PA توانست مجدداً از امتیاز وزارت توسعه روستائی و دامپروری برای رهبر خود بهره مند شود. رهبر این حزب در مصاحبه های متعدد گفته است که آنچه برای او اهمیت دارد منافع اعضای CWC می باشد آن گونه که در انتخابات دسامبر ۲۰۰۱ به حزب متحد ملی پیوست و با روی کار آمدن دولت UNP، تندآمان رهبر حزب همچنان بعنوان یکی از اعضای کابینه جدید، پست وزارتخانه مسکن و امور زیربنایی کارگران کشاورزی را به عهده گرفت.

۳. جبهه آزادی بخش خلق (JVP)

هرچند بیشتر رهبران این حزب به دنبال شورش سال ۱۹۸۹، توسط نیروهای امنیتی کشته شدند و حزب نتوانست در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۴ آرای زیادی به دست آورد اما با توجه به اندیشه های چپگرا و شعارهای ضد سرمایه داری و طرفداری از کارگران، محرومین و جوانان بیکار در انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۰۰ توانست صاحب ده کرسی در پارلمان شود و هنگامی که کنگره مسلمین سریلانکا از دولت اتحاد مردمی خارج شد، قول حمایت یک ساله از PA و رئیس جمهور را در پارلمان دارد و سپس در سپتامبر ۲۰۰۱ موافقت کرد تا از دولت PA که در پارلمان از اکثریت افتاده بود، حمایت کنند. برای این ائتلاف JVP شروط سختی را برای مانند عدم همه پرسی برای اصلاح قانون اساسی، قطع مذاکره با برهه های تأمیل و قطع برنامه های خصوصی سازی را گذاشت. بنابراین، ائتلاف دو ماه بیشتر دوام نیاورد و پس از استعفای تعدادی از اعضای کابینه PA در اعتراض به سیاست های JVP، رئیس جمهور پارلمان را منحل کرد. در انتخابات دسامبر ۲۰۰۱، جی وی پی توانست ۱۶ کرسی پارلمان را بدست آورد اما از ائتلاف با دولت جدید که از حزب متحد ملی (طرفدار سرمایه داری، اقتصاد آزاد و خصوصی سازی) بود، سر باز زد.

۴. احزاب سیاسی تأمیل

هرچند جبهه آزادی بخش برهه های تأمیل (LTTE) و چندین گروه دیگر تأمیل خواستار استقلال مناطق تأمیل نشین بوده و در این راه به مبارزه مسلحانه روی آورده اند اما تعدادی از احزاب سیاسی تأمیل نیز هستند که به مرور زمان از مبارزه خسته شده و مشی سیاسی و پارلمانتاریستی را برای رسیدن به اهداف تأمیل ها در پیش گرفته اند. یکی از این احزاب جبهه آزادی بخش تأمیل (TULF) است. این حزب در انتخابات ۱۹۹۴ با دولت اتحاد مردمی ائتلاف کرد و توانست امتیازات

سیاسی از دولت مرکزی بگیرد. در اواسط اکتبر ۲۰۰۱ چهار حزب تامیل TULF، سازمان آزادی بخش تامیل ایلام (TELO)، جبهه آزادی بخش انقلابی خلق ایلام (EPRLF) و کنگره تامیل های سراسر سیلان (ACTC)، اتحاد ملی تامیل (TNA) را تشکیل دادند و در انتخابات دسامبر ۲۰۰۱ صاحب ۱۵ کرسی در پارلمان شدند. این اتحاد بعداً به دولت حزب متحد ملی که در انتخابات مزبور پیروز شده بود، پیوست.

ج) قانون اساسی، تحولات و ویژگی ها آن

پس از جنگ جهانی دوم لردسولبری نماینده بریتانیا با همکاری سناییکه که ریاست حزب متحد ملی (UNP) را عهده دار بود قانون اساسی برای استقلال سریلانکا را در سال ۱۹۴۷ طرح ریز کردند و پس از مذاکراتی این کشور در فوریه سال ۱۹۴۸ به استقلال رسید. در اولین انتخابات که بر اساس قانون اساسی انجام شد آقای سناییکه به نخست وزیری انتخاب و با تشکیل هیأت وزیران اختیارات سابق انگلستان در زمینه امور خارجی و دفاع به مقامات سریلانکائی واگذار شد. پارلمان دارای دو مجلس که یکی مجلس ملی دارای ۱۰۱ نماینده و مجلس سنا مرکب از ۳۲ عضو، قدرت قانونگذاری را بدست گرفت و به موجب قانون مقام تشریفاتی فرمانداری کل به نماینده پادشاه انگلیس داده شد.

دومین قانون اساسی سریلانکا در سال ۱۹۷۲ توسط جبهه متحد (UF) که مرکب از سه حزب آزادی سریلانکا، حزب کمونیست و حزب ساما ساماجا و تحت رهبری خانم باندراناییکه بود، به تصویب رسید بر اساس قانون اساسی جدید سریلانکا تبدیل به یک کشور محوری شد و نام آن از سیلان به سریلانکا تغییر یافت. در این قانون، رئیس جمهور فاقد اختیارات بوده و قدرت در دست نخست وزیر متمرکز شد. پارلمان از دو مجلس به یک مجلس مجمع ملی تبدیل و نمایندگان به ۱۶۱ نفر افزایش یافت. رئیس جمهور بجای حکمران انگلیس تعیین شد و بدین ترتیب سریلانکا به استقلال کامل نائل آمد. رئیس جمهور ریاست قوه مجریه، فرماندهی قوای مسلح را بر عهده گرفت ولی در همه حال کلیه امور تحت نظارت نخست وزیر انجام می گرفت. در ژوئیه سال ۱۹۷۷ که حزب متحد ملی (UNP) دوباره به قدرت رسید، رئیس جمهور جدید آقای جایاواردنه از ابتدا تصمیم به تغییر مجدد قانون اساسی گرفت و معتقد بود که قانون اساسی موجود الگویی از حکومت پارلمانی انگلیس است و باید متحول شود. حزب متحد ملی مصمم بود که یک رژیم ثابت، ترکیبی از رژیم جمهوری امریکا و فرانسه در کشور برقرار نمایند بطوریکه رئیس جمهور بجای نخست وزیر بر دستگاہ اجرایی مملکت حکومت و نظارت داشته باشد. در سیستم جدید که توسط جایاواردنه پایه ریزی شد نخست وزیر تحت هدایت و تعالیم ریاست جمهوری انجام وظیفه می کند و قدرت نخست وزیر جای خود را به سیستم جدید یعنی قدرت ریاست جمهوری می دهد. در این سیستم رئیس جمهور اختیار دارد که به عزل و نصب نخست وزیر و سایر وزراء کابینه پرداخته و یا مسئولیت و اداره هر وزارتخانه را به تشخیص و صلاحدید خود بعهده گیرد. و او می تواند مجلس را منحل و انتخابات جدید برگزار کند. تحت این سیستم که رئیس جمهور جایاواردنه معمار بنای آن بود، بقول خود او، رئیس جمهور تنها کاری را که نمی تواند انجام دهد، تغییر جنسیت مرد به زن و بالعکس است.

انتخابات مجدد ریاست جمهوری که در سال ۱۹۸۸ انجام شد راناسینکه پرماداسا بعنوان دومین رئیس جمهور سریلانکا انتخاب گردید. در آگوست ۱۹۹۱ طرحی برای استیضاح ریاست جمهوری از سوی نمایندگان مخالف و برخی نمایندگان حزب حاکم تسلیم رئیس مجلس شد. این مبارزه توسط آقایان لالیت آتولامودالی، گامینی و پرمایاندرا، که از رهبران UNP (حزب متحد ملی) و وزیرای کابینه آقای پرماداسا بودند رهبری می شد. علت عمده نارضایتی و اقدام ایشان

برای استیضاح رئیس جمهور این بود که افراد مذکور که در زمان جایواردانه، از موقعیت بسیار خوبی با توجه به نزدیکی شان به مرکز قدرت برخوردار بودند در زمان رئیس جمهور پرماداسا جایگاهی را که برای خود متصور بودند نیافتند و لذا با حمایت احزاب مخالف و جناح مخالف پارلمان مبارزه بسیار جدی را برای برکناری پرماداسا از ریاست جمهوری شروع کردند. بهر تقدیر استیضاح رئیس جمهور در عمل شکست خورد و بعد از چند سال آقای پرماداسا به قتل رسید و قدرت به آقای ویجی تونگه نخست وزیر وقت منتقل گشت. بر خلاف انتظار مخالفین، سیستم حکومتی در این کشور هنوز ریاست جمهوری است و رئیس جمهور در رأس امور می باشد و برای مدت ۶ سال انتخاب می شود. وی میتواند برای دو دوره به این مقام نائل شود. رئیس جمهور فعلی خانم چاندریکا باندرانایکه کوماراتونگا است که در انتخابات سپتامبر ۱۹۹۴ از ائتلاف PA به پیروزی رسید و در انتخابات ریاست جمهوری ۲۱ دسامبر ۱۹۹۹ برای بار دوم پیروز گردید و به مدت ۶ سال رئیس جمهور سریلانکا خواهد بود.

عربستان سعودی

جغرافیای انسانی

۱. جمعیت، ترکیب و پراکندگی آن

بر طبق آخرین آمار منتشره از سوی سازمان آمار و جمعیت عربستان شمار جمعیت این کشور ۱۷۰۵۰۹۳۴ میلیون نفر برآورد گردیده است که در این میان تعداد اتباع سعودی و افراد خارجی مقیم عربستان بدین شرح می‌باشد.

رشد جمعیت

رشد جمعیت در این کشور ۳/۴ درصد می‌باشد که اگر این رشد جمعیتی همچنان باقی بماند تا سال ۲۰۰۰ به ۱۹ میلیون نفر خواهد رسید. در این کشور درصد سعودیهای زیر ۱۵ سال، ۴۵/۳٪ از کل جمعیت را در برمی‌گیرد و جمعیت کل افراد زیر ۱۵ سال ۷۲۷۴۰۰۰ نفر و جمعیت بالای ۶۵ سال ۴۱۷/۰۰۰ نفر که درصدی حدود ۲/۶ می‌باشد.

آخرین آمار رشد جمعیت مربوط به سال ۱۹۹۳ به شرح زیر می‌باشد:

جمع متولدین	۶۷۴/۳۹۴ نفر
میزان تولد [از هر ۱۰۰۰ نفر]	۴۲٪
جمع مرگ و میر	۱۱۴/۰۰۵ نفر
میزان مرگ و میر [از هر ۱۰۰۰ نفر]	۷/۱ درصد
عمر متوسط حیات [زنان]	۶۸ سال
عمر متوسط حیات [مردان]	۶۵ سال

مهاجرت

در این کشور مهاجرت روندی رو به رشد دارد. چنانکه به آمار منتشره توسط سازمان آمار و جمعیت عربستان نگاهی بیفکنیم این موضوع روشنتر خواهد شد. بر طبق آمار وزارت دارایی و اقتصاد عربستان، تا پایان سپتامبر ۹۳ میلادی ۷۲/۲ درصد از کل جمعیت این کشور را اتباع آن تشکیل می‌دهند و تا پایان سپتامبر ۹۳ بیش از چهار میلیون و ۶۲۴ هزار نفر، حدود ۲۷ درصد از کل جمعیت کشور را اتباع خارجی تشکیل شده است. نوع دیگر مهاجرت در این کشور، مهاجرت از مناطق روستایی و دور افتاده به مناطق شهری می‌باشد که به علت یکسان نبودن امکانات اجتماعی در شهر و روستا این روند در کشور رو به رشد بوده است.

سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

از نظر جغرافیایی، عربستان به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده است. قسمت شمالی به علت خشک و غیر قابل سکونت بودن، تاریخ یکنواختی داشته است. مردم این قسمت، مردمان کوچ‌نشین هستند، اما در قسمت جنوبی کشور به علت دارا بودن آب و هوای مساعدتر، جمعیت متراکم و مردم شهرنشین می‌باشند.

چند عامل باعث مهاجرت‌های گسترده در این شبه جزیره گردیده است. اول، در قسمت جنوب یک راه بین‌المللی به نام «بخور» وجود داشته که این منطقه را از یک سو به دریای مدیترانه و از سوی دیگر به مصر متصل می‌نمود؛ اما در آغاز قرن دوم میلادی دریانوردان رم متوجه اقیانوس هند گردیدند و راه بین شرق و غرب را به منطقه شمالی تغییر دادند و لذا از

اهمیت راه جنوب کاسته شد. دوم؛ در جنوب شبه جزیره سد بزرگی به نام مارب وجود داشته که عامل مهمی در شکل-گیری جمعیت در شبه جزیره عربستان بود، اما به تعبیر قرآن کریم این سد شکسته شد و این مسئله عامل مهمی در انجام مهاجرتها بوده است. این مهاجرتها از دو طریق صورت می گرفته است: عده‌ای از جنوب به شمال و برخی از شرق به غرب مهاجرت کرده‌اند که در این مسیرها به اقتضای زمان و نیاز مهاجران، شهرک‌هایی تاسیس و در نتیجه حکومت‌هایی به وجود آمده است. گروه‌هایی از مهاجران که از جنوب به شمال کوچ کرده بودند، در شهر مکه مستقر شدند. به طور مشخص دو قبیله خزاعه و جرهم در این شهر سکنی گزیدند، که اکثر مردم عربستان از این دو قبیله نشأت می‌گیرند. در حال حاضر تعداد چهار هزار قبیله در این کشور وجود دارد.

اقوام و نژادها و روابط آنها

نژاد مردم عربستان سامی است. مورخان اعراب را به دو دسته بانه و باقیه تقسیم کرده‌اند. اعراب بانه یا اقوام نابوده شده مثل عاد و ثمود می‌باشند و اعراب باقیه که به دو دسته یعنی اعراب عاربه و مستغربه تقسیم می‌شوند. قبایل قحطانی را عاربه یا اعراب اصیل و سایر اعراب که از قسمت‌های دیگر آمده‌اند؛ مثل نژاد حضرت اسمعیل را مستغربه می‌گویند. مهمترین طوایف در عربستان عبارتند از: مطیر، عتبه، بنی سلیم، قریش، هذیل، البقوم، عدوان، بنی حارث، بنی لحيان، بنی سعد، شمر.

زبان و خط

زبان رسمی کشور، زبان عربی می‌باشد که از زبانهای سامی است. زبان دوم مردم عربستان سعودی زبان انگلیسی است که در دستگاه‌های دولتی و مراکز تجار و دانشگاه‌های این کشور از آن استفاده می‌شود. علاوه بر این دو زبان، زبانهای اردو، پشتو نیز در میان مهاجرین رایج است. خط مردم عربستان عربی است. براساس آخرین آمارگیری گروه‌های تشکیل دهنده جامعه عربستان را بیشتر آفریقایی، هندی، پاکستانی و مصری شامل می‌شوند، که جمعاً ۲۵٪ از کل جمعیت را شامل می‌شوند. و ۷۵٪ باقی اعراب عربستان می‌باشند. قبل از جنگ دوم خلیج فارس و اشغال کویت اعراب یعنی حدود ۱۰٪ از کل جمعیت عربستان را شامل بودند که بعد از جنگ دوم خلیج فارس از این درصد کاهش یافته و بر درصد مصریان افزوده شده است.

جغرافیای سیاسی

۱. اهمیت استراتژیک عربستان در منطقه

کشور عربستان سعودی با واقع شدن در منطقه حساس خلیج فارس و دارا بودن بزرگترین ذخایر نفتی جهان از دیدگاه جهانی دارای ارزش بسیاری می‌باشد. این کشور تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همواره با ایران به عنوان یکی از دو ستون استراتژی آمریکا [به ویژه از دوره نیکسون، کسینجر] در منطقه بوده است. اما بعد از سقوط شاه و به خطر افتادن منابع دول غرب در خاورمیانه عربستان سعودی توانست نقطه قابل اتکایی در جهت جانشینی شاه به عنوان کلیدی برای تامین منابع آمریکا در منطقه درآید، از سوی دیگر با داشتن پیشینه دینی بسیار کهن و قرار گرفتن خانه خدا (کعبه) در این کشور به خودی خود نقش بسیار مهمی را نیز در بین کشورهای مسلمان جهان دارا می‌باشد.

این کشور از نقطه نظر جغرافیایی و قرار گرفتن در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، همیشه مورد توجه سران قدرتهای بزرگ بوده است. از یک جهت دسترسی به خلیج فارس و دریای سرخ و از سوی دیگر در دست داشتن $\frac{1}{4}$ ذخایر نفت جهان، همواره این کشور را در موقعیتی جدا از کشورهای دیگر حوزه خلیج فارس [به استثنای ایران و عراق] قرار می‌داد. با قدرت یافتن مصر در زمان جمال عبدالناصر و حرکت فکری وی و همچنین بروز کودتا در سوریه و یمن جنوبی سابق و عراق، توجه قدرتهای غربی به این کشور که یک کشوری جدید با خط فکری میانه‌روی بود بیشتر گشت. علاوه بر این ریاض سعی داشت تا با استفاده از شراکت قومی و فرهنگی با دیگر اعراب حوزه خلیج فارس همیشه نقش بزرگتر آنان را بازی کند و با برقراری روابط عمیق و نزدیک با دولتهای عرب منطقه سیاست خود و خواسته‌های غرب خصوصا آمریکا را در این بخش از جهان پیاده نماید، چرا که حفظ این منطقه همیشه از نقطه نظر استراتژیکی برای ابرقدرتها مهم بوده است. در گذشته به علت اینکه این منطقه بر سر راه سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا واقع شده و محل رفت و آمد اقوام و ملل مختلف بود و در حال حاضر نیز به دلیل وجود منابع عظیم نفتی و همچنین ایجاد سدّی در برابر نفوذ ایران در کشورهای منطقه و جلوگیری از به خطر افتادن منافع آنان دارای ارزش می‌باشد. دول غربی در جهت مقابله با پیشروی افکار مذهبی-انقلابی در منطقه و تا قبل از فروپاشی شوروی مقابله با خطر کمونیسم با فروش آواکسهای امریکایی و تسلیحات بسیار پیشرفته سعی نمودند تا خلاء ناشی از حذف قدرت ایران را در منطقه جبران نمایند. عربستان سعودی به علت مشابه بودن ساختارهای سیاسی و اقتصادی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس با آن، و آسیب پذیر بودن این حکومتها از دیدگاه این دولت سعی نمود با تجمع آنان در شورای همکاری خلیج فارس و عقد قراردادهای امنیتی با آنان؛ نفوذ خود را هر چه بیشتر در منطقه حفظ نماید و نهایتا عربستان سعودی با در دست گرفتن نقش رهبریت منطقه و جهان عرب سعی نمود دولتهای ضعیف منطقه را زیر چتر حمایتی خود قرار دهد، این مسائل مهمترین دلایل انگشت گذاری کشورهای قدرتمند بر ریاض بود چرا که با نفوذ در این کشور به طور غیر مستقیم می‌توانند از حمایت دول کوچکتر خلیج فارس نیز بهره‌مند گردند.

کشورهای مسلمان به این مکان مقدسه از دیدگاه مذهبی، بینشی همراه با احترام برای عربستان سعودی به ارمغان آورده است. عربستان سعودی به دلیل داشتن بزرگترین ذخایر نفت جهان و جمعیت بسیار اندک از نظر نیروی انسانی کارآمد، کشور بسیار فقیر می‌باشد. به همین دلیل در این کشور و بسیاری از کشورهای نفت خیز، شاهد حضور گسترده کارگران و کارشناسان خارجی هستیم که در بخشهای مختلف صنعت نفت و نظامی فعال هستند. بدینگونه کمبود نیروی انسانی، عربستان را یک کشور مهاجر پذیر نموده که برای گردش چرخهای اقتصادی، نظامی، اداری، خدماتی خود به نیروهای انسانی خارجی نیازمند است. در این جا مسائل و عواملی که باعث اهمیت یافتن بسیار عربستان سعودی به جهات مختلف استراتژیکی، سیاسی و اقتصادی شده‌اند را یادآوری می‌نماییم:

۱. واقع شدن در خاورمیانه
۲. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به خطر افتادن منافع دول غربی در منطقه و اهمیت یافتن عربستان سعودی از نظر آمریکا
۳. تلاش جهت به دست گرفتن رهبری جهان عرب و بازی کردن نقش اصلی رقابت سیاسی در همین راستا.
۴. ارتباط با خلیج فارس و دریای سرخ

۵. در دست داشتن $\frac{1}{4}$ ذخایر نفتی جهان

۶. وجود مهمترین مکان مقدسه مسلمانان در این کشور

۷. نداشتن جمعیت فعال به حد کافی و وجود بازار کار برای مهاجران.

ادیان و مذاهب

سرزمین عربستان با داشتن قدمت تاریخی، مکانی است که حضرت ابراهیم خلیل (ع) به فرمان خداوند، جایگاه و مامن اصلی یکتاپرستی را بنیان نهاد. این موضوع باعث اهمیت یافتن مکه و رونق آن گردید و مرکز اصلی جزیره العرب محسوب گشت. از آن زمان به بعد کعبه زیارتگاه خدایپرستان گشت و مکه به واسطه حضور مردم برای زیارت خانه خدا، رونق تجاری و سیاسی فراوانی را کسب نمود. با بعثت حضرت رسول اکرم (ص) این شهر و سرزمین وارد مرحله جدیدی گردید. در اوایل قرن هفتم میلادی بعد از بعثت حضرت رسول، با تلاشها و فداکاریهای مداوم ایشان و یاران مخلصش، اسلامی در سراسر عربستان رواج یافت. با رحلت ایشان دوره خلفای راشدین آغاز گشت. آنان توانستند مخالفان را سرکوب و سراسر سرزمین عربستان را تحت محکومت مرکزی درآورند و با گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی با دیگر ممالک، وضعیت اقتصادی مسلمانان رو به بهبودی نهاد. در زمان خلافت حضرت علی (ع) فتنه خوارج صورت گرفت، آن حضرت در جنگ با این گروه، آنان را در نهروان شکست دادند؛ اما ریشه‌های فکری آنان هنوز هم در عربستان و بعضی از کشورهای خلیج فارس وجود دارد.

در قرن سیزدهم هجری شخصی به نام محمد بن عبدالوهاب فرقه‌ای به نام وهابیت را در عربستان رواج داد. این آیین توانست قسمتی از عربستان را تحت نفوذ خود آورد. چرا که منطقه الشریقه، عسیر و نجران و برخی از حجازیان وهابی نیستند. در حال حاضر خانواده حاکم بر عربستان پیرو آیین وهابیت هستند. طرفداران آیین وهابیت سخت‌گیری بسیاری در شاعر دینی می‌نمایند. آنان معتقدند تعمیر و ساختن قبور برای پیامبران، زیارت قبور مومنان، توسل به اولیاء الهی، نذر برای اهل قبول، طلب شفاعت از اولیاء خدا، بزرگداشت موالید اولیاء الله بدعت در دین خداست. اکثریت مردم این کشور طرفدار آیین وهابیت هستند. اقلیتی نیز شیعه در نواحی استانهای شرقی کشور سکونت دارند، همچنین بر طبق آخرین آمار در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۱ حدود ۶۰۰۰۰ مسیحی کاتولیک [شامل مسیحیان عربستان سعودی، امارات عربی متحده و یمن] در این مناطق زندگی می‌کنند. در حوالی مکه معظمه زیدیه‌ها و در جنوب و نزدیک مرز یمن نیز گروه‌هایی از فرق شیعه زندگی می‌نمایند.

نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه

محمد بن عبدالوهاب بعد از اینکه از نجد و عراق و سپس مصر و شام رانده گردید، به «درعیه» رفت و در این شهر با محمد بن سعود حاکم آنجا ملاقات نمود. این دو نفر با یکدیگر پیمانی بستند که به موجب آن عبدالوهاب حکومت محمد بن سعود را شرعی شمرده و گسترش و بسط دهد و در مقابل زعامت دینی مختص به محمد بن عبدالوهاب باشد، این حق و حقوق در بین فرزندان ایشان نیز همچنان باقی بماند. بدین گونه هر دو با تلاش فراوان آیین وهابیت را بسط دادند و قدرت در دست آل سعود قرار گرفت. آنان توانستند بر خاندان آل رشید و شریف که رقبای آنان بودند پیروز گردند. این مسئله تا زمان حاضر نیز ادامه دارد. در زمان فعلی مفتیهای وهابی در اوضاع سیاسی جامعه نقش زیادی دارند. البته در طول تاریخ به علت وصلتهای زیادی که بین این دو خاندان صورت گرفته، این دو خاندان در اصل به صورت یک خانواده

درآمده‌اند. از سوی دیگر سه تن از وزرای کابینه یعنی وزرای دادگستری، وزارت حج و وزارت شئون اسلامی، اوقاف، دعوت و ارشاد با مشورت آنها انتخاب می‌شوند.

کشور عربستان، کشوری مذهبی است که قوانین آن بر پایه اسلام می‌باشد. نقش مذهب در این کشور بسیار بالاست و هیچ عملی خلاف شرعی در کشور تحمل نمی‌شود و تمامی سیاست کشور بر پایه آیین رسمی کشور که همان وهابیت باشد پایه ریزی شده است.

روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

در کشور عربستان وهابیان اکثریت را دارا می‌باشند. این فرقه مذهبی در تمامی زمینه‌ها عقاید خود را سرلوحه قرار داده و حتی در اداره حرمین شریفین نیز مقرراتی منطبق بر آیین خویش را اعمال می‌نمایند. در رساله محمدبن عبدالوهاب که به نام «کشف اشبهات» است بیش از ۲۴ بار افراد غیر وهابی را کافر دانسته است. آنها مقابر و گنبد و بارگاه ائمه دین و بزرگان اسلام را به عنوان اینکه مورد پرستش قرار می‌گیرند و این کار بدعت می‌باشد خراب می‌نمایند. آنها همچنین مسئله شفاعت، توسل به ائمه ... را شرک می‌دانند، این در حالی است که مسائل بالا مورد تایید علمای اهل سنت نیز می‌باشد. شیخ صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان عضو هیئت کبار العلماء جزوه‌ای تحت عنوان احکام بدعت و تعریف انواع آن را منتشر ساخته و در آن چهار نوع بدعت را شرح داده بود و در ادامه به بدعت‌گذاران (به قول آنان) از جمله تشیع حمله کرده است. در بخش مقابله با بدعت‌گذاران پیشنهاد می‌نماید که یکی از راههای مقابله عدم معاشرت و خرید و فروش و نشست و برخاست با آنان است، مگر اینکه به جهت نصیحت و راهنمایی باشد. این مسئله تا جایی پیش رفته است که جمعی از شخصیت‌های وهابی تندرو در منطقه شرقیه عربستان نامه‌ای برای شیخ عبدالعزیز بن باز عالیترین مقام مذهبی کشور ارسال داشتند که طی آن از ایشان خواستار شدت عمل علیه پیروان اهل بیت در این کشور شدند. البته دولت با وجود فتوای علمای وهابی از انجام مراسم مذهبی شیعیان آن هم فقط در نواحی شرقی به طور کامل جلوگیری به عمل نمی‌آورد.

تشکیلات مذهبی

با توجه به ساختار حکومت آل سعود که بر اساس توافق رهبر مذهبی وهابیت و بزرگ خاندان آل سعود بوده است، سعودیها حاکمیت مذهبی بر کشور را نیز تبلیغ می‌نمایند که در این راستا به جز تشکیلات حکومتی و وزارت شئون اسلامی، اوقاف، دعوت و ارشاد، سازمانهای دیگری در این رابطه به امور مذهبی می‌پردازند که عبارت‌اند از:

الف) سازمان رابط عالم اسلامی

این سازمان حدود ۳۲ سل قبل با عضویت نمایندگانی از سایر کشورها تشکیل گردید و از پرقدردترین سازمانهای مذهبی در عربستان محسوب می‌شود. بودجه سالانه این سازمان معادل یکصدوسی میلیون ریال سعودی می‌باشد. همچنین، در بیشتر کشورهای جهان شعبه دارد. وظایف این سازمان عبارت است از:

آموزشهای اسلامی، توزیع کتب اسلامی و قرآن، آموزش زبان عربی، کمک به موسسات اسلامی. موسسات وابسته به این سازمان را در زیر می‌آوریم:

۱. مجمع فقه اسلامی؛ ۲. شورای عالی جهانی مساجد؛ ۳. سمینار زیر بنایی تربیت اسلامی؛ ۴. مجالس قاریه المساجد؛ ۵. سازمان جوانان اسلامی.

این سازمان طی ۱۰ سال گذشته حدود ۱ میلیارد ریال صرف ساختمان بناهای اسلامی و ترویج اسلام نمود و دولت نیز در ده سال اخیر ۱۱ میلیون ریال جهت ترویج اسلام، ۳۵ میلیون ریال به سازمانهای خیریه، بیمارستانها و درمانگاهها در خارج از کشور، ۲۰ میلیون ریال به نشر و حفظ قرآن و موسسه ائمه ارشاد کمک کرده است. همچنین تعداد یکهزار مسجد در جهان و صدها مرکز اسلامی زیر نظر این سازمان مشغول فعالیت می‌باشند. میزان کمک عربستان سعودی به کشورهای دیگر تا کنون بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار بوده است که بخشی از آن در این موارد هزینه شده است: احداث ۲۰ مرکز اسلامی؛ احداث ۱۲۵۹ باب مسجد؛ احداث ۱۰۶۹ باب مدرسه؛ احداث ۲۰۰ باب موسسه مذهبی؛ احداث ۱۳۴ دانشگاه؛ احداث ۴۱ باب درمانگاه، احداث ۷۶ باب بیمارستان؛ احداث ۱ باب انستیتو جهان عرب در پاریس.

ب) سازمان علمای بزرگ [کبار العلماء]

این سازمان به ریاست شیخ عبدالعزیز بن باز اداره می‌شود که مرکز از ۲۱ تن از علمای طراز اول کشور می‌باشد. عمده فعالیت اعضای این سازمان صدور فتاوی است و می‌توان گفت در مسائل مذهبی و سیاسی این فتاوی نقش مهم در کشور دارند.

ج) سازمان امر به معروف و نهی از منکر

این سازمان با سابقه طولانی در کشور نقش مهمی را ایفا می‌کند. فعالیتهای اصلی آن شامل: دعوت مردم برای برگزاری نمازهای جماعت و جمعه؛ دعوت برای رعایت شئون اسلامی و حجاب برای بانوان و جلوگیری از فعالیت مراکز غیر شرعی می‌باشد. دیگر نهادهایی که به امور مذهبی می‌پردازند عبارتند از:

- ریاست عام اداره تحقیقات علمی و مذهبی و صدور فتاوی و دعوت به ارشاد؛ جمعیت حفظ قرآن؛ المجمع الفقهی؛ ریاست عام امور حرم مکی و حرم نبوی؛ شورای عال مساجد جهانی؛ سازمان رسیدگی به وضع اقلیتهای اسلامی در کشورهای غیر اسلامی.

به علت اینکه کشور عربستان یک کشور اسلامی و مذهبی است و همواره دارای فرهنگی آمیخته به دین و مذهب طی تاریخ بوده است مرمان این کشور نیز پابندی زیادی به انجام فرایض دینی و آداب و سنن مربوط به مذهب را دارا می‌باشند. البته در کنار مسئله مذهب و انجام به دستورات آن، فرهنگ قبیله‌ای و آداب و رسوم قبیله‌ای نیز بر اعمال و رفتار مردم تاثیر بسیار گذاشته است که این دو را نمی‌توان جدا از یکدیگر بیان نمود. اگرچه مذهب نقش بسیار بالایی را دارا می‌باشد؛ اما نقش فرهنگ قبیله‌ای را نیز نباید فراموش کرد.

حوزه‌های دینی و رهبران مذهبی

حوزه‌های دینی عربستان به شکل دانشگاهی تکامل یافته است. دانشگاههای اسلامی که مروج آیین رسمی کشور نیز می‌باشد دانشجویان خارجی مخصوصا دانشجویان کشورهای اسلامی با هزینه دولت عربستان مقاطع تحصیلی خود را ادامه می‌دهند.

دانشگاه اسلامی در مدینه منوره [تاسیس در سال ۱۳۸۱]؛ این دانشگاه به منزله یک مرکز اسلامی جهانی درآمده و دارای پنج دانشکده است که هر کدام از ۱۳ بخش تشکیل شده است. این دانشکده‌ها عبارتند از: دانشکده شریعت،

دانشکده تبلیغ و اصول دین، دانشکده قرآن و مطالعات سیاسی، دانشکده روایات شریفه و مطالعات اسلامی، دانشکده زبان عربی.

ام القرائ طائف - این مرکز علمی در سال ۱۹۸۱ تاسیس گردید، ریاست این مکان به عهده دکتر رشیدبن راجی و معاونت آن به عهده دکتر محمد ابراهیم عمید علی می‌باشد. شمار استادان ۹۰ نفر و شمار دانشجویان شاغل به تحصیل ۲۰/۰۰۰ نفر می‌باشد، از جمله دانشکده‌های وابسته به آن: دانشکده تعلیم و تربیت، دانشکده مطالعات کتابداری می‌باشد. تعداد کتابهای موجود در کتابخانه مرکز علمی فوق ۵۰/۰۰۰ جلد است. در عربستان، ۳۰ هزار باب مسجد و مسجد جامع وجود دارد که در ۶/۵۳۵ مسجد آن نماز جمعه برگزار می‌شود و در ۲۳/۶۶۹ مسجد ۹۰ هزار امام جماعت و مؤذن وجود دارد.

رهبران مذهبی این کشور که همان علمای وهابی هستند نقش مهمی در کشور دارا می‌باشند، و از این جهت که کشور بر پایه اسلام و مذهب استوار است، علما و مفتیهای عربستان دارای قدرت بسیار زیادی هستند. آنان اجتهاد آزاد را سرلوحه کار خویش قرار داده‌اند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

جامعه عربستان بر پایه روابط قبیله‌ای استوار است. تعصب و علقه نیرومند قبیله‌ای به علاوه مذهب شکل دهنده کلی فرهنگ جامعه می‌باشد. این ساختار جامعه عربستان، مانع از به وجود آمدن فرهنگی یگانه شده است. با اینکه دین اسلام در این سرزمین ظهور نمود و مدت زمان این سرزمین مرکزیت جهان اسلام را به عهده داشت اما از آنجا که در سرزمین فوق قبیله‌های زیادی زندگی می‌کنند و هر کدام آداب و رسوم خاص خود را به عنوان یک میراث نگهداری می‌کنند نتوانستند با بهره‌گیری از آیین اسلام به تمدنی که کشورهای چون ایران، مصر و پاکستان در سایه فرهنگ اسلامی به دست آورند، دست یابند. با خارج شدن مرکزیت خلافت از عربستان در زمان امویان این کشور، به عنوان گوشه‌ای از جهان اسلام درآمد که با اضمحلال خلافت عباسی و آشفتگی در دستگاه مزبور دوباره این سرزمین به فرهنگ قبیله‌ای به شکل ملوک الطوائفی رو آورد. این فرهنگ به وجود آمده فاقد هرگونه بالندگی و پیچیدگی خاص فرهنگهای کهن بود. در حال حاضر در عربستان سعودی مردم به دو گروه عمده تقسیم شده‌اند: گروه سنت گرا، گروه متجددین، سنت گرایان معتقد به حفظ ارزشهای بومی و اسلامی بوده و با هر نوع افزایش نفوذ فرهنگ غربی و خارجی مخالفت می‌نمایند. متجددین در راه هر چه وابسته‌تر شدن به غرب خصوصاً امریکا سعی و تلاش می‌نمایند. علت این مسئله را هم باید حضور گسترده کارشناسان و اتباع خارجی و تکنولوژی غرب در این کشور دانست که به طور طبیعی با ورود خود به کشور عربستان فرهنگ خاص خود را نیز به همراه می‌آورند و با گسترش فرهنگ مهاجران، جوانان کشور اولین طعمه آنها می‌باشند.

خصایص ویژه اجتماعی

جامعه عربستان یک جامعه سنتی است که با روشهای غیر معقول در حال مدرنیزه شدن است. از خصایص ویژه این جامعه به مانند دیگر جوامع جهان سوم تبعیض طبقاتی فاحش آن می‌باشد. اختلاط مردم بومی کشور با مهاجران یک بافت اجتماعی ناهماهنگ را تشکیل داده است. این طبقه به وجود آمده به همراه کسبه، کارگران و کشاورزان در مقابل طبقه اشرافی و مرفه و وابستگان دولتی کمتر مورد حمایت حکومت قرار می‌گیرند. طبقه مرفه و اشرافی کشور، نقشهای اصلی و کلیدی را در سیاست، تجارت و صنعت به عهده داشته و جزء طبقه ممتاز محسوب می‌شوند. در عربستان سعودی اختلاف

درآمد به وضوح نمایان است. از سویی نظام سنتی قبیله‌ای و از سوی دیگر حاکمیت طبقه اشراف مانع ایجاد تعادل اقتصادی بین اقشار مردم شده است. در شهر مظاهر تمدن و پیشرفت و بیشترین امکانات رفاهی وجود داشته و در روستاها و مراکز دور از شهز مردم با کمترین امکانات دست و پنجه نرم می‌کنند. به طور کلی آداب و رسوم مردم عربستان تحت تاثیر فرهنگ اسلامی قرار دارد. در کنار آداب و رسوم به جامانده از فرهنگ اسلامی، فرهنگ قبیله‌ای و بیابانی نیز در میان مردم دیده می‌شود.

آثار مهم فرهنگی و تاریخی

کشور عربستان به جهت قدمت تاریخی فراوان، اماکن تاریخی - اسلامی زیادی را در خود جای داده است که مهمترین آن مسجدالحرام و مسجد نبوی (مسجد پیغمبر) می‌باشد. علاوه بر این دو مسجد تاریخی، باید از مساجد، حنفی و شافعی به عنوان مساجد قدیمی و آثار تاریخی که در شهر جده قرار دارند نام برد. در مدینه علاوه بر مسجد النبی، مساجد سبعة، قبا، ذوالحلیفه [مسجد شجره] عمر، عمامه، ابوبکر، علی ابن ابیطالب، رایه، قبلتین، ابوذر غفاری اجابه، بقله، فضیخ، سقیاء، نبی حرام، بنی قرنطه، جمعه، مسجد ردالشمس نیز دارای ارزش بس والای مذهبی و فرهنگی می‌باشند. غار حرا نیز که اولین مکان نزول وحی از جانب پروردگار بر پیامبر اسلام بود از دیگر آثار اسلامی - تاریخی کشور عربستان سعودی است که به عنوان شناسنامه تاریخی - فرهنگی سرزمین حجاز به شمار می‌آید.

نظام آموزشی

اولین مدرسه به سبک امروزی در عربستان در دوران حکومت ملک عبدالعزیز تاسیس گردید، قبل از آن، مدارس دینی و مساجد تعلیم علوم دینی و خواندن و نوشتن را به عهده داشتند، بعد از این زمان اقدامات جهت گسترش و توسعه فرهنگی کشور رو به افزایش نهاد، که تا سال ۱۹۵۱ به ۲۱ باب مدرسه انجامید و شمار دانش‌آموزان از ۲۳۱۹ نفر در سال ۱۹۳۹ به ۲۸ هزار نفر رسید. در سال ۱۹۵۳ به فرمان ملک سعود وزارت فرهنگ تاسیس گردید.

در این کشور موسسات آموزشی توسط دولت اداره می‌شود، آموزش قبل از دوره ابتدایی و آمادگی در این سطح فقط در مناطق شهری انجام می‌گیرد. دوره آموزش دبیرستان سه سال می‌باشد که بعد از سال اول دانش‌آموزان به دو گروه علوم و هنر تقسیم می‌شوند. مدارس صنعتی، بازرگانی و کشاورزی در عربستان وجود دارد که دانش‌آموزان پس از طی دوره میانی می‌توانند تحصیلات خود را در این مدارس ادامه دهند. سال تحصیلی در عربستان از اواخر سپتامبر یعنی اوایل مهر ماه آغاز شده و در اواخر ژوئن یعنی اوایل تیر ماه به اتمام می‌رسد. در این کشور مدت دوران تحصیلی به دو دوره نیم سال اول و دوم تقسیم می‌گردد. پس از نیم سال اول، تعطیلات عربستان به نام «اجازه الربیع» آغاز می‌گردد که به مدت دو هفته می‌باشد. در عید فطر و عید قربان هر کدام بیست روز تعطیلی برای محصلان می‌باشد که اگر این زمان با دوره تحصیلی دانش‌آموزان مصادف شود، یک عدم پیوستگی در دوران تحصیلی به وجود می‌آورد که موجب افول سطح آموزشی می‌گردد. دوران تحصیلی در عربستان ۱۲ سال می‌باشد.

در این کشور مدیریت آموزش و پرورش به دو بخش دختران و پسران تقسیم شده است. مدیریت بخش دختران به عهده ریاست کل آموزش دختران می‌باشد و مدیریت بخش پسران به عهده وزارت (آموزش و پرورش) و هر کدام از دو بخش دارای دانشکده‌های تربیت معلم مختص به خود با سیستم آموزشی مشترک می‌باشد.

مدارس عربستان در بخش پسران و دختران به دو نوع دولتی و ملی تقسیم می‌شود. در مدارس دولتی ثبت نام رایگان و کلیه هزینه‌ها و امکانات آموزشی از سوی دولت پرداخت می‌شود. محصلان این مدارس از افراد متوسط جامعه و قشر کم درآمد می‌باشند. در این مدارس شمار دانش‌آموزان بیشتر و کیفیت و امکانات آموزشی کمتر می‌باشد؛ اما مدارس ملی با دریافت شهریه‌های مختلف و زیاد، دارای امکانات آموزشی بیشتر و کیفیت بالاتری است؛ به طوری که در مقطع دبستان به آموزش زبان انگلیسی و کامپیوتر می‌پردازند.

علاوه بر مدارس ملی و دولتی تعداد ۲۲۲ مدرسه زیر نظر وزارت معارف و ریاست تعلیم دختران و مناطق مختلف کشور جهت حفظ قرآن کریم مشغول به کار هستند. ۳۸۰ هزار نفر در این مدارس در ساعات مختلف شبانه‌روز مشغول فراگیری و حفظ قرآن می‌باشند. اولین مدرسه آموزش قرآن کریم در سال ۱۳۶۷ هـ ق تاسیس گردید. همچنین مدارسی جهت روشندان در مقاطع مختلف تحصیلی در عربستان وجود دارد که ۱۶۹ کتاب، کلام الله مجید به خط بریل جهت استفاده این افراد در دسترس می‌باشد. تعداد کتابخانه‌های عمومی عربستان در سال ۱۳۹۰ هـ ق ۱۳ عدد و در سال ۱۴۱۰ به ۶۰ عدد افزایش یافت که در حال حاضر بیش از یک میلیون جلد کتاب در این کتابخانه‌ها موجود است. دانشگاه‌های عربستان به طور رایگان خوابگاه در اختیار دانشجویان خود قرار می‌دهد. شهرک‌هایی برای اسکان استادان و دانشجویان مجهز به بیمارستان و امکانات ویژه وجود دارد. در دانشگاه‌ها، مراکزی برای آموزش زبان عربی برای خارجیان، کتابخانه‌های مجهز به مدرنترین وسایل جهت استفاده از کتب و مراجع و لوازم آزمایشگاهی جهت تحقیقات علمی وجود دارد.

آمار کل محصلان عربستان در سال ۱۳۹۰ هـ ق ۵۴۰/۰۰۰ نفر بوده و در سال ۱۴۱۰ هـ ق به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر رسید. در حال حاضر ۱/۵ میلیون پسر و ۱/۳ میلیون دختر در این کشور مشغول به تحصیل هستند. در سال ۱۴۱۰ تعداد مدارس عربستان به ۱۶/۴۷۶ باب در برابر ۲/۹۴۹ باب در سال ۱۳۹۰ رسید. عربستان دارای هفت دانشگاه می‌باشد. همچنین دانشکده‌های تعلیم و تربیت برای دختران در ریاض و دمام و یک دانشکده علوم در دمام، یک دانشکده خدمات اجتماعی در ریاض برای دختران تاسیس شده است.

دانشگاه‌های عربستان سعودی

۱. دانشگاه ملک سعود

این دانشگاه در سال ۱۹۵۷ م در ریاض تاسیس گردید. دانشگاه مزبور یکی از بزرگترین دانشگاه‌های عربستان سعودی می‌باشد. زبان آموزشی این مرکز فرهنگی، عربی و در رشته پزشکی و مهندسی انگلیسی می‌باشد. ریاست دانشگاه به عهده دکتر احمد محمد الضباب و با معاونت دکتر ابراهیم عبدالرحمن المشیل است. تعداد استادان این دانشگاه ۲۶۷۹ نفر و تعداد دانشجویان آن نیز ۲۹/۶۴۱ نفر می‌باشد.

در کنار ساختمان اصلی دانشگاه، دو مجتمع مسکونی جهت استادان و دانشجویان تاسیس گردیده است. همچنین بیمارستان مجهزی به نام ملک خالد در کنار محل سکونت دانشجویان تاسیس گردیده است. این دانشگاه در شهر «ابها» و «القصیم» نیز دارای شعبه می‌باشد.

نشریات منتشره این دانشگاه عبارت‌اند از: گزارش سالانه، سالنامه آماری، بولتن دانشگاه، مجله دانشگاه ملک سعود.

دانشکده‌های این دانشگاه را در زیر نام می‌بریم:

دانشکده هنر، دانشکده تعلیم و تربیت [ابهاء]، دانشکده کشاورزی، دانشکده پزشکی، دانشکده علوم، دانشکده پزشکی [ابهاء]، دانشکده داروسازی، دانشکده تعلیم و تربیت، دانشکده مهندسی، دانشکده دندانسازی، دانشکده علوم پزشکی، دانشکده علوم کامپیوتر و اطلاعات، دانشکده معماری و نقشه‌کشی، دانشکده علوم اداری، دانشکده اقتصاد و علوم اداری [قصیم]، دانشکده دامپزشکی، مرکز مطالعات دانشگاهی زنان، انجمن زبان عربی، انجمن زبان و ترجمه.

۲. دانشگاه ملک عبدالعزیز

این دانشگاه به سال ۱۹۶۷ م/ ۱۳۷۵ ق در جده به عنوان یک دانشگاه ملی و خصوصی به سرپرستی ملک فصیل تاسیس گردید و در سال ۸۸-۱۳۸۷ افتتاح گشت و بنا به مصوبه شورای وزیران به دانشگاه دولتی تبدیل گردید. زبان آموزشی این مرکز فرهنگی عربی و انگلیسی می‌باشد. شمار استادان دانشگاه مزبور ۱/۱۴۷ نفر و شمار دانشجویان ۲۰/۰۷۷ نفر می‌باشد. عناوین دانشکده‌های این دانشگاه در زیر می‌آید:

دانشکده هنر و علوم انسانی، دانشکده اقتصاد و علوم اداری، دانشکده علوم، دانشکده علوم دریایی، دانشکده زمین شناسی، دانشکده مهندسی، دانشکده پزشکی و علوم پزشکی، دانشکده تعلیم و تربیت، دانشکده هواشناسی. نشریات منتشره این دانشگاه عبارتند از: ماهنامه اخبار الجمعی، المنار، اللقاء الجمعی.

۳. دانشگاه صنعت نفت و معادن ملک فهد

این دانشگاه در پنجم جمادی الاول سال ۱۳۸۳ ق/ ۱۹۷۵ م تاسیس گردید و در ابتدا تحت عنوان دانشکده انجام وظیفه می‌نمود و بعد از مدتی به دانشگاه تبدیل شد. زبان آموزشی این مرکز فرهنگی، عربی و انگلیسی است. این دانشگاه متشکل از پنج دانشکده جهت مطالعات دانشگاهی می‌باشد که عبارتند از: دانشکده علوم، دانشکده مهندسی تطبیقی، مدیریت، صنایع و محیط زیست. عناوین کالج‌های این دانشگاه نیز به ترتیب زیر است:

کالج شیمی، مطالعات اسلامی و عربی، علوم ریاضی، فیزیک، علوم کامپیوتر و مهندسی، علوم اطلاعات و کامپیوتر، شمار استادان دانشگاه ۶۹۸ نفر و شمار دانشجویان آن ۵۵۰۰ نفر می‌باشد. نشریات منتشره دانشگاه شامل: مجله عربی، بوتن دانشجویی، بولتن فارغ‌التحصیلان می‌باشند.

۴. دانشگاه ملک فیصل

این دانشگاه در سال ۱۹۷۵ در دمام تاسیس گردید، شعبه‌ای از این دانشگاه نیز در شهر احساء دایر می‌باشد. زبان آموزشی مرکز فرهنگی فوق عربی و انگلیسی است. شمار استادان ۵۱۹ نفر و شمار دانشجویان این دانشگاه ۴۵۷۹ نفر است. دانشکده‌های دانشگاه ملک فیصل را در زیر برمی‌شماریم:

دانشکده کشاورزی و صنایع غذایی (الاحساء)، دانشکده معماری و نقشه‌کشی (دمام)، دانشکده تعلیم و تربیت (الاحساء)، دانشکده پزشکی و علوم پزشکی (دمام)، دانشکده دامپزشکی (الاحساء)، دانشکده مدیریت و نقشه‌کشی (الاحساء).

۵. دانشگاه اسلامی امام محمدبن سعود

این دانشگاه در سال ۱۹۵۳ تاسیس گردید. شمار استادان دانشگاه مزبور ۱۲۳۶ نفر و شمار دانشجویان مشغول به تحصیل ۱۳/۶۱۳ نفر می‌باشد. زبان آموزشی این مرکز فرهنگی، عربی است. اسامی دانشکده‌های این دانشگاه در ذیل می‌آید:

دانشکده شریعت، تبلیغ و اصول دین، علوم اجتماعی، دانشکده شریعت و اصول دین (قصیم) دانشکده عربی و علوم اجتماعی (قصیم)، دانشکده شریعت و اصول دین (در جنوب)، دانشکده عربی و علوم اجتماعی (در جنوب)، دانشکده عربی و مطالعات اسلامی (الاحساء). انجمن تعلیم عربی، مرکز مطالعه ویژه دختران.

نشریات منتشره دانشگاه فوق عبارتند از: کتاب آماری، راهنمای دانشگاه، مجله و راهنمای دانشکده.

۶. دانشگاه اسلامی مدینه منوره

این دانشگاه در سال ۱۹۶۱ م تاسیس گردید. زبان آموزشی مرکز فرهنگی مزبور عربی میلیون ریال تاسیس گردیده است، دارای چهار طبقه می‌باشد و ۱۶ واحد مطالعاتی در زمینه‌های مختلف اعم از حیات اسلامی، انسان و فضا، کشف فضا، محیط زیست زمین، تاریخ طبیعی کشور، ماده ادراک و احساس، اطفال، انرژی و جسم انسان، وظایف جسم انسان، انرژی، کامپیوتر، مخبرات استودیو و تلویزیون، مسلمانان و علم می‌باشد. دوره تحصیلی در رشته‌های مهندسی و پزشکی ۴ سال و در دیگر رشته‌ها ۳ سال می‌باشد. بیشترین تعداد دانشجویان فارغ‌التحصیل در رشته‌های ادبیات و علوم انسانی است. در کشور عربستان سعودی جهت ورود به دانشگاهها و موسسات آموزش عالی شرط معدل دوران دبیرستان برای دانش‌آموزان قرار داده شده است و کنکور برگزار نمی‌شود. انستیتو دانشگاه نفت ملک فهد یکی از عمده‌ترین مراکز تحقیقاتی این کشور به شمار می‌آید. این دانشگاه به منظور بالابردن سطح دانش و معلومات دانشجویان خود اقدام به استخدام استادان ماهر و ورزیده در همه رشته‌های مورد نیاز نموده است و برای تکمیل تحصیلات، دانشجویان خود را به خارج اعزام می‌کند، تحصیل در دانشگاه نفت ملک فهد و دانشگاه اسلامی مختص مردان است؛ اما در سایر دانشگاهها رشته‌هایی برای تحصیل زنان در نظر گرفته شده که تدریس در آنها توسط استادان مرد ولی از طریق تلویزیون مدار بسته صورت می‌گیرد.

پیگیری امور دانشجویان خارج از کشور به عهده اداره‌ای به نام اداره اعزام به خارج و روابط بین‌الملل وزارت آموزش عالی و از طریق وابسته‌های فرهنگی در خارج انجام می‌گیرد.

حکومت، سازمانهای اداری و سیاسی

تاریخ کشور عربستان را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

۱. ظهور اسلام تا حکومت محمدبن سعود

۲. سه دوره حکومت آل سعود. این سه دوره را در زیر می‌آوریم:

الف) دوره اول حکومت سعودی

این دوره از قیام محمدبن عبدالوهاب و سپس همداستانی وی با محمدبن سعود حاکم شهر درعیه شروع می‌شود [وفات ۱۷۶۵ م] سپس عبدالعزیزین محمد جانشین وی در سال ۱۷۶۵ به قدرت رسید و در سال ۱۸۰۳ میلادی در گذشت.

سومین حاکم این دوره سعود بن عبدالعزیز است که به سال ۱۸۰۳ به قدرت رسیده و در سال ۱۸۱۴ درگذشت. چهارمین حکمران خاندان سعودی عبدالله بن سعود است که در سال ۱۸۱۴ به قدرت و در سال ۱۸۱۸ به قتل رسید.

ب) دوره دوم حکومت سعودی

ترکی از عموزادگان سعود در سال ۱۸۳۳ دوره دوم حکومت خاندان سعودی را آغاز نمود و در سال ۱۸۶۵ درگذشت. بعد از فوت وی متصرفاتش بین چهار فرزندش بنامهای سعود، عبدالله، محمد و عبدالرحمن تقسیم گردید. با بروز اختلاف بین فرزندان ترکی خاندان آل رشید تا سال ۱۹۱۴ قدرت خطه‌ای از حائل و جبل شمر را در دست گرفتند. در این سال خاندان آل رشید منقرض گردید.

پ) دوره سوم حکومت سعودی

عبدالعزیز بن عبدالرحمن توانست با در دست گرفتن قدرت ریاض را از دست خاندان آل رشید بیرون آورد. وی پایه گذار سومین دوره حکومت سعودی می‌باشد که در سال ۱۹۵۳ درگذشت. دومین امیر از این دوره سعود بن عبدالعزیز است که در سال ۱۹۶۴ از قدرت کناره‌گیری کرد. در سال ۱۹۶۴ ملک فیصل به قدرت رسید وی که سومین امیر دوره سوم است در سال ۱۹۷۵ به قتل رسید. ملک خالد چهارمین امیر دوره سوم ۱۹۷۵ قدرت را قبضه کرد و در سال ۱۹۸۲ درگذشت. در سال ۱۹۸۲ فهد به پادشاهی رسید و در حال حاضر این پادشاهی ادامه دارد.

تاریخ کشور

شبه جزیره عربستان علیرغم اینکه دارای پیشینه بسیار کهنی می‌باشد؛ اما تا قبل از بعثت حضرت رسول اکرم (ص) همیشه به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌گردید. در این میان قریش که با قدرتمندترین قبیله حجاز بود سروری قبایل دیگر را به گردن داشت. مرکزیت قریش یعنی مکه نیز به علت وجود کعبه و وجود بت‌های تمامی قبایل بت پرست در این مکان مقدس و مرکز بازرگانی و تجارتهی بودن مرکز ثقل سیاسی سراسر عربستان محسوب می‌گردید.

با شروع رسالت پیامبر اسلام، عربستان به نحو چشمگیری از نقطه نظر فرهنگی و سیاسی دگرگون گشت تا جایی که با گذشت چند دهه اعراب به چنان قدرت سیاسی مبدل گردیدند که دو قدرت بزرگ شرق و غرب آن روزگار را کمتر از نیم قرن از پا درآوردند. اما بعد از گذشت زمانی چند، مرکزیت خلافت از عربستان خارج شد و از این پس عربستان تنها به عنوان بخشی از جهان اسلامی مطرح گشت.

با اضمحلال خلافت خلفای عباسی، حکومت یکپارچه اسلامی نیز از هم گسسته گشت و در این میان وضعیت عربستان مغشوش و آشفته شده و دگرباره حکومت‌های ملوک الطوائفی پا به عرصه نهادند.

در اوایل قرن دهم هجری، پرتغالیها قصد حمله به مکه را نمودند که این فکر عملی نگردید، در همان قرن خلفای عثمانی که متوجه عربستان شده بودند، به تدریج سواحل غربی و سپس تمامی عربستان را زیر سلطه خود درآوردند. این در حالی بود که در سرزمین عربستان قبایل بر سر چراگاه و دیگر مسائل با یکدیگر درگیر می‌شدند. در این زمان محمد بن

عبدالوهاب^۱ در نجد قیام نمود [۱۱۵۴ق / ۱۷۴۱م]. وی خود را مصلح مذهبی دانسته و مهمترین اصول مذهب خود را که وهابی نامیده بر پایه سه اصل: ۱. بازگشت به صفای اولیه اسلام ۲. یکپارچه کردن جزیره عربی ۳. نبرد با سلطه بیگانگان بنیان نهاد. آئین و فرقه جدید به وجود آمده در ابتدا با مشکلات فراوانی روبه‌رو گردید، چرا که مخالفان افکار و عقاید وی بر علیه او قیام و تعرضاتی انجام می‌دادند که در نتیجه وی در صدد به دست آوردن حامیانی از حاکم شهر نجد برآمد، اما آنها هیچکدام از ترس ایجاد بلوا و آشوب حاضر به انجام و قبول چنین کمکی نشدند، تا سرانجام «محمد بن سعود» حاکم شهر «درعیه» را با خود همداستان نمود. آن دو نفر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزند و بر مبنای این قرار داد عبدالوهاب بر نفوذ مذهبی خویش و محمدبن سعود نیز بر قدرت خود افزودند.

با درگذشت محمدبن سعود به سال ۱۷۶۵ عبدالعزیزبن محمد پسر وی به جانشینی پدر منصوب گردید و وی حکمران درعیه گشت. وی که ادامه دهنده راه پدر و طرفدار مذهب عبدالوهاب بود و در سال ۱۷۷۳ شهر ریاض را به تصرف درآورد و توانست قلمرو حکومتی خویش را گسترش دهد و به دنبال آن قصیم و الاحساء را نیز قدرت خویش درآورد. در این زمان روابط نجد و حجاز تیره گردید و شریف شهر مکه از ورود طرفداران مذهب وهابی به مکه ممانعت به عمل آورد و وهابها نیز در مقابل، از عبور حجاج عراقی و ایرانی از سرزمین نجد که تحت ریاست شریف مکه بود جلوگیری کردند که عاقبت شریف مکه در رفتار خود با وهابیان تجدید نظر نمود.

به دنبال تجاوزات و دستبردهای پیروان وهابی به قبایل متفکک عراق، از سال ۱۷۹۰ شکایات متعددی به باب عالی شده بود که عاقبت در سال ۱۷۹۷ از طرف سلطان عثمانی به پاشای بغداد دستور رسیدگی و جلوگیری از این مسئله داده شد که این شخص نتوانست کاری از پیش ببرد و به دسته غلامی به قتل رسید. در سال ۱۷۹۸ نیروهای بغداد جهت مبارزه با وهابها به نجد رفته که بدون نتیجه بوده و یکسال بعد قراردادی بین طرفین در بغداد به امضا رسید. اما این قرارداد نیز موجب جلوگیری از تجاوزات وهابها نگردید و چند سال بعد آنان عراق و کربلا را مورد حمله قرار دادند. سعود بن عبدالعزیز که فرماندهی نیروهای نیروها را عهده داشت در سال ۱۸۰۳ مکه را به تصرف خود درآورد و در آنجا بنابر اصول مذهب وهابی اقداماتی چون تخریب قبرستانها و ابنیه تاریخی انجام داده اما با بازگشت وی از مکه، مردم بر وهابها شوریده و مکه را از وجود آنان خالی کردند. در نوامبر ۱۸۰۳ عبدالعزیز به قتل رسید و سعودبن عبدالعزیز به جای پدر بر تخت حکومت نشست. وی توانست یک سال بعد مدینه را تصرف نماید و در سال ۱۸۰۵ نجف و سپس مکه و جدّه را نیز به زیر قدرت خویش درآورد. بدینگونه با توسعه قدرت خویش تا سال ۱۸۱۱ توانست از شمال نجد تا جنوب ربع‌الخالی و سواحل خلیج فارس را تحت انقیاد خود قرار دهد.

با قدرت گرفتن سعودبن عبدالعزیز، محمد علی پاشا والی مصر از جانب سلطان عثمانی مامور سرکوبی آنان گردید. محمد علی پاشا پسرش را به حجاز فرستاد و وی مدینه را در سال ۱۸۱۲ و مکه را یکسال بعد به تصرف درآورد. اما در این سال محمد علی پاشا که خود فرماندهی قوا را بر عهده گرفت از سعود شکست خورد.

^۱ محمد بن عبدالوهاب: از افراد قبیله بنی سنان و از عشیره تمیم است که در سال ۱۷۰۳ م / ۱۱۱۵ ق در ناحیه عینیه به دنیا آمد و در جوانی به مدینه رفته و در مکتب استادانی چون سلیمان بن کردی و محمد السنندی به تحصیل مشغول گشت و سپس به بصره و بغداد رفته و در آنجا ازدواج نمود. پس از فوت همسر به ایران آمد و به کردستان و همدان مسافرت و سپس در اصفهان به تحصیل فلسفه اشراق و تصوف پرداخت و سپس به قم رفته و در آنجا از پیروان مذهب ابن حنین شد و در سال ۱۷۴۱ به عینیه زادگاه خویش بازگشت و در آنجا به تبلیغ عقاید مذهبی خویش پرداخت و کتاب «التوحید» را که بیان کننده عقاید مذهبی خویش است به رشته تحریر درآورد. وی در سال ۱۷۹۲ درگذشت.

در سال ۱۸۱۴ سعود بن عبدالعزیز در حالی که توانسته بود نواحی تحت تسلط خود را از نجد، حجاز، عسیر به حضرموت، احساء، بحرین و بصره گسترش دهد در گذشت. پس از وی عبدالله پسرش به سلطنت رسید. وی که قدرت پدر را نداشت، با والی مصر قراردادی منعقد نمود و بدینگونه حاکمیت سلطان عثمانی را بر گردن نهاد، مصریها نیز حجاز را تخلیه کردند. اما در سال ۱۸۱۶ قرارداد از جانب ابراهیم پاشا نقض شد و وی به سرکوب وهابیان پرداخته و عاقبت در سال ۱۸۱۸ وی توانست با تصرف در عیه عبدالله را دستگیر و به قتل برساند.

با بازگشت ابراهیم پاشا به مصر قوای عثمانی در حجاز جایگزین گردیدند، در این زمان ترکی از عموزادگان سعود در ریاض حکومت خود را به حمایت از جنبش وهابی پایه گذاری کرد و توانست تا سال ۱۸۳۳ تمام سواحل خلیج فارس و منطقه مرکزی نجد را تصرف نماید. فرزند وی فیصل بعد از قتل ترکی به سال ۱۸۳۴ به جای پدر نشست.

در سال ۱۸۶۵ پس از فوت فیصل بین سعود، عبدالله، محمد و عبدالرحمن چهار فرزند وی اختلاف بالا گرفته و عاقبت هر کدام بخشی از متصرفات فیصل بن ترکی را تحت تصرف درآورده و در آنجا اعلام استقلال نمودند. در این زمان قبایل عجمان که با عبدالله پسر بزرگتر دشمنی داشتند با سعود همداستان شده و به شهر الهفوف مرکز حکومت عبدالله تاختند. عبدالله نیز ابتدا به ابن الرشید که در قسمت شمال نجد و از رقبای خاندان سعود بود پناهنده شده و سپس به مدحت پاشا والی بغداد پناه برد. وی نیز با کسب هم پیمانان خود، از جمله عبدالله بن صباح حاکم کویت به منطقه احساء حمله کرد و توانست آنجا را در سال ۱۸۷۱ تحت تصرف خود درآورد، سعود بن فیصل بن ترکی جهت به دست آوردن این منطقه سعی زیادی نمود تا شاید از طریق مذاکره حاکمیت خود را بر احساء تثبیت نماید که بی نتیجه بود.

در این زمان که اوضاع برای وهابیه چندان مساعد نبود، عبدالله بن الرشید که از جانب فیصل به حکومت شهر حائل و امارات جبل شمر منصوب شده بود اوضاع را مناسب دیده و اعلام استقلال نمود و بعد از وی پسرش جلال و سپس متعب به حکومت رسیدند.

همچنین، جانشینان توانستند بر خطه ای بزرگ از حائل و جبل شمر فرمانروایی نمایند. عبدالعزیز بن متعب همان کسی است که با عبدالعزیز بن عبدالرحمن بر سر حکمرانی نجد به مبارزه پرداخت و در سال ۱۹۰۶ به قتل رسید، این وضعیت نابهنجار تا سال ۱۹۱۴ ادامه داشت، عاقبت وهابیه توانستند با کشتن آخرین فرد از خاندان آل رشید سلسله آنان را منقرض نمایند.

در این زمان که می رفت اختلافات داخلی، خاندان آل سعود را به اضمحلال بکشاند، عبدالعزیز بن عبدالرحمن، ریاض را که مدتی از آن دور بود از دست خانواده آل رشید خارج و حکومت خویش را بر آن تثبیت کرد، سپس شورش قبایل مختلف و نزاعهای خانوادگی را مرتفع نمود. اما مشکلات عبدالعزیز به همین جا ختم نمی شد، شریف حسین که مورد حمایت عثمانی بود، در مقابل عبدالعزیز قد علم نمود و بارها این اختلاف به جنگ ختم گردید که عاقبت در سال ۱۹۲۴ شریف حسین به نفع پسرش علی از سلطنت حجاز کناره گیری کرد و پسرش نیز مکه را تخلیه نمود و بدینگونه نیروهای سعودی مکه را تصرف کردند.

مسئله کشورگشایی پسر سعود به همین جا خاتمه نمی‌یافت، تا اینکه در شکستی که توسط نیروهای انگلیسی بر وهابیون وارد آمد، بالاجبار با تشکیل کنفرانس اقیر [یا عقیر] پیمانی بین دو گروه سعودی و انگلیس بسته شد که به موجب آن خط مرزی عراق و کویت و نجد تعیین گردید و بخشی از سرزمین نجد به دست عراق و کویت افتاد و منطقه ویژه [بیطرف] میان عراق و نجد، نجد و کویت جهت محافظت قبایلی که در مرزهای مشترک حرکت می‌کردند مشخص گشت.

عبدالعزیز بعد از تصرف مکه و خارج نمودن این شهر از دست شریف حسین، کم‌کم شهرهای مدینه و جدّه را نیز منضم به مملکت خویش نمود و عاقبت در ژانویه ۱۹۲۶ سران حجاز با عبدالعزیز بیعت کردند و او به نام پادشاه حجاز خوانده شد و در ۱۸ دسامبر ۱۹۳۹ فرمان یکپارچه کردن پاره‌های کشور عربی داده شد و از این پس سرزمین مزبور به نام «مملکت عربستان سعودی» خوانده گشت.

از مهمترین اقدامات عبدالعزیز بن سعود پایه گذاری ارتش منظم و ادارات دولتی و نظام آموزشی بود، همچنین وی در قسمت قضایی نظام تازه دادرسی را به مرحله اجرا در آورد که به موجب آن قانون قضایی لغو گردید و قضاوت بطرق جدید و شرعی رواج یافت و قاضیان می‌بایست از جانب پادشاه منصوب شوند. همچنین، تصویب قانون تجارت، تشکیل کمیته بررسی داوری در مکه، پایه گذاری وزارتخانه‌ها، ساختن دستگاه دولت، پرداخت مالیات به دولت و رو آوردن به نوآوری تکنولوژیک از دیگر اقدامات وی بود. البته اقدامات انجام شده توسط عبدالعزیز بن سعود باعث بروز آشوبهای داخلی گردید که این سعود به شدت با این شورشها مقابله نمود.

در سالهای ۳۳-۱۹۲۹ که سالهای بحران اقتصاد جهانی بود، وضعیت عربستان سعودی نیز به وخامت گرایید که خشکسالی به وجود آمده نیز مزید بر علت گشت. در این زمان بود که سودجویان آمریکایی جهت بهره‌برداری از وضعیت نابسامان عربستان به این کشور رو آوردند. ابتدا شرکت استاندارد اوپل کمپانی آوکالیفرنیا وام اندکی به عربستان داد و به دنبال آن شرکتهای دیگر نیز توانستند از دولت عربستان امتیازهای نفت و قراردادهای سودآور بگیرند.

پس از درگذشت امیر عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن سعود [۱۸۷۶-۱۹۵۳] در سن ۷۳ سالگی، پسر ارشد وی «سعود بن عبدالعزیز» به سلطنت رسید و امیر فیصل به مقام ولیعهدی دست یافت. از همان آغاز کوشش برای به دست آوردن تاج و تخت به طور پنهانی از جانب امیر فیصل که مردی با سیاست بود آغاز گشت. در همان سال امیر فیصل به مقام دستیاری نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه منصوب گشت و بعد از برملا شدن شرکت ملک سعود در توطئه بر ضد مصر و عبدالناصر، برادران امیر فیصل در طی هشداری به پادشاه سعودی از وی خواستند که از تخت سلطنت پایین آمده و تمامی امور را به دست امیر فیصل بسپارد. به دنبال رقابت سخت دو برادر، ولیعهد که مقام ریاست هیات وزیران را نیز به عهده داشت و پیوسته موضوع بودجه کشور را بیان می‌کرد، به مقام نخست‌وزیری رسید و به دنبال آن به وی اختیار داده شد که به وضع مالی کشور و مبارزه با فساد رسیدگی نماید. محدود نمودن قدرت ملک سعود تا جایی پیش رفت که قرار بر این شد اگر هیات دولت تصمیمی بگیرد و پادشاه بر آن صحنه نگذارد بعد از گذشت یک ماه آن تصمیم به مورد اجرا درخواهد آمد. امیر فیصل در این زمان بندر جدّه را ملی اعلام نمود، از وارد نمودن کالاهای تجملی به کشور ممانعت به عمل آورده هزینه‌های درباری را کاست. اما عملکردهای وی در مورد قبول عده‌ای از مردم واقع نشده و شورشهایی گوشه و کنار

مملکت پدیدار گشت، در نتیجه ملک سعود وی را در سال ۱۹۶۰ از کار برکنار و کابینه جدیدی را برپا ساخت. اقدامات ملک سعود و کابینه جدید کاری را از پیش نبرد.

هنگامی که ملک سعود بر اثر بیماری به اروپا عزیمت نمود، امیر فیصل از غیبت وی استفاده کرد و موقعیت خود را محکم و ارتش، قوای انتظامی و برادران خود را با افکار خویش جهت برکناری ملک سعود همراه نمود. ملک سعود بعد از بازگشت سعی زیادی جهت به دست آوردن قدرت قبلی خود انجام داد، لیکن کاری از پیش نبرد و مجمع فوق‌العاده شیوخ برپا شد و مقرر گشت که ملک سعود رئیس رسمی دولت باقی بماند و کارهای اجرایی در دست نخست وزیر که همان امیر فیصل بود قرار داشته باشد. اما ملک سعود از این پیشنهاد سر بر تاخت، در نتیجه مجلس شیوخ آل سعود بیانیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه چون اختلاف بین ملک سعود و امیر فیصل در این اواخر شدت پیدا کرده و ممکن است فتنه و فساد در کشور به وجود آید و خطراتی برای آینده کشور در برداشته باشد و با توجه به وضع مزاجی شاه که قادر به اداره امور کشور نیست، لذا مقرر شد که امیر فیصل ولیعهد و نخست وزیر کشور در حضور و غیاب ملک سعود و بدون مراجعه به مشارالیه امور کشور را اداره نماید. به دنبال این موضوع ملک سعود در هفتم ژانویه ۱۹۶۵ نامه‌ای به فیصل نوشت و او را پادشاه قانونی کشور خواند.

در سال ۱۹۶۴م/ ۱۳۸۴ هـ ق عملاً امیر فیصل قدرت را به دست گرفت، وی در زمان حکومت خود اصلاحات اجتماعی و اقتصادی فراوانی در کشور انجام داد. همچنین کشور را به استانهای متعددی تقسیم نمود و برای هر استان شورایی مرکب از سی نفر تشکیل داد. از دیگر اقدامات وی انجام مذاکرات مهمی با جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر پیرامون اختلاف مصر و عربستان بر سر یمن در سال ۱۹۶۵ میلادی بود. در جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی تعدادی نیروی نظامی به جبهه اردن گسیل نمود و در تحریم نفتی اعراب علیه کشورهای اروپایی و امریکایی بعد از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل شرکت کرد.

ملک فیصل توانست با دریافت وام و با کمک برادران خود بودجه ورشکسته کشور را در سال ۱۹۵۸ م نجات دهد. از دیگر اقدامات وی در جهت بازسازی روابط خارجی کشور، انجام سفرهای متعدد به کشورهای مختلف بود. وی امیر خالد برادرش را به عنوان ولیعهدی انتخاب کرد و اعلام نمود که همواره پست نخست وزیری را باید شاه عهده دار باشد. تشکیل شورای عالی قضایی برای رسیدگی به امور قضایی کشور نیز به عهده وی بود. عاقبت ملک فیصل در سال ۱۹۷۵ به دست یکی از شاهزادگان سعودی به قتل رسید.

بعد از قتل ملک فیصل، امیر خالد به سلطنت رسید. وی به دلیل کسالت شدید و عدم کفایت لازم مسئولیت کارها را به فهد ولیعهد خود واگذار کرد. در دوران به ظاهر حکومت خالد، طرح هشت ماده‌ای فهد به اجلاس سران عرب که متضمن به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی بود ارائه گردید که با مخالفت جمهوری اسلامی ایران مواجه شد. موضوع دیگر «قیام کعبه» است که در این دوران به وقوع پیوست. این قیام در اول محرم ۱۴۰۰ هجری قمری توسط عده‌ای از مسلمانان جزیره العرب انجام گرفت، بدین ترتیب که قیام کنندگان به صحن حرم شریف وارد شده و راههای ورودی و خروجی کعبه را به نشانه اعتراض به حکومت عربستان اشغال کردند. در برابر این اعتراض نیروهای نظامی عربستان و کماندوهایی از اردن،

فرانسه و آمریکا وارد عمل شدند و درگیری شدیدی به وجود آمد که چندین روز ادامه یافت. اما تاکنون کمترین اطلاعی از این قیام و علت آن به دست نیامده است فقط همینقدر مسلم است که هدف آنان براندازی خاندان آل سعود بوده است. مسئله دیگر که ملک فهد با آن مواجه گردید قیام منطقه شرقیه به مدت ده روز ماه محرم ۱۴۰۰ بود که می‌توان آن را یک قیام شیعی دانست.

با مرگ خالد در سال ۱۹۸۲ میلادی فهد با پادشاهی و همچنین نخست‌وزیری عربستان منصوب گشت. وی تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه سلطنتی ریاض و سپس در انستیتوی علمی مکه ادامه داد. در سال ۱۹۵۳ به عنوان وزیر آموزش و پرورش منصوب گشت و در سال ۱۹۵۹ در شورای جامعه عرب در مراکش شرکت جست و در سال ۱۹۶۳ به عنوان وزیر کشور و در یک سال بعد به عنوان ولیعهد دوم منصوب گردید و بعداً پستهای رئیس شورای عالی نفت و معادن، رئیس شورای عالی دانشگاه‌ها، رئیس شورای عالی جوانان و رئیس شورای عالی حج را به عهده داشت. وی در زمان حکومت خویش، اقداماتی چند انجام داد که مختصراً عرض می‌شود: رابطه خود را با آمریکا شدیداً تقویت نمود. در زمان جنگ ایران و عراق حمایت و پشتیبانی گسترده‌ای از رژیم عراق انجام داد. توسعه و گسترش نیروهای مسلح، دستگاه‌های امنیتی و خرید اقلام تسلیحاتی و همچنین حذف لقب اعلیحضرت از اسم خویش و انتخاب کلمه خادم‌الحرمین شریفین، کشتار در حرم امن الهی و به خون غلتانیدن تعداد کثیری از حجاج ایرانی، ممنوع کردن حج برای ایرانیان به مدت ۳ سال.

عمان

جغرافیای انسانی

جمعیت، ترکیب و پراکندگی آن

بر اساس سرشماری حکومت عمان در سال ۱۹۹۳ میلادی، کشور سلطنت نشین عمان بالغ بر «۲/۰۱۷/۵۹۱»^۱ نفر جمعیت داشته است که شامل ۱/۴۸۰/۵۳۱ نفر عمانی الاصل و ۵۳۷/۰۶۰ نفر غیر عمانی می باشد. بر مبنای این سرشماری به ازای هر ۱۰۰ مرد، ۹۵ زن در عمان زندگی می کنند. طی پنج سال آخر دهه ۱۹۹۰ (۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰) متوسط عمر مردم عمان ۶۷/۹ سال می باشد. متوسط عمر زنان عمان بیشتر از مردان این کشور است. جمعیت عمان در مناطق مختلف این کشور زندگی می کنند و بیشترین آنها در منطقه مسقط ساکنند.

رشد جمعیت

با وجودی که عمان از کشورهای است که سابقه تاریخی تشکیل حکومت و تشکیل جمعیت داشته ولی در طی قرون و اعصار به خاطر اختلافات قبیله ای و جنگ های خونینی که بین آنها و هواداران امامت و سلطنت رخ داده و همچنین مهاجرت عده ای از آنها به شرق آفریقا، جمعیت این کشور رشدی نداشته است ولی پس از تحولات سال ۱۹۷۰ میلادی و توسعه رفاه و بهداشت عمومی و شهرنشینی، رشد جمعیت این کشور سیر صعودی در پیش گرفته است. اما در حال حاضر این رشد کاهش یافته است. همزمان با کاهش نرخ رشد جمعیت، نرخ زاد و ولد و مرگ و میر نیز کاهش یافته است. تراکم جمعیت در عمان ۹/۵ نفر در هر کیلومتر مربع تا نوامبر ۱۹۹۳ م می باشد.

مهاجرت

دولت عمان به خاطر شرایط مشکلی که برای مهاجرت به این کشور به لحاظ مسائل امنیتی وضع کرده برخلاف سایر کشورهای عربی که مهاجرت، جمعیت آنها را دگرگون کرده است، افراد کمی از سایر کشورها را برای اشتغال پذیرا شده است که بیشتر آنها نیز جزء نیروهای تخصصی هستند.

سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

در زمانی که سلاطین سابق عمان مستعمراتی در شرق آفریقا داشتند و حتی سلطان سعید پایتخت خود را از مسقط به زنگبار منتقل نمود تعداد زیادی از مردم عمان به این مناطق مهاجرت کردند که در سالهای اخیر با بهتر شدن وضع عمومی کشور عمان بازماندگان این افراد در حال بازگشت به کشور هستند که درصدهای کمی از جمعیت فعلی عمان را این افراد تشکیل می دهند. همچنین از قرن هجدهم به بعد تعداد زیادی از هندی هایی که یا در ارتش انگلیس خدمت می کردند و به عنوان کمک به سلاطین عمان به این کشور آمده بودند و یا ارتش خود این سلاطین خدمت می کردند، در این کشور ساکن شدند که بازماندگان آنها هم اکنون عمانی شده و در کشور صاحب مشاغل عمده ی سیاسی و بازرگانی هستند ولی هنوز هم تقریباً سنت و آداب و رسوم و فرهنگ خود را حفظ کرده اند. اغلب این هندی ها مذهب شیعه اسماعیلی داشتند و کم کم با تبلیغات مبلغین ایرانی که هر ساله از قدیم الایام به این کشور می رفتند. مذهب شیعه اثنی عشری را انتخاب کردند و هم اکنون قشر بزرگی را در مملکت تشکیل می دهند.

^۱ ماخذ: Yearbook 1994

اقوام و نژادها و روابط آنها

سلطنت نشین عمان یک جامعه عشیره ای، با طرز فکر و آداب و رسوم سنتی می باشد. درگیری دائمی بین قبایل این سرزمین که تعداد آنها به ۲۰۰ عشیره می رسد از ویژگیهای اصلی این کشور می باشد. هر عشیره با وابستگی به یکی از فرقه های مذهبی و اجتماعی درخصوص مسائل مختلفه سیاسی و اجتماعی طرز فکر بخصوصی دارد. در منطقه «باطنه» بلوچ ها و ایرنی ها، در ایالت «عمان الداخِل» اعراب خالص، در منطقه ظفار سیاه پوستان و مهاجران آفریقایی و در منطقه «مسندم» قبیله «شیحوح ها» زندگی می کنند. در رابطه با قبیله شیحوح ها قابل ذکر است که غیر عرب و سنی مذهب هستند و از نظر فیزیکی و فرهنگی با سایر مردم عمان تفاوت دارند. عربی را با لهجه متفاوت از عربی عمانی صحبت می کنند و سابقه طولانی در غیر وابسته بودن به قدرت مرکزی دارند. تقسیمات اجتماعی در عمان از نظر اقتصادی و نژادی بستگی به محل زندگی افراد در مناطق کوهستانی و یا ساحلی دارد. در نواحی ساحلی مهمترین فعالیت های اجتماعی شامل ماهیگیری، کشاورزی و معاملات می باشد. در نواحی کوهستانی گله داری رکن اصلی اقتصادی محسوب می شود. در حال حاضر پیروان مذاهب مختلف در عمان با کمال تفاهم و دوستی در کنار یکدیگر زندگی می کنند.

زبان و خط

زبان رایج و رسمی عمان، عربی است ولی اهالی ظفار با زبان مخصوص خود که شباهت کمی به عربی دارد و زبان شناسان آن را با عربی از یک ریشه می دانند که با لهجه های آفریقایی اختلاط پیدا کرده، صحبت می کنند که شباهت چندانی به عربی ندارد. دولت عمان پس از به قدرت رسیدن سلطان قابوس کوشش زیادی برای ترویج زبان و خط عربی در میان این قبایل و ظفاری ها بکار برده است.

جغرافیای سیاسی

اهمیت استراتژیک کشور عمان در منطقه

اهمیت استراتژیکی عمان علاوه بر شبه جزیره «مسندم» و کرانه های جنوبی تنگه هرمز موقعیت ویژه این کشور در غرب اقیانوس هند است. افزون بر بندر مسقط عمان دارای جزایر استراتژیک دیگری در طول سواحل خود می باشد که مهمترین آنها جزیره بزرگ «مصیره» و جزایر «کوریا و موریا» است شبه جزیره ی «مسندم» بر تنگه هرمز و خطوط کشتیرانی بین المللی در این ناحیه مسلط بوده و یکی از نقاط حساس و سوق الجیشی جهان به حساب می آید. این منطقه از سلسله کوههای سخت و قله های تیز و بلند تشکیل یافته که بلندترین نقطه آن بالغ بر ۱۸۰۰ متر می باشد. حاکمیت دولت عمان بر بخش جنوبی تنگه هرمز، این کشور را از نظر استراتژیکی در شرایط ویژه ای قرار می دهد که اهمیت آن برای کلیه کشورهای منطقه و حتی برای کشورهای خارجی که به نحوی به نفت و بازارهای منطقه دارای پایگاه و امکانات وسیعی است و عملاً بر این آبراه بین المللی نظارت دارد. جزیره «مصیره» نیز که در قسمت جنوب شرقی شبه جزیره عربستان در مقابل ساحل عمان قرار دارد از موقعیت سوق الجیشی بسیار مهمی برخوردار است و از دیرباز پایگاه نظامی انگلیس بوده است. طبیعت جغرافیایی این جزیره که از زمین شنی و سنگلاخی تشکیل شده است به آن کمک می نماید که فرودگاه مهمی بشود. نیروی هوایی انگلیس در سال ۱۹۵۸ در قسمت شمالی آن پایگاهی تأسیس نمود. این جزیره از سال ۱۹۷۵ تحت نفوذ آمریکا درآمده و نیروهای «واکنش سریع» از آن استفاده می کنند. جزایر «کوریا و موریا» در نزدیکی کرانه های

شمال شرقی ظفار در دریای عرب واقع شده اند. این جزایر در سال ۱۹۷۶ با انجام همه پرسی از ساکنین جزایر و تمایل آنها، به سلطان عمان واگذار گردید لکن یمن جنوبی (سابق) از ادعای مالکیت بر آن دست برنداشت.

ادیان و مذاهب

تاریخچه رشد هر یک از ادیان و مذاهب

عمان و مردم آن از اولین کشورهایی بودند که در زمان پیامبر اسلام با آغوش باز دعوت به اسلام را پذیرفتند. پس از ظهور خوراج به عنوان یک شاخه فرعی از مذهب اسلام، آنها عمان را محل عمده فعالیت های خود قرار دادند و کم کم با گرایش زیاد مردم عمان به آنها (که دعوت کنندگان نیز بیشتر عمانی بودند) دست به تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای مذاهب «اباضی» که شاخه ای از مذهب خوراج است، زدند. در طول تاریخ کشور، این سرزمین یکی از صحنه های خونین برخورد های مذهبی بین سنی ها و خوراج و سلطان و پیروان مذاهب «اباضی» و قبایل به طرفداری یکی از این ها بوده است. اکثر مردم سلطنت نشین عمان از پیروان مذهب «اباضی» که فرقه ای از خوراج نهروان و یکی از مذاهب هشتگانه اسلامی است، می باشد. مورخین در ریشه «اباضیه» و زمان پیدایش آن اختلاف نظر دارند. بنا به قول «اباضی ها» جابرا بن زید پایه های فقهی و اصول مذهب اباضیه را بنیان گذاشته و از آنجا که نامبرده خود عمانی بود لذا حضورش در میان مردم این سرزمین تأثیر بسزایی در سهولت دعوت و جذب عمانی ها به مذهب اباضی داشت. به طور کلی از اواسط قرن دوم هجری اباضی، مذهب اکثریت مردم عمان بود. این سرزمین در طول تاریخ شاهد برخورد سلاطین و امامان بوده است که هر کدام بنوبه خود دوره های موفقیت آمیزی داشته اند لکن با قدرت رسیدن سلطان قابوس این برخوردها خاتمه یافته و مسئله امامت «اباضیان» به فراموشی سپرده شد. هر چند امروزه از امامت اباضی صحبتی در میان نیست لکن پیروان این مذهب در عمان همچنان اکثریت دارند و خاندان سلطنتی این کشور خود را معتقد به آن می دانند. همچنین حدود ۳۰٪ مردم عمان را نیز اهل سنت و ۲۳٪ را شیعیان (شیعیان اسماعیلی و اثنی عشری) تشکیل می دهند. پیروان مذهب تسنن بیشتر در استان جنوبی ظفار و نیز بخشهایی در شمال کشور مستقر هستند. شیعیان نیز (لواتیا، بحارنه و عجمی ها) عمدتاً در مسقط و نیز شهرهای استان ساحلی «باطنه» زندگی می کنند.

سیاست مذهبی حکومت

چون در طول تاریخ بعد از اسلام حکومت و قدرت همیشه در دست پیروان مذهب اباضی بوده است در نتیجه در حال حاضر اکثریت مردم عمان پیروان این مذهب هستند. در سرزمین «ظفار» اکثر مردم سنی مذهب می باشند. هم اکنون دین رسمی این کشور اسلام می باشد ولی حکومت در دست اباضی هاست. از صدر اسلام تاکنون به لحاظ اینکه حکومت در دست رهبران مذهبی بوده و تقریباً با اصول شرعی فرقه اباضی اداره می شد، می توان گفت که مذهب در تمام شئون مردم نفوذ داشته و هنوز نیز دارد و سلطان قابوس با وجودی که می کوشد حکومت را به شیوه غیر مذهبی اداره کند ولی تاکنون موفقیت کامل بدست نیاورده است زیرا پیروان مذهب اباضی تعصبات شدیدی دارند و در این گونه موارد بسیار حساس هستند.

روابط پیروان و مذاهب مختلف با یکدیگر

در کشور عمان پیروان مذاهب اباضی، سنی، شیعه و شیعه اسماعیلی در حال حاضر در کمال آرامش و صمیمیت در کنار هم زندگی می کنند و هیچگونه برخورد افکار و سیاست مذهبی بین آنها رخ نمی دهد. وقتی یک تازه وارد در خیابان ها و

بازار شهرهای عمان به گردش می پردازد به هیچ وجه نمی تواند پیروان مذاهب مختلف را که صمیمیت و با آرامی و بدور از هرگونه تعصبات مذهبی در حال زندگی هستند از هم تشخیص بدهد. پیروان این مذاهب به خاطر وصلت های خانوادگی بیشتر باهم فامیل هستند. گرچه تحلیلگران آمریکایی اخیراً در تفاسیر خود دم از به اصطلاح اختلافات مذهبی به خصوص بین شیعه ها و سایر مذاهب می زنند ولی این موضوع اصلاً صحت نداشته و این نیز یکی از حربه های قدیمی استعمار است. هم اکنون پیروان مذاهب در مراسم مذهبی یکدیگر شرکت می کنند و حتی اباضی ها در حسینیه های شیعه برای احترام حضور می یابند.

آداب و سنن مذاهب و میزان پایبندی مردم به آن

به طور کلی می توان گفت که میزان پایبندی و گرایش مردم به مذهب در عمان از بسیاری از کشورهای عربی دیگر بیشتر است که این امر نتیجه قرن ها حکومت رهبران مذهبی بر این سرزمین بوده که با اصول شرعی مملکت را اداره کرده اند و دیگر به خاطر تعصب خاص اباضی ها به مذهب خود و قرآن می باشد و در هیچ شرایطی حاضر نیستند که از فرهنگ مذهبی خود دست بردارند. به خاطر همین تعصبات مذهبی اباضی هاست که از ابتدای پیدایش وهابی ها دشمنی و کینه شدیدی بین این دو مذهب بوجود آمده و هنوز نیز ادامه دارد. لذا مذهب وهابی برخلاف بیشتر کشورهای همجوار عربستان سعودی در کشور عمان نتوانسته است کمترین نفوذی داشته باشد اگر چه اخیراً از طریق مجاری رسمی سعودی ها سعی به نفوذ مذهبی در این کشور کرده اند ولی با شناختی که از پیروان مذهب اباضی در دست است نمی تواند موفقیت کاملی بدست آوردند.

تشکیلات مذهبی

در این کشور با وجود توضیحی که داده شد فقر فرهنگ مذهبی شدید است حتی خوارج نیز آگاهی کمی از مذهب خود دارند که عمده این نقیصه در گذشته به دلیل جنگ های طولانی در این کشور بوده که مجالی برای هیچ گونه ترویج اصول مذهبی باقی نمی گذاشت اما پیروان مذاهب بخصوص به طور ارثی مذهب را دارا می شدند. تقریباً اکثر سنی مذهب ها از لحاظ تشکیلات مذهبی و پرورش علمای مذهبی به خارج از کشور عمان وابسته اند. همان طور که شیعه ها به ایران وابسته بوده و هستند ناگفته نماند که اکثر این شیعه ها اسماعیلی می باشند که سالها پیش طبق توضیحی که داده شد از هند به این سرزمین مهاجرت کردند و کم کم به خاطر فعالیت های مبلغین مذهبی شیعه که از ایران به این کشور می رفتند، مذهب شیعه اثری عشری را پذیرفتند. در حال حاضر اکثر علمای دینی اهل سنت عمان در کشورهای امارات و عربستان سعودی و قطر تربیت می شوند و سپس به آن کشور برمی گردند. علاوه بر این که مبلغین مذهبی شیعه بخصوص در ماههای محرم و صفر همه ساله از ایران به عمان می روند. پیروان هر سه مذهب در عمان خود دارای مدارس دینی می باشند که تعداد زیادی نیز طلبه در آنها مشغول به تحصیل هستند. هم اکنون اباضی ها طبق سنت قدیمی خود فعالیت زیادی برای تبلیغ مذهب خود بخصوص در بین غیر مسلمانان انجام می دهند و تقریباً هم موفق هستند و بعضی اوقات شنیده می شود که خارجیانی که در عمان مشغول به کارند بخصوص از کشورهای آسیای جنوب شرقی بر اثر تبلیغات اباضی ها به این مذهب گرویده اند. در هر صورت اکنون قدرت و حکومت در این کشور در دست اباضی هاست و کمترین امکانات را شیعه ها دارند. لازم به توضیح است که بیش از یک میلیون و سیصد و چهل هزار نفر اباضی مذهب و بقیه (حدود ۳۸۰ هزار نفر) سنی مذهب هستند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

اطلاعات فرهنگی

در دروان سلطنت سعیدبن تیمور به علت خفقان موجود و عدم وجود رادیو و تلویزیون و مطبوعات و کتابخانه و مدارس ابتدایی و دبیرستان و دانشگاه و عدم رفت و آمد با مردم سایر کشورها و به طور کلی به دور نگاه داشتن مردم کشور از جریانات و رویدادهای بین المللی امکان رشد و افزایش آگاهی های اجتماعی مردم عمان وجود نداشت. بعد از سقوط سعیدبن تیمور و آزادی محدودی که پیدا شد امکان دسترسی مردم به مسائل جهانی تا اندازه ای به وجود آمد و در سطوح پایین ادارات دولتی و بخصوص قشر تحصیل کرده افرادی مشاهده میشوند که با مسائل خارج از مرزهای خود آشنا هستند.

خصایص ویژه اجتماعی

به طور کلی باید گفت که بافت قومی سلطنت نشین عمان به دو بخش تقسیم می گردد و بر همین اساس خصوصیات فرهنگی هر گروه متفاوت است و شامل اهالی ظفار و خود عمانی ها و مسقط می باشد.

الف) «ظفار»

«ظفار» ایالت جنوبی سلطنت عمان با برخورداری از موقعیت خاص جغرافیایی و مردمی با ویژگی های مخصوص به خود از سایر نواحی «جزیره العرب» متمایز است. منطقه ای گرمسیری به مساحت ۳۸ هزار مایل مربع دارای مرزی ساحلی به طول ۳۰۰ کیلومتر می باشد. در سرزمین ظفار طوایف گوناگونی از نسل «ودایی ها» دیده می شوند. اکثر ظفاری های اصیل در منطقه کوهستانی سکنی دارند. این گروه از نظر مذهب با دیگر مردمانی که دارای عقاید شیعه و سنی و اباضی می باشند تقریباً تفاوت دارند. اسلام در این منطقه تقریباً ضعیف مانده است. مردم ظفار علاوه بر حفظ سنن فرهنگی قبل از اسلام به زبانی سخن می گویند که در سراسر ناحیه جنوبی «جزیره العرب» قبل از رسوخ زبان عربی رایج بوده است. این زبان یکی از گویش های زبان عربی دوران قبل از حمیری ها بوده و به عربی شباهت ندارد. به طور کلی از لحاظ فرهنگی بسیار شبیه یمنی ها بوده و نسبت به منطقه خود حس ناسیونالیستی قوی دارند. قابل ذکر است آقای «بن علوی» مشاور در امور خارجی عمان از اهالی ظفار می باشد.

ب) «عمان و مسقط»

اکثراً از اقوام مختلف تشکیل شده و شامل بلوچ ها، هندی ها، پاکستانی ها و آفریقایی (زنگبار) می باشند. به لحاظ مذهبی اغلب اباضی بوده و همانند دروزی های لبنان جامعه ای بسیار بسته می باشند و با اقوام دیگر تبادل فرهنگی ضعیفی دارند.

گرایش های فرهنگی، اجتماعی نسل جوان

به دنبال خفقان دوران سلطان سعید اینک نسل جوان که خود را در وضع بهتری می بیند بسیار تأثیر پذیر شده است و هر جناح یا فرهنگی که فعالیت بیشتری کند، می تواند آنان را به طرف خود جلب نماید. این نسل همانند مواد خامی هستند که هر شکلی می توان آنها را ساخت لذا سازمان های فرهنگی انگلیس، امریکا، فرانسه، مصر و حتی سعودی با تمام توان دست به تأسیس مؤسسات فرهنگی پیشرفته ای با تمام تجهیزات سمعی و بصری در این کشور زده اند و متأسفانه جوانان زیادی از این امر استقبال می کنند و حکومت قابوس نیز در این زمینه موضعی خنثی اتخاذ کرده است.

حکومت، سازمان های اداری و سیاسی

سلطنت نشین عمان نام فعلی سرزمینی است که تا قبل از سال ۱۹۷۰ میلادی عمدتاً «مسقط و عمان» نامیده می شد. جنگ و جدال دائمی از خصوصیات بارز تاریخ سیاسی و اجتماعی این سرزمین می باشد. تضادهای اجتماعی در عمان نخست در قرن هشت و نهم میلادی از برخورد عقاید مذهبی بین سنی ها و اباضی ها آغاز و بعداً با پیدایش اختلافات دامنه دار در مورد مسائل مربوط به امامت و سلطنت رفته رفته جنبه سیاسی پیدا کرد. امامان عمان از قرن نهم میلادی به سواحل آفریقا رفته به تبلیغ اسلام و تجارت پرداختند. در همین زمان بود که سرزمین عمان به اوج عظمت و رونق اقتصادی خود رسید و در صحنه ماجراجویی های دریایی و مستعمراتی اروپا قرار گرفت. در اوایل قرن شانزدهم پرتغالی ها به مسقط یورش آوردند و سواحل عمان و شرق آفریقا را که در اختیار عمان بود، زیر نفوذ گرفتند. در حدود سال ۱۷۳۰ میلادی «حناوها» یعنی طرفداران امام و «غافری ها» مخالفین امام رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. «سیف بن سلطان» امام مسقط برای جنگ با رقیب خود نادرشاه تقاضای کمک کرد. به دنبال لشکریان ایران وارد عمان شدند و پس از شکست نیروهای رقیب در انجا ماندند. قوای ایران دو بار دیگر در سالهای ۱۷۳۸ میلادی وارد مسقط و عمان شدند و عملیات سال ۱۷۴۲ بخش مهمی از سرزمین فعلی عمان را به تصرف خود درآوردند ولی پس از قتل نادرشاه و آغاز کشمکش های داخلی در ایران، مسقط و عمان هم از دست ایران خارج شد. در سال ۱۷۴۴ با کشته شدن تنها رقیب قبیله «غافری ها» «احمد بن سعید» خود را سلطان این سرزمین دانست و قبایل مختلف نیز سلطنت وی را پذیرفتند. این شخص که پایه گذار سلسله سلطنتی «آل سعید» است قدرت فوق العاده ای پیدا کرد و خود را سلطان نامید و از این تاریخ برای اولین بار قدرت سیاسی و قدرت مذهبی از هم جدا شدند. در سال ۱۷۷۸ میلادی پس از درگذشت «احمد بن سعید» پسرش «سعید بن احمد» زمام امور مسقط و عمان را به دست گرفت. در دوره وی پایتخت این سرزمین از «رستاق» به «مسقط» انتقال یافت. پس از ایشان سلطنت به «حمدبن سعید» رسید که در زمان وی تعدادی از دژها و بناهای تاریخی ساخته شد و این حرکت عمران و سازندگی تا دوران «سلطان بن احمد بن سعید» ادامه یافت. «سلطان بن احمد» تحت حمایت انگلیس و با بهره گیری از اوضاع نابسامان و پر آشوب ایران در آغاز حکومت قاجاریه، بندرعباس، چاه بهار و گواتر و همچنین جزایر هرمز و قشم را به تصرف قوای خود درآورد لکن بعد از به قدرت رسیدن آقا محمد خان سلطان «بن احمد» احساس خطر کرده و به وسیله والی فارس خواستار اجاره مناطق اشغالی شد. آقا محمد خان این پیشنهاد را پذیرفت و طی فرمانی بندرعباس و جزایر هرمز و قشم را به مدت هفتاد و پنج سال در قبال سالی شش هزار تومان به سید سلطان و اولاد او واگذار نمود. دولت انگلیس به خاطر رقابت سختی که با فرانسویان داشت اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم به فکر تثبیت نفوذ خود در منطقه خلیج فارس و دریای عمان افتاد. در سال ۱۷۹۸ قراردادی بین حکومت هند شرقی انگلیس و سید سلطان بن احمد به امضاء رسید. دو سال بعد از امضای قرارداد مذکور اولین نماینده سیاسی انگلیس وارد مسقط شد. در زمان حکومت سید سلطان قلمرو حکومت مسقط و عمان تا سواحل شرقی آفریقا و زنگبار نیز توسعه یافت. در سال ۱۸۰۴ سید سلطان هنگامی که از جنگ با «جواسم» مراجعت کرد با شلیک گلوله از پای درآمد و برادر زاده وی جانشین او گردید ولی سه سال بعد نامبرده نیز کشته شد و «سید سعید» فرزند سید سلطان به قدرت رسید. این شخص از سال ۱۸۰۴ تا ۱۸۵۹ میلادی زمام امور را با کمال توانایی به دست گرفت و نفوذ خود را چه در نواحی عمان و چه در سواحل مجاور بسط و توسعه داد. زمان حکومت سعید بن سلطان از ادوار پر رونق مسقط و عمان بود. وی پیمان هایی با امریکا و فرانسه و انگلیس منعقد نمود. با مرگ سید سعید در

سال ۱۸۵۶ میلادی، اختلافات شدیدی بین دو فرزند او بر سر اداره سرزمینهای وسیع مسقط و عمان بروز کرد. بدین ترتیب دوران سقوط و تنزل قدرت و عظمت این سرزمین آغاز شد. ابتدا متصرفات مسقط و عمان در شرق آفریقا از حکومت مسقط جدا شده و تحت حکومت سلطان مجید قرار گرفت و سپس امام مسقط از انگلیس تقاضای کمک نمود. قوای انگلیس در سال ۱۸۶۴ به کمک نامبرده شتافتند و سرانجام سلطان «گوینی» به کمک انگلیس ها پیروز شد ولی اختلاف و رقابت بین امامان و سلاطین مسقط و عمان تا سال ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این سال سلطان تیمور با امام جدید بنام «عبداله بن محمد الخلیلی» با وساطت انگلیس مذاکراتی برای پایان دادن به اختلافات به عمل آورد و سرانجام در سال ۱۹۲۰ موافقت نامه ای در شهر «سیب» به امضاء رسید.

نکته درخور توجه این است که نفوذ انگلیس در عمان از اواسط قرن نوزدهم کاملاً مشهود بوده است. در اثر قراردادهایی که دلت انگلیس با خاندان «آل سعید» منعقد ساخت این سرزمین به تدریج به صورت تحت الحمایه انگلیس درآمد و در سال ۱۸۹۱ نیز دولت انگلیس قراردادی را با «سید فیصل بن ترکی» سلطان مسقط و عمان به امضاء رساند که خود سلطان و جانشینان او را متعهد می کرد تا بدون صلاح دید انگلیس به هیچ نحوی از انحاء کوچکترین جزئی از سرزمین تا سال ۱۹۷۰ به صورت رسمی با بریتانیا دارای روابطی دوستانه و خاص بود. استقلال کامل عمان طی قرارداد دوستی با انگلستان در ۲۰ دسامبر ۱۹۵۱ حاصل گردید. با این حال هنوز هم تعدادی از افسران انگلیسی در نیروهای مسلح و پلیس عمان خدمت می کنند. سلطان «سعید بن تیمور» در سال ۱۹۳۲ جانشین پدر خود گردید و تا سال ۱۹۷۰ به صورت محافظه کاری سرسخت و انزواطلب باقی ماند اما در این زمان سلطان جدید؛ قابوس بن سعید، بدون خونریزی پدر خود را سرنگون کرد و به قدرت رسید. در زمان سلطان قابوس بود که عمان در جهت خروج از انزوا قدم برداشت و سرمایه گذاری در زمینه های توسعه افزایش یافت.

قانون اساسی و ساختار سیاسی عمان

در کشور عمان همه چیز در شخص سلطان خلاصه می شود، قانون اساسی وجود ندارد و تمام قوانین جاری مملکت که جهت اداره کشور به آنها نیاز است طی فرامینی از سوی سلطان صادر می شود که لازم الاجراست. حکومت عمان سلطنت مطلقه است و همان طور که گفته شد فاقد قانون اساسی می باشد. تشکیلات اداری و سیاسی حکومت زیر نظر مستقیم سلطان می باشند، که عبارتند از: رئیس هیئت دولت و شوراها، تخصیصی این شوراها به فرمان سلطان و به منظور کمک در امر برنامه ریزی و اجرای سیاست کلی دولت ایجاد شده اند و خود شامل شورای توسعه، شورای دارایی، شورای عالی جوانان و شورای حمایت از محیط زیست و مبارزه با آلودگی می شوند.

جنگ های داخلی عمان (۱۹۱۴ میلادی)

در این ایام عشایر داخلی عمان متفقاً به رهبری قبایل «حناوی و عافری» به نوار ساحلی به خصوص مسقط هجوم آوردند و حکومت «فیصل بن ترکی» را در معرض تهدید قرار دادند. این هجوم همزمان با توافق سران قبایل «حناوی و عافری» بر ای انتخاب امام جدید بود بدین وسیله «سلیم بن رشید» را به عنوان امام انتخاب نمودند. در این موقع نیروی دریایی انگلیس از هندوستان به کمک سلطان شتافت و شورش داخلی را سرکوب نمود و سلطنت «تیموربن فیصل» را با مرگ پدرش استوار کرد. در سالی که «تیموربن فیصل» به حکومت رسید عده ای از روسای عشایری از سلطان جدید حمایت کردند و عده دیگر به امام منتصب وفادار ماندند. در سال ۱۹۱۴ میلادی امام به مسقط حمله کرد ولی این حمله نیز

به کمک نیروهای انگلیسی رفع گردید. بحران میان قبایل عمان و سلطان مسقط تا سال ۱۹۲۰ که «امام سلیم بن رشید» ظاهراً به اشاره «سلطان تیمور» بدست یکی از هوادارانش کشته شد، ادامه داشت. در این سال تیمور با امام جدید بنام «محمد بن عبدالله» و با وساطت ماموران انگلیسی مذاکراتی برای پایان دادن به اختلافات به عمل آورد و سرانجام در سال ۱۹۲۰ موافقت نامه ای در «سیب» به امضاء رسید.

جنگ ظفار (۱۹۷۵-۱۹۶۳ میلادی)

ظفار ایالت جنوبی سلطنت عمان با برخورداری از موقعیت خاص جغرافیایی و مردمی با ویژگیهای مخصوص به خود، از سایر نواحی «جزیره العرب» متمایز است. منطقه ای گرمسیر با مساحت ۳۸ هزار مایل مربع دارای مرزی ساحلی به طول ۳۰۰ کیلومتر می باشد. در سرزمین ظفار طوایف گوناگونی از نسل و دانی ها دیده می شوند. اکثر ظفاری های اصیل در منطقه کوهستانی سکنی دارند. این گروه از نظر مذهب با این که سنی هستند اما با دیگر مردم عمان که دارای عقاید شیعه - اباضی و سنی می باشند، تقریباً تفاوت دارند. اسلام در این نقطه تقریباً ضعیف مانده است. مردمان ظفار علاوه بر حفظ سنن فرهنگی قبل از اسلام به زبانی سخن می گویند که در سراسر ناحیه جنوبی «جزیره العرب» قبل از رسوخ زبان عربی رایج بوده است. این زبان یکی از گویش های زبان عربی دوران قبل از «حمیری ها» بوده و به عربی شباهت دارد. این سرزمین تقریباً به طور نیمه مستقل در مقابل حکومت مرکزی عمان بوده است و عمان تنها در سالهای دهه ۱۸۷۰ بر ظفار تسلط یافت. در سال ۱۹۵۰ میلادی که جنجال نفت در کشورهای جنوبی خلیج فارس شروع شد و جوانان ظفاری جهت یافتن کار راهی این مناطق شدند به خاطر قدرت جسمی که زائیده زندگی کوهستانی است به مشاغل ویژه ای گمارده شدند. زمانی بیش از یک چهارم افراد پلیس در قطر و کویت را افراد ظفاری تشکیل می دادند. این کارگران در خلیج فارس با جنبشهای سیاسی و ناسیونالیستهای ناصری و گروه «امام غالب بن علی» آشنا شدند. در همین موقع رهبران قبایل ظفاری برای مبارزه با سلطان سعید شورش کردند. در سال ۱۹۶۲ گروهی از اهالی ظفار و دیگر تبعید شدگان به منظور تشکیل یک جبهه آزادی بخش به هم پیوستند. هدف بعضی از ناسیونالیست های ظفاری، رهایی ظفار از زیر نفوذ مسقط بود. بدین ترتیب سرزمین ظفار که هیچگاه سلطه سلاطین مسقط را بر خود قبول نکرده بود و خود را مستعمره مسقط تلقی می کرد، یکبار دیگر آزادی خود به جنبش درآمد. به خصوص که این بار جوانان ظفاری در کشورهای خلیج فارس با سیاست آشنا شده و به عمق استعمار انگلیس بر سرزمین عمان آگاهی پیدا کرده بودند. جنگهای ظفار از نهم ژوئن ۱۹۶۵ آغاز شد و چریک ها به مناطق تحت نفوذ شرکتهای نفتی انگلیسی در ظفار حمله کردند. ابتکار عملیات نخست در دست ناسیونالیستهای ظفاری بود که بنام «جبهه آزادی بخش ظفار» فعالیت می کردند. ولی کم کم مارکسیستهای که از طرف یمن جنوبی (سابق) حمایت می شدند، رهبری جبهه را به دست گرفتند و با شبه کودتایی کلیه رهبران ملی گرا را تصفیه نمودند. پس از پیروزیهای اولیه نام جبهه را به «سازمان آزادی بخش عمان و خلیج عربی» تغییر داده هدف خود را سرنگونی کلیه رژیم های حاشیه خلیج فارس از کویت تا عمان قرار دادند. سلطان قابوس که پس از برکناری پدرش در سال ۱۹۷۰ زمام حکومت را به دست گرفته بود و خود را در خطر سقوط می دید به توصیه و هماهنگی امریکا و انگلیس خواستار کمک نظامی شاه ایران شد. همزمان نیروهای اردن نیز وارد عمان شدند. شاه با نیروی چند هزار نفری و تجهیزات هوایی و دریایی کامل وارد میدان شده و با تحمل تلفات زیاد با همکاری نیروهای انگلیسی و عمان موفق به سرکوبی جنبش ظفار در سال ۱۹۷۵ گردید.

مالزی

جغرافیای انسانی

۱. جمعیت

میزان جمعیت کشور معمولاً محدودیتهایی برای اتخاذ سیاستها و خط مشی‌ها ایجاد می‌کند. قابلیت توانایی دفاع از سرزمین، کمیت نیروی کار، کشش و میزان بازار داخلی و غیره همگی به میزان رشد جمعیت بستگی دارد. جمعیت مالزی در ۱۹۸۴ حدود ۱۵ میلیون نفر بود. در شبه جزیره مالایا، در فاصله میان ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۶ میزان باروری بیش از ۴۰ درصد افزایش یافت، در حالی که نوع جنس هنگام تولد معادل ۱۶ درصد پسر و ۲۵ درصد دختر بود. در مالزی نیز همچون کشورهای در حال توسعه توجه خاصی به کاهش میزان باروری شده است و فعالیتهایی از طریق «مجمع ملی برنامه ریزی خانواده» به عمل آمده است. با وجود این سرعت رشد جمعیت در حال حاضر به مراتب بیش از ۲٪ پیش‌بینی شده و توسط مجمع مذکور برای نیمه اول دهه ۱۹۸۰ است. سرعت رشد جمعیت در استان صباح، به دلیل مهاجرت‌های زیاد از فیلیپین و اندونزی بیشتر بوده است. به هر حال هنوز جهت‌گیری مربوط به جمعیت مورد سؤال است. جالب اینکه نخست وزیر مالزی اعلام کرده است که توسعه بخش صنعت نیازمند بازار وسیع داخلی، یعنی بازار ۷۰ میلیونی تا سال ۲۱۰۰ میلادی است. وی در آغاز در ۱۹۸۴ اعلام کرد که میزان خاصی برای سه فرزند اول مادران شاغل در بخش دولتی منظور شده است. در پاسخ به این انتقاد که چنین رشد جمعیتی مستلزم وجود پایه‌های اجتماعی و اقتصادی مناسب و نیز توسعه آنها به ویژه در بخشهای آموزش و بهداشت می‌باشد، او اعلام کرد که کشور به نیروی کار زیاد برای دستیابی به هدفهای جدید نیاز دارد. انتقاد دیگر این است که چنین هدف جمعیتی تا قبل از ۲۱۰۰ میلادی حاصل می‌شود ولی میزان رشد اقتصادی از آن عقب می‌ماند که به زبان کشور است.

۲. رشد جمعیت و پراکندگی آن

الف: مالزی شرقی

رشد جمعیت در مالزی شرقی نسبتاً بالاست. میزان باروری گروههای عمده قومی مالزی شرقی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ رو به افزایش بود، ولی در طول دهه ۱۹۷۰ شدیداً رو به کاهش گذاشت. به گونه‌ای که در حال حاضر متوسط میزان باروری حدود ۳۲ نفر در هزار است. میزان مرگ و میر نیز کاهش یافته و تا حد کمتر از ۵ در هزار نفر رسیده است. تا قبل از جنگ رفت و آمد مردم به مالزی شرقی آزاد بود و در نتیجه رشد جمعیت بالا بود، ولی امروزه مهاجرت به مالزی شرقی و یا ترک آن عامل مهمی در تغییرات جمعیت نیست. رشد جمعیت در فاصله ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ شدیداً کاهش یافت و به طور متوسط به ۲/۹٪ در سال رسید که بیشتر به دلیل رشد طبیعی جمعیت بود تا مهاجرت.

تراکم جمعیت در مالزی شرقی بیشتر در نواحی ساحلی و اطراف رودخانه‌هاست و اراضی تپه‌ای و مرتفع داخلی کشور جمعیت اندکی دارد. پراکندگی جمعیت در ساراواک حدود ۲۷ نفر (۱۰ نفر در هر کیلومتر مربع) و در ایالت صباح ۳۸ نفر در مایل مربع است. در ایالت ساراواک تمرکز جمعیت در جنوب غربی این منطقه را به مهمترین بخش کشور تبدیل کرده است. خارج از این منطقه هر منطقه‌ای به جز میری اوربان^۱ پراکندگی جمعیت ناچیزی دارد. در صباح نیز جمعیت انبوهی

^۱ Miri urban

در سواحل ساکن شده‌اند، ولی تراکم جمعیت ساکن کنار رودخانه‌ها کمتر از مورد مشابه در ایالت ساراواک می‌باشد. نصف جمعیت ایالت در قسمت ساحلی باریکه غربی و یا سن داکان^۱، یعنی پایتخت سابق، زندگی می‌کنند. قسمت‌های عمده داخلی ایالت صباح و ساحل شرقی آن جمعیت اندکی دارند. مالزی شرقی هنوز قابلیت جذب جمعیت را دارد و می‌تواند علاوه بر اینکه ضریب طبیعی رشد جمعیت خود را حفظ کند، قسمتی از جمعیت مالزی غربی را نیز جذب نماید.

ب: مالزی غربی

آمارهای مربوط به مالزی غربی تغییرات قابل توجهی در بهبود وضعیت بهداشتی و بهسازی را نشان می‌دهد و به همین دلیل رشد جمعیت شدیداً افزایش یافته است به گونه‌ای که بعد از دهه ۱۹۶۰ میزان مرگ و میر همه نژادها کاهش یافته و از ۱۲ در هزار، در بعد از دهه ۱۹۵۰ به ۶ در هزار در ۱۹۸۰ رسیده است. چینی‌ها کمترین میزان مرگ و میر را دارند در حالی که روستاییان مالایایی بالاترین میزان مرگ و میر را در سطح کشور دارند.

از دهه ۱۹۶۰ تاکنون میزان باروری کاملاً رو به کاهش گذاشته است که خصوصاً در میان چینی‌ها کاملاً مشهود است. بعد از چینی‌ها کمترین میزان باروری متعلق به هندی‌ها و پاکستانی‌ها و در مرتبه بعدی به گروه‌های مالایایی تعلق دارد. میزان باروری از ۴/۸ در سال ۱۹۷۰ به ۳/۶ در ۱۹۸۰ رسیده است. میزان رشد جمعیت در مالزی شبه جزیه‌ای کند است و به حدود ۲/۶٪ در سال می‌رسد. علت میزان متوسط رشد جمعیت غلبه ضریب تولد بر مرگ است که کاملاً رو به کاهش بوده و از ۳/۵٪ در ۱۹۵۶ به حدود ۲/۴٪ در ۱۹۸۰ رسیده است. به هر صورت میزان رشد سالیانه جمعیت ایالت صباح و ساراواک به نحو چشمگیری بیش از مالزی غربی است.

تحول جمعیت مالزی غربی که در سالهای پیش مسئله چشمگیری بود در اوایل جنگ جهانی دوم کاهش داشت؛ زیرا که از ۱۹۴۵ و به خصوص پس از جدایی سنگاپور در ۱۹۶۵ قوانینی تصویب شد که مهاجرت به مالزی را محدود نمود و به همین دلیل افزایش جمعیت ناشی از مهاجرت حساب نمی‌شود. ولی بعد از دهه ۱۹۷۰ تعداد پناهندگان دیگر ملیتهای جنوب شرقی آسیا در مالزی رو به افزایش گذاشته است.

الگوی توزیع جمعیت شامل دو ناحیه پرجمعیت و کم جمعیت است. ناحیه متراکم کمر بند کائوچو و قلع است که با عرضی از ۲۵ تا ۷۵ مایل در ساحل غربی شبه جزیره از پرلیس تا جاهور امتداد یافته است. در این ناحیه که فقط ۳۰٪ خاک مالزی غربی را تشکیل می‌دهد حدود سه چهارم جمعیت زندگی می‌کنند. یک هشتم جمعیت نیز در کلاتان و نیز دلتای رود ترنگانو واقع در شمال شرقی کشور ساکن هستند. بقیه جمعیت کشور در نقاط دیگر ساکن هستند که در این رابطه اراضی مرتفع داخلی کشور از نقاط کم جمعیت است. تراکم کم جمعیت در ناحیه شرقی شبه جزیره شهودتر از همه قسمت‌هاست، ولی باید شهرها، شهرکها، حاشیه رودخانه‌ها و راه‌آنها را از آن مستثنی ساخت. تقریباً یک سوم جمعیت مالزی غربی در شهرها ساکن هستند و دو سوم بقیه در کمر بند قلع و کائوچو زندگی می‌کنند.

۳. سابقه تاریخی تشکیل جمعیت

مردم بومی مالزی در واقع از حدود ۶۰۰۰ سال پیش در این منطقه ساکن شده‌اند. تحقیقات باستان‌شناسی شواهدی از تمدنهای عصر برنز و نیز فرهنگهای کهن را در مالزی نشان می‌دهد. هندی‌ها در قرن دوم پیش از میلاد به مالزی مهاجرت کرده‌اند. نه تنها مالزی، بلکه بیشتر مناطق جنوب شرقی آسیا بیش از هزار سال نفوذ و ورود هندی‌ها را مشاهده بوده‌اند و در

^۱ Sandakan

واقع خون و فرهنگ هندی با عناصر بومی آن منطقه عجین شده و ترکیب جدیدی را به وجود آورده است که خود منجر به برپایی دولتها و امپراتوری‌هایی در منطقه شده است. در طول هزار سال اول پس از میلاد حداقل سی دولت کوچک در ساحل شرقی مالزی تشکیل شده است. در قرن ۱۵ میلادی با ورود اسلام به مالزی تحول جدیدی در تمام منطقه ایجاد شد. مرکزیت مالزی در جنوب شرقی آسیا از نظر جغرافیایی باعث شده است تا اقوام مختلفی به تدریج به مالزی مهاجرت کنند و تنوع خاصی به ترکیب جمعیتی آن نبخشند. علاوه بر نژاد مالایو که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و غالباً مسلمان هستند، تعداد بی‌شماری چینی و سپس گروه‌های دیگر هندی از قرن نوزدهم به دلیل منافع اقتصادی و نیازهای استعمار انگلیس، به این کشور مهاجرت کرده‌اند.

اقلیتهای نژادی دیگری نیز به مالزی مهاجرت کرده‌اند که از جمله می‌توان بنگالی‌ها، پاکستانی‌ها و عربها را نام برد. بنابراین مالزی از کشورهایی است که خصیصه چند نژادی دارد.

۴. اقوام و نژادها و روابط آنها

الف: مالزی غربی

موقعیت مالزی به عنوان یک گذرگاه اصلی و مهم در آبهای جنوب شرقی آسیا باعث شده است تا اقوام و نژادهای مختلف از نقاط دیگر آسیا در این کشور جمع شوند. امروزه به طور کلی چهار گروه مختلف: ارانگ اصلی^۱، مالایو، چینی، و هند و پاکستانی در مالزی زندگی می‌کنند.

گروه ارانگ اصلی کوچکترین گروه است و به لحاظ قومی به گروه‌های جاکیون^۲، سمانگ^۳، و سنوی^۴ تقسیم می‌شوند. این گروه‌ها اساساً پیرو مذاهب سنتی هستند ولی بخشی از آنها نیز اسلام آورده‌اند. قوم مالایو که هم در شبه جزیره و هم در جزیره زندگی می‌کنند، بیش از نیمی از جمعیت مالزی را تشکیل می‌دهند و به لحاظ سیاسی مهمترین گروه کشور هستند. آنها زبان و فرهنگ مشترک دارند و قویاً به اسلام پایبندند بنابراین اسلام ویژگی مهمی است که نژاد مالایو را از اقوام دیگر متمایز می‌سازد.

چینی‌ها که حدود $\frac{1}{3}$ جمعیت شبه جزیره را تشکیل می‌دهند و گروه همگونی هستند از استانهای جنوبی چین به مالزی مهاجرت کرده‌اند. ولی نسبت به مالایوها از نظر زبان و مذهب کمتر همگن می‌باشند. مهمترین گروه‌های فرهنگی و زبانی چینی‌های مالزی به قرار زیر است:

- گروه هوک کین که از استان فوکین مهاجرت کرده‌اند.
- گروه کانتونی‌ها از منطقه کانتون استان کوانگ تونگ مهاجرت کرده‌اند.
- گروه هاکا که از ناحیه واقع در میان کانتون و سواتو مهاجرت کرده‌اند.
- گروه تی‌چیو که از استان کوانگ تونگ مهاجرت کرده‌اند.
- گروه هاینانس از جزیره‌ای به همین نام مهاجرت کرده‌اند.
- گروه کوانگ سی از استانی به همین نام مهاجرت کرده‌اند.

¹ Orang Asli

² Semang

³ Javun

⁴ Senoi

- گروه هوک چیو از استان فوکین مهاجرت کرده‌اند.

گروه‌های هندی، پاکستانی و تامیلی که از شبه قاره هند به مالزی مهاجرت کرده‌اند، حدود ۱۰٪ جمعیت مالزی غربی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این گروه‌های کوچکی از اروپایی‌ها، امریکایی‌ها، استرالیایی‌ها، عربها و تامیلی‌ها در مالزی زندگی می‌کنند.

ب: مالزی شرقی

جمعیت مالزی شرقی از نظر قومی به مراتب از مالزی غربی متنوع‌تر است. دولت سعی می‌کند تا آنها را در هفت گروه قومی در ساراواک و هفت گروه در صباح تنظیم کند، در حالی که در حقیقت ۲۵ گروه قومی در ساراواک و صباح، صرفنظر از بسیاری قبایل کوچک زندگی می‌کنند. گروه قومی عمده ساراواک چینی‌ها هستند که $\frac{1}{3}$ جمعیت را تشکیل می‌دهند. چینی‌های ساراواک از استانهای جنوبی چین مهاجرت کرده‌اند، و بنابراین ریشه منطقه‌ای مشترکی با چینی‌های شبه جزیره دارند ولی تفاوت اندکی در گویش خود دارند. گروه‌های هاکا و فوچو روی هم رفته $\frac{2}{3}$ جمعیت چینی‌های ساراواک را تشکیل می‌دهند.

گروه ایبان مهمترین و بزرگترین گروه قومی ساراواک است. اصل و نسب آنها معلوم نیست ولی به زبانی که در واقع نوعی زبان قبل از اسلام مالایوی سوماتراست، تکلم می‌کنند. غالب آنها به صورت اشتراکی زندگی می‌کنند و در اراضی مرتفع به کشت و زرع مشغولند. آنها فرهنگ ویژه‌ای دارند که مذهب نقش مهمی در آن ایفا می‌کند و بر هر فعالیتی تاثیر می‌گذارد.

مالایوهای ساراواک گروه ناهمگنی هستند که در میان آنها مهاجرانی از مالزی غربی وجود دارد. این قوم با وجود ناهمگنی، فرهنگ و زبان مشترک دارند و به دین اسلام معتقدند.

گروه قومی لنددایاک^۱ در اراضی تپه‌ای کشور زندگی می‌کنند و به پنج زبان مختلف تکلم می‌کنند که با یکدیگر رابطه گویشی دارد و غالباً پیرو ادیان سنتی هستند. گروه دیگر قومی مالزی شرقی ملاناوا^۲ هستند که به لحاظ قومی از مالایوهای ساراواک متفاوت می‌باشند. گروه‌های دیگر ایالت ساراواک عبارت‌اند از: کنیه، کایان، کدایان، موروت، کلابیت، بیسایا و پونان.

ایالت صباح نیز گروه‌های قومی مختلف دارد. از یک میلیون نفر جمعیت این ایالت تقریباً $\frac{1}{4}$ آنها قوم کدایان، ۱۸٪ چینی، ۱۱٪ باجاو، ۵٪ موروت و ۲۰٪ ترکیبی از نژاد مالایو برونی، کدایان، اورانگ سانگی، بیسایا، سولو، تردونگ و سینوراتیو هستند. بقیه جمعیت را اروپایی‌ها، اندونزیایی‌ها، فیلیپینی‌ها، هندی‌ها و پاکستانی‌ها، تشکیل می‌دهند.

مالایوها که خود را صاحبان اصلی این سرزمین می‌دانند نسبت به سایر گروه‌های مهاجر مخصوصاً چینی‌ها نظر مساعد ندارند و بنابراین صحنه سیاسی کشور گاه و بیگاه شاهد درگیری‌هایی میان اقوام مختلف است. گرچه دولت تلاش دارد

^۱ Land Dayak

^۲ Melanau

نوعی وحدت و تعادل نژادی و مذهبی در جامعه ایجاد کند ولی خطر بالقوه منازعات قومی- نژادی از مسائل مهمی است که وحدت ملی کشور را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

۶. زبان و خط

زبان رسمی مالزی مالایو یا باهاسامالیزیا است که در سیستم آموزشی و کلیه مکاتبات کشور از آن استفاده می‌شود. زبان انگلیسی که از زمان سلطه انگلیسی‌ها در مالزی رواج یافته است به عنوان زبان دوم در مدارس تدریس می‌شود. در گذشته زبان مالایو یا خط و الفبای عربی که به حروف جاوی شهرت داشت تحریر می‌شد، ولی در زمان استعمار به الفبای لاتین تغییر یافت و بدین ترتیب لغات بسیاری از زبان لاتین وارد زبان مالایو شد. البته هنوز بیشتر واژه‌های این زبان در زبان عربی ریشه دارد.

در سال ۱۹۷۵ میلادی دو کشور اندونزی و مالزی برای تدوین قواعد مشترکی برای رسم الخط و تلفظ زبان مالایو، شورایی مرسوم به شورای زبانهای مالایو تشکیل دادند.

قوم اورانگ اصلی به زبان باستانی مالایو تکلم می‌کنند، در حالی که قوم سیمانگ و سنیویی به زبان مون خری صحبت می‌کنند. چینی‌های مالزی به زبان مادری خود یعنی سبک کانتون یا ماندرین صحبت می‌کنند. ولی نظر به گوناگونی اقوام، گویشهای متفاوتی دارند. گروه باباچینی به زبان محلی مالایو تکلم می‌کنند ولی از نظر آداب و رسوم، عادات و شیوه‌های زندگی چینی باقی مانده‌اند. برخی از چینی‌ها نیز زبان انگلیسی و یا مالایو را در محاورات شفاهی خود به کار می‌برند. مدارس چینی زبان نیز تا سطح دبیرستان در مالزی وجود دارد.

هندی‌ها، پاکستانی‌ها و تامیلی‌ها به لحاظ زبانی به تامیلی، تلگو، و زبانهای هند و اروپایی یعنی پنجابی، بنگالی، پشتو و سینهای تکلم می‌کنند. گروه‌های بومی قومی مالزی شرقی به زبان آسترونزین تکلم می‌کنند. زبان تکلم قوم ایبان، سوماترای مالایی قبل از اسلام است.

یکی از مسائل مهم که مانع از وحدت ملی کامل مالزی می‌شود و بعضاً اختلافاتی را میان نژادهای مهاجر مخصوصاً چینی‌ها و مالایوها به وجود می‌آورد، اجباری بودن آموزش زبان مالایو نیز عدم امکان به کارگیری وسیع زبان محلی از سوی این اقوام است.

۱. اهمیت استراتژیک کشور در منطقه

کشور مالزی در منطقه حاصلخیز آسیای جنوب شرقی با معادن سرشار زمینی و زیرزمینی خود از دیرباز مورد توجه قدرتهای سیاسی و اقتصادی بوده است. علاوه بر وجود منابع و ذخایر فراوان در مالزی، این کشور بر سر راههای تجاری دریایی مهمی (از جمله تنگه مالاکا) قرار دارد که دو اقیانوس هند و آرام را به هم متصل می‌سازد و خصوصاً مناطق آسیای غربی و خاورمیانه از این طریق قادر به تماس با شرق آسیا، ژاپن و ساحل غربی قاره آمریکایی می‌باشند.

همچنین مجاورت مالزی با کشورهای کمونیستی هند و چین بر اهمیت استراتژیک این کشور می‌افزاید.

با توجه به این که مالزی از دو ناحیه جدا از هم (شبه جزیره مالزی و مالزی شرقی) تشکیل شده است که از نظر ویژگی‌های اقتصادی اجتماعی امکاناتی برابر ندارند و نیز این کشور مرزهای طولانی (زمینی و دریایی) با تایلند، اندونزی، برونی و فیلیپین دارد. مسئله حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی همواره از اهمیت خاصی در سیاست این کشور برخوردار بوده است.

ادیان و مذهب

۲. نقش تعیین کننده هر یک از عوامل جغرافیایی و منابع طبیعی

مالزی به دلیل دارا بودن منابع طبیعی فراوان از تولید کنندگان مهم مواد اولیه (مثل قلع، کائوچو و نفت) در منطقه آسیای جنوب شرقی می‌باشد. و به دلیل قرار داشتن بر سر راههای دریایی و نیز موقعیت خاص جغرافیایی کشور (دو تکه بودن سرزمین و هم مرز بودن با کشورهای تایلند، اندونزی، برونی و فیلیپین به ناچار به دنبال یافتن توان دفاعی کافی برای حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور است. وجود اختلافات مرزی با اندونزی و فیلیپین و مهاجرت‌های غیر قانونی.

۱. تاریخچه رشد هر یک از ادیان و مذاهب

دین رسمی مالزی اسلام است و اکثریت مردم این کشور پیرو آن می‌باشند. ولی اقوام و نژادهای مختلف جامعه مالزی پیرو ادیان و مذهب دیگری هستند که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازیم.

اسلام

اسلام همیشه عنوان عنصر کلیدی در هویت فرهنگی مالزی را دارا بوده و پایدارترین و غیر قابل نفوذترین خصیصه قومی را به وجود آورده است. علاوه بر این اسلام توسط هر قومی به گونه‌ای خاص آن قوم دریافت و ادراک شده است تا برخوردار از یکدستی جهانی. به لحاظ تاریخی در شرایط کنونی اسلام بیش از هر فرهنگ دیگری مانع همگرایی گروه‌های غیر مالایو در جامعه مالزی بوده است، هر چند که این مولفه در ایالت ساراواک و ایالت صباح ملایم و در نوسان می‌باشد. این مانع به دلیل اینکه غیر مالایوها از تغییر دین اکراه دارند نیست. در دهه‌های اخیر و به عنوان نتیجه فرعی ناسیونالیسم مالایو، نه فقط به ویژه توسط چینی‌ها تغییر دین به اسلام انجام نگرفته است، بلکه حتی تحولات اجتماعی منجر به ایجاد طبقه غیر رسمی خاصی از مسلمانان شده است که گاهی اوقات از برگزاری نماز و دعا در مساجد مجزا حمایت می‌کنند. مالایوها هنوز بیشتر با عربها احساس خویشاوندی می‌کنند تا مالزیایی‌هایی که به اسلام گرویده‌اند.

سابقه ورود اسلام به منطقه جنوب شرقی آسیا به قرن هفتم میلادی باز می‌گردد. اهمیت اقتصادی این منطقه باعث جلب تاجران مسلمان ایرانی و عرب گردید، به طوری که رفته‌رفته با افزایش تعداد مسلمانان، افراد بومی با اسلام آشنا شدند و ضمن پذیرش آن، خود به ترویج این مذهب جدید پرداختند و به این ترتیب مناطق مسلمان نشین بسیاری در آن نواحی (از جمله مالزی) پدیدار شد که از جمله می‌توان به حکومت سلطنتی مالاکا در قرن پانزدهم میلادی اشاره کرد.

اسلام در طول پانصد سال گذشته قسمت مهم فرهنگ مالایو را تشکیل می‌داده است. ولی به هر حال با سنتهای پیش از اسلام و نیز اعتقادات سنتی شامل مفاهیم سیاسی هندو گره خورده است. این مفاهیم مربوط به جامعه فئودالی شدیداً طبقه‌بندی شده میان حاکم و تابع است که بر اساس تفاوت شدید رده‌های اجتماعی انجام می‌گرفت. در پایین‌ترین سطح معلمان مذهبی دهکده، مدارس اسلامی را اداره می‌کردند. (از قبیل مدارس روستایی پاندوک^۱ نوعی از مدارس مذهبی که در نتیجه اقامت در اراضی تازه توسط گروههای مهاجر ایجاد شد.) در عین حال پیشوایان محلی (امام) بر انجام آداب مذهبی نظارت می‌کردند. امامان به واسطه قواعد، آداب عبادت و تعهدات (نظیر فتاوی و جمع‌آوری عشریه) با قضات مسلمان^۲ و دادگاه‌ها که با علمای با نفوذ مذهبی سر و کار داشتند، رابطه‌ای منظم برقرار می‌کردند و علمای مذهبی هم به نوبه خود شواراهایی برای مشورت در خصوص قواعد و موضوعات مذهبی تشکیل می‌دادند. نتیجه عملکرد، سلسله مراتب منظمی از کارگزاران مذهبی بود که وظیفه آنها پشتیبانی از اسلام و حقوق عرضی^۳ و نیز تعهد به حفظ نهادهای شبه فئودال حکومت بود. این سیستم همچنان مستمراً عمل می‌کرد و در طول دوران استعمار بریتانیا منظم‌تر و شدیدتر شد.

آیین بودا

بیشتر پیرامون آیین بودا، افراد چینی الاصل مالزی هستند. پیشینه این مذهب به آغاز قرن نهم میلادی و امپراتوری «سری ویجایا»^۴ در سوماترا باز می‌گردد که از همان دوران، نفوذ تدریجی آیین بودا در شبه جزیره مالزی آغاز شد. در قرن پانزدهم با استقرار جامعه چینی‌ها در شهر «ملاکا»^۵ این مذهب از نفوذ بیشتری برخوردار گردید و بالاخره با مهاجرت چینی‌ها به مالزی در قرن ۱۹ و نیز سالهای مقارن جنگ جهانی دوم، آیین بودا به عنوان یکی از مذاهب رسمی کشور به رسمیت شناخته شد. بودایی‌های چینی شامل افراد چینی شبه جزیره مالزی و چینی‌های ساکن ایالت ساراواک هستند.

آیین هندو

فرهنگ هندی از دیروزمان تاثیر زیادی بر منطقه جنوب شرقی آسیا داشته است. پیش از ورود اسلام به منطقه آیین هندو که توسط بازرگانان هندی وارد این سرزمین شده بود، دین رسمی و اشرافی حاکمان مالزی بود. ولی پیروان کنونی این مذهب در مالزی عمدتاً اخلاف مهاجران هندی قرن نوزدهم و سالهای قبل و بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشند.

مسیحیت

بر اساس آمارهای رسمی ۱۹۸۷، حدود ۷٪ جمعیت مالزی (یک میلیون نفر) مسیحی هستند. نفوذ این دین در مالزی نتیجه تماس اروپاییان با منطقه بوده است. از آغاز قرن شانزدهم با شروع سلطه استعمارگران پرتغالی بر این سرزمین، مسیحیت وارد کشور شد. سپس در قرن هفدهم در دوران تسلط هلندی‌ها این نفوذ ادامه یافت و بالاخره در قرن نوزدهم با شروع حاکمیت انگلیس، فعالیت مبلغان مذهبی مسیحی شدت گرفت. با وجود فعالیتهای وسیع مبلغان مسیحی در مالزی و

¹ Pandok

² Ulamak

³ Kadis

⁴ Srivijaya

⁵ Melaka

اقداماتی مثل تاسیس مرکز پزشکی و مدارس مذهبی و غیر مذهبی انگلیسی زبان، گرایش قابل توجهی نسبت به مسیحیت در میان مردم این کشور به وجود نیامد و تنها تعدادی از افراد بومی و نیز چینی‌های بودایی به آن گرویدند.

سایر ادیان و مذاهب

از میان ادیان دیگری که در مالزی پیروانی دارد می‌توان آیین کنفوسیوس، تائوئیسم، آنیمیسم را در میان چینی‌ها و مذهب سیک را در میان هندی‌ها نام برد.

۲. نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی جامعه

تنوع و تعداد ادیان و مذاهب در جامعه چند نژادی مالزی از مسائل مهمی است که حیات سیاسی این کشور را تحت تاثیر قرار می‌دهد. علاوه بر خطر بالقوه درگیری‌های نژادی میان مالایوهای حاکم بر کشور با سایر گروه‌های نژادی، به خصوص چینی‌ها، که هرازگاهی در صحنه سیاسی مالزی بروز می‌کند، امکان وقوع درگیری‌های مذهبی میان پیروان عقاید دینی گوناگون همواره وجود داشته است. نمونه‌ای از این اختلافات مذهبی، در درگیری‌هایی که میان مسلمانان و مسیحیان ایالت صباح در انتخابات ۱۹۸۵ رخ داد به شکل بسیار حادی بروز کرد.

مذهب اسلام مهمترین مذهب کشور است که نفوذ قابل ملاحظه‌ای دارد. تفکر اسلامی نقش به‌سزایی در اوضاع سیاسی جامعه دارد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی تضادهایی میان پیروان اسلام سنتی و طرفداران تفاسیر رادیکال اسلام و یا مپوریستها بروز کرده احیای اسلام مالزیایی شدیداً تحت تاثیر قیامهای اسلامی بود که رابطه نزدیکی به بحرانهای اعراب و اسرائیل و حتی جریانات نفتی اوایل دهه ۷۰ داشت. انگیزه‌های نیرومندتری که در سالهای بعد منجر به احیای اندیشه‌های رادیکال شد از جمله این پیشگویی بود که مرحله شکوفایی جدیدی در ۱۴۰۰ هجری قمری (نوامبر ۱۹۷۹) شروع خواهد شد و مهمتر از هم بروز انقلاب اسلامی ایران در این تفکر نقش داشت. بنیادگرایان مسلمان مالزی معتقد بودند که فرد نمی‌تواند مسلمان باشد مگر اینکه از لحاظ عبادی فراتر رود و در نظام کامل سیاسی و تحت مقررات حقوقی و اقتصادی اسلامی زندگی کند.

بنیادگرایی اسلامی مالزی در جنبش «دعوت» خلاصه می‌شود. هدف جنبش «دعوت» فقط تبلیغ اسلام برای غیر مسلمانان نیست؛ بلکه می‌کوشد تا از طریق وحدت در میان مسلمانان و حذف موضوعاتی که باعث اختلاف می‌شود، همبستگی و پیوستگی آنها را استحکام بخشد. در واقع جنبش دعوت طیفی کوچک از مسلمانان است که می‌خواهند از نظر سیاسی گروه‌های بزرگتری ایجاد کرده و از تحرکات افراطی به نوعی نظامی‌گری معتدل برسند. بعضی گروه‌ها با جنبش دعوت در مورد تفسیر اسلام و قرآن معاوضه دارند. از جمله این گروه‌های باید دارالاکرم را نام برد که در ۱۹۶۹ تشکیل شده است. پیروان این گروه در نزدیکی کوالالامپور به طور دسته جمعی زندگی می‌کنند. لباسهای عربی می‌پوشند و سعی می‌کنند کاملاً سنتهای اسلامی را رعایت نمایند. گروه معارض دیگر جنبش جوانان مسلمان مالزی است که در اوت ۱۹۷۱ تاسیس شد. این گروه حدود ۳۵۰۰۰ نفر عضو دارد و کمتر به رعایت دستورات مذهبی پای‌بند است. جنبش جوانان مسلمان خواهان ایجاد تغییرات در سیاستهای دولت برای پیروی از اصول اسلام، و یا ایجاد دولت اسلامی در مالزی است. رهبران

جنبش ویژه دولت اسلامی مورد دعوی خویش را به طور مشخص بیان نمی‌کنند، ولی معتقدند که این دولت باید به تدریج ایجاد شده و به حقوق غیر مسلمانان احترام بگذارد. برخی از محرومین اقتصادی مالزی و حتی غیر مالایوها جذب شعارها و پیامهای جنبش و نیز راه‌های اقتصادی آن شده‌اند. این سازمان شاخه‌هایی در ایالات مختلف دارد، مدارس و تعاونی‌هایی را اداره می‌کند، محله منتشر می‌کند و با برخی از ملت‌های عرب رابطه دارد. طرفداران و پیروان عمده سازمان از طبقه متوسط تحصیل کرده غرب می‌باشند.

تا سال ۱۹۸۲ سازمان توسط فردی رادیکال و با هدف عدالت اجتماعی به نام انکیک عمر ابراهیم اداره می‌شد که پس از همکاری وی با دولت سازمان تقاضاهای خود را تعدیل کرده و سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته است. به هر حال برخی از رهبران بالای سازمان همکاری نزدیکی با حزب اسلامی مالزی دارند. و به نظر می‌رسد که تعدادی از جوانان مالایوی تحصیل کرده کشورهای عربی را به خود جذب کرده است.

گروه‌های افراطی کوچکتری نیز در صحنه مسائل سیاسی مالزی ظاهر شده‌اند. یکی از این گروه‌ها در اوت ۱۹۷۸ به چند معبد هندو حمله کرد و گروه دیگری حمله به یک ایستگاه پلیس را در ۱۹۸۰ سازماندهی کرد. حتی سازمان دیگری به نام کریپتو پرچم خاصی تعیین نموده و اسکناس چاپ کرد که در ۱۹۸۲ توسط پلیس نابود شد. سازمان دیگری به نام «نیروهای صراط مستقیم»^۱ وجود دارد که هدفش ایجاد دولت اسلامی ولی نه با استفاده از خشونت است. این سازمان که در کداه و نیز پرلیس فعالیت دارد در ۱۹۷۸ تاسیس شد و در جریان برپایی تظاهرات ۱۹۸۰ کشاورزان در کداه، تعدادی از اعضای آن دستگیر شدند. گروه مسلمان دیگری در نواحی مرزهای تایلند فعالیت نظامی می‌کرد و خواهان تشکیل اسلامی بود که مورد تعقیب پلیس قرار گرفت.

افراط گرایان هر چند مزاحمت‌هایی برای دولت ایجاد کرده‌اند، ولی هنوز حالت تهدید کننده ندارند. جنبش جوانان مسلمان مالزی دولت را تشویق می‌کند تا نسبت به تقاضاهای سیاسی آنها حساسیت نشان دهد. دولت نگران ایجاد رابطه میان جنبش جوانان مسلمان با حزب اسلامی مالزی است که ممکن است تهدیدات جدی به دنبال داشته باشد.

۳. سیاست مذهبی حکومت

طبق قانون اساسی مالزی، اسلام دین رسمی کشور است ولی افراد در انتخاب دین و انجام مراسمی دینی آزاد هستند حتی پیروان سایر ادیان اجازه تبلیغ اعتقادات مذهبی خود را دارند. البته تبلیغ سایر ادیان در میان مسلمانان مجاز نیست.

پادشاه، نخست‌وزیر و حاکمان ایالات مالزی باید مسلمان باشند ولی اعضای کابینه می‌توانند از میان پیروان سایر ادیان نیز انتخاب بشوند. در عین حال حاکمان ایالات در مناطق خود حکم رهبر مذهبی را دارند و پادشاه پیشوای مذهب اسلام در یالت خود (پادشاه مالزی به تناوب از میان حاکمان ایالات انتخاب می‌شود) و نیز ایالات مالاکا، پنانگ، صباح و منطقه فدرال است. دو منطقه فدرال مالزی عبارت‌اند از: کوالالامپور در ایالت سلانگور و لابوان در ایالت صباح. در ایالت ساراواک به دلیل در اقلیت بودن مسلمانان، چنین مقامی وجود ندارد.

^۱ Organization of the Forces of the Righteous path

حکومت مالزی خواهان ایجاد هماهنگی در امور مذهبی جامعه و اعمال کنترل بر فعالیتهای پیروان مذاهب مختلف (مخصوصاً مسلمانان) برای رسیدن به جامعه‌ای متعادل و با ثبات است. برای این منظور سازمانها و ارگانهای رسمی خاصی نظیر «شورای ملی امور اسلامی» و «کمیته فتوا» ایجاد شده‌اند که وظیفه اصلی آنها کنترل فعالیتها و امور اسلامی و هماهنگ کردن آنها با هدفهای حکومت می‌باشد. اموری همچون نظارت بر مدارس مذهبی غیر دولتی و مواد آموزشی آنها، کنترل کتابهای مذهبی منتشر شده، انتشار کتابها و نشریات مذهبی، ارائه آموزشهای مذهبی در سطوح مختلف و صدور فتوی در زمینه مسائل گوناگون، همه در حیطه وظایف بخش امور مذهبی حکومت مالزی است.

۴. روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

روابط میان پیروان ادیان گوناگون در مالزی، وضعیت نسبتاً متعارفی دارد. هر چند که احتمال درگیری‌های ناشی از اختلافات مذهبی، منتفی نمی‌باشد ولی مذهب به منزله یکی از سرچشمه‌های نزاع آفرین میان اقوام مختلف مطرح نیست. از سوی دیگر دولت نیز تلاش دارد تا با اعمال کنترل و هدایت فعالیتهای مذهبی احتمال وقوع چنین درگیری‌هایی را از میان برد و با تعیین حدود وظایف گروه‌های مختلف، آرامش و تعادل را حفظ کند.

۵. آداب و سنن مذهبی و میزان پایبندی مردم به مذهب

تعالیم اسلام در مالزی با فرهنگ بومی این منطقه آمیخته شده و شکل خاصی به خود گرفته است. به گونه‌ای که عناصری از این فرهنگ را می‌توان در مراسم مختلف مسلمانان مالزی (مثلاً جشن عروسی) مشاهده کرد. نماز جماعت در مساجد مختلف برگزار می‌شود. ائمه جمعه نیز در سراسر کشور به اقامه نماز جمعه می‌پردازند که در شهر کوالالامپور این مراسم در مسجد نگارا (مسجد ملی مالزی) برقرار و خطبه نماز به نام پادشاه خوانده می‌شود. البته متن خطبه‌های ائمه جمعه از سوی دولت تهیه و تنظیم می‌گردد.

مراسم نماز عید فطر و جشن میلاد پیامبر (ص) نیز هر سال در مالزی با تشریفات خاصی برگزار می‌شود. همچنین در هر سال تعداد زیادی از مسلمانان این کشور در مراسم حج شرکت می‌کنند و مسابقات بین‌المللی قرآن نیز در ماه رمضان با شرکت قاریان کشورهای مختلف در مالزی برگزار می‌شود.

پیروان آیین بودا نیز در معابد مختلف بودایی مراسم عبادی و سنتی خود را به جای می‌آورند. از جمله مراسم بودایی می‌توان به «جشن سالروز تولد بودا»، «جشن کیک ماه» و «جشن سال نو» اشاره کرد.

همچنین پیروان آیین هندو در معابد هندویی به انجام اعمال مذهبی خود می‌پردازند. جنبشهای سنتی این آیین مثل «جشن چراغها» هر ساله در مالزی برگزار می‌شود.

در این کشور کلیساهای متعددی وجود دارد که محل انجام مراسم مذهبی مسیحیان است. روز کریسمس در مالزی تعطیل رسمی است و در زمان برگزاری مراسم عید پاک نیز ایالت ساراواک (که اکثریت ساکنان آن را مسیحیان تشکیل می‌دهند) تعطیل رسمی می‌باشد.

گروه‌های بومی مالزی مثل دایاک و کادازان نیز که عمدتاً در ایالت صباح و نیز ایالت ساراواک ساکن می‌باشند، دارای مراسم و جشنهایی هستند که با تشریفات اعتقادی خاصی انجام می‌شود. از جمله می‌توان به جشن سنتی زراعت و جشن اموات اشاره کرد.

۷. روند تاثیر تبلیغ و ترویج مذاهب

با ورود اسلام به مالزی و پذیرش آن از سوی مالایوها، به تدریج این دین در جامعه استقرار یافت و در ابعاد مختلف آن نفوذ کرد به نحوی که اکنون مسلمانان مالزی که غالباً از نژاد مالایو هستند نسبت به پیروان سایر ادیان دارا اکثریت می‌باشند. همچنین باید در نظر داشت که اگر چه همه اتباع مالزی شهروندان یک کشور^۷ محسوب می‌شوند؛ ولی تنوع و تعددی که در نژاد و مذهب آنها وجود دارد، چهره این جامعه را به صورت ترکیبی از گروه‌های متفاوت در آورده است که خالی از مخاطرات ناشی از درگیری‌های نژادی و حتی مذهبی نیست. از این رو سیاست کلی مالزی مبتنی بر کاهش تعارضات و تنشهای موجود میان این گروه‌ها و یافتن مبانی مستحکمی برای ایجاد جامعه‌ای متحد و پایدار می‌باشد. به همین دلیل دولت تلاش دارد فعالیت‌های مختلف مذهبی را تحت کنترل خود در آورد و با هدفهای خود هماهنگ کند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

۱. سیر تحولات فرهنگی

فرهنگ اصلی کشور مالزی مختص ساکنان اولیه آن یعنی افراد قوم مالایو است. مالایوها زمینه پیچیده قومی دارند؛ برخی از آنها از هزاران سال پیش در این کشور زندگی می‌کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر مهاجرانی هستند که از سوماترا، جاوه، برونئی و دیگر جزایر اندونزی آمده‌اند. مالایوها که از نژاد فیلیپینی‌ها و اندونزیایی‌ها هستند، مردمی مهربان، و آرام می‌باشند که به زندگی در دهکده‌ها و اشتغال به کشاورزی، و ماهیگیری بیشتر علاقه دارند تا زندگی شهری. از ویژگی مالزی شرقی وجود گروه خاصی است که به پسران خاک یا بومی پوتراس^۱ معروفند. بسیاری از مزایای اجتماعی در اختیار این گروه است؛ یعنی ۸۰٪ ظرفیت دانشگاه‌ها، وام‌های با بهره بسیار کم برای تجارت، ۸۰٪ شغل‌های اجرایی دولت، و ۸۵٪ امکانات کالجها.

از قرن ۱۹ به بعد با ورود گروه‌های مهاجر، به خصوص چینی‌ها و هندی‌ها، رفته رفته چهره فرهنگی کشورهای منطقه از جمله مالزی را از حالت یکسان خارج ساخته و به سوی تنوع و تعدد سوق داده است. به همین دلیل با وجود اینکه پس از جنگ جهانی دوم محدودیت‌هایی بر سر راه مهاجرین خارجی به مالزی اعمال شد و نیز با توجه به این موضوع که هنوز فرهنگ مالایو از برتری نسبی برخوردار است، بافت کنونی فرهنگ مالزی اختلاطی از فرهنگ‌های مالایو، چینی و هندی است که تاثیر آنها بر یکدیگر، هویت و تشخیص هر یک را کمابیش دگرگون می‌کند. اضافه بر این هر کدام از فرهنگ‌های مذکور شامل گروه‌های فرهنگی فرعی تری می‌باشد که این امر در افزایش تنوع و پیچیدگی فرهنگ مالزی موثر است.

^۱ Bumiputras

بومیان ساکن در ایالت‌های صباح و ساراواک نیز فرهنگ خاصی دارند که شامل شیوه‌ها و رسوم ابتدایی در نحوه معیشت آنهاست. گرچه در سالهای اخیر این فرهنگ بومی دستخوش تغییرات زیادی شده است ولی هنوز به صورت جریان‌ی زنده به حیات خویش ادامه می‌دهد؛ به گونه‌ای که ویژگی‌های متمایز و برجسته آن در ابعاد گوناگون حیات بومیان، یعنی در نحوه شکار و خوراک، پوشاک، سکونتگاه، نوع ابزار و وسایل زندگی، جشنها و مراسم مختلف و روابط خویشاوندی و اجتماعی آنها مشهود است.

۲. تاثیر فرهنگها

حضور همزمان سه جریان فرهنگی عمده در مالزی که به ترتیب اهمیت و نفوذ عبارت‌اند از: فرهنگ مالایو، فرهنگ چینی و فرهنگ هندی؛ بافت فرهنگی متنوعی را در این کشور به وجود می‌آورد که خالی از مخاطرات بالقوه سیاسی و اجتماعی نیز نمی‌باشد.

پیوند میان دین اسلام و قوم مالایو سبب شده است که این فرهنگ از هویت مستقل و متمایزی برخوردار شود، خصوصاً که جمعیت افراد مالایو نژاد نیز نسبت به جمعیت سایر نژادها، از اکثریت برخوردار است. بنابراین جریان فرهنگی غالب در مالزی اختصاص به «فرهنگ مالایو» دارد، اگر چه وجود فرهنگهای چینی و هندی در کشور مانع از آن است که این غلبه به صورت کامل و همه جانبه باشد.

هر یک از سه جریان فرهنگی اصلی در مالزی هنوز هویت اصلی خویش را حفظ کرده‌اند ولی همزیستی آنها و تاثیر متقابل در یکدیگر باعث پیدایش تغییراتی در برخی مظاهر هر یک شده است. به نحوی که بعضاً به صورت پدیده‌هایی بین فرهنگی و تعدیل یافته نمودار می‌شود. برای مثال گرایش افراد چینی الاصل به فعالیت‌های اقتصادی و اشتغال بیشتر آنها در مشاغل تجاری و خصوصی باعث پیدایش نوعی فرهنگ سوداگرانه متمایل به ارزشهای غربی در میان آنها شده است. این روحیه در طبقات متوسط مالایوها یعنی در قشرهای تحصیل کرده و بوروکرات و نیز در میان شهرنشینان شاغل در بخش خصوصی و تجاری تاثیر قابل توجهی نهاده و دامنه نفوذ آن نسل جوان مالایوها را نیز تحت تاثیر قرار داده است.

۳. نقش مذهب در تحولات اجتماعی و فرهنگی

پیوند تاریخی فرهنگی میان «مذهب اسلام» و «نژاد مالایو» هویت اصلی فرهنگ مالایو را تشکیل می‌دهد. صبغه اسلامی این فرهنگ در مظاهر گوناگون آن متجلی است که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

رعایت حجاب اسلامی توسط زنان مسلمان، اجرای احکام و رعایت سنن اسلامی در زندگی خصوصی افراد مانند (تولد، ازدواج، طلاق و مرگ)، منزلت برجسته سادات، حجاج، روحانیان و معلمان مذهبی؛ اهمیت قرائت قرآن خصوصاً در ماه مبارک رمضان.

مسلمانان مالزی خصوصاً در دهه‌های اخیر از نیروهای فعال در صحنه سیاسی کشور بوده‌اند و اکنون نیز حزبها و جمعیت‌های اسلامی نقش مهم در مسائل سیاسی و فرهنگی دارند و شخصیت‌های برجسته‌ای از روحانیان، روشنفکران و استادان دانشگاه را در خود جای می‌دهند.

مسلمانان مالزی همواره در مسائل بین‌المللی مربوط به جهان اسلام مثل قضیه فلسطین و افغانستان مواضع مثبتی اتخاذ نموده‌اند.

همچنین سایر مذاهبی که در مالزی وجود دارد مثل مسیحیت و آیین‌های بودا و هندو همواره در روند تحولات اجتماعی این کشور تاثیر داشته‌اند که نمونه‌ای از آن در تلاش اقوام مختلف برای کسب قدرت بیشتر در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی نمایان است. بر این نکته باید افزود که امکان وقوع تنش‌های مذهبی میان پیروان ادیان مختلف در مالزی هیچگاه منتفی نبوده و بعضاً نیز محقق شده است، ولی مسائل مذهبی برخلاف مسائل نژادی عامل مهمی در ایجاد درگیری‌های داخلی میان اتباع این کشور به شمار نمی‌آید.

۴. خصوصیات ویژه اجتماعی

یکی از خصوصیات عمده مالزی تنوع قومی این کشور است که مانع از تقسیم‌بندی طبقاتی می‌شود که آثار مهم سیاسی و اجتماعی به وجود می‌آورد. در واقع تنوع قومی بر تقسیم‌بندی طبقاتی پیش‌دستی گرفته است. برخی از صاحب‌نظران معتقدند گروه‌های حاکم بر مالزی از تقسیمات قومی به آن علت پشتیبانی می‌کنند تا بتوانند زمانی را که به نظر آنها تقسیمات طبقاتی به مرحله ظهور می‌رسد، به تعویق اندازند. البته این فرض خیلی بعید است زیرا تنوع و تقسیمات قومی نیرومندتر از آن است که نیاز به پشتیبانی و تقویت داشته باشد.

دلایل تاریخی برای عدم وجود تقسیمات و تعارض طبقاتی موثر وجود دارد. در واقع عوامل موثر در تعیین منزلت اجتماعی نظیر؛ احترام به بزرگسالان، آموزش، ثروت و مالکیت، اقتدار مذهبی و غیره که جزو آداب سنتی مالزی است، هنوز نفوذ گسترده‌ای دارد. به یک معنی حاکمان و رهبران مالزیایی مسئله احترام و وفاداری در یک سیستم و روش فئودالی گونه را در گذشته حفظ کرده‌اند. کما اینکه از حدود دو هزار سال پیش رسم بوده است که جوایز و نشان افتخار به سلاطین و حکام اعطا می‌شده و به این وسیله موقعیت اجتماعی آنها تثبیت می‌شده است که امروز هم همین سنت مورد احترام و اجراست. شواهد نشان می‌دهد که حداقل چهار رهبر اولیه سازمان متحد ملی مالزی از خانواده‌های سطح بالا بودند.

با این حال وجود طبقات اجتماعی با معرفی برنامه‌های جدید اقتصادی شکل ملموس‌تری به خود گرفته است. در جامعه امروزی مالزی ثروتمندان مالایو، تاجران، و آریستوکرات‌ها به روشنی از طبقه متوسط شامل خدمه شهری و گروه‌های شغلی، و نیز طبقه پایین نظیر کشاورزان و نیز کارگران قابل تمیزند. علاوه بر این وجود مقرر نسبتاً گسترده در میان کشاورزان قابل ملاحظه است. هر چند فرهنگ مالایو تحت تاثیر فرهنگ‌های هندی و بودایی افراد را به سه گروه حاکم، افراد و الامقام

و عامه مردم تقسیم می‌کند، با این حال امکان تحرک اجتماعی برای افراد وجود دارد و مردم عادی می‌توانند از راههای مختلف از جمله با انتخاب شدن در مجامع ایالتی و پرلمان از منزلت بالاتری برخوردار شوند.

یکی از مشخصه‌های جامعه مالزیایی تفاوتی است که میان ساکنان شهرها و روستاییان مشاهده می‌شود. همچنین در جوامع شهری نخبگان غربگرا موقعیت برجسته‌ای دارند و در روستاها نیز افراد برجسته و زمین‌داران ثروتمند از چنین منزلتی برخوردارند.

چینی‌های مالزی تاکید زیادی بر تلاش فردی در کسب و کار اقتصادی دارند و غالباً در مشاغل آزاد و خصوصی به ویژه در بخش تجاری مشغول به کار هستند. این گروه به دلیل روابط خاص درونی و تاکیدی که بر وجدان قومی نژادی خویش دارند، اجتماع نسبتاً همبسته و متمایزی را تشکیل می‌دهند. افراد تحصیل کرده چینی در محافل و حزبهای خود از نفوذ و اعتبار بیشتری برخوردارند. به طور کلی چینی‌های مالزی جزو قشرهای مرفه جامعه به حساب می‌آیند و ضمن تمایل به ارزشهای غربی، اهمیت خاصی برای ادامه تحصیل و نیز آموختن زبان انگلیسی قائلند.

افراد هندی الاصل مالزی هنوز از فرهنگ سرزمین آبا و اجدادی خود متأثرند و این امر در ساختار خانواده و در روابط خویشاوندی و نیز نحوه خوراک و پوشاک آنان نمایان است. ولی تاثیر این فرهنگ تا به آن حد نیست که از این گروه نژادی اجتماعی بسته و متمایزی را به وجود آورد. خصوصاً که طبقه متوسط و قشرهای تحصیل کرده و بوروکراتهای هندی نیز بیشتر به ارزشهای غربی تمایل دارند. افراد این گروه غالباً در مشاغل تجاری و کسب و کار بازرگانی فعالیت دارند.

۸. سطح علمی و فرهنگی جامعه

میراث فرهنگی جامعه مالزیایی شمال یادگارهایی از اولین دورانهای سکونت انسان در این سرزمین است که از آن جمله می‌توان به غارهای «نیا»^۱ در ایالت ساراواک اشاره کرد که حاوی آثاری از زندگی انسانهای اولیه در پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح است.

الف - دانشگاه‌ها

دانشگاه بین‌المللی اسلامی

این دانشگاه در ۱۹۸۳ تاسیس شده است و دانشجویان مسلمان و غیر مسلمان مالزیایی و یا خارجی را می‌پذیرند. درسها در این دانشگاه به دو زبان عربی و انگلیسی تدریس می‌شود.

دانشگاه ملی مالزی

این دانشگاه در ۱۹۷۰ تاسیس شده است و در رشته‌های مختلف علمی دانشجو میپذیرد مهمترین دانشکده‌های آن: اقتصاد، مطالعات اسلامی، علوم اجتماعی و انسانی، پزشکی، مدیریت بازرگانی، علوم و منابع طبیعی، فیزیک و علوم کاربردی، حقوق و مهندسی است.

^۱ Niah

دانشگاه مالایا

در ۱۹۶۲ تاسیس شده است و درسها به دو زبان مالایایی و انگلیسی ارائه می‌شود. این دانشگاه نیز در برگیرنده دانشکده‌های متعدد از جمله: هنر، علوم اجتماعی، اقتصاد و مدیریت، دندانپزشکی، مهندسی، حقوق، پزشکی، علوم و اصول دین می‌باشد. یک انستیتو مطالعات عالی وابسته به این دانشگاه فعالیت می‌کند.

دانشگاه کشاورزی مالزی

در ۱۹۷۱ تاسیس شده است و زبان تدریس آن مالایایی و انگلیسی است. انتشار نشریات مختلف در امور کشاورزی از فعالیت‌های این دانشگاه دولتی است.

دانشگاه علوم مالزی

در ۱۹۶۹ تاسیس شده است و در زمینه تدریس علوم فعالیت دارد.

دانشگاه تکنولوژی مالزی

در ۱۹۲۵ تاسیس شده است و در برگیرنده دانشکده‌های مهندسی شهری، مهندسی شیمی، مهندسی الکترونیک و غیره است.

دانشگاه شمالی مالزی

در ۱۹۸۴ تاسیس شده و دربرگیرنده مدارس زبان، اقتصاد و مدیریت عمومی، و حسابداری می‌باشد.

کالج تعاونی مالزی

فعالیت کالج در زمینه مدیریت تعاونی، امور مالی، تجارت و غیره است.

انستیتو باهاسا

این انستیتو صرفاً در زمینه تربیت معلم زبان فعالی دارد.

انستیتو تکنولوژی مارا

در ۱۹۵۶ تاسیس شده و وابسته به وزارت آموزش و پرورش است.

کالج عبدالرحمان

در ۱۹۶۹ تاسیس شده و فعالیت آن در زمینه آموزش هنر، مدیریت، تکنولوژی و مطالعات پیش دانشگاهی است.

پلی تکنیک اونگ کو عمر

در ۱۹۶۹ با همکاری یونسکو تاسیس شده است و در زمینه مهندسی فنی فعالیت دارد.

انستیتو مدیریت مالزی

در این انستیتو که در کوالالامپور واقع است در دوره‌های مختلف مدیریت فعالیت دارد.

حکومت و سازمانهای اداری

۱. نگاهی به تاریخ سیاسی

سابقه تاریخی

حاصلخیزی زمین و طبیعت مناسب بدون شك عوامل مهمی بوده‌اند تا مالزی یکی از اولین سکونت‌گاههای بشر باشد. آثار سنگی به دست آمده در «لنگونگ» در پراک و نیز در غار «نبا» در ساراواک این موضوع را به خوبی تایید می‌-

کند. از اولین ساکنان مالزی به عنوان «اورنگ اصلی» نام برده می‌شود که عمدتاً در شبه جزیره ساکن بودند بعضاً تاکنون هم شیوه زندگی خود را حفظ کرده‌اند. سابقه حضور آنها در مالزی احتمالاً به پنج هزار سال قبل باز گردد. ساکنان اولیه احتمالاً گروههایی بودند که از چین و تبت به سمت جنوب شرق آسیا و شبه جزیره مالایا مهاجرت نمودند. این افراد از نژاد زرد و یا چینی و مغولی بودند و در سرزمین جدید نیز مدتها مانند سرزمین قبلی خود به حالت ابتدایی و قبیله‌ای زندگی می‌کردند. مردم مالایو به تدریج در جزایر مختلف سکناگزیدند و اجتماعات کوچکی را پدید آوردند. مالایوهای شبه جزیره وابستگی نزدیکی با مالایوهای سوماترا داشتند و برای قرن‌ها تنگه مالاکا خط جدا کننده‌ای میان دو ملت نبود. مالایوها به همراه «اورنگ اصلی» مردم بومی مالزی امروز را تشکیل می‌دهند مجموعاً از آنها به عنوان «بومی‌ترا» پسران زمین نام برده می‌شود. علی‌رغم اختلافات ظاهری میان گروه‌های مختلف بومی‌ترا آنها از ویژگی‌های مشخص برخوردار هستند این ویژگی‌ها ریشه در یک اقتصاد کشاورزی- دریایی دارد که در یک جامعه روستایی که رهبری در آن به صورت اجماع است، شکل گرفته است.

تأثیرات هندو- بودایی

در اوایل قرن اول میلادی با ایجاد تماسهای مداوم تجاری با دنیای ماورای جنوب شرقی آسیا به ویژه چین و شبه قاره هند دوران تازه‌ای برای ساکنان مالزی شروع می‌شود. البته تماس با چین بسیار قبل از آن آغاز شده بود با این حال هندوئیسم و بودیسم (فرهنگ هند) تأثیر زیادی در منطقه به جا گذاشت و به تدریج در یک دوره هزار ساله این تأثیر در زبان ادبیان و آداب اجتماعی نمودار شد. در طول این دوران که تجارت میان شرق و غرب شتاب قابل ملاحظه‌ای گرفته بود اولین واحدهای سیاسی در شبه جزیره و بورنیو پدیدار شد. اولین پادشاهی مهم هندو بودایی در جنوب شرق آسیا به نام فوجان توسط هندیها بین سالهای ۲۰۰ الی ۶۰۰ بعد از میلاد تشکیل گردید. این پادشاهی علاوه بر مالزی و تایلند قسمتهای بسیاری از هند و چین را هم در بر می‌گرفت این پادشاهی بعدها رفته‌رفته تضعیف گردید و به حکومتهای کوچکتر تقسیم شد. سپس در شمال مالزی یک حکومت سلطنتی مهم بودایی به نام سری ویجایا تحت نفوذ و تسلط هند تشکیل شد. این حکومت از طرف همسایگان مورد تجاوز قرار گرفت و از بین رفت.

ورود اسلام

دوران هندو- بودایی تاریخ مالزی با نفوذ اسلام در منطقه کم‌کم به اتمام رسید. اسلام در ابتدا توسط تجار هندی و عرب به منطقه آورده شد و کم‌کم توسعه پیدا کرد. در سال ۱۴۰۲ در ایالت مالاکایک حکومت سلطنتی تشکیل گردید و به زودی نفوذ زیادی پیدا کرد. بنیانگذار این سلطنت بعدها به دین اسلام گروید و نام خود را مگات اسکندر شاه گذاشت و دین اسلام را در قلمرو خود ترویج کرد. جانشین اسکندر شاه به نام مظفر شاه با کمک مسلمانان پس از فرونشاندن اغتشاشاتی که پیش آمده بود توانست تمام شبه جزیره مالایا و قسمتی از سوماترا را تسخیر نموده و یک کشور کاملاً مهم از لحاظ تجاری و فرهنگی و کشاورزی در بین کشورهای هند و چین به وجود آورد این دوره از تاریخ مالزی به عصر طلایی مالایا مشهور است با سقوط مالاکا سلطان برونی وظیفه گسترش اسلام را در منطقه به عهده گرفت.

رخنه اروپایی‌ها و استعمار

در ۱۴۹۸ واسکودوگاما دریانورد معروف پرتغالی وارد هند شد سپس در ۱۵۰۹ یک ناوگان از کشتیهای پرتغالی وارد مالاکا گردیدند و در ۱۵۱۱ مالاکا به تسخیر پرتغالیها درآمد. برای پرتغال با جمعیت کم امکان ایجاد مستعمره در

چنین مسافت دوری مسیر نبود پرتغالیها برای مالاکا یک فرماندار تعیین نموده و استحکاماتی بنا کردند ولی تشکیلات آنها اساس محکمی نداشت و مرتباً از طرف مردم اطراف و حکمرانان جاوه و سوماترا مورد حمله قرار می‌گرفت. در ۱۶۰۲ کمپانی شرق هلند توسط هلندی‌ها تاسیس شد و شروع به رخنه استعماری در اندونزی نمود و در ۱۶۱۹ شهر جاکارتا در جاوه مرکز هلندی‌ها گردید و آنها شروع به حمله و دست‌اندازی به متصرفات پرتغالی‌ها کردند تا اینکه بالاخره در ۱۶۴۱ ایالت مالاکا تحت تسلط هلندی‌های درآمد. مالاکا که بندر بسیار مهمی بود مدت ۲۵ سال تحت تسلط هلندی‌ها قرار داشت. آنها می‌خواستند آنجا را مرکز فعالیت‌های خود قرار داده خرید و فروش، صنایع بافندگی و تجارت قلع را در همه منطقه تحت کنترل اعضای خود قرار دهند ولی تجار جاوه‌ای و هندی با آنها رقابت کردند و ارزانی محصولات نساجی هند موجب توفیق آنها شد و بالاخره تاسیس بندر آزاد پنانگ به انحصار هلندی‌ها خاتمه بخشید. در ۱۷۸۶ استعمارگران انگلیسی که چشم طمع به این قسمت از آسیا داشتند توسط کمپانی انگلیسی هند شرقی شروع به فعالیت و نفوذ در این منطقه نمودند و با اجازه پنانگ سلطان کداه مقدمه نفوذ استعماری خود را فراهم کردند. علاوه بر پنانگ انگلیسی‌ها خصوصاً به دو منطقه دیگر یعنی سنگاپور و مالاکا چشم طمع داشتند. در ۱۷۹۵ انگلیسی‌ها مالاکا را تسخیر کردند زیرا می‌ترسیدند که حکومت استعماری فرانسه آنجا را پایگاه کشتی‌های جنگی خود نموده و مقدمه نفوذ در شبه جزیره مالایا را فراهم آورد. در ۱۸۲۴ مالایا به دو قسمت تحت نفوذ انگلیس و هلند تقسیم شد. در ۱۸۷۴ انگلیس با تحمیل قرارداد پنانگ کور به سلاطین پراک و سلانگور اولین قدم را برای کنترل مستقیم تمام شبه جزیره برداشت و تا ۱۸۹۵ قسمت اعظم شبه جزیره مستعمر انگلیس شد.

تا ۱۹۱۴ سازمان سیاسی ایالات فعلی مالزی به صورت زیر بود:

۱. کلنی تنگه‌ها: که توسط یک فرماندار انگلیسی اداره می‌شد و شمال سنگاپور- مالاکا- پنانگ لاسوآن- جزایر کوکوس و جزایر کریسمس بود و مرکز آن در سنگاپور قرار داشت.
۲. ایالات متحده ملایو: که تحت الحمایه انگلیس بود و توسط کمیسر عالی انگلیس فرماندار کل تنگه‌ها اداره می‌شد و شامل ایالات نگری سمیلان- پهنگ- پراگ و سلانگور می‌رگدید مرکز آن در کوالالامپور بود.
۳. ایالات غیر متحده ملایو: تحت الحمایه انگلیس تحت سرپرستی یک مشاور انگلیس در هر ایالت که در برابر کمیسر عالی انگلیس مسئول بود و شامل ایالات جوهور- کداح- کلانتان و پرلیس و ترنگانو بود.
۴. ساراواک: (تحت الحمایه انگلیس) توسط خانواده بروک سرپرستی می‌شد.
۵. صباح، (تحت الحمایه انگلیس) توسط یک فرماندار که از سوی کمپانی انگلیس نورت بورنئو منصوب می‌شد اداره می‌گردید.

برونئی نیز تحت الحمایه انگلیس بود و توسط یک مشاور انگلیسی که در برابر کمیسر عالی انگلیس مسئول بود، اداره می‌شد.

استقلال مالزی

انگلیس در ۱۹۴۸ قول داده بود که به فدرانسیون مالایا خود مختاری اعطا کند. در همان حال احزاب سیاسی در مالایا یکی بعد از دیگری شکل می‌گرفت و فعالیت‌های سیاسی افزایش می‌یافت. چینی‌های غیر کمونیست در ۱۹۴۹ (جامعه چینی‌های مالایو (MCA) را تشکیل دادند. هندیها کنگره هندیهای مالایو (MIC) را سه سال قبل از آن تشکیل داده بودند. در همان حال داتوعون تلاش کرد دیگر نژادها را نیز وارد سازمان سیاسی خود (آمنو) کند. اما با شکست این طرح وی آمنو را ترک کرد و «حزب استقلال مالایو» را تشکیل داد که همه مالایوهای تبعه فدراسیون مالایو را در بر بگیرد. در ۱۹۵۲ تنکو عبدالرحمن رئیس تازه آمنو یک ائتلاف با شرکت MCA تشکیل داد. این ائتلاف توانست در انتخابات به پیروزی رسیده و از ۱۲۴ کرسی پارلمان ۹۴ کرسی را به دست آورد. در ۱۹۵۵ MIC نیز به ائتلاف پیوست و انقلاب به رهبری تنکو عبدالرحمن در انتخابات پارلمان فدرال به پیروزی بزرگی رسید. ائتلاف به همین ترتیب نماینده آزاد عمده مالزی بود و تلاش می‌کرد مالزی را به استقلال برساند و در این زمینه تلاش‌های سیاسی زیادی صورت داد که کم‌کم به نتیجه رسید. و در ۲۱ اگوست ۱۹۵۷ روز استقلال^۱ فدراسیون مالایا شامل ۹ ایالت شبه جزیره، مالاکا و پنانگ به استقلال دست یافت. به دنبال استقلال مالایا تلاش می‌شد سنگاپور و ایالات بروننوی شمالی انگلیس نیز وارد فدراسیون شوند. در ۱۹۶۱ تنکو عبدالرحمن نخست وزیر مالزی در سخنرانی خود در دانشگاه سنگاپور فکر تشکیل فدراسیون گسترده‌تری را که علاوه بر شبه جزیره مالایا شامل سنگاپور و ایالات بروننو (منجمله برونئی) می‌شد، مطرح کرد. پیشنهاد وی عکس-العمل‌های متفاوتی را به دنبال داشت انگلیس از این طرح حمایت نمود زیرا معتقد بود «کشور-شهر» سنگاپور و دیگر مناطق تحت الحمایه انگلیس همچون ساراواک و صباح بعد از خروج انگلیس از نظر اقتصادی و سیاسی قادر به ایستادن بر پای خود نیستند در مالایا و سنگاپور نیز از این پیشنهاد به طور گسترده‌ای استقبال شد. اما بلافاصله مخالفت‌هایی از جانب فیلیپین مطرح شد که نسبت به بروننوی شمالی انگلیس (صبح) ادعا داشت. همچنین در اندونزی هم سوکارنو و هم حزب پر قدرت کمونیست این کشور این پیشنهاد را یک توطئه از سوی استعمار نو خواندند. در همان زمان تنکو عبدالرحمن مذاکرات با انگلیس را جهت تشکیل فدراسیون مالزی ادامه داد و در ۹ جولای ۱۹۶۲ موافقتنامه‌ای را با انگلیس به امضا رساند که در آن روز ۲۱ اگوست ۱۹۶۳ به عنوان زمان تشکیل فدراسیون مالزی تعیین شده بود.

اعلام این موافقتنامه سوکارنو را بسیار خشمگین کرد که حتی تهدید به انجام اقدامات نظامی کرد. به دنبال این امر سوکارنو و عبدالرحمن با وساطت فیلیپین به منظور اجتناب از برخورد نظامی در اواخر ماه جولای در مانیل با یکدیگر ملاقات نمودند و تنکو عبدالرحمن موافقت کرد که تشکیل فدراسیون را دو هفته به تعویق بیاورد تا هیئت سازمان ملل بتواند نظر مردم ساراواک و صباح را در مورد فدراسیون به دست آورد. هیئت اعزامی سازمان ملل بر اساس بررسی نتایج انتخابات گذشته این دو منطقه و نیز مصاحبه با ۴۰۰۰ نفر از مردم گزارش داد که دو سوم مردم این مناطق خواهان پیوستن به فدراسیون مالزی هستند البته برونئی در آخرین لحظات از پیوستن به فدراسیون اجتناب کرد به این ترتیب در ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۳ تشکیل کشور مالزی شامل ایالات شبه جزیره سنگاپور، ساراواک و صباح اعلام شد. به دنبال این امر برخورد میان

^۱ Merdeka Day

اندونزی و مالزی تشدید شد و در ۱۷ سپتامبر تظاهر کنندگان اندونزیایی به سفارتخانه‌های مالزی و انگلیس در جاکارتا حمله بردند. کمی قبل از آن نیز (۱۵ سپتامبر) سفرای اندونزی و فیلیپین کوالالامپور را ترک کرده بودند تماسهای دیپلماتیک میان این دو کشور تا ژانویه ۱۹۶۴ که وزرای خارجه آنها بر اساس درخواست فرستنده ویژه سازمان ملل متحد با یکدیگر در بانکوک ملاقات کردند، افزایش یافت اجلاس بانکوک و همچنین یک کنفرانس دیگر در توکیو در ژوئن ۱۹۶۲ نیز موفقیتی در جهت ایجاد مصالحه بین این سه کشور نداشت. از سوی دیگر نیوزیلند، استرالیا و انگلیس بر اساس یک موافقتنامه نظامی برای کمک ارتش مالزی به اعزام نیرو و تجهیزات نظامی به مالزی پرداختند و در دسامبر ۱۹۶۴ مالزی علی‌رغم مخالفت اندونزی به مدت یک سال به عضویت غیر دائمی شورای امنیت پذیرفته شد.

به دنبال کودتای ضد کمونیستی در جاکارتا در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵ برخورد میان مالزی و اندونزی رو به پایان نهاد و به دنبال آن مشخص شد که اندونزی در سیاستهای خود تغییراتی اساسی به وجود آورده است و سرانجام در ۱۰ آگوست ۱۹۶۶ با امضای یک قرارداد صلح، جنگ اعلام نشده میان اندونزی و مالزی پایان یافت. البته این امر موجب آن نشد که فیلیپین از ادعای خود بر صباح چشم پوشی کند.

حزب اسلامی

این حزب در جریان کنفرانس سازمانهای بنیادگرای مالی که در ۱۴ مارس ۱۹۴۸ در انستیتو اسلامی مطالعات عالی پیراک برگزار شد، تاسیس گردید. کنفرانس بنا به درخواست «شورای عالی هم مذاهب مالایا» تشکیل شد که نمایندگان گروههای رادیکال مالایایی نظیر حزب ملی گرای مالایی، حزب کمونیست مالایا و چند حزب دیگر در آن شرکت داشتند. هدف کنفرانس ایجاد حزب سیاسی اسلامی شبیه حزب سیاسی اسلامی اندونزی بود.

هدف حزب تاسیس دولت اسلامی در مالایاست. حزب شاخه‌هایی در نقاط دیگر مالزی ایجاد کرده است ولی فعالیت اصلی آن در جهور می‌باشد.

فعالیت‌های حزب معمولاً هشدار به سیاستهای محافظه کارانه و مادی سازمان ملی مالایای متحد از طریق تشویق توجه به مذهب می‌باشد.

یمن

جغرافیای انسانی

جمعیت یمن بر اساس سازمان مرکزی آمار یمن وابسته به وزارت برنامه و توسعه این کشور در اواخر سال ۱۳۷۰، ۱۱/۲۷۹/۴۷۰ نفر بوده، رشد جمعیت ۳/۲ درصد و تراکم آن ۴۹ نفر در هر کیلومتر مربع است و درست زمان دو برابر شدن جمعیت ۲۲ سال است.^۱ پرجمعیت ترین شهرهای یمن عبارتند از صنعا - عدن - تعز - حدیده - مکلا - ذمار - البیده و حجه می باشد. این شهرها پرجمعیت ترین شهرهای یمن محسوب می شود و برطبق آمار ۱۹۹۰^۲ صنعا دارای نیم میلیون^۳ نفر، عدن ۴۱۷/۳۶۶ نفر، حدیده ۱۵۵/۱۱۰ نفر، مکلا ۱۵۴/۳۶۰ و تعز ۱۷۸/۰۴۳ نفر جمعیت داشت. در حدود ۱/۱۶۸/۱۹۹ نفر یمنی در خارج از کشور به ویژه در عربستان سعودی و امارات عربی متحده کار می کردند که پس از حمله عراق به کویت، به علل سیاسی در سال ۱۹۹۰ عربستان سعودی اقدام به اخراج کارگران یمنی نمود که رقم آن به ۱/۵ میلیون نفر می رسید که این رقم علاوه بر جمعیت مندرج در فوق است. تا قبل از وحدت در ۲۲ مه ۱۹۹۰ کمتر از ۲ میلیون نفر از کل جمعیت یمن در جنوب (یمن جنوبی) و بقیه در شمال (یمن شمالی) زندگی می کردند.

مهاجرت

مردم یمن بنا به دلیل قبیله گرایی کمتر از جایی به جای دیگر مهاجرت می کنند اما به علت فقر اقتصادی که این کشور با آن روبرو بود و به جهت نزدیکی به عربستان و کشورهای خلیج فارس، عده ای در حدود ۲ میلیون نفر به این کشورها و به ویژه به عربستان مهاجرت نمودند که بیشتر آنها در همان شهرهای نزدیک مرز یمن و عربستان به کارگری مشغول بودند، اکثر این مهاجرین از اهالی «یمن شمالی» سابق بودند که در حال حاضر نزدیک به ۱/۵ میلیون نفر از آن کشورها اخراج شدند. عده کمی نیز از سالهای بسیار دور به اندونزی رفته و آنجا ساکن شده اند. وزیر امور خارجه اندونزی «عطاس» یمنی الاصل می باشد.

اقوام و نژادها

مردم یمن از اقوام سامی و عرب قحطانی هستند و عرب قحطانی مادر و ریشه عربیت است که عربها را بدان منسوب می دارند.^۴ مردمی که در بخش شمالی (یمن شمالی) زندگی می کنند عرب هستند ولی در بخش جنوبی از سالها قبل اقلیت های دیگری از کشورهای هندوستان، پاکستان، سومالی، اریتره و اتیوپی به آنجا مهاجرت نموده اند، در حال حاضر گروههای نژادی بدین ترتیب است.

۱- عرب ۸۶ درصد

۲- هندی ۳ درصد

^۱. Copyright 1992 PC Globe, Inc Tempe, U.S.A

^۲. Stateinan's Year Book

^۳. براساس گزارشی از سفارت جمهوری اسلامی ایران در صنعا جمعیت صنعا در حدود ۱/۰۰۲/۰۰۰ نفر می باشد.

^۴. مظفر- علامه محمد حسین، تاریخ شیعه، دفتر فرهنگ اسلامی. ص ۲۰۱.

۳- سومالیایی ۱ درصد

۴- دیگران ۱۰ درصد

قبایل زیادی در یمن زندگی می کنند و به بزرگ قبیله «شیخ» گویند و ممکن است قبایل متعددی تحت ریاست یک شیخ المشایخ باشد که تشکیل قبیله بزرگی را بدهد. از مهمترین قبایل یمن دو قبیله بزرگ «حاشد» و «بکیل» است که قبایل دیگری را تحت فرمان خود دارند.

«حاشد» که رئیس و شیخ المشایخ آن حسین عبدا... الاحمر رئیس مجلس فعلی یمن است از طرفداران علی عبدا.. صالح و شمالی ها می باشد.

«بکیل» که رئیس آن شخصی به نام «ابولحرم است از طرفداران «علی سالم البیض» و جنوبی ها می باشد. دو قبیله فوق که قبایل متعدد کوچک دیگری را تحت نفوذ خود دارند پیوسته با یکدیگر اختلاف دارند و گاهی نیز منجر به جنگهای طولانی شده است.

جغرافیای سیاسی

اهمیت استراتژیکی یمن در منطقه و نقش تعیین کننده هریک از عوامل جغرافیایی و منابع طبیعی

یمن یکی از حاصلخیزترین مناطق شبه جزیره عربی به شمار رفته و به علت دارا بودن موقعیت خاص جغرافیایی و بنادر و جزایر مهم، در طول تاریخ مطمح نظر استعمارگران بوده و صفحات تاریخ این کشور را حوادث گوناگون پر کرده است این کشور از لحاظ استراتژیکی دارای اهمیت ویژه ای است، زیرا یمن جنوبی در بخش شمال غربی و شمال شرقی «باب المندب» قرار گرفته و این تنگه بین دریای سرخ و اقیانوس هند واقع شده و نزدیکترین آبراه بین شرق و غرب می باشد، این کشور یکی از نقاط حساس استراتژیکی مورد نظر شرق و غرب است. یمن با تسلط بر تنگه «باب المندب» قادر به کنترل دریای سرخ بوده و حتی می تواند آنجا را با دارا بودن جزیره مهم و استراتژیکی «بریم» ببندد. این جزیره تنگه «باب المندب» را به ۲ بخش آبراه شرقی به نام «باب الاسکندر» و آبراه غربی به نام «میون» تقسیم کرده است.

وجود بعضی جزایر با ویژگیهای استراتژیکی براهمیت آنها می افزاید، علاوه بر جزیره «بریم» جزیره «زقر» که در فاصله ۲۹ کیلومتری یمن قرار دارد و بلندترین نقطه آن ۶۵۲ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، امکان کنترل و مراقبت فعالیت های دریایی آن نقطه را مسیر می سازد.

جزیره «کمران» نیز از اهمیت استراتژیکی برخوردار می باشند. جزیره «جبل الطیر» به خاطر اشراف بر آبراه منطقه دارای اهمیت ویژه ای است. جزایر دیگری نیز، هستند که دارای اهمیت استراتژیکی می باشند، به طور کلی با توجه به موقعیت تاکتیکی و استراتژیکی این جزایر می توان از آنها برای مقاصد نظامی و جهت کنترل کشتیرانی در دریای سرخ استفاده نمود. عوامل دیگری که براهمیت این کشور می افزاید عبارتند از:

۱- نزدیکی این کشور به شاخ آفریقا، که در نیمه دوم قرن حاضر، به علت کشمکش های ابرقدرتها در این منطقه برحساسیت موقعیت آن افزوده است.

۲- محاصره «باب المندب» از سوی نیروهای ارتش مصر در جنگ ۵ روزه سال ۱۹۶۷ یک تجربه تاریخی برای رژیم اشغالگر قدس بود، لذا امنیت یمن برای آن رژیم دارای اهمیت حیاتی است.

۳- یمن که از قسمت شمال با عربستان دارای مرزهای مشترک است امنیت آن برای عربستان سعودی از نظر تولید و صدور نفت دارای اهمیت می باشد و در طول سال های ۷۰-۱۹۶۲ حمایت عربستان سعودی از سلطنت پهلوان در برابر جمهوری خواهان که دولت مصر از آنها حمایت می نمود، به علت ترس از نفوذ مصری ها در جنوب و برهم زدن آرامش منطقه بوده است.

۴- به علت دارا بودن سواحل طولانی در دریای سرخ و دریای عرب و نیز به علت وجود بنادر مهمی مانند عدن، حدیده و فحاء که به اهمیت استراتژیکی یمن می افزاید.

ادیان و مذاهب

دین رسمی یمن اسلام و سایر ادیان که درصد آنها بسیار اندک است از آزادی برخوردار هستند. اکثریت جمعیت این کشور را مسلمانان تشکیل می دهند، زیدیه (فرقه متمایل به شیعه) اکثریت را در این کشور دارا می باشند که بیشتر در نواحی کوهستانی در یمن شمالی سکونت دارند و اهل تسنن که شافعی می باشند در حدود نیمی از جمعیت این کشور را تشکیل می دهند^۱ که اکثریت مردم جنوب این مذهب را دارند و در منطقه ساحلی «تهامه» زندگی می کنند. براساس آمارهای که در سال ۱۹۸۹ منتشر شده بود تعداد ۵/۳ میلیون نفر شیعه زیدی و ۵/۹۲۵۰۰ نفر مسلمان سنی در یمن وجود داشتند، در بخش جنوبی یمن تنها در حدود ۷ الی ۸ هزار نفر شیعه زندگی می کنند که بیشتر در استان حضرموت و عدن هستند، همچنین در عدن شیعیان هندی و هندی الاصل مسجد خاصی برای خود دارند.

یمنی ها از انصار هستند و یکی از افتخارات آنها این است که خود را تنها کشوری می دانند که بدون جنگ و خونریزی و بارسیدن حضرت علی (ع) به عنوان فرستاده ویژه پیامبر اکرم (ص) به اسلام گرویدند. در کتب تاریخی جریان اسلام آوردن مردم یمن ذکر شده طبری^۲ از براء بن عازب روایت کرده است که می گفت: رسول خدا خالد بن ولید را به سوی یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کند، من نیز در میان جمعی که با او حرکت کردند به سر می بردم، شش ماه در یمن ماند، لکن هیچ کس به دعوت او پاسخ مثبت نمی داد^۳، البته قبل از وی پیامبر (ص) برای نخستین بار یکی از یاران دانشمند خود به نام «معاذ بن جبل» را رهسپار یمن ساخت، تا ندای توحید و اصول آئین اسلام را برای مردم یمن تشریح کند^۴، اما به طوری که در تواریخ نوشته شده وی با وجود این که به کتاب و سنت احاطه داشته، اما به سئوالی که از وی درباره حقوق شوهر بر همسر شده بود، نتوانسته بود جواب کافی بدهد.^۵ لذا پیامبر (ص) علی بن ابی طالب (ع) را با سفارشات و مکتوبی مبنی بر دعوت ملت یمن به آئین توحید، که فرمان داده بود آن را به مردم یمن بخواند، روانه آن کشور نمود و دستور داد خالد و همراهان وی برگردند و اگر کسی از همراهان خالد خواست با علی (ع) همراه گردد، او را آزاد گذارند، «براء بن عازب» نقل می کند که وقتی علی (ع) به نخستین نقطه مرزی یمن رسید صفوف سربازان اسلام را که در آن جا به فرماندهی خالد بن ولید استقرار داشتند، منظم نمود.^۶ وقتی خبر ورود آن حضرت به مردم یمن رسید، جمع

^۱. Republic of Yemen Central Statistical Organization, Sana.

^۲. مظفر - علامه محمد حسین، تاریخ شیعه ترجمه محمد باقر حجتی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۶۸، ص ۲۰۱.

^۳. در صحیح بخاری جلد ۵ صفحه ۱۶۳ نیز به این موضوع اشاره شده است.

^۴. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی، سال ۱۳۵۱ ص ۸۲۴

^۵. درسیره ابن هشام جلد ۲ صفحه ۵۲۰ نیز به این موضوع اشاره شده است.

^۶. فروغ ابدیت، پیشین.

شدند و علی (ع) نماز صبح را با جماعت خواند، سپس تمام افراد قبیله «حمدان» را که از بزرگترین قبایل یمن بودند، برای شنیدن نامه پیامبر اکرم (ص) دعوت نمود، آن گاه حضرت در مقابل ما قرار گرفت و به حمد و ثناء الهی آغاز کرد و سپس نامه رسول خدا را بر مردم یمن خواند، عظمت گفتار پیامبر (ص) آن چنان قبیله حمدان را تحت تأثیر قرار داد که همه آنها در مدت یک روز اسلام آوردند. حضرت علی (ع) اسلام آوردن مردم قبیله «حمدان» را وسیله نامه به اطلاع پیامبر اکرم (ص) رسانید. پیامبر اسلام پس از اطلاع از متن نامه، آنچنان خوشحال شدند که با سرور و شادی تمام سر به سجده نهاد و شکر خدا را به جای آورد و سپس سر بلند کرد و فرمود «السلام علی حمدان، السلام علی حمدان». اسلام آوردن این گروه موجب شد مردم یمن تدریجاً به اسلام گرویدند.^۱ پس از ورود حضرت علی (ع) به یمن، اولین کسی که به واسطه ی آن حضرت اسلام آورد زنی به نام «ام سعید برزخیه» است.^۲ این زن منزل خود را به صورت مسجد درآورد و آن را «مسجد علی» نامید که اکنون نیز مشهور و پا برجاست.

مسافرت حضرت علی (ع) و اسلام آوردن یمنیها به دست آن حضرت، یکی از عوامل ولاء و دوستی آنها نسبت به امیر المومنین و علوی مذهب بودنشان می باشد. محبت و دوستی اهالی یمن نسبت به حضرت علی، از روزی که گروهی از مردم یمن به خدمت رسول خدا (ص) رسیدند و پیامبر اکرم (ص) آن گروه را دعا فرموده و به آنها مژده بهشت داد و یادآور شد که همراه علی (ع) به شهادت می رسند. افراد این گروه کسانی بودند که در جنگ جمل و صفین حضرت علی (ع) را یاری نمودند.^۳

رسول اکرم (ص) در معرفی حضرت علی به آنها، سخن خود را طولانی ساخت تا بر مراتب علاقه و محبت آنها نسبت به آن حضرت اضافه شود.

علامه محمد حسین مظفر در کتاب خود می نویسد: «تشیع در میان دره ها و کوههای یمن جایی برای خود گشود و در دلها مأوی گرفت تا وقتی که امیرالمومنین علی (ع) رسماً و عملاً حکومت و ولایت را به دست گرفت، عده کمی از مردم یمن که با افکار و کردار حضرت علی (ع) مخالف بودند با معاویه ارتباط برقرار کردند و معاویه یکی از یاران خود را بنام «بسرین ارطاه» در سال ۴۰ هجری با سپاهی به سوی یمن فرستاد و این شخص از طریق مدینه عازم یمن شد، وی قبل از رسیدن به یمن مردم مدینه را مجبور به بیعت با معاویه نموده جنایات زیادی را در آنجا مرتکب شد. هنگامی که خبر ورود بسرین ارطاه به یمن رسید، کارگزار حضرت علی (ع) به نام عبید... بن عباس از آنجا گریخت و عبید... بن عبدالمدان حارثی را جانشین خود قرار داد. بسرین ارطاه پس از ورود به یمن مرتکب جنایات زیادی شد، وی سی هزار نفر را کشته و گروهی را در آتش سوزاند و زنان حمدان را اسیر کرده و در بازار به فروش می رساند.^۴ وقتی اخبار جنایات این شخص به حضرت علی (ع) رسید، وی را نفرین کرد و فرمود، خدایا، این آئین و عقل و خرد بسر را از او بگیر.^۵ بسرین ارطاه دچار وسواس شده دیوانه شد و در همین حال مرد.

^۱ الکامل جلد ۲ ص ۳۰۵ و بحار جلد ۲۱ ص ۳۴۳ - ۳۴۰.

^۲ مظفر، علامه محمد حسین پیشین، ص ۲۰۱.

^۳ همان منبع، ص ۲۰۷.

^۴ تاریخ شیعه، پیشین، ص ۲۰۸.

^۵ همان منبع به نقل از تاریخ طبری ج ۶، حوادث سال چهل، صفحات ۸۱-۸۰.

در قرن سوم هجری شخصی بنام «یحیی بن حسین رسی علوی» از عراق به یمن آمده و در شهر «صعده» اقامت نمود. وی اولین کسی بود که مردم یمن را به مذهب زیدی دعوت کرده و به نشر و ترویج این مذهب پرداخت و توانست عده زیادی را دور خود جمع کند، به طوری که از وی به عنوان «امام» یاد می کردند. اما کسی که در «صعده» امامت را بنیان گذاشت شخصی بنام قاسم بن محمد است که نسب او به رسی علوی می رسد. از آن پس باگذشت زمان مذهب زیدی در اکثر نقاط یمن به ویژه در میان قبایل نفوذ پیدا کرد. امروزه در یمن تعداد زیادی از شیعیان دوازده امامی وجود دارند، اما اکثر مردم یمن به ویژه مناطقی که تحت سلطه حمید الدین یحیی که پس از آن که از ترکهای عثمانی یمن را ترک کردند، بر یمن حکومت راند، قرار داشت زیدی مذهب میباشند و بقیه سنی شافعی می باشند. نسبت آنها تقریباً چنین است: ۵۶ درصد سنی ۴۴ درصد شیعه می باشند.

سایر مذاهب - مسیحیت

الف) کلیسای کاتولیکی رومی

کلیسای اسقفی عربی، این کلیسا مسئول منطقه ای می باشد که شامل عربستان سعودی، امارات عربی متحده و یمن است و تخمین زده می شود که ۶۰۰ هزار کاتولیک را دارا می باشد. رئیس این کلیسا اسقف «جیووانی برناردو گریمولی»^۱ است. معاون وی در یمن اسقف ماتيو وادا جوی^۲ است.

ب) جامعه انگلیکی

در چارچوب کلیسای اسقفی ارشلیم و خاورمیانه، یمن بخش اسقفی قبرس و خلیج فارس را تشکیل می دهد، این جامعه در عدن و صنعا بوده و پیروان آن از اتباع خارجی، هستند. اسقف قبرس و خلیج فارس در قبرس اقامت داشته، در حالی که سرپرست خادمین کلیسا در خلیج فارس مقیم امارات عربی متحده است.

ج) هندوئیسم

تعداد کمی از هندوان نیز در یمن زندگی می کنند.

سیاست مذهبی حکومت یمن

قبل از وحدت دو یمن در ۲۲ مه ۱۹۹۰ یمن جنوبی یگانه کشور اسلامی بود که خود را رسماً مارکسیست می نامید ولی در اجتماعات کشورهای مسلمان مانند کنفرانس اسلامی شرکت می نمود. پس از وحدت در سراسر یمن اعلام مذهب رسمی، اسلام شد مردم از آزادی مذهب نیز برخوردار، هستند.

روابط پیروان ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر

پیروان مذهب شافعی که در بخش جنوبی یمن زندگی می کنند و در اقلیت می باشند تحت سلطه حکومت امامان زیدیه قرار داشتند و با حکومت آنها مخالف بودند، این مخالفت زمینه های مختلف از جمله اختلافات مذهبی، تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی داشت و همین امر سبب شده بود که در منازعات مرزهای میان سعودی و یمن از ال سعود طرفداری نمایند و همچنین در زمانی که انگلستان در صدد کاهش نفوذ خاندان حمیدالدین بر یمن بود، متحد خوبی برای آنها بودند. پس از وحدت تعداد زیادی از یمنی های بخش جنوبی به شمال یمن مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند و بکار و زندگی مشغول شدند. و به طور کلی می توان گفت که شافعی ها از این که تحت سلطه یمن شمالی که زیدی

^۱. Giovanni Bernardo Grimoli

^۲. Mathew Vadacherry

مذهب هستند، باشند ناراحت می باشند. با وجود این که پیروان هر دو مذهب در تفاهم زندگی می کنند، اما در سالهای اخیر با نفوذ وهابی ها و مسلمانان درگیری هایی روی داد که این نفاق افکنی قابل توجه می باشد.

نفوذ ادیان در اوضاع سیاسی و فرهنگی جامعه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دین در جامعه سیاسی و فرهنگ یمن نفوذ کرد، لازم به ذکر است که احکام فردی اسلامی از زمان پذیرفتن اسلامی از سوی مردم یمن اجرا شد، ولی نفوذ شریعت اسلام در سیاست آن کشور پس از انقلاب اسلامی ایران بود. یمنی ها جزو اولین گروههایی بودند که پس از پیروزی انقلاب به جمهوری اسلامی ایران آمده و به حضور امام راحل رسیدند. نفوذ اسلام اکنون به حدی است که در تدوین قانون اساسی یکی از موارد اختلاف ذکر «اسلام به عنوان تنها منبع قانون گذاری» است پس از انتخابات آوریل ۱۹۹۳ و پیروزی حزب تجمع اسلامی به عنوان سومین حزب، که دارای نفوذ زیادی در هیئت حاکمه می باشد، خواهان اجرای قوانین اسلامی است.

با وجود اینکه تقریباً تمامی خانمها حجاب را رعایت می کنند ولی از جدیدترین پدیده های غربی استقبال می کنند و به ظواهر بیشتر می پردازند تا به عمق شریعت اسلامی، در میان جامعه یمن تعدادی از دانشجویان و افراد عادی که در اقلیت می باشند، پای بند به احکام و مبانی اسلام می باشند.

به طوری که پیش از این نوشته شد یمنی ها دارای زندگی قبیله ای می باشند، لذا تمامی آداب و رسوم قبیله ای را رعایت می نمایند. از جمله آداب مذهبی سنت «تواشیح خوانی» است که بسیار مرسوم است. یمنی های بخش جنوبی به علت نفوذ فرهنگ انگلیسی و روسی تحت فرهنگ غرب قرار گرفته و در آداب و رسوم قبیله ای خللی وارد شده، اما در بخش شمالی یمن، به علت ساخت قبیله ای جامعه و رعایت آداب و سنن مذهبی، غربی ها موفقیت چندانی به دست نیاوردند و با وجود این پیش از جنگ های داخلی ۶۲ روزه، بیش از ۳۰ کشور اروپایی، امریکایی و کانادایی در این کشور مشغول به کار بودند در مردم جنوب بیشتر اثر گذاشتند تا مردم شمال یمن. مردم یمن غیر از مواردی که بین قبایل اختلافاتی بروز می کند که به کشت و کشتار می انجامد، در بقیه موارد با یکدیگر روابط عاطفی بسیار خوبی دارند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و آموزشی

اکثر مردم یمن را قبایل تشکیل می دهند و بنا به عقیده ای که ریشه اسلامی دارد مسلح می باشند. جامعه یمن از نظر مذهبی از دو مذهب زیدی و شافعی تشکیل شده اند. مذهب زیدی که اکثریت مردم این کشور را تشکیل می دهند از لحاظ علم کلامی - فقه و اصول با عقاید شیعه نزدیکی دارند.

مذهب شافعی که در حدود ۲۵ درصد از جمعیت را تشکیل می دهد که اکثر آنان در سواحل یمن زندگی می کنند. تعدادی نیز پیروان فرقه اسماعیلیه در یمن هستند که از شاخه بهره - مستعلویه هستند و در منطقه کوه حرار نزدیک صنعا و منطقه وادی ظهر و منطقه نجران زندگی می کنند. یمن در قرن هفتم میلادی به تصرف نیروهای مسلمان درآمد و مردم این کشور به دین اسلام گرویدند که از افتخارات یمنی ها این است که بدون جنگ و خونریزی توسط حضرت علی (ع) به اسلام گرویدند. مردم یمن پس از اسلام آوردن در صنوف مسلمانان با کفار جنگیدند. در زمان خلافت مأمون خلیفه عباسی در یمن شورش رخ داد و وی یکی از سرداران خود بنام محمد بن عبدالله... بن زید را برای سرکوبی این شورش به یمن اعزام کرد و این شخص سلسله زیدیه را در یمن تأسیس نمود. اولین امام زیدی های یمن که پایه گذار

حکومت شیعه بود، امام الهادی یحیی بن حسین بود و بعد از او نیز ۶۶ امام به حکومت رسیدند که آخرین آنها، البدر بود و زیدی ها جمعاً ۱۱۰۰ سال در این کشور حکومت کردند.

مردم یمن خون گرم و زود جوش هستند و روابط عاطفی بسیار خوبی دارند، اما زمانی که با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند، گاهی منجر به کشت و کشتار و انتقام جویی می گردد که به دلیل حمل اسلحه سرد و یا گرم در صورت تشدید اختلافات کار به کشتار می کشد. جامعه قبیله ای یمن به علت بافت قبیله ای دارای بعضی آداب و رسوم خاصی است. لباس مردان این کشور با سایر کشورهای عرب تفاوت های محسوسی دارد. زنان نیز کاملاً محجبه بوده و شبیه ایرانیان چادر سر می کنند، در شمال یمن کلوپ شبانه وجود ندارد. مردم یمن به سنت های خود پای بند بوده و سعی در اجرای آنها دارند.

تحولات فرهنگی

در شمال یمن به دلیل حفظ جامعه قبیله ای و ساختار آن و رعایت آداب و سنن و سایل مذهبی، فرهنگ اسلامی حاکم است، اما در بخش جنوبی، یمنی ها با تأثیر پذیری از فرهنگ هندی، انگلیسی و روسی، در راستای فرهنگ غرب حرکت کرده و در زمان حکومت حاکمان مارکسیست سعی در از بین بردن قبایل و آداب و سنن قبیله ای، توسط مارکسیستها با این حرکت سرعت بخشیدند. پس از فروپاشی حکومت های کمونیستی و وحدت دو یمن عده ای از جنوبی ها به شمال مهاجرت کردند و رفت و آمد بین دو بخش یمن موجب شد افکار مذهبی و رسوم قبیله ای مجدداً ریشه دواند. به هر حال با وجود شرکتهای اروپایی آمریکایی و کانادایی که در این کشور مشغول اکتشافات نفتی می باشند، یمنی ها از فرهنگ آنها متأثر خواهند شد.

حکومت، سازمان های اداری و سیاسی

مختصری از تاریخ یمن

در هزاره قبل از میلاد، در شبه جزیره عربستان، ۳ مرکز تمدن وجود داشت، اولی در شمال غرب در اطراف «مداین صالح» دومی در بحرین و در جایی که امروزه امارات عربی متحده است، پایه گذاری شده بود و سومی که پیشرفته ترین آنها بود در یمن قرار داشت. طبق نظر نسب شناسان عرب، اجداد یمنی ها (قحطانیان) با اجداد قبایلی که در شمال زندگی می کنند (عدنانیان)، متفاوت است. یمن در میان تمدنهای باستانی که به رودخانه های بزرگ متکی بود، از آنها که در سراسر عربستان مشهور بود، در شهر «مارب» قرار داشت، علاوه بر کشاورزی، در صحنه تجارت نیز با استفاده از بنادر موجود به عنوان حلقه ارتباطی بین هندوستان، چین، آفریقا و مدیترانه، یکی از ثروتمندترین مناطق دنیای قدیم درآمدی بود. منابع موجود حکایت از یک ساختار اجتماعی در یمن دارد که با ساختار اجتماعی قرن حاضر این کشور تفاوت اندکی دارد، شهرهایی با یک میزان فرهنگ موروثی، تقسیم تجارت، به دو بخش اشرافی و غیر اشرافی، کشاورزی آرام و افراد قبیله که گاهی سرباز و گاهی شکارچی هستند.

تاریخ اولیه این کشور چندان مشخص نیست، ملکه سبا که در قرآن و تورات او ذکر شده بر سرزمین امروزی یمن فرمانروایی می کرده است و مورخین سلطنت سبا را از ۹۵۰ تا ۱۱۵ قبل از میلاد، ذکر کرده اند^۱، در این تاریخ تمامی منطقه

^۱ .The Middle East and North Africa, 1993. 39th Edition, P.948.

شامل بخشهایی از عربستان سعودی و عمان تحت تسلط «حمیری ها» درآمد که تا قرن ششم میلادی و تقریباً تا زمان ظهور اسلام ادامه داشت.

در سال ۵۲۵ میلادی سلسله «حمیری ها» توسط ارتش حبشی ها از پای درآمد و آنها نیز در سال ۵۷۵ در زمان ساسانیان مغلوب ارتش ایران شدند. مردم یمن برای رهایی از سلطه جابرانه حکومت حبشی ها، به سرکردگی یکی از سران خود به نام «ذی یزن»، به انوشیروان متوسل شدند، اما وی قبل از مراجعت به وطن خود، از دنیا رفت، پس از او فرزندش «سیف بن زی یزن» جانشین وی شد و او نیز برای درخواست کمک عازم دربار ایران گردید، این بار انوشیروان تعداد ۸۰۰ نفر از زندانیان محکوم به مرگ را به فرماندهی شخصی به نام «وهرز» با چند فروند کشتی به سوی یمن روانه نمود، این عده در محلی که اکنون بندر «مکلا» قرار دارد، وارد یمن شدند و عده زیادی از مردم نیز به آنها پیوستند، «وهرز» برای این که همراهان خود را از مراجعت قطع امید نماید، دستور داد تمامی کشتی ها را بسوزانند. وی با حاکم حبشی بنام «مسروق» وارد جنگ شد و او را کشت و در نتیجه حبشی ها شکست خورده و هزیمت کردند. هنگامی که خبر این پیروزی به شاه ایران رسید، فرمان داد حکومت یمن را به «سیف بن ذی یزن» واگذار کرده و خود به ایران مراجعت نماید. پس از مدتی حاکم یمن به دست غلامان حبشی خود کشته شد، و وقتی انوشیروان این خبر را شنید مجدداً «وهرز» را با جنگجویان زیادی به یمن فرستاد و این بار، او حبشی ها را کاملاً قلع و قمع نموده و خود به دستور انوشیروان حکومت آنجا را به دست گرفت و پس از او نیز فرزندانش به نام «مرزبان» و پس از او «بازان» تا سال ۶۳۲ بر یمن حکومت کردند، او در سال ۶۲۸ میلادی به آیین اسلام گروید.

ظهور اسلام و یمن

طبق نوشته کتب تاریخی و مذهبی از قبیل «الکامل»^۲ «تاریخ طبری»^۳ «بحار»^۴ و «تاریخ شیعه»^۵ تمامی افراد قبیله بزرگ «حمدان»^۶ اجداد قبایل «حاشید»^۷ و «بکید»^۸ به وسیله حضرت علی (ع) به اسلام گرویدند و این مسئله موجب ایجاد رابطه بین آنها و هاشمی ها شد که تا سال ۱۹۶۲ ادامه داشت، در این مدت شمار قابل ملاحظه ای از یمنی ها در ارتش اسلام مشغول خدمت بودند. در سال ۸۲۲ شخصی به نام «ابن زیاد» قیام کرده و اکثر ایالت‌های «حمیری ها» را تحت کنترل خود درآورد، این جریان با وجود این که زمان زیادی به طول نیانجامید، اما در دور کردن یمن از امپراطوری عرب نقش بسزایی داشت. نیمه دوم قرن نهم دوره جنگ های اسماعیلیان برای تصرف یمن بود، در سال ۱۰۳۷ که اسماعیلیان در قاهره حکومت می کردند، یک کدخدای محلی به نام «صلایحد»^۹ بیشتر از مناطق «حمیریها» را تصرف کرده و به نام خود در صناعا حکومتی تشکیل داد و این سلسله تا یک قرن و در آنجا حکومت کردند و با افول این سلسله، حکومت محلی روی کار آمد.

^۱. Hymarite

^۲الکامل، ۱۱۵/۲.

^۳تاریخ طبری، ۱۵۹/۳.

^۴بحار، ۳۶۰-۳۶۳/۲۱.

^۵تاریخ شیعه، پیشین، ص ۲۰۱.

^۶. Hamdan

^۷. Hashid

^۸. Bakid

^۹. Sulyhid

در سال ۱۱۷۴، صلاح الدین ایوبی حکومت اسماعیلیان را در مصر برانداخت و برای جلوگیری از پیوستن طرفداران آنها به یکدیگر، برادر خود را به یمن فرستاد و بار دیگر جنوب غربی عربستان تحت فرمان یک حاکم درآمد. ایوبی ها حدود نیم قرن در آنجا حکومت کرده و بعداً امور را به دست یک نماینده «الرسول» سپردند که آنها نیز پادشاهی مستقلی را تشکیل دادند.

«رسولها» پایتخت خود را شهر «تعز» قرار داده و با ایران، هندوچین روابط دیپلماتیک برقرار نموده و دارای قدرت بودند. این دولت نیز در سال ۱۵۱۳ که پرتغالی ها به عدن حمله کردند تجزیه گردید، در این حمله اگر چه پرتغالی ها موفق نشدند، اما هجوم آنها به عدن موجب باز شدن پای عثمانی ها به این منطقه شد. عثمانی ها به منظور جلوگیری از حضور دائمی پرتغالی ها در جنوب غربی عربستان و برای اینکه، آنجا را پایگاهی جهت حمله به اماکن مقدسه قرار ندهند، در سال ۱۵۱۷ یمن را به تصرف خود درآوردند و موفق شدند که «پاشا»یی را در صنعنا به گمارند که تقریباً در تمامی یمن حکومت کرد. زیدی ها در کوهستان ها به طور مستقل باقی مانده و در شرق خانواده «خثیری»^۱ اگر چه سلطنت عثمانی ها را تأیید می کردند، حکومت نیمه مستقلی را در منطقه «حضر موت» تشکیل دادند. کشف راه هند با دور زدن از دماغه «امیدنیک» از اهمیت عدن کاست، اما از سال ۱۶۱۰ میلادی تجار آلمانی و انگلیسی برای خرید قهوه و فروش منسوجات به «مکلا» مسافرت کردند. تقریباً در همین ایام یک امام زیدی بر علیه ترک ها وارد مبارزه شد که پس از ۹ سال جنگ با حکومت وی در شمال صنعا موافقت کردند، پس از وی نیز فرزندش جنگ های مذهبی و ملی را شروع کرد و با اینکه در سال ۱۶۳۶ وی کشته شد، اما جانشینان او توانستند تمامی بخش جنوبی عربستان و ظفار را تحت حکومت خود در آورند. پس از مدتی با افول قدرت عثمانی یک بار دیگر حکومت مرکزی ضعیف گردید و در سال ۱۷۲۸ حکام «لحج» و «عدن» خود را سلطان نامیده و قدرت را در دست گرفتند. در سال ۱۷۹۹ با حمله ناپلئون بناپارت به مصر، بندر عدن برای دولت انگلیس به جهت داشتن موقعیت استراتژیکی و برای جلوگیری از ناوگانهای بناپارت در صورت حمله به هند اهمیت ویژه ای پیدا کرد. در سال ۱۸۰۴ «وهابی ها» مکه و مدینه را تسخیر نموده و تقریباً به «تهامه» نفوذ کردند. چند سال بعد سلطان عثمانی به عنوان نگهبان اماکن مقدسه از دست نشانده خود «محمد علی پاشا» خواست که آنها را از آن اماکن بیرون براند، وی پس از انجام این کار عازم فتح «تهامه» شد و در سال ۱۸۳۷ «تعز» را تحت تصرف خود درآورد.

در سال ۱۸۳۴ با به غارت رفتن یک کشتی هندی پرچم انگلیسی در آبهای عدن، دولت بمبئی، کاپیتان «هانیز»^۲ از نیروی دریایی هند را برای بررسی موضوع و همچنین برای مذاکره برای خرید عدن به عنوان یک پایگاه شکست ناپذیر بین انگلیس و هند، به عدن اعزام نمود، سلطان «لحج» که نگران تسخیر عدن به وسیله مصریان بود با فروش عدن به انگلیسی ها موافقت نمود، اما بعداً پشیمان شده و معامله را به هم زد. پسر سلطان برای بدست آوردن مجدد سند مالکیت عدن، کاپیتان هانیز را ربود، این عمل موجب شد که انگلیس در ژانویه ۱۸۳۹ به عدن حمله نماید. و بدین ترتیب این بندر توسط نیروهای شرکت هند شرقی تصرف شد. در سال ۱۸۴۱ «محمد علی پاشا» به منظور برقراری صلح و حل فصل مسالمت آمیز مشکلات یمن، دستور داد سربازان عثمانی آن کشور را ترک نمایند. پس از آن در یمن هرج و مرج و یک دوره بی قانونی به وجود آمد، به طوری که امام یمن خواستار عقد قرارداد امنیتی با انگلیس شد «هانیز» که در آن زمان به عنوان نماینده

^۱. kathiri

^۲. Caotain Haines

سیاسی انگلستان در عدن بود، طبق دستور آن کشور از امضای چنین قراردادی خودداری نمود عثمانی ها که تصمیم گرفته بودند، دوباره آنجا را تحت کنترل خود در بیاورند، لذا در سال ۱۸۴۹ «حدیده» را به تصرف خود درآوردند.

در هنگام تصرف عدن بوسیله «کاپیتان هانیز» این شهر در حدود ۶۰۰ نفر جمعیت داشت، اما او معتقد بود که عدن در آینده به یک بندر مهم تبدیل شده و نیازهای مناطق اطراف خود را برطرف کرده و عظمت تاریخی خود را دوباره به دست خواهد آورد، به طوری که در مدت ۷ سال جمعیت آن شهر به ۲۵ هزار نفر افزایش یافت. سلطان منطقه «لحج» دو بار تلاش نمود که عدن را به تصرف خود درآورد که موفق نشد. دولت انگلیس پس از به دست آوردن عدن جهت گسترش نفوذ خود در جنوب شبه جزیره عربستان به وسیله نماینده سیاسی خود «هانیز» با سلاطین و حکمرانان محلی سرزمین های مجاور عدن با فرستادن کمک های مالی و گاهی نیز با دخالت نکردن در امور داخلی آنها و انواع حيله ها و انعقاد قراردادهای تحت الحمایگی درصدد دوستی با آنها برآمد. در سال ۱۸۵۰ عدن به صورت یک بندر آزاد درآمد و از سال ۱۸۶۹ در نتیجه افزایش روز افزون رفت و آمد کشتی ها که به علت گشایش کانال سوئز بود، استفاده شایانی برد، در سال ۱۸۸۱ عدن به صورت یک پایگاه نظامی درآمده بود که با به دست آوردن جزیره «بریم» و عدن کوچک امنیت آن حفظ می شد. جزایر «کوریا-حوریا» نیز از طرف «سید سعید» حاکم عمان به ملکه ویکتوریا اهدا شد.

در اوایل دهه ۱۸۷۰ ترک های عثمانی که در صنعا با بعضی از قبایل از جمله قبایل «حضر موت» که در طول زمان اشغال قبلی با عثمانی ها مشکل چندانی نداشتند، ارتباط برقرار کردند و این برای انگلیسی ها زنگ خطری شد و هیتی را همراه با لیست ۹ قبیله که تحت نفوذ آنها و مخالف با دخالت عثمانی ها بودند، به قسطنطنیه فرستادند در این ایام ترک ها بخشی از منطقه سلطان نشین «لحج» را اشغال کردند، اما پس از اقدامات دیپلماتیکی که در قسطنطنیه انجام گرفت، در دسامبر ۱۸۷۳ از آنجا عقب نشینی کردند، از آن زمان به بعد انگلیسی ها با امضاء قراردادهایی مانند «قراردادهای^۱ انحصاری» با شیخ نشینهای خلیج فارس و سایر قبایل موقعیت خود را در منطقه تحکیم بخشیده و حکمرانان سرزمین های مجاور عدن را در چارچوب سرزمین های تحت الحمایه عدن شرقی و غربی متشکل ساخت.

سرزمین تحت الحمایه عدن غربی شامل سلطان نشین های لحج، فضلی، عوالقی علیا و سفلی، عراذلی، یافع و حواشیب و امیرنشینهای «بیجان» (شمال غربی عدن)، ضالع (غرب عدن) و شیخ نشینهای «العقارب» بوده است.

سرزمین های تحت الحمایه عدن شرقی از سرزمین های اقوام «وحدی» سلطان نشین «مهرة» منطقه «قشن» جزیره «سکوتره»، سلطان نشین های قعیطی و کثیری (در شرق استان حضر موت) و سلطان نشین «وحیدی» تشکیل یافته بود. نماینده امپراطوری انگلیس در شهر بندری «مکلا» مستقر بوده و برای هر یک از این حکومت های محلی یک حکمران تعیین کرده بود که به کمک شورا های رسمی ایالتی، سرزمین تحت الحمایه مربوطه را اداره می کردند. و در واقع قدرت در دست کمیسر عالی انگلیس بود و هر گونه حرکت استقلال طلبانه توسط نیروهای انگلیسی سرکوب می شد.

وقوع این حوادث در تاریخ یمن مهم بود. زیرا که برای اولین بار جنوب عربستان به وسیله مرزها و قراردادهای بین المللی به دو کشور مجزا تقسیم گردید.

برخلاف پیشنهاد وزارت خارجه مبنی بر این که عدن به وسیله دفتر مستعمراتی اداره شود اما این شهر به عنوان بخشی از نمایندگی بمبئی به کار خود ادامه داد و نتیجه این شده که با وجود شمار کمی از اعراب محلی تحصیل کرده، رفت و آمد

^۱. Exclusive Treaties

هندی ها و انگلیس ها و استفاده از کلمات هندی ، اردو و انگلیسی در زبان محلی، تغییرات زیادی در زبان محاوره ای بوجود آمد که فهم آن برای خارجیان مشکل بود و نفوذ عادات و سنن به سبک حکومت و تجارت کاملاً هندی موجب شد که عدن یک هویت فرهنگی خاصی که کاملاً مغایر با فرهنگ سنتی عربی «صنعا» بود، به خود گیرد.

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است



madsg.com
مادیج

IRan Education & Research NETwork
(IRERNET)

